

فهرست مطالب

10	آیه (60) و ترجمه
10	تفسیر:
13	نکته ها
13	1- فرق میان (فقیر) و (مسکین)
15	2- آیا لازم است زکات به هشت قسمت مساوی تقسیم شود؟
16	3- در چه زمانی زکات واجب شد؟
16	4- منظور از مؤلفه قلوبهم چه اشخاصی هستند؟
17	5- نقش زکات در اسلام
19	نکته آخر
21	آیه (61) و ترجمه
21	شان نزول:
22	تفسیر:
25	آیه (62) و (63) و ترجمه
25	شان نزول:
26	تفسیر:
29	آیه (64) تا (66) و ترجمه
29	شان نزول:
31	تفسیر:
35	آیه (67) تا (70) و ترجمه
36	تفسیر:
43	آیه (71) و (72) و ترجمه
43	تفسیر:
49	آیه (73) و ترجمه
49	تفسیر:

51.....	آیه (74) و ترجمه
51.....	شان نزول:
53.....	تفسیر:
56.....	آیه (75) تا (78) و ترجمه
56.....	شان نزول:
58.....	تفسیر:
64.....	آیه (79) و (80) و ترجمه
64.....	شان نزول:
65.....	تفسیر:
71.....	آیه (81) تا (83) و ترجمه
71.....	تفسیر:
76.....	آیه (84) و (85) و ترجمه
76.....	تفسیر:
81.....	آیه (86) تا (89) و ترجمه
81.....	تفسیر:
86.....	آیه (90) و ترجمه
86.....	تفسیر:
88.....	شان نزول:
89.....	تفسیر:
96.....	آیه (94) تا (96) و ترجمه
96.....	شان نزول:
97.....	تفسیر:
101.....	آیه (97) تا (99) و ترجمه
101.....	تفسیر:
105.....	نکته ها

108.....	آیه (100) و ترجمه
108.....	تفسیر:
110.....	نکته ها
110.....	1 - موقعیت پیشگامان
111.....	2 - تابعین چه اشخاصی بودند؟
112.....	3 - نخستین مسلمان چه کسی بود؟
116.....	4 - آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟
120.....	آیه (101) و ترجمه
120.....	تفسیر:
123.....	آیه (102) و ترجمه
123.....	شان نزول:
124.....	تفسیر:
126.....	آیه (103) تا (105) و ترجمه
126.....	تفسیر:
134.....	نکته ها
139.....	آیه (106) و ترجمه
139.....	شان نزول:
139.....	تفسیر:
143.....	آیه (107) تا (110) و ترجمه
144.....	شان نزول:
147.....	تفسیر:
153.....	نکته ها
158.....	آیه (111) و (112) و ترجمه
158.....	تفسیر:
165.....	آیه (113) و (114) و ترجمه

165.....	شان نزول:
166.....	تفسیر:
174.....	آیه (115) و (116) و ترجمه
174.....	شان نزول:
175.....	تفسیر:
179.....	آیه (117) و (118) و ترجمه
179.....	شان نزول:
182.....	تفسیر:
184.....	نکته ها
184.....	1 - منظور از توبه خدا بر پیامبر (ﷺ) چیست؟
185.....	2 - چرا از جنگ تبوک به ساعة العسرة تعبیر شده است؟!
187.....	نکته 3
187.....	4 - یک درس بزرگ برای همیشه
188.....	5 - غزوه تبوک و دستاوردهایش
191.....	آیه (119) و ترجمه
191.....	تفسیر:
197.....	آیه (120) و (121) و ترجمه
197.....	تفسیر:
200.....	نکته ها
202.....	آیه (122) و ترجمه
202.....	شان نزول:
203.....	تفسیر:
204.....	نکته ها
209.....	آیه (123) و ترجمه
209.....	تفسیر:

213.....	آیه (124) و (125) و ترجمه
213.....	تفسیر:
214.....	نکته ها
217.....	آیه (126) و (127) و ترجمه
217.....	تفسیر:
220.....	آیه (128) و (129) و ترجمه
220.....	تفسیر:
225.....	سوره یونس (عَلَيْهِ السَّلَام)
227.....	آیه (1) و (2) و ترجمه
227.....	تفسیر:
231.....	آیه (3) و (4) و ترجمه
231.....	تفسیر:
234.....	نکته ها
237.....	آیه (5) و (6) و ترجمه
237.....	تفسیر:
239.....	نکته ها
245.....	آیه (7) تا (10) و ترجمه
245.....	تفسیر:
248.....	نکته ها
251.....	آیه (11) و (12) و ترجمه
251.....	تفسیر:
254.....	نکته ها
257.....	آیه (13) و (14) و ترجمه
257.....	تفسیر:
258.....	نکته ها

259.....	آیه (15) تا (17) و ترجمه
259.....	شان نزول:
260.....	تفسیر:
262.....	نکته ها
264.....	آیه (18) و ترجمه
264.....	تفسیر:
267.....	آیه (19) و ترجمه
267.....	تفسیر:
269.....	آیه (20) و ترجمه
269.....	تفسیر:
270.....	نکته ها
273.....	آیه (21) و (23) و ترجمه
274.....	تفسیر:
277.....	نکته ها
279.....	آیه (24) و (25) و ترجمه
279.....	تفسیر:
282.....	نکته ها
284.....	آیه (26) و (27) و ترجمه
284.....	تفسیر:
288.....	آیه (27) تا (30) و ترجمه
288.....	تفسیر:
293.....	آیه (31) تا (33) و ترجمه
293.....	تفسیر:
299.....	آیه (34) تا (36) و ترجمه
299.....	تفسیر:

304.....	آیه (37) تا (40) و ترجمه
305.....	تفسیر:
316.....	آیه (41) تا (44) و ترجمه
316.....	تفسیر:
318.....	نکته ها
320.....	آیه (45) تا (47) و ترجمه
320.....	تفسیر:
324.....	آیه (48) تا (52) و ترجمه
324.....	تفسیر:
328.....	نکته ها
330.....	آیه (53) تا (56) و ترجمه
330.....	تفسیر:
333.....	نکته ها
335.....	آیه (57) و (58) و ترجمه
335.....	تفسیر:
338.....	نکته ها
342.....	آیه (59) تا (61) و ترجمه
342.....	تفسیر:
346.....	نکته ها
351.....	آیه (62) تا (65) و ترجمه
351.....	تفسیر:
360.....	آیه (66) و (67) و ترجمه
360.....	تفسیر:
362.....	نکته ها
364.....	آیه (68) تا (70) و ترجمه

364.....	تفسیر:
366.....	نکته ها
368.....	آیه (71) تا (73) و ترجمه
369.....	تفسیر:
372.....	آیه (74) و ترجمه
372.....	تفسیر:
373.....	نکته ها
375.....	آیه (75) تا (78) و ترجمه
375.....	تفسیر:
380.....	آیه (79) تا (82) و ترجمه
380.....	تفسیر:
384.....	آیه (83) تا (86) و ترجمه
384.....	تفسیر:
389.....	آیه (87) تا (89) و ترجمه
389.....	تفسیر:
394.....	آیه (90) تا (93) و ترجمه
395.....	تفسیر:
401.....	آیه (94) تا (97) و ترجمه
401.....	تفسیر:
407.....	آیه (98) و ترجمه
407.....	تفسیر:
411.....	آیه (99) و (100) و ترجمه
411.....	تفسیر:
412.....	نکته ها
414.....	آیه (101) تا (103) و ترجمه

414.....	تفسير:
417.....	آیه (104) تا (107) و ترجمه
417.....	تفسير:
421.....	آیه (108) و (109) و ترجمه
421.....	تفسير:

آیه (60) و ترجمه

(انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیہا والمؤلفة قلوبہم و فی الرقاب والغرمین و فی سبیل اللہ وابن السبیل فریضة من اللہ واللہ علیم حکیم)
(60)

ترجمه:

60- زکات مخصوص فقراء و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن کار می کنند، و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می شود، و برای (آزادی) بردگان، و بدهکاران، و در راه (تقویت آئین خدا، و واماندگان در راه، این یک فریضة (مهم) الهی است و خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر:

مصارف زکات و ریزهکاریهای آن

در تاریخ اسلام دو دوران مشخص دیده می شود، دوران مکه که همت پیامبر (ﷺ) و مسلمانان در آن مصروف تعلیم و تربیت نفرات و آموزش و تبلیغ می شد، و دوران مدینه که پیامبر (ﷺ) در آن دست به تشکیل حکومت اسلامی و پیاده کردن و اجرای تعلیمات اسلام، از طریق این حکومت صالح زد. بدون شک یکی از ابتدائی و ضروریترین مسأله، به هنگام تشکیل حکومت تشکیل (بیت المال) است که به وسیله آن نیازهای اقتصادی حکومت بر آورده شود، نیازهایی که در هر حکومتی بدون استثناء وجود دارد.

به همین دلیل یکی از نخستین کارهایی که پیامبر (ﷺ) در مدینه انجام داد تشکیل بیت المال بود که یکی از منابع آنرا (زکات) تشکیل میداد، و طبق مشهور این حکم در سال دوم هجرت پیامبر (ﷺ) تشریع شد. البته همانگونه

که بعداً به خواست خدا اشاره خواهیم کرد، حکم زکات قبلاً در مکه نازل شده بود، اما نه به صورت وجوب جمع آوری در بیت المال، بلکه خود مردم اقدام به پرداخت آن می کردند، ولی در مدینه دستور جمع آوری و (تمرکز) آن از ناحیه خداوند در آیه 103 توبه صادر گردید.

آیه مورد بحث که مسلماً بعد از آیه وجوب اخذ زکات نازل شده، (هر چند در قرآن از آن ذکر گردیده است) مصارف گوناگون زکات را بیان می کند.

و جالب اینکه آیه، با کلمه انما که دلیل بر انحصار است، آغاز شده، و این نشان می دهد که بعضی از افراد خود خواه، یا بیخبر، انتظار داشتند بدون هیچگونه استحقاق، سهمی از زکات دریافت دارند که با کلمه انما دست رد به سینه همه آنها زده شده است. در دو آیه قبل از این آیه، نیز این معنی منعکس بود که بعضی بر پیامبر (ﷺ) خرده می گرفتند که چرا سهمی از زکات را در اختیار آنها نمی گذارد و حتی در صورت محروم شدن از آن خشمگین می شدند، اما به هنگام برخورداری ابراز رضایت می کردند. به هر حال آیه فوق به روشنی مصارف واقعی زکات را بیان کرده، و به تمام توقعات بیجا پایان می دهد، و آنرا در هشت مصرف خلاصه می کند:

1 - (فقراء) نخست می گوید: (صدقات و زکات برای فقیران است) (انما الصدقات للفقراء).

2- (مساکین) (والمساکین). در اینکه فقیر و مسکین با هم چه تفاوتی دارند بحثی است که در پایان تفسیر آیه خواهد آمد.

3- (عاملان) و جمع آوری کنندگان زکات (والماملین علیها).

این گروه در حقیقت کارمندان و کارکنانی هستند که برای جمع آوری زکات و اداره بیت المال اسلام تلاش و کوشش می کنند، و آنچه به آنها داده می شود

در حقیقت به منزله مزد و اجرت آنها است، و لذا فقر در این گروه به هیچوجه شرط نیست.

4- (مؤ لفة قلوبهم) یعنی کسانی که انگیزه معنوی نیرومندی برای پیشبرد اهداف اسلامی ندارند، و با تشویق مالی میتوان تألیف قلب، و جلب محبت آنان نمود (والمؤ لفة قلوبهم).

توضیح بیشتر درباره این گروه بعداً خواهد آمد.

5- (آزاد ساختن بردگان) (وفی الرقاب).

یعنی سهمی از زکات، تخصیص به مبارزه با بردگی، و پایان دادن به این موضوع ضد انسانی، داده می شود، و همانگونه که در جای خود گفتیم برنامه اسلام در مورد بردگان برنامه (آزادی تدریجی) است که نتیجه نهائیش آزاد ساختن همه بردگان بدون روبرو شدن به واکنشهای نامطلوب اجتماعی آن می باشد، و تخصیص سهمی از زکات، به این موضوع، گوشهای از این برنامه را تشکیل میدهد.

6- (اداء دین بدهکاران) و آنها که بدون جرم و تقصیر زیر بار بدهکاری مانده و از ادای آن عاجز شده اند (والغارمین).

7- (در راه خدا) (وفی سبیل الله).

همانگونه که در پایان آیه اشاره خواهیم کرد منظور از آن تمام راههایی است که به گسترش و تقویت آئین الهی منتهی شود، اعم از مسأله جهاد و تبلیغ و مانند آن.

8- (واماندگان در راه) (وابن السبیل).

یعنی مسافرانی که بر اثر علتی در راه مانده، و زاد و توشه و مرکب کافی برای رسیدن به مقصد ندارند، هر چند افراد فقیر و بیبضاعتی نیستند، ولی بر اثر

دزد زدگی، یا بیماری، یا گم کردن اموال خود، و یا علل دیگر، به چنین وضعی افتاده اند، اینگونه اشخاص را باید از طریق زکات به مقداری که برای رسیدن به مقصد لازم است بی نیاز ساخت.

در پایان آیه به عنوان تأکید روی مصارف گذشته می فرماید: (این فریضه الهی است) (فریضة من الله).

و بدون شک این فریضه، حساب شده، و کاملاً دقیق، و جامع مصلحت فرد و اجتماع است، زیرا (خداوند دانا و حکیم است) (والله علیم حکیم). در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

نکته ها

1- فرق میان (فقیر) و (مسکین)

در میان مفسران گفتگو است که آیا فقیر و مسکین، مفهوم واحدی دارند و به عنوان تأکید در آیه فوق ذکر شده اند؟ و بنابراین مصارف زکات، هفت مصرف می شود، و یا اینکه دو مفهوم مخالف دارند؟

غالب مفسران و فقها احتمال دوم را پذیرفته اند، ولی در میان طرفداران این عقیده، نیز در تفسیر این دو کلمه، گفتگوهای زیادی است، اما آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که (فقیر) به معنی کسی است که در زندگی خود کمبود مالی دارد، هر چند مشغول کسب و کاری باشد و هرگز از کسی سؤال نکند، اما (مسکین) کسی است که نیازش شدیدتر است و دستش از کار کوتاه است، و به همین جهت از این و آن سؤال می کند.

شاهد این موضوع، نخست ریشه لغت مسکین است که از ماده (سکون) گرفته شده، گویا چنین کسی بر اثر شدت فقر، ساکن و زمینگیر شده است.

دیگر اینکه ملاحظه موارد استعمال این دو کلمه در قرآن معنی فوق را تأیید می کند، از جمله در آیه 16 سوره بلد میخوانیم: **(او مسکینا ذا مرتبة)**: یا مسکین خاک نشینی را اطعام کند و در آیه 8 سوره نساء میخوانیم: **(و اذا حضر القسمة اولوا القربى والیتامى و المساکین فارزقوهم)**: هر گاه خویشاوندان و یتیمان و مسکینان، در موقع تقسیم ارث، حضور یابند، چیزی از آن به آنها ببخشید از این تعبیر استفاده می شود که منظور از مسکین سائلانی است که گاه در این مواقع حضور می یابند.

و در آیه 24 سوره قلم میخوانیم **(ان لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین)**: امروز هیچ مسکینی نباید در محوطه زراعت شما حضور یابد! که اشاره به - سائلان است.

همچنین تعبیر به اطعام مسکین یا طعام مسکین در آیات متعددی از قرآن نشان میدهد که مسکین افراد گرسنه‌ای هستند که حتی نیاز به یک وعده غذا دارند.

در حالی که از پاره‌ای از موارد استعمال کلمه (فقیر) در قرآن به خوبی استفاده می شود که افراد آبرومندی که هرگز روی سؤال ندارند اما گرفتار کمبود مالی هستند، در مفهوم این کلمه واردند، مانند آنچه در آیه 273 سوره بقره دیده می شود **(للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یتطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف)**: (انفاق برای فقیرانی است که در راه خدا گرفتار شده اند، و آنچنان ظاهر خویش را حفظ می کنند که جاهل از شدت عفت نفس آنان، چنین می پندارد که غنی و بی نیازند).

از همه اینها گذشته در روایتی که محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) یا امام باقر (علیه السلام) نقل کرده می خوانیم که از آن حضرت درباره (فقیر) و (مسکین

(سؤال کردند، فرمود: الفقير الذي لا يسئل و المسكين الذي هو اجهد منه الذي يسئل: (فقير کسی است که سؤال نمی کند، و مسکین حالش از او سخت تر است، و کسی است که از مردم سؤال و تقاضا می کند) (1). همین مضمون در حدیث دیگری از ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است، و هر دو صراحت در مفهوم فوق دارد.

البته پاره‌های از قرائن گواهی بر خلاف آنچه در بالا گفتیم می دهد، ولی هر گاه مجموع قرائن موجود را در نظر بگیریم، روشن می شود که حق همان است که در بالا گفته شد.

2- آیا لازم است زکات به هشت قسمت مساوی تقسیم شود؟

بعضی از مفسران یا فقهاء عقیده دارند که ظاهر آیه فوق این است که باید زکات مال به هشت سهم مساوی تقسیم گردد، و هر کدام در مصرف خود صرف شود، مگر اینکه مقدار زکات بقدری ناچیز باشد که نتوان آنرا به هشت سهم قابل ملاحظه تقسیم کرد.

ولی اکثریت قاطع فقهاء براینند که اصناف هشتگانه فوق مواردی است که صرف زکات در آنها مجاز است، و تقسیم کردن در آن واجب نیست. سیره قطعی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امامان اهل بیت (علیهم السلام) و یاران آنها نیز این معنی را تائید می کند، به علاوه با توجه به اینکه زکات یک مالیات اسلامی است و حکومت اسلامی موظف است آنرا از مردم وصول کند، و هدف از تشریع آن رفع نیازمندیهای گوناگون جامعه اسلامی می باشد، طبعا چگونگی مصرف آن در این مصارف هشتگانه بستگی به ضرورتهای اجتماعی از یکسو، و نظر حکومت اسلامی از سوی دیگر دارد.

3- در چه زمانی زکات واجب شد؟

از آیات مختلف قرآن از جمله آیه 156 سوره اعراف، و آیه 3 سوره نمل، و آیه 4 سوره لقمان، و آیه 7 سوره فصلت که همه از سوره‌های مکی هستند، چنین استفاده می‌شود که حکم وجوب زکات در مکه نازل شده است، و مسلمانان موظف به انجام این وظیفه اسلامی بوده‌اند، ولی به هنگامی که پیامبر (ﷺ) به مدینه آمد و پایه حکومت اسلامی را گذارد و طبعاً نیاز به تشکیل بیت المال پیدا کرد، از طرف خداوند مأموریت یافت که زکات را از مردم شخصاً بگیرد (نه اینکه خودشان به میل و نظر خود در مصارف آن صرف کنند).

آیه شریفه (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...) (سوره توبه 103) در این هنگام نازل شد، و مشهور این است که این در سال دوم هجرت بود، سپس مصارف زکات به طور دقیق در آیه مورد بحث که آیه 60 سوره توبه است بیان گردید، و جای تعجب نیست که تشریع اخذ زکات در آیه 103 باشد و ذکر مصارف آن که می‌گویند در سال نهم هجرت نازل شده در آیه 60، زیرا می‌دانیم آیات قرآن بر طبق تاریخ نزول جمع‌آوری نشده، بلکه به فرمان پیامبر (ﷺ) هر کدام در مورد مناسب قرار داده شده است.

4- منظور از مؤلفه قلوبهم چه اشخاصی هستند؟

آنچه از تعبیر مؤلفه قلوبهم فهمیده می‌شود آن است که یکی از مصارف زکات کسانی هستند که به خاطر ایجاد الفت و محبت به آنها زکات داده می‌شود، ولی آیا منظور از آن کفار و غیر مسلمانانی است که به خاطر استفاده از همکاری آنها در جهاد از طریق کمک مالی تشویق می‌شوند؟ یا مسلمانان ضعیف‌الایمان را نیز شامل می‌گردد؟

همانگونه که در مباحث فقهی گفته ایم مفهوم آیه، و همچنین پاره‌ای از روایات که در این زمینه وارد شده مفهوم وسیعی دارد، و تمام کسانی را که با تشویق مالی، از آنها به نفع اسلام و مسلمین جلب محبت می‌شود، در بر می‌گیرد، و دلیلی بر تخصیص آن به کفار نیست.

5- نقش زکات در اسلام

با توجه به اینکه اسلام به صورت یک مکتب صرفاً اخلاقی، و یا فلسفی و اعتقادی، ظهور نکرد، بلکه به عنوان یک (آئین جامع) که تمام نیازمندیهای مادی و معنوی در آن پیشبینی شده، پا به عرصه ظهور گذاشت، و نیز با توجه به اینکه اسلام، از همان عصر پیامبر (ﷺ)، با تأسیس حکومت همراه بود، و همچنین با توجه به اینکه اسلام توجه خاصی به حمایت از محرومان و مبارزه با فاصله طبقاتی دارد، روشن می‌شود که نقش بیت المال، و زکات که یکی از منابع درآمد بیت المال است، از مهمترین نقشها است.

شک نیست که هر جامعهای دارای افرادی از کار افتاده، بیمار، یتیمان بی سرپرست، معلولین، و امثال آنها می‌باشد که باید مورد حمایت قرار گیرند. و نیز برای حفظ موجودیت خود در برابر هجوم دشمن، نیاز به سربازان مجاهدی دارد که هزینه آنها از طرف حکومت پرداخته می‌شود.

همچنین کارمندان حکومت اسلامی، دادرسان و قضات، و نیز وسائل تبلیغاتی و مراکز دینی، هر کدام نیازمند به صرف هزینه‌ای است که بدون یک پشتوانه مالی منظم، و مطمئن، سامان نمی‌پذیرد.

به همین دلیل در اسلام مسأله زکات که در حقیقت یکنوع (مالیات بر - درآمد و تولید و (مالیات بر ثروت راكد) محسوب می‌شود، از اهمیت خاصی

برخوردار است، تا آنجا که در ردیف مهمترین عبادات قرار گرفته، و در بسیاری از موارد با نماز همراه ذکر شده، و حتی شرط قبولی نماز شمرده شده است!

حتی در روایات اسلامی میخوانیم که اگر حکومت اسلامی از شخص، یا اشخاصی، مطالبه زکات کند، و آنها در برابر حکومت، ایستادگی کنند و سرباز زنند، مرتد محسوب می شوند، و در صورتی که اندرزه‌ها در مورد آنها سود ندهد، توسل به نیروی نظامی، در مقابل آنها جایز است، داستان اصحاب رده (همان گروهی که بعد از پیامبر (ﷺ) سر از پرداخت زکات باز زدند و خلیفه وقت به مبارزه با آنها برخاست و حتی علی (علیه السلام) این مبارزه را امضاء کرد و شخصا یکی از پرچمداران در میدان جنگ بود) در تواریخ اسلام مشهور است.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم: من منع قیراطا من الزکاة فلیس هو بمومن، و لا مسلم، و لا کرامة! کسی که یک قیراط از زکات را نپردازد نه مؤمن است و نه مسلمان و ارزشی ندارد.

جالب توجه اینکه از روایات استفاده می شود که حدود و مقدار زکات آن چنان دقیقا در اسلام تعیین شده، که اگر همه مسلمانان زکات اموال خویش را بطور صحیح و کامل بپردازند، هیچ فردی فقیر و محروم در سرتاسر کشور اسلامی باقی نخواهد ماند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم ولو ان الناس ادوا زکاة اموالهم ما بقى مسلم فقیرا محتاجا!... و ان الناس ما افتقروا، و لا احتاجوا، و لا جاعوا، و لا عروا، الا بذنوب الاغنیاء! (اگر همه مردم زکات اموال خود را بپردازند مسلمانانی فقیر و نیازمند، باقی نخواهد ماند، و مردم فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نمی شوند مگر به خاطر گناه ثروتمندان)!

و نیز از روایات استفاده می شود که ادای زکات باعث حفظ اصل مالکیت و تحکیم پایه های آنست، بطوری که اگر مردم این اصل مهم اسلامی را فراموش کنند شکاف و فاصله میان گروهها آنچنان می شود که اموال اغنیاء نیز به خطر خواهد افتاد.

در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم حصنوا اموالکم بالزکاة: (اموال خود را بوسیله زکات حفظ کنید). همین مضمون از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز در احادیث دیگر نقل شده است. برای اطلاع بیشتر از این احادیث به ابواب یک و سه و چهار و پنج از ابواب زکات از جلد ششم وسائل مراجعه فرمائید.

نکته آخر

6- آخرین نکته‌ای که توجه به آن لازم است این است که در آیه مورد بحث در مورد چهار گروه کلمه (لام) ذکر شده (انما الصدقات للفقراء والمساکین و العاملين علیها و المؤلفة قلوبهم) و این تعبیر معمولاً نشانه (ملکیت) است. ولی در مورد چهار گروه دیگر کلمه (فی) آمده است (وفی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل) و این تعبیر معمولاً برای بیان مصرف است.

در میان مفسران در تفسیر این (اختلاف تعبیر) گفتگو است، بعضی معتقدند که گروه چهارگانه اول، مالک زکات، می شوند، و گروه چهارگانه دوم، مالک، نخواهند شد، و تنها جایز است زکات در مورد آنان مصرف گردد.

بعضی دیگر معتقدند که این اختلاف تعبیر اشاره به نکته دیگری است و آن اینکه گروه چهارگانه دوم استحقاق بیشتری برای زکات دارند، زیرا کلمه (فی)

برای بیان ظرفیت است، گویا این گروه چهارگانه ظرف زکات می باشند و زکات
مظروف آنها است، در حالی که گروههای نخستین چنین نیستند.

ولی ما در اینجا احتمال دیگری را انتخاب کرده ایم و آن اینکه شش گروه
(فقراء، مساکین، عاملین علیها، مؤلفه قلوبهم، غارمین، و ابن السبیل که بدون فی
ذکر شده اند یکسان می باشند و عطف بر یکدیگر و دو گروه دیگر که (فی
الرقاب) و (فی سبیل الله) است و با کلمه (فی) بیان گردیده، وضع خاصی
دارند، شاید این تفاوت تعبیر از این نظر باشد که گروههای ششگانه می توانند
مالک زکات شوند، و می توان زکات را به خود آنها پرداخت (حتی بدهکاران و
کسانی که از ادای دین خود ناتوانند، البته در صورتی که اطمینان داشته باشیم
آنها در مورد ادای دین خود مصرف می کنند).

ولی دو گروه مالک زکات نمی شوند، و نمی توان به آنها پرداخت، بلکه باید
در مورد آنها مصرف گردد، مثلاً بردگان را باید از طریق زکات خرید و آزاد
کرد، روشن است که آنها در این صورت مالک زکات نمی شوند، و همچنین
مواردی که تحت عنوان (فی سبیل الله) مندرج است، از قبیل هزینه جهاد، تهیه
اسلحه و یا ساختن مسجد و مراکز دینی و مانند آنها هیچیک مالک زکات
نیستند، بلکه مصرف آنهاست.

و به هر حال این تفاوت در تعبیر نشان میدهد که تا چه اندازه تعبیرات قرآن
حساب شده است.

آیه (61) و ترجمه

(و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو أذن قل أذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و رحمة للذین آمنوا منکم و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب أليم) (61)

ترجمه:

61- از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند، و می گویند او خوشباور و گوشی است! بگو خوشباور بودن او به نفع شماست (ولی بدانید) او ایمان به خدا دارد و (تنها) تصدیق مؤمنان می کند، و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده اند، و آنها که فرستاده خدا را آزار می دهند عذاب دردناکی دارند.

شان نزول:

این حسن است نه عیب!

برای آیه فوق شأن نزولهای ذکر شده که بیشباهت به یکدیگر نیست، از جمله اینکه گفته اند: این آیه درباره گروهی از منافقان نازل شده، که دور هم نشسته بودند و سخنان ناهنجار، درباره پیامبر (ﷺ) می گفتند، یکی از آنان گفت: این کار را نکنید، زیرا، می ترسیم به گوش محمد برسد، و او به ما بد بگوید (و مردم را بر ضد ما بشوراند).

یکی از آنان که نامش (جلال) بود گفت: مهم نیست، ما هر چه بخواهیم میگوئیم، و اگر به گوش او رسید نزد وی می رویم، و انکار می کنیم، و او از ما می پذیرد، زیرا محمد (ﷺ) آدم خوشباور و دهنبینی است، و هر کس هر چه بگوید قبول می کند، در این هنگام آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت:

تفسیر:

در این آیه همانگونه که از مضمون آن استفاده می شود سخن از فرد یا افرادی در میان است که پیامبر (ﷺ) را با گفته های خود آزار می دادند و می گفتند او انسان خوشباور، و دهن بینی است (و منهم الذین يؤذون النبی و یقولون هو اذن).

(اذن) در اصل به معنی گوش است، ولی به اشخاصی که زیاد به حرف مردم گوش می دهند، و به اصطلاح (گوشی) هستند نیز این کلمه اطلاق می شود. آنها در حقیقت یکی از نقاط قوت پیامبر (ﷺ) را که وجود آن در یک رهبر کاملاً لازم است، به عنوان نقطه ضعف نشان میدادند و از این واقعیت غافل بودند که یک رهبر محبوب، باید نهایت لطف و محبت را نشان دهد، و حتی الامکان عذرهای مردم را بپذیرد، و در مورد عیوب آنها پردهداری نکند (مگر در آنجا که این کار موجب سوء استفاده شود).

لذا قرآن بلافاصله اضافه می کند که: (به آنها بگو اگر پیامبر گوش به سخنان شما فرا می دهد، و عذرتان را می پذیرد، و به گمان شما یک آدم گوشی است این به نفع شما است!) (قل اذن خیر لکم).

زیرا از این طریق آبروی شما را حفظ کرده، و شخصیت تان را خرد نمی کند عواطف شما را جریحهدار نمی سازد، و برای حفظ محبت و اتحاد و وحدت شما از این طریق کوشش می کند، در حالی که اگر او فوراً پردهها را بالا میزد، و دروغگویان را رسوا می کرد، دردسر فراوانی برای شما فراهم می آمد، علاوه بر اینکه آبروی عدهای به سرعت از بین می رفت، راه بازگشت و توبه بر آنها بسته می شد، و افراد آلودهای که قابل هدایت بودند در صف بدکاران جای می گرفتند و از اطراف پیامبر (ﷺ) دور می شدند.

یک رهبر مهربان و دلسوز، و در عین حال پخته و دانا، باید همه چیز را بفهمد، ولی باید بسیاری از آنها را به روی خود نیاورد، تا آنها که شایسته تربیتند، تربیت شوند و از مکتب او فرار نکنند و اسرار مردم از پرده برون نیفتد. این احتمال نیز در معنی آیه وجود دارد که خداوند در پاسخ عیب جویان می گوید: چنان نیست که او گوش به همه سخنان فرا، دهد، بلکه او گوش به سخنانی می دهد که به سود و نفع شما است، یعنی وحی الهی را می شنود، پیشنهاد مفید را استماع می کند و عذرخواهی افراد را در مواردی که به نفع آنها و جامعه است می پذیرد.

سپس برای اینکه عیب جویان از این سخن سوء استفاده نکنند، و آنرا دستاویز قرار ندهند، چنین اضافه می کند: (او به خدا و فرمانهای او ایمان دارد، و به سخنان مؤ منان راستین گوش فرا میدهد، و آنرا می پذیرد و به آن ترتیب اثر میدهد) (يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ).

یعنی در واقع پیامبر (ﷺ) دو گونه برنامه دارد: یکی برنامه حفظ ظاهر و جلوگیری از پرده دری، و دیگری در مرحله عمل، در مرحله اول به سخنان همه گوش فرا میدهد، و ظاهراً انکار نمی کند، ولی در مقام عمل تنها توجه او به فرمانهای خدا و پیشنهادهای و سخنان مؤ منان راستین است، و یک رهبر واقعبین باید چنین باشد، و تاءمین منافع جامعه جز از این راه ممکن نیست لذا بلافاصله می فرماید: (او رحمت برای مؤ منان شما است) (وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ). ممکن است در اینجا سؤال شود که در پارهای از آیات قرآن می خوانیم پیامبر (ﷺ) (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) است (انبیاء - 107).

ولی آیه مورد بحث می گوید: رحمت برای مؤ منان است، آیا آن عمومیت با این (تخصیص) سازگار است؟!

اما با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می شود، و آن اینکه: رحمت، درجات و مراتب دارد که یکی از مراتب آن قابلیت و استعداد است، و مرتبه دیگر (فعلیت).

مثلا باران رحمت الهی است، یعنی این قابلیت و شایستگی، در تمام قطرات آن وجود دارد که منشاء خیر و برکت و نمو و حیات باشد، ولی مسلما ظهور و بروز آثار این (رحمت) تنها در سرزمینهای آماده و مستعد است، بنابراین هم می توانیم بگوئیم تمام قطره های باران، رحمت است و هم صحیح است گفته شود این قطرات در سرزمینهای مستعد و آماده، (مایه) رحمت است، جمله اول اشاره به مرحله اقتضا و قابلیت است، و جمله دوم اشاره به مرحله وجود و فعلیت.

در مورد پیامبر (ﷺ) او بالقوه برای همه جهانیان مایه رحمت است، ولی بالفعل مخصوص مؤمنان می باشد.

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که نباید آنها که پیامبر ع را با این سخنان خود ناراحت می کنند و از او عیب جوئی می نمایند، تصور کنند که بدون مجازات خواهند ماند، درست است که پیامبر (ﷺ) در برابر آنها وظیفهای دارد که با بزرگواری و وسعت روح خود با آنان روبرو شود، و از رسوا ساخت شان خودداری کند، ولی مفهوم این سخن چنین نیست که آنها در این اعمال خود بدون کیفر خواهند ماند، لذا در پایان آیه می فرماید: (آنها که رسول خدا (ﷺ) را آزار می رسانند عذابی دردناک دارند) (و الذین يؤذون رسول الله لهم عذاب الیم).

آیه (62) و (63) و ترجمه

(يُحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اَحَقُّ اَنْ يَرْضَوْهُ اَنْ كَانُوا مُؤْمِنِيْنَ)
(62) (اَلَمْ يَعْلَمُوْا اَنْهُ مِنْ مَّحَادِدِ اللّٰهِ وَ رَسُوْلُهُ فَاَنْ لَّهٗ نَارُ جَهَنَّمَ خَلَدًا فِيْهَا ذٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيْمُ) (63)

ترجمه:

62- برای شما، سوگند به خدا یاد می کنند تا شما را راضی کنند، در حالی که شایسته تر این است که خدا و رسولش را راضی سازند، اگر (راست می گویند و) ایمان دارند.

63- آیا نمی دانند هر کس با خدا و رسولش دشمنی کند، برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن می ماند، این یک رسوائی بزرگ است!

شان نزول:

از گفتار بعضی از مفسران چنین استفاده می شود که در آیه فوق مکمل آیه گذشته است، و طبعا در همان شان نزول نازل شده، ولی جمعی دیگر از مفسران، شان نزول دیگری برای این دو آیه نقل کرده اند و آن اینکه: هنگامی که در نکوهش تخلف کنندگان از غزوه تبوک آیاتی نازل شد یکی از منافقان گفت: به خدا سوگند این گروه نیکان و اشراف ما هستند، اگر آنچه را محمد در باره آنها می گوید راست باشد، اینها از چهارپایان هم بدترند، یکی از مسلمانان این سخن را شنید و گفت: به خدا آنچه او می گوید حق است، و تو از چهارپا بدتری! این سخن به گوش پیامبر (ﷺ) رسید به دنبال آن مرد منافق فرستاد و از او پرسید چرا چنین گفتی، او سوگند یاد کرد که چنین سخنی نگفته است، مرد مؤمنی که با او طرف بود و این سخن را به پیامبر (ﷺ) گزارش داده بود گفت

خداوندا خودت راستگو را تصدیق، و دروغگو را تکذیب فرما. آیات فوق نازل شد و وضع آنها را مشخص ساخت.

تفسیر:

قیافه حق بجانب منافقان!

یکی از نشانه های منافقان و اعمال زشت و شوم آنها که قرآن کراراً به آن اشاره کرده، این است که آنها برای پوشاندن چهره خود بسیاری از خلافکاریهای خود را انکار می کردند و با توسل به سوگندهای دروغین می خواستند مردم را فریب داده و از خود راضی کنند.

در آیات فوق قرآن مجید پرده از روی این عمل زشت برداشته، هم آنها را رسوا می کند، و هم مسلمانان را آگاه می سازد که تحت تاءثیر اینگونه سوگندهای دروغین قرار نگیرند.

نخست می گوید: (آنها برای شما سوگند به خدا یاد می کنند تا شما را راضی کنند (يُحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ)).

روشن است که هدف آنها از این سوگندها، بیان حقیقت نیست، بلکه می خواهند با فریب و نیرنگ چهره واقعیات را در نظرتان دگرگون جلوه دهند، و به مقاصد خود برسند، و گر نه اگر هدف آنها این است که واقعا مؤمنان راستین را از خود خشنود سازند، لازم تر این است که خدا و پیامبرش را راضی کنند، در حالی که آنها با اعمالشان خدا و پیامبر را به شدت ناراضی کردند.

لذا قرآن می گوید: اگر آنها راست می گویند و ایمان دارند، شایسته تر این است که خدا و پیامبرش را راضی کنند! (وَاللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْا عَنْهُمْ مِنْكُمْ). (مؤمنین).

جالب توجه اینکه در جمله فوق چون سخن از (خدا) و (پیامبر) در میان است و قاعدتا باید (ضمیر) به صورت (تثنيه) آورده شود، ولی با این حال ضمیر مفرد به کار رفته است (منظور ضمیر (یرضوه) می باشد) این تعبیر در حقیقت اشاره به این است که رضایت پیامبر (ﷺ) از رضایت خدا، جدا نیست، و او همان می پسندد که خدا می پسندد، و به تعبیر دیگر این اشاره به حقیقت توحید افعالی است، چرا که پیامبر (ﷺ) در مقابل خدا از خود استقلالی ندارد، و رضا و غضب او همه به خدا منتهی می شود، همه برای او و در راه او است.

در پاره ای از روایات نقل شده که در عصر پیامبر مردی ضمن سخنان خود چنین گفت: (من اطاع الله و رسوله فقد فاز، و من عصاهما فقد غوی): (کسی که خدا و پیامبرش را اطاعت کند رستگار است، و کسی که این دو را مخالفت کند گمراه و نارستگار است).

هنگامی که پیامبر (ﷺ) این تعبیر را شنید که او خدا و پیامبر را در یک ردیف قرار داده و با (ضمیر) تثنيه ذکر کرده، ناراحت شد، و فرمود: (بئس الخطیب انت، هلا قلت و من عصی الله و رسوله)؟ (تو بد سخنگویی هستی! چرا نگفتی هر کس نافرمانی خدا و پیامبرش را کند...) (بلکه با ضمیر تثنيه آوردی و گفتی هر که آن دو را مخالفت کند).

در آیه بعد این گونه افراد منافق را شدیداً تهدید می کند، و (مگر نمی دانند کسی که با خدا و رسولش دشمنی و مخالفت کند برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن می ماند). (الم يعلموا انه من یحادد الله و رسوله فان له نار جهنم خالدا فیها).

سپس برای تاءکید اضافه می کند (این رسوائی و ذلت بزرگی است) (**ذلك**
الخنزى العظيم) .

(یحادد) از ماده (محادة) و از ریشه (حد) است که به معنی طرف و نهایت
چیزی می باشد، و از آنجا که افراد دشمن و مخالف در طرف مقابل قرار می
گیرند، این ماده (محادة) به معنی عداوت و دشمنی نیز آمده است، همانگونه که
در گفتگوهای روزمره کلمه (طرفیت) را به معنی (مخالفت و دشمنی) به کار
می بریم .

آیه (64) تا (66) و ترجمه

(يُحْذِرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةُ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ اسْتَهِزُّوا أَنْ اللَّهَ مَخْرَجٌ مَا تَحْذَرُونَ) (64) (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ أُنْمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ) (65) (كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نَعَذِبُ طَائِفَةٌ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ) (66)

ترجمه:

64- منافقان از آن بیم دارند که آیهای بر ضد آنها نازل گردد و به آنها از اسرار درون قلبشان خبر دهد، بگو: استهزا کنید، خداوند آنچه را از آن بیم دارید آشکار می سازد!.

65- و اگر از آنها پیرسی (چرا این اعمال خلاف را انجام دادید) می گویند ما بازی و شوخی می کردیم، بگو آیا خدا، و آیات او، و پیامبرش را مسخره می کنید.

66- (بگو) عذر خواهی نکنید (که بیهوده است، چرا که) شما پس از ایمان آوردن کافر شدید، اگر گروهی از شما را (به خاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد، زیرا آنها مجرم بودند.

شان نزول:

برای آیات فوق شان نزولهای متعددی نقل شده که همه مربوط به کارهای منافقان پس از جنگ تبوک است.

از جمله اینکه: گروهی از منافقان در یک جلسه سری، برای قتل پیامبر توطئه کردند که پس از مراجعت از جنگ تبوک در یکی از گردنه های سر راه به صورت ناشناس کمین کرده، شتر پیامبر (ﷺ) را رم دهند، و حضرت را

بقتل برسانند. خداوند پیامبرش را از این نقشه آگاه ساخت، و او دستور داد جمعی از مسلمانان مراقب باشند، و آنها را متفرق سازند، هنگامی که پیامبر (ﷺ) به آن عقبه (گردنه) رسید، عمار مهار مرکب پیامبر (ﷺ) را در دست داشت، و حذیفه از پشت سر آنها می‌راند در این هنگام گروه منافقان که گویا صورتهای خود را پوشیده بودند فرا رسیدند، پیامبر (ﷺ) به حذیفه فرمود: به صورت مرکبهای آنها بزن و آنها را دور کن، حذیفه چنین کرد.

هنگامی که پیامبر (ﷺ) بدون خطر از عقبه گذشت به حذیفه فرمود: آنها را شناختی؟ عرض کرد نه، هیچیک از آنها را نشناختم، سپس رسول خدا (ﷺ) نام همه آنها را برای او برشمرد، حذیفه عرض کرد: حال که چنین است چرا گروهی را نمی‌فرستی آنها را به قتل برسانند؟ فرمود: (دوست ندارم عرب بگویند هنگامی که محمد بر یارانش پیروز شد به کشتن آنها پرداخت)!

این شائن نزول از امام باقر (علیه السلام) نقل شده و در کتب متعددی از حدیث و تفاسیر نیز آمده است،

در شائن نزول دیگری می‌خوانیم: که گروهی از منافقان هنگامی که موضع پیغمبر (ﷺ) را در برابر دشمن در تبوک مشاهده کردند، از روی تمسخر گفتند: این مرد گمان می‌کند که قصرهای شام و دژهای نیرومند شامیان را تسخیر خواهد کرد چنین چیزی محال است محال، خداوند پیامبر خود را از این واقعه آگاه ساخت، و پیامبر (ﷺ) دستور داد راه را بر این گروه ببندند، سپس آنها را صدا زد و ملامت کرد و فرمود: شما چنین و چنان گفتید، آنها عذر آوردند که ما قصد و غرضی نداشتیم، مزاح و شوخی می‌کردیم و بر این موضوع سوگند یاد کردند!

تفسیر:

برنامه خطرناک دیگری از منافقان

در آیات گذشته دیدیم که چگونه منافقان نقاط قوت را نقطه ضعف می پنداشتند و برای ایجاد تفرقه در میان مسلمانان روی آن تبلیغ می کردند). در آیات مورد بحث به قسمت دیگری از برنامه ها و روشهای آنها اشاره شده است.

از آیه نخست چنین استفاده می شود که خداوند برای دفع خطر منافقان از پیامبر، گهگاه پرده از روی اسرار آنها برمی داشت، و آنان را به جمعیت معرفی می کرد، تا مسلمانان به هوش باشند، و به دام آنها گرفتار نشوند، و آنها نیز متوجه موقعیت خویش شوند، و دست و پای خود را جمع کنند، روی این جهت غالباً آنان در یک حالت ترس و وحشت به سر می بردند، قرآن به این وضع اشاره کرده، می گوید:

(منافقان می ترسند که بر ضد آنها سوره های نازل شود، و آنان را به آنچه در دل دارند آگاه سازد) (بِحَذَرِ الْمُنَافِقِينَ اِنْ تَنْزِلْ عَلَيْهِمْ سُوْرَةٌ تَنْبِئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوْبِهِمْ).

ولی عجیب اینکه بر اثر شدت لجاجت و دشمنی باز هم دست از استهزاء و تمسخر نسبت به کارهای پیامبر (ﷺ) می گوید (به آنها بگو: هر چه می خواهید استهزاء و تمسخر نسبت به کارهای پیامبر (ﷺ) بر نمی داشتند، لذا خداوند در پایان این آیه به پیامبرش می گوید (به آنها بگو: هر چه می خواهید استهزاء کنید، اما بدانید خدا آنچه را از آن بیم دارید آشکار میسازد، و شما را رسوا می کند)! (قُلْ اسْتَهْزَؤْا اِنَّ اللّٰهَ مَخْرُجٌ مَا تَحْذَرُوْنَ).

البته جمله استهزاء (مسخره کنید) از قبیل امر برای تهدید است، همانند اینکه انسان به دشمنش می گوید: هر قدر کارشکنی و اذیت و آزار در قدرت داری بکن، پاسخ آنها را یکجا خواهم داد اینگونه تعبیرات در مقام تهدید ذکر می شود.

ضمناً باید توجه داشت که از آیه فوق استفاده می شود که منافقان در دل از حقانیت دعوت پیامبر (ﷺ) با خبر بودند، و ارتباط او را با خدا به خوبی می دانستند، ولی با این حال بر اثر لجاج و عناد و دشمنی با حق، به جای اینکه در برابر او تسلیم باشند، کارشکنی می کردند، به همین دلیل قرآن می گوید: منافقان از این بیم داشتند که آیاتی بر ضد آنها نازل شود، و مکنون خاطرشان را آشکار سازد.

توجه به این نکته نیز لازم است که جمله ینزل علیهم مفهومی این نیست که این گونه آیات بر منافقان نازل می شد، بلکه منظور این است که درباره آنها و بر ضد آنها بوده، هر چند بر شخص پیامبر نازل می گردید.

در آیه بعد به یکی دیگر از برنامه های منافقان اشاره کرده، (اگر از آنها پرسی که چرا چنین سخن نادرستی را گفته اند، و یا چنین کار خلافی را انجام داده اند، می گویند: ما مزاح و شوخی می کردیم و در واقع قصد و غرضی نداشتیم!) (و لئن سئلتهم ليقولن انما كنا نخوض ونلعب).

در واقع این راه فرار عجیبی بود که توطئه ها را می چیدند، و سمپاشیها را می کردند، به این قصد که اگر رازشان آشکار نشد و هدف شومشان تحقق یافت، به مقصود جدی خود رسیده باشند، اما اگر پرده ها کنار رفت و رازشان فاش شد، خود را در زیر نقاب مزاح و شوخی پنهان سازند، و با این عذر و بهانه از مجازات پیامبر (ﷺ) و مردم فرار کنند.

منافقان امروز و منافقان هر زمان که برنامه های یکنواختی دارند از این روش بهره برداری فراوان می کنند، حتی گاه می شود جدیترین مطالب را در لباس مزاحها و شوخیهای ساده مطرح کنند، اگر به هدفشان رسیدند چه بهتر، و الا با عنوان کردن شوخی و مزاح از چنگال مجازات فرار می کنند.

اما قرآن با تعبیری قاطع و کوبنده، به آنها پاسخ می گوید، و به پیامبر (ﷺ) دستور میدهد که به آنها بگو: (ایا خدا، و آیات او، و رسولش، را مسخره می کنید و به شوخی می گیرید؟! (قل ا بالله و آیاته و رسوله کنتم تستهزئون)

یعنی آیا با همه چیز می توان شوخی کرد، حتی با خدا و پیامبر و آیات قرآن؟!

آیا این امور که از جدیترین مسائل هستند شوخی پذیرند؟!
آیا مسأله رم دادن شتر، و سقوط پیامبر (ﷺ) از آن گردنه خطرناک، چیزی است که بتوان زیر نقاب شوخی آنرا پوشاند؟ و یا استهزاء و مسخره کردن آیات الهی، و اخبار پیامبر از پیروزیهای آینده مطلبی است که به بازی گرفته شود! همه اینها گواهی می دهد که آنان اهداف خطرناکی داشتند که در زیر این پوششها قرار می دادند.

سپس به پیامبر دستور می دهد صریحا به این منافقان بگو: (دست از این عذرهای واهی و دروغین بردارید) (لا تعتذروا)

چرا که (شما بعد از ایمان راه کفر پیش گرفتید) (قد كفرتم بعد ایمانکم)
این تعبیر نشان می دهد که گروه بالا از آغاز در صف منافقان نبودند، بلکه در صف مؤنان ضعیف الایمان بودند و پس از ماجرای فوق راه کفر پیش گرفتند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که این گروه پیش از این هم در صف منافقان بودند، ولی چون ظاهراً مرتکب خلافی نشده بودند پیامبر (ﷺ) و مسلمانان وظیفه داشتند با آنها معامله افراد مؤمن کنند، ولی هنگامی که پس از ماجرای جنگ تبوک پرده کنار رفت، و کفر و نفاق آنها بر ملا شد، به آنها اخطار گردید که شما از این پس در صف مؤمنان نخواهید بود.

سرانجام، آیه را با این جمله پایان می دهد که (اگر ما گروهی از شما را ببخشیم گروه دیگری را به خاطر اینکه مجرم بودند، مجازات خواهیم کرد) (أَن نَّعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نَعْزِبَ عَنْ طَائِفَةٍ بَانِهِمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ).

اینکه میگوید گروهی را مجازات میکنیم بخاطر جرم و گناهایشان، دلیل بر آن است که گروه مورد عفو افرادی هستند که آثار جرم و گناه را با آب توبه از وجود خود شسته اند.

در آیات آینده مانند آیه 74 نیز قرینهای بر این مطلب وجود دارد. روایات متعددی در ذیل این آیه وارد شده که حکایت از آن می کند که بعضی از این منافقان که وصف حالشان در آیات بالا آمده، از کرده خود پشیمان شدند، و توبه کردند، ولی بعض دیگر همچنان بر روش خود باقی بودند (برای توضیح بیشتر به تفسیر نور الثقلین جلد 2 صفحه 239 مراجعه شود).

آیه (67) تا (70) و ترجمه

(المنفقون و المنفقت بعضهم من بعض يأمرن بالمنكر وينهون عن المعروف و يقبضون أيديهم نسوا الله فنسيهم إن المنفقين هم الفسقون) (67) (وعد الله المنفقين و المنفقت و الكفار نار جهنم خلدین فیها هی حسبهم و لعنهم الله و لهم عذاب مقيم) (68) (كالذين من قبلکم كانوا أشد منكم قوة و أكثر أموالا و أولدا فاستمتعوا بخلقهم فاستمتعتم بخلقكم كما استمتع الذين من قبلکم بخلقهم و خضتم كالذى خاضوا أولئك حبطت أعمالهم فی الدنيا و الآخرة و أولئك هم الخسرون) (69) (ألم یأتهم نبأالذین من قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود و قوم إبرهیم و أصحاب مدین و المؤمنة تفکت أتهم رسلهم بالبینة فما کان الله لیظلمهم و لكن كانوا أنفسهم یظلمون) (70)

ترجمه:

67- مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروهند، آنها امر به منکر، و نهی از معروف، میکنند، و دستهایشان را (از انفاق و بخشش) میبندند، خدا را فراموش کردند و خدا آنها را فراموش کرده (رحمتش را از آنها قطع منافقان قطعاً فاسقند.

68- خداوند به مردان و زنان منافق و کفار وعده آتش دوزخ داده، جاودانه در آن خواهند ماند، همان برای آنها کافی است، و خدا آنها را از رحمتش دور ساخته، و عذاب همیشگی برای آنها است.

69- (شما منافقان) همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند (و راه نفاق پیویدند) آنها از شما نیرومندتر و اموال و فرزندانیشان فروتر بود، آنها از بهره خود (در دنیا در راه هوسها و گناه) استفاده کردند، شما نیز از بهره خود (در این راه) استفاده کردید همان گونه که آنها استفاده کردند شما (در کفر و نفاق و

استهزای مومنان فرو رفتید همانگونه که آنها فرو رفتند، (ولی سر انجام) اعمالشان در دنیا و آخرت نابود شد و آنها زیانکارانید.

70- آیا خبر کسانی که پیش از آنها بودند به آنان نرسیده، قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین (قوم شعیب) و شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) که پیامبرانشان با دلائل روشن به سوی آنها آمدند (ولی نپذیرفتند) خداوند به آنها ستم نکرد اما خودشان بر خویشان ستم می کردند.

تفسیر:

نشانه های منافقان

در این آیات نیز بحث همچنان درباره منافقان و رفتار و نشانه های آنها است. اما در نخستین آیه مورد بحث اشاره به یک مطلب کلی می کند و آن اینکه ممکن است روح نفاق به اشکال مختلف ظاهر شود، و در چهره های متفاوت خودنمایی کند که در ابتدا جلب توجه نکند، مخصوصاً خودنمایی روح نفاق در یک مرد با یک زن ممکن است متفاوت باشد، اما نباید فریب تغییر چهره های نفاق را در میان منافقان خورد، بلکه با دقت روشن می شود که همه در یک سلسله صفات که قدر مشترک آنان محسوب می شود شری کند، لذا می گوید

(مردان منافق و زنان منافق همه از یک قماشند) (المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض).

سپس به ذکر پنج صفت از اوصاف آنان می پردازد:

اول و دوم:

(آنها مردم را به (منکرات) تشویق، و از (نیکیها) باز می دارند) (یأمرون بالمنکر وينهون عن المعروف).

یعنی درست بر عکس برنامه مؤمنان راستین که دائماً از طریق (امر به معروف) و (نهی از منکر) در اصلاح جامعه و پیراستن آن از آلودگی و فساد کوشش دارند، منافقان دائماً سعی می کنند که فساد همه جا را بگیرد، و معروف و نیکی از جامعه برچیده شود، تا بهتر بتوانند در چنان محیط آلوده‌ای به اهداف شومشان برسند.

سوم:

آنها دست دهنده ندارند، بلکه دستهایشان را می بندند، نه در راه خدا انفاق می کنند، نه به کمک محرومان می شتابند، و نه خویشاوند و آشنا از کمک مالی آنها بهره می گیرند (و یقبضون ایدیهم).

روشن است آنها چون ایمان به آخرت و نتایج و پاداش (انفاق) ندارند، در بذل اموال سخت بخی لند، هر چند آنها برای رسیدن به اغراض شوم خود، اموال فراوانی خرج می کنند و یا به عنوان ریاکاری بذل و بخششی دارند، اما هرگز از روی اخلاص و برای خدا دست به چنین کاری نم یزنند.

چهارم:

تمام اعمال و گفتار و رفتارشان نشان می دهد که (آنها خدا را فراموش کرده اند) و نیز وضع زندگی آنها نشان می دهد که (خدا هم آنها را از برکات و توفیقات و مواهب خود فراموش نموده) یعنی با آنها معامله فراموشی کرده است و آثار این دو فراموشی در تمام زندگی آنان آشکار است (نسوا الله فنسیهم). بدیهی است نسبت (نسیان) به خدا به معنی فراموشی واقعی نیست، بلکه کنایه از این است که با آنها معامله شخص فراموشکار می کند، یعنی هیچگونه سهمی از رحمت و توفیق خود برای آنها قائل نمی شود.

این گونه تعبیر حتی در سخنان روزمره نیز دیده می شود که مثلاً میگوئیم: چون تو وظیفه خود را فراموش کردی، ما هم به هنگام پرداختن مزد و پاداش تو را فراموش خواهیم کرد، یعنی مزد و پاداشی به تو نخواهیم داد. این معنی در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز کراراً وارد شده است. قابل توجه اینکه: موضوع نسیان پروردگار با فاء تفریع بر نسیان آنها عطف شده است، یعنی فراموشکاری آنها نسبت به فرمان الهی و ذات پاک او اثرش این است که خدا هم آنها را از مواهب خویش محروم می سازد و این نتیجه عمل آنها است. پنجم:

اینکه منافقان فاسقند و بیرون از دایره اطاعت فرمان خدا (ان المنافقین هم الفاسقون).

آنچه در آیه فوق درباره صفات مشترک منافقان گفته شد در هر عصر و زمانی دیده می شود. منافقان عصر ما با چهره‌های جدیدی که به خود گرفته‌اند، در اصول فوق همانند منافقان قرون پیشین هستند، هم تشویق به فساد می کنند، هم جلو کار نیک را می گیرند، هم بخیل و ممسکید، و هم خدا را در تمام زندگانشان فراموش کرده اند، و هم قانونشکن و فاسقند. و عجیب اینکه با تمام این اوصاف، مدعی ایمان به خدا و اعتقاد محکم و مبرم به مبانی دینی و اسلامی نیز هستند!

در آیه بعد، مجازات شدید و دردناک آنها، در این جمله کوتاه بیان شده است: (خداوند مردان و زنان منافق و همه کفار و افراد بی ایمان را وعده آتش جهنم داده) (وعد الله المنافقین و المنافقات و الکفار نار جهنم).

همان آتش سوزانی که (جاودانه در آن خواهند ماند) (خالدین فیها) و (همین یک مجازات که تمام انواع عذابها و کیفرها را در بر دارد برای آنها کافی است) (هی حسبه).

و به تعبیر دیگر آنها نیاز به هیچ مجازات دیگری ندارند، زیرا در دوزخ همه نوع عذاب جسمانی و روحانی وجود دارد.

و در پایان آیه اضافه کند: خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی نصیبشان نموده است (ولعنهم الله و لهم عذاب مقيم).

بلکه این دوری از خداوند، و بعد از پروردگار، خود بزرگترین عذاب و دردناکترین کیفر برای آنها محسوب می شود.

تکرار تاریخ و درس عبرت

آیه بعد برای بیدار ساختن این گروه از منافقان، آینه تاریخ را پیش روی آنها می گذارد، و با مقایسه زندگی آنان با منافقان و گردنکشان پیشین، عبرت انگیزترین درسها را به آنها می دهد، و می گوید: شما همانند منافقان پیشین هستید، و همان مسیر و برنامه و سرنوشت شوم را تعقیب می کنید (کالذین من قبلکم).

(همانها که از نظر نیرو از شما قویتر، و از نظر اموال و فرزندان از شما افزونتر بودند) (کانوا اشد منکم قوة و اکثر اموالا و اولادا).

(آنها از نصیب و بهره خود در دنیا، در طریق شهوات و آلودگی و گناه و فساد و تبهکاری، بهره گرفتند، شما منافقان این امت نیز از نصیب و بهره خود همان گونه که منافقان پیشین بهره گرفته بودند، بهره برداری کردید)

(فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلاقکم کما استمتع الذین من قبلکم بخلاقهم) (خلاق) در لغت به معنی نصیب و بهره است، و چنانکه راغب در

مفردات گوید: از ریشه (خلق) گرفته شده است (گویا به این جهت که انسان بهره های خود را متناسب خلق و خوی خود در این جهان دریافت می دارد). سپس می گوید: شما در کفر و نفاق و سخریه و استهزاء مؤ منان، فرو رفتید، همانگونه که آنها در این امور فرو رفتند (و خضتم کالذی خاضوا). سرانجام پایان کار منافقان پیشین را برای هشدار به گروه منافقان معاصر پیامبر (ﷺ) و همه منافقان جهان، با دو جمله بیان می کند: نخست اینکه: آنها کسانی هستند که همه اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد رفته و می رود، و هیچ نتیجه مثبتی از آن عائدشان نمی گردد (اولئك حبطت اعمالهم في الدنيا والاخرة). دیگر اینکه آنها زیانکاران حقیقی، و خسران یافتگان واقعی هستند (و اولئك هم الخاسرون).

آنها ممکن است استفاده های موقت و محدودی از اعمال نفاق آمیز خود ببرند، ولی اگر درست بنگریم می بینیم نه در زندگی این دنیا از این رهگذر طرفی می بندند، و نه در جهان دیگر بهره ای دارند، همانگونه که تاریخ اقوام پیشین این واقعیت را روشن می سازد که چگونه نکته های نفاق دامانشان را گرفت و آنها را به زوال و نابودی کشاند، و عاقبت شوم و شرشان روشنگر سرنوشت آنها در جهان دیگر است. هنگامی که می بینیم آنها با آنهمه امکانات، و اموال و فرزندان، به جایی نرسیدند، و اعمالشان به خاطر بی ریشه بودن تحت تاثیر عامل نفاق همگی حبط و نابود شد، شما که در سطحی پائین تر از آنها از نظر قدرت و توانائی قرار دارید به طریق اولی به چنان سرنوشت شومی گرفتار خواهید شد.

بعد روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده، به عنوان استفهام انکاری چنین می گوید: آیا این گروه منافق از سرنوشت امتهای پیشین، قوم نوح، و عاد، و ثمود، و قوم ابراهیم، و اصحاب مدین (قوم شعیب) و شهرهای ویران شده قوم لوط با خبر نشدند (الم یاتهم نبا الذین من قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و المؤمنات) .

این اقوام که روزگاری بخشهای مهمی از جهان را در اختیار داشتند، هر کدام بر اثر تبهکاری و طغیان و سرکشی، و فرار از حق و عدالت، و پرداختن به انواع ظلم و بیدادگری و فساد، به نوعی گرفتار کیفر الهی گشتند.

قوم نوح با امواج کوبنده طوفان و غرقاب، و قوم عاد (قوم هود) به وسیله بادهای تند و وحشتزا، و قوم ثمود (قوم صالح) با زلزله های ویرانگر، و قوم ابراهیم با سلب انواع نعمتها، و اصحاب مدین (قوم شعیب) به وسیله ابر آتشبار، و قوم لوط با زیر و رو شدن شهرهای آنان همگی نابود شدند.

تنها جسمهای بیجان، و استخوانهای پوسیده در زیر خاک، و یا در میان امواج آب، از آنان باقی ماند.

اینها ماجراهای تکان دهنده ای است که مطالعه و بررسی آن هر انسانی را که کمترین احساس در قلب او باشد تکان می دهد.

هر چند خداوند آنها را هیچگاه از لطف خود محروم نساخت، و پیامبرانشان را با دلائل روشن برای هدایت آنان فرستاد (اتتهم رسلهم بالبینات) .

ولی آنها به هیچیک از مواعظ و اندرزهای این مردان الهی گوش فرا ندادند و برای زحمات طاقتفرسایشان در راه روشنگری خلق خدا ارجی ننهادند.

بنابراین هرگز خداوند به آنها ستم نکرد، این خودشان بودند که به -
خویشان ستم روا داشتند! (فما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون
.)

آیه (71) و (72) و ترجمه

(والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض يامرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويقيمون الصلوة ويوتون الزكوة ويطيعون الله ورسوله اولئك سيرحمهم الله ان الله عزيز حكيم) (71) (وعد الله المؤمنين والمؤمنات جنت تَجْرى من تحتها الانهار خالدين فيها ومسكن طيبة في جنت عدن ورضون من الله اء كبر ذلك هو الفوز العظيم) (72)

ترجمه:

71- مردان و زنان با ایمان ولی (و یار و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند، و نماز را بر پا می دارند، و زکات را می پردازند، و خدا و رسولش را اطاعت می نمایند، خداوند به زودی آنها را مورد رحمت خویش قرار می دهد خداوند توانا و حکیم است.

72- خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر (درختان) آنها جاری هستند، جاودانه در آن خواهند ماند و مسکنهای پاکیزه ای در بهشتهای عدن (نصیب آنها ساخته) و رضا (و خشنودی) خدا (از همه اینها) برتر است! و پیروزی بزرگ همین است.

تفسیر:

نشانه های مؤ منان راستین در آیات گذشته علائم و جهات مشترک مردان و زنان منافق مطرح گردید که در پنج قسمت خلاصه می شد: امر به منکر نهی از معروف امساک و بخل فراموش کردن خدا و مخالفت فرمان پروردگار.

در آیات مورد بحث علائم و نشانه های مردان و زنان با ایمان بیان شده است، که آنهم در پنج قسمت خلاصه می شود و درست نقطه مقابل یکایک صفات منافقان است.

آیه از اینجا شروع می شود که می فرماید: مردان و زنان با ایمان دوست و ولی و یار و یاور یکدیگرند (والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض).

جالب اینکه درباره منافقان کلمه اولیاء ذکر نشده بود، بلکه جمله بعضهم من بعض که دلیل بر وحدت هدف و هماهنگی صفات و کردار است، به چشم می خورد، اشاره به اینکه منافقان هر چند در صف واحدی قرار دارند و گروههای مختلفشان در مشخصات و برنامه ها شریکند، روح مودت و ولایت در میان آنها وجود ندارد! و هرگاه منافع شخصی آنان به خطر بیفتد حتی به دوستان خود خیانت خواهند کرد، به همین دلیل در آیه 14 سوره حشر می خوانیم: (تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى): آنها را متحد فکر می کنی در حالی که دلهایشان پراکنده است.

پس از بیان این اصل کلی به شرح جزئیات صفات مومنان می پردازد:

1- نخست می گوید: آنها مردم را به نیکیهها دعوت می کنند (یامرون بالمعروف).

2- مردم را از زشتیها و بدیها و منکرات باز می دارند (وینهون عن المنکر).

3- آنها به عکس منافقان که خدا را فراموش کرده بودند نماز را بر پا می دارند و به یاد خدا هستند و با یاد و ذکر او، دل را روشن، و عقل را بیدار و آگاه می دارند (ویقیمون الصلوة).

4- آنها بر خلاف منافقان که افرادی ممسک و بخیل هستند بخشی از اموال خویش را در راه خدا، و حمایت خلق خدا، و به بازسازی جامعه انفاق می نمایند و زکوة اموال خویش را می پردازند (وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ).

5- منافقان فاسقند و سرکش، و خارج از تحت فرمان حق، اما مومنان اطاعت فرمان خدا و پیامبر او می کنند (وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

در پایان این آیه اشاره به نخستین امتیاز مومنان از نظر نتیجه و پاداش کرده، می گوید: خداوند آنها را به زودی مشمول رحمت خویش می گرداند (اولئك سيرحمهم الله).

کلمه رحمت که در اینجا ذکر شده مفهومی بسیار وسیع دارد که هر گونه خیر و برکت و سعادت را در این جهان و جهان دیگر، در برمی گیرد، و این جمله در حقیقت نقطه مقابل حال منافقان است که خداوند آنها را لعنت کرده، و از رحمت خود دور ساخته است.

شک نیست که وعده رحمت به مومنان از طرف خداوند، از هر نظر قطعی و اطمینان بخش است، زیرا او هم قدرت دارد، و هم حکیم است، نه بدون علت وعده می دهد، و نه هنگامیکه وعده داد، از انجام آن عاجز می ماند. (ان الله عزيز حكيم).

آیه بعد قسمتی از این رحمت واسعه الهی را که شامل حال افراد با ایمان می شود و در دو جنبه مادی و معنوی شرح می دهد.

نخست می فرماید: خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی از بهشت وعده داده است که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد (وعد الله المومنین و المومنات جنات تجري من تحتها الانهار).

از ویژگیهای این نعمت بزرگ این است که زوال و فنا و جدائی در آن راه ندارد، و آنان جاودانه در آن می مانند (خالدین فیها).

دیگر از مواهب الهی به آنها این است که خداوند مسکنهای پاکیزه و منزلگاههای مرفه در قلب بهشت عدن در اختیار آنها می گذارد (ومساکن طيبة فی جنات عدن).

عدن در لغت به معنی اقامت و بقاء در یک مکان است، و لذا به معدن که جایگاه بقای مواد خاصی است این کلمه اطلاق می شود، بنابراین مفهوم عدن با خلود شباهت دارد، ولی از آنجا که در جمله قبل به مساله خلود اشاره شده، چنین استفاده می شود که جنات عدن محل خاصی از بهشت پروردگار است که بر سایر باغهای بهشت امتیاز دارد.

در احادیث اسلامی و کلمات مفسران این امتیاز به اشکال مختلف بیان شده است در حدیثی از پیامبر (ﷺ) چنین می خوانیم که فرمود: عدن دار الله التي لم ترها عين و لم يخطر على قلب بشر، لا يسكنها غير ثلاثة النبیین و الصديقين و الشهداء: عدن آن خانه پروردگار است که هیچ چشمی آن را ندیده، و به فکر کسی خطور نکرده و تنها سه گروه در آن ساکن می شوند: پیامبران، صدیقان (آنها که پیامبران را تصدیق کردند و از آنها حمایت کردند) و شهیدان.

در کتاب خصال از رسول خدا (ﷺ) چنین نقل شده: من سره ان يحيا حیاتی و يموت مماتی و يسكن جنتی التي واعدنی الله ربی، جنات عدن... فلیوال علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ذریته (علیهم السلام) من بعده: کسی که دوست دارد حیاتش همچون من و مرگش نیز همانند من بوده

باشد، و در بهشتی که خداوند به من وعده داده در جنات عدن ساکن شود، باید علی بن ابی طالب (علیه السلام) و فرزندان بعد از او را دوست دارد.

از این حدیث روشن می شود که جنات عدن باغهایی است از بهشت که پیامبر (ﷺ) و جمعی از خاصان پیروان او در آنها مستقر خواهند شد. این مضمون در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) نیز نقل شده که جنات عدن جایگاه پیامبر اسلام است.

سپس اشاره به نعمت و پاداش معنوی آنها کرده می فرماید: رضایت و خشنودی خدا که نصیب این مومنان راستین می شود از همه برتر و بزرگتر است (و رضوان من الله اکبر).

هیچکس نمی تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که به یک انسان به خاطر توجه رضایت و خشنودی خدا از او، دست می دهد توصیف کند، و به گفته بعضی از مفسران حتی گوشه ای از این لذت روحانی از تمام بهشت، و نعمتها و مواهب گوناگون و رنگارنگ و بی پایانش، برتر و بالاتر است.

البته ما هیچیک از نعمتهای جهان دیگر را نمی توانیم در این قفس دنیا و زندگانی محدودش، در فکر خود ترسیم کنیم، تا چه رسد به این نعمت بزرگ روحانی و معنوی.

البته ترسیم ضعیفی از تفاوتهای معنوی و مادی را در این دنیا می توانیم در فکر خود مجسم کنیم مثلاً لذتی که از دیدار یک دوست مهربان و بسیار صمیمی بعد از فراق و جدائی، به ما دست می دهد، و یا احساس روحانی خاصی که از درک یک مسئله پیچیده علمی که ماهها یا سالها به دنبال آن بوده ایم برای ما حاصل می شود و یا جذبه روحانی نشاط انگیزی که در حالت یک عبادت خالص، و مناجات آمیخته با حضور قلب، به ما دست می دهد، با لذت هیچ غذا و طعام و مانند آن از لذتهای مادی قابل مقایسه نیست.

در اینجا نیز روشن می شود که می گویند: قرآن به هنگام شرح پاداش مومنان و نیکوکاران تنها روی نعمتهای مادی تکیه کرده، و از جذبه های معنوی در آن خبری نیست، در اشتباهند، زیرا در جمله بالا رضایت خدا که مخصوصا با لفظ نکره بیان شده اشاره به گوشه ای از خشنودی خداست، از همه نعمتهای مادی بهشت برتر شمرده شده و این نشان می دهد که تا چه حد آن پاداش معنوی پر ارزش و گرانبهاست.

البته دلیل این برتری نیز روشن است زیرا روح در واقع به مانند گوهر است، و جسم همچون صدف، روح فرمانده است و جسم فرمانبر، تکامل روح هدف نهائی است، و تکامل جسم وسیله است، بهمین دلیل تمام شعاعهای روح از جسم وسیعتر و دامنه دارتر می باشد، و لذتهای روحی نیز قابل مقایسه با لذات جسمانی نیست همانگونه که آلام روحی بمراتب دردناکتر از آلام جسمانی است.

و در پایان آیه اشاره به تمام این نعمتهای مادی و معنوی کرده این پیروزی بزرگی است (ذلك هو الفوز العظيم).

آیه (73) و ترجمه

(ياايها النبي جهدا الكفار والمنفقين واغلظ عليهم وماوئهم جهنم وبئس المصير) (73)

ترجمه:

73- ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت گیر، جایگاهشان جهنم است و چه بد سرنوشتی دارند

تفسیر:

پیکار با کفار و منافقان

سرانجام در این آیه دستور به شدت عمل در برابر کفار و منافقان داده و می گوید: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن (ياايها النبي جهدا الكفار والمنفقين).

و در برابر آنها روش سخت و خشنی در پیشگیر (واغلظ عليهم). این مجازات آنها در دنیاست، و در آخرت جایگاهشان دوزخ است که بدترین سرنوشت و جایگاه است (وماوهم جهنم وبئس المصير).

البته طرز جهاد در برابر کفار روشن است، و آن جهاد همه جانبه، و مخصوصا جهاد مسلحانه است، ولی در طرز جهاد با منافقان بحث است، زیرا مسلما پیامبر (ﷺ) با منافقان جهاد مسلحانه نداشت، چه اینکه منافق کسی است که ظاهرا در صفوف مسلمین قرار دارد و بحکم ظاهر محکوم به تمام آثار اسلام است. هر چند در باطن کارشکنی می کند، چه بسا افرادی که می دانیم ایمان واقعی ندارند، ولی بخاطر اظهار اسلام نمی توانیم رفتار یک نامسلمان با آنها کنیم.

لذا همانگونه که از روایات اسلامی و گفتار مفسران استفاده می شود باید گفت: منظور از جهاد با منافقان انواع و اشکال دیگر مبارزه غیر از مبارزه مسلحانه است، مانند مذمت و توبیخ و تهدید و رسوا ساختن آنها، و شاید جمله (واغلظ علیهم) اشاره به همین معنی باشد.

البته این احتمال در تفسیر آیه وجود دارد که منافقان مادام که وضعشان آشکار، و اسرار درونشان بر ملا نشده، دارای احکام اسلامند، اما هنگامی که وضعشان مشخص شد به حکم کفار حربی خواهند بود، و در این حال نبرد مسلحانه نیز با آنها مجاز است.

ولی چیزی که این احتمال را تضعیف می کند، اینست که در این حالت اطلاق کلمه منافق بر آنها صحیح نیست، بلکه در صف کفار حربی قرار خواهند گرفت، زیرا همانطور که گفتیم منافق کسی است که ظاهرش اسلام و باطنش کفر باشد.

آیه (74) و ترجمه

(يُحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ
بِمَالِهِمْ يُنَآلُوا وَمَانَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَتْهُمْ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكْ خَيْرًا لَهُمْ
وَإِنْ يَتُولُوا يَعْزِبْهُمْ اللّٰهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَالُهُمْ فِي الْاَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَ
لَا نَصِيرَ) (74)

ترجمه:

74- به خدا سوگند می خورند که (سخنان زننده در غیاب پیامبر) نگفته اند،
در حالی که قطعاً سخنان کفر آمیز گفته اند، و پس از اسلام کافر شده اند، و
تصمیم (به کار خطرناکی) گرفتند که به آن نرسیدند، آنها فقط از این انتقام می
گیرند که خداوند و رسولش آنان را به فضل (و کرم) خود بی نیاز ساختند! (با
این حال) اگر توبه کنند برای آنها بهتر است، و اگر روی گردانند خداوند آنها را
در دنیا و آخرت به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد و در سراسر روی زمین نه
ولی و حامی دارند و نه یابوری!

شان نزول:

درباره شأن نزول این آیه روایات مختلفی نقل شده که هم آنها نشان می
دهد بعضی از منافقان، مطالب زننده ای در باره اسلام و پیامبر (ﷺ) گفته
بودند و پس از فاش شدن اسرارشان سوگند دروغ یاد کردند که چیزی نگفته اند
و همچنین توطئه ای بر ضد پیامبر (ﷺ) چیده بودند که خنثی گردید.

از جمله اینکه از منافقان بنام جلاس در ایام غزوه تبوک پس از شنیدن
بعضی از خطبه های پیامبر (ﷺ) شدیداً آن را انکار کرد و پیامبر (ﷺ) را
تکذیب نمود، و پس از بازگشت به مدینه شخصی بنام عامر بن قیس که این

جریان را شنیده بود، خدمت پیامبر آمد و سخنان جلاس را بازگو کرد ولی هنگامی که خود او نزد پیامبر (ﷺ) آمد موضوع را انکار نمود، پیامبر (ﷺ) به هر دو دستور داد در مسجد در کنار منبر سوگند یاد کنند که دروغ نمی گویند هر دو سوگند یاد کردند، ولی عامر عرض کرد: خداوندا! آیه ای بر پیامبرت نازل کن و آن کس که راستگو است معرفی فرما!

پیامبر (ﷺ) و مومنان آمین گفتند.

جبریل نازل شد و آیه فوق را به پیامبر (ﷺ) ابلاغ کرد، هنگامی که به جمله فان یتوبوا یک خیرا لهم رسید جلاس گفت: ای رسول خدا، پروردگار به من پیشنهاد توبه کرده است و من از گناه خود پشیمانم و توبه می کنم، پیامبر اکرم (ﷺ) توبه او را پذیرفت. و نیز همانگونه که در سابق اشاره کردیم نقل کرده اند که گروهی از منافقان تصمیم داشتند بهنگام بازگشت از جنگ تبوک، در یکی از گردنه های میان راه شتر پیامبر را رم دهند، تا حضرت از بالای کوه به دره پرت شود، ولی پیامبر (ﷺ) در پرتو وحی الهی از این ماجرا آگاه شد، و نقشه شوم آنها را نقش بر آب کرد، مهار ناقه را به دست عمار سپرد و حذیفه هم از پشت سر ناقه را می راند، تا مرکب کاملاً در کنترل باشد، حتی به مردم دستور داد از راه دیگر بروند تا منافقان نتوانند در لابلای مردم پنهان شوند و نقشه خود را عملی کنند، و هنگامی که در آن تاریکی شب صدای آمدن عده ای را پشت سر خود در آن گردنه شنید، به بعضی از همراهان دستور داد که فوراً آنها را باز گردانند، آنها که حدود دوازده، یا پانزده نفر بودند و قسمتی از صورت خود را پوشانیده بودند هنگامی که وضع را برای اجرای نقشه خود نامساعد دیدند متواری شدند، ولی پیامبر (ﷺ) آنها را شناخت و نامهایشان را یک یک برای بعضی از یارانش برشمرد.

ولی چنانکه خواهیم دید آیه اشاره به دو برنامه از منافقان می کند یکی گفتار نابجائی از آنها، و دیگری توطئه ای که خشی شد و به این ترتیب به نظر می رسد که هر دو شان نزول تواءما صحیح باشند.

تفسیر:

توطئه خطرناک

پیوند این آیه با آیات گذشته کاملاً روشن است زیرا همه سخن از منافقان می گویند، منتهی در این آیه پرده از روی یکی دیگر از اعمال آنان برداشته شده و آن اینکه: هنگامی که می بینند اسرارشان فاش شده واقعیات را انکار می کنند و حتی برای اثبات گفتار خود به قسمهای دروغین متوسل می شوند.

نخست می گوید منافقان سوگند یاد می کنند که چنان مطالبی را درباره پیامبر نگفته اند (يُحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا).

در حالی که اینها به طور مسلم سخنان کفر آمیزی گفته اند (وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ). و به این جهت پس از قبول و اظهار اسلام راه کفر را پیش گرفته اند (وَكُفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ).

البته آنان از آغاز مسلمان نبودند که کافر شوند بلکه تنها اظهار اسلام می کردند، بنا بر این همین اسلام ظاهری و صوری را نیز با اظهار کفر در هم شکستند.

و از آن بالاتر آنها تصمیم خطرناکی داشتند که به آن نرسیدند

(وَهُمَوَ بَمَا لَمْ يَنَالُوا).

این تصمیم ممکن است اشاره به همان داستان توطئه برای نابودی پیامبر در لیلۃ العقبة بوده باشد که شرح آن در شائن نزول گذشت و یا اشاره به تمام کارها

و فعالیت‌هایی است که برای به هم ریختن سازمان جامعه اسلامی، و تولید فساد و نفاق و شکاف، انجام می‌دادند، که هرگز به هدف نهائی منتهی نشد.

قابل توجه اینکه هوشیاری مسلمین در حوادث مختلف سبب می‌شد که منافقان و نقشه‌های آنها شناخته شوند مسلمانان همواره در کمین آنها بودند تا اگر سخنی از آنها بشنوند برای پیشگیری و اقدام لازم، به پیامبر گزارش دهند، این بیداری و اقدام به موقع و به دنبال آن نزول آیات، و تصدیق خداوند، موجب رسوائی منافقان و خنثی شدن توطئه‌های آنها می‌شد.

در جمله بعد برای اینکه زشتی و وقاحت فعالیت‌های منافقان و نمک‌شناسی آنها کاملاً آشکار شود اضافه می‌کند: آنها در واقع خلافی از پیامبر ندیده بودند و هیچ لطمه‌ای از ناحیه اسلام بر آنان وارد نشده بود، بلکه به عکس در پرتو حکومت اسلام به انواع نعمتهای مادی و معنوی رسیده بودند، بنابراین آنها در حقیقت انتقام نعمتهائی را می‌کشیدند که خداوند و پیامبر با فضل و کرم خود تا سرحد استغنا به آنها داده بودند (و ما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله).

شک نیست که بی‌نیاز ساختن و رفع احتیاجاتشان در پرتو فضل پروردگار و خدمات پیامبر چیزی نبود که بخواهد انتقام آن را بگیرند، بلکه جای حقشناسی و سپاسگزاری داشت، اما این حق‌ناشناسان زشت سیرت خدمت و نعمت را با جنایت پاسخ گفتند. و این تعبیر زیبا و رسائی است که در بسیاری از گفته‌ها و نوشته‌ها به کار می‌رود، مثل اینکه به کسی که سالها به او خدمت کرده ایم و بعد به ما خیانت می‌کند، می‌گوئیم: گناه ما فقط این بود که به تو پناه دادیم و از تو دفاع کردیم و حد اکثر محبت را نمودیم.

سپس آنچنان که سیره قرآن است راه بازگشت را به روی آنان گشوده، می گوید: اگر آنان توبه کنند برای آنها بهتر است (فان يتوبوا يك خيرا لهم).

و این نشانه واقع بینی اسلام و اهتمام به امر تربیت، و مبارزه با هر گونه سختگیری و شدت عمل نابجا است، که حتی راه آشتی و توبه را به روی منافقانی که توطئه برای نابودی پیامبر کردند و سخنان کفر آمیز و توهینهای زننده داشتند باز گذارده بلکه از آنها دعوت به توبه می کند.

این در حقیقت چهره واقعی اسلام است ولی چقدر بی انصافند آن کسانی که اسلام را با چنین چهره‌های، دین فشار و خشونت معرفی کرده اند.

آیا در دنیای امروز هیچ حکومتی هر چند طرفدار نهایت نرمش بوده باشد در برابر توطئه گرانی که بر ضد او نقشه کشیده اند حاضر به چنین انعطاف و محبتی می باشد؟ و همانطور که در شان نزول خواندیم یکی از مجریان اصلی این برنامه های نفاق انگیز با شنیدن این سخن توبه کرد و پیامبر هم توبه او را پذیرفت.

در عین حال برای اینکه آنها این نرمش را دلیل بر ضعف نگیرند، به آنها هشدار می دهد که اگر به روش خود ادامه دهند، و از توبه روی برگردانند خداوند در دنیا و آخرت آنان را به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد (وان لم يتولوا يعذبهم الله عذابا الیما فی الدنيا و الآخرة).

و اگر می پندارند کسی در برابر مجازات الهی ممکن است به کمک آنان بشتابد سخت در اشتباهند، زیرا آنها در سراسر روی زمین نه ولی و سرپرستی خواهند داشت و نه یار و یآوری (وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر).

البته مجازاتهای آنها در آخرت روشن است، اما عذابهای دنیای آنها همان رسوائی و بی آبرویی و خواری و بدبختی و مانند آن است.

آیه (75) تا (78) و ترجمه

(و منهم من عهد الله لئن ءاتئنا من فضله لنصدقن ولنكونن من الصالحين)
(75) (فلما اتتهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون) (76) (فاعقبهم
نفاقا في قلوبهم الى يوم يلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه وبما كانوا يكذبون)
(77) (الم يعلموا ان الله يعلم سرهم ونجوتهم وان الله علم الغيوب) (78)
ترجمه:

- 75- از آنها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته اند که اگر خداوند ما را از
فضل خود روزی کند قطعا صدقه خواهیم داد و از شاکران خواهیم بود.
76- اما هنگامی که از فضل خود به آنها بخشید بخل ورزیدند، و سرپیچی
کردند، و روی گردان شدند.
77 - این عمل (روح) نفاق را در دلهایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند
بر قرار ساخت، این بخاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ
گفتند.
78 - آیا نمی دانستند که خداوند اسرار و سخنان در گوشی آنها را می داند،
و خداوند از همه غیوب (و پنهانیها) آگاه است.

شان نزول:

در میان مفسران معروف است که این آیات در باره یکی از انصار به نام ثعلبة
بن حاطب نازل شده است، او که مرد فقیری بود و مرتب به مسجد پیامبر
(ﷺ) می آمد اصرار داشت که پیامبر (ﷺ) دعا کند تا خداوند مال
فراوانی به او بدهد! پیغمبر به او فرمود: قلیل تؤدی شکره خیر من کثیر لا تطيقه
مقدار کمی که حقش را بتوانی ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانائی اداء

حقش را نداشته باشی آیا بهتر نیست که توبه پیامبر خدا تاءسی جوئی و به زندگی ساده ای بسازی، ولی ثعلبه دستبردار نبود، و سرانجام به پیامبر (ﷺ) عرض کرد به خدائی که ترا به حق فرستاده سوگند یاد می کنم، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند تمام حقوق آنرا می پردازم، پیامبر (ﷺ) برای او دعا کرد.

چیزی نگذشت که طبق روایتی پسر عموی ثروتمندی داشت از دنیا رفت و ثروت سرشاری به او رسید، و طبق روایت دیگری گوسفندی خرید و بزودی زاد ولد کرد، آنچنان که نگاهداری آنها در مدینه ممکن نبود، ناچار به آبادیهای اطراف مدینه روی آورد و آنچنان مشغول و سرگرم زندگی مادی شد که در جماعت و حتی نماز جمعه نیز شرکت نمی کرد.

پس از مدتی پیامبر (ﷺ) مامور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد، تا زکات اموال او را بگیرد، ولی این مرد کم ظرفیت و تازه به نوا رسیده و بخیل، از پرداخت حق الهی خودداری کرد، نه تنها خودداری کرد، بلکه به اصل تشریع این حکم نیز اعتراض نمود و گفت: این حکم برادر جزیه است یعنی ما مسلمان شده ایم که از پرداخت جزیه معاف باشیم و با پرداخت زکات، چه فرقی میان ما و غیر مسلمانان باقی می ماند؟!

در حالی که او نه مفهوم جزیه را فهمیده بود، و نه مفهوم زکات را، و یا فهمیده بود اما دنیا پرستی اجازه بیان حقیقت و اظهار حق به او نمی داد بهر حال هنگامی که پیامبر (ﷺ) سخن او را شنید فرمود: یا ویح ثعلبه! یا ویح ثعلبه! وای بر ثعلبه ای وای بر ثعلبه! و در این هنگام آیات فوق نازل شد.

شاءن نزولهای دیگری نیز برای آیات فوق نقل شده که کم و بیش با داستان ثعلبه مشابه است، و از مجموع شائن نزولهای فوق، و مضمون آیات، چنین

استفاده می شود که شخص یا اشخاص مزبور در آغاز در صف منافقان نبودند، ولی به خاطر همین گونه اعمال به آنها پیوستند.

تفسیر:

منافقان کم ظرفیتند

این آیات، در حقیقت روی یکی دیگر از صفات زشت منافقان انگشت می گذارد و آن اینکه: به هنگام ضعف و ناتوانی و فقر و پریشانی، چنان دم از ایمان می زنند که هیچکس باور نمی کند آنها روزی در صف منافقان قرار گیرند، و حتی شاید آنهایی را که دارای امکانات وسیع هستند مذمت می کنند که چرا از امکاناتشان به نفع مردم محروم استفاده نمی کنند؟

اما همینکه خودشان به نوائی برسند چنان دست و پای خود را گم کرده و غرق دنیا پرستی می شوند که همه عهد و پیمانهای خویش را با خدا به دست فراموشی می سپارند، گویا به کلی تغییر شخصیت داده، و درک و دید دیگری پیدا می کنند، و همین کم ظرفیتی که نتیجه اش دنیا پرستی و بخل و امساک و خود خواهی است روح نفاق را چنان در آنان متمرکز می سازد که راه بازگشت را به روی آنان می بندد! در آیه نخست می گوید: بعضی از منافقان کسانی هستند که با خدا پیمان بسته اند که اگر از فضل و کرم خود به ما مرحمت کند قطعا به نیازمندان کمک می کنیم و از نیکوکاران خواهیم بود. (و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنكونن من الصالحین).

ولی این سخن را تنها زمانی می گفتند که دستشان از همه چیز تهی بود و به هنگامی که خداوند از فضل و رحمتش سرمایه هائی به آنان داد، بخل ورزیدند و سربچی کردند و روگردان شدند (فلما آتاهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون).

این عمل و این پیمان شکنی و بخل نتیجه اش این شد که روح نفاق بطور مستمر و پایدار در دل آنان ریشه کند و تا روز قیامت و هنگامی که خدا را ملاقات می کنند ادامه یابد (فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه) .

این به خاطر آن است که از عهدی که با خدا بستند تخلف کردند، و به خاطر آن است که مرتبا دروغ می گفتند (بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون) .

سرانجام آنها را با این جمله مورد سرزنش و توبیخ قرار می دهد که آیا آنها نمی دانند خداوند اسرار درون آنها را می داند و سخنان آهسته و در گوشی آنان را می شنود، و خداوند از همه غیوب و پنهانیها با خبر است؟! (الم یعلموا ان الله یعلم سرهم و نجواهم و ان الله علام الغیوب) .

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - از جمله فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم به خوبی استفاده می شود که بسیاری از گناهان و صفات زشت، و حتی کفر و نفاق، علت و معلول یکدیگرند، زیرا جمله فوق با صراحت می گوید: بخل و پیمان شکنی آنها سبب شد که نفاق در دلهایشان ریشه دواند، و همین گونه است گناهان و کارهای خلاف دیگر، و لذا در بعضی از عبارات می خوانیم که گاهی گناهان بزرگ سبب می شود که انسان بی ایمان از دنیا برود.

2 - منظور از یوم یلقونه که ضمیر آن به خداوند برمی گردد همان روز رستاخیز است، زیرا تعبیر لقاء الله و مانند آن در قرآن معمولا درباره قیامت آمده است، درست است که با مرگ، دوران عمل پایان می یابد، و پرونده کار نیک و بد بسته می شود، ولی آثار آنها همچنان در روح انسان تا قیامت بر قرار خواهد ماند.

البته این احتمال را هم داده اند که ضمیر یلقونه به بخل باز گردد، یعنی تا آن زمانی که نتیجه و کیفر بخل خویش را دریابند. همچنین احتمال داده شده است که منظور از ملاقات پروردگار لحظه مرگ باشد.

ولی همه اینها خلاف ظاهر آیه است، و ظاهر همان است که گفتیم. (درباره اینکه منظور از ملاقات پروردگار چیست؟ در ذیل آیه 46 سوره بقره (جلد اول صفحه 156) بحثی داریم به آن مراجعه فرمائید).

3 - از آیات فوق نیز استفاده می شود که پیمان شکنی و دروغ از صفات منافقان است و آنها هستند که پیمان خود را که با تاکیدات فراوان با خدا بسته اند زیر پا می گذارند، و حتی به پروردگار خویش دروغ می گویند حدیث معروفی که از پیامبر (ﷺ) نقل شده نیز این حقیقت را تاکید می کند که فرمود: للمنافق ثلاث علامات، اذا حدث كذب، و اذا وعد اخلف، و اذا ائتمن خان! منافق سه نشانه دارد: به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و به هنگامی که وعده می دهد تخلف می کند، و هرگاه امانتی به او بسپارند، در آن خیانت می نماید.

جالب اینکه در داستان فوق (داستان ثعلبه) هر سه نشانه وجود دارد، او هم دروغ گفت و هم پیمان شکنی کرد، و هم در اموالی که خداوند به عنوان امانت خویش به او سپرده بود خیانت نمود!

حدیث فوق به صورت موکدتری از امام صادق (علیه السلام) از پیامبر (ﷺ) در کتاب کافی آمده است، آنجا که می فرماید: ثلاث من كن فيه كان منافقا و ان صام و صلى و زعم انه مسلم من اذا ائتمن خان، و اذا حدث كذب، و اذا وعد اخلف! سه چیز است در هر کس باشد منافق است، هر چند روزه بگیرد و نماز

بخواند، و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت کند، و در سخن دروغ گوید، و به هنگام وعده تخلف جوید.

البته ممکن است به ندرت گناهان فوق از افراد با ایمان صادر شود و سپس توبه کنند، ولی استمرار آن نشانه روح نفاق و منافقگری است.

4 - این نکته نیز لازم به تذکر است که آنچه در آیات فوق خواندیم یک بحث تاریخی و مربوط به زمان گذشته نبود، بلکه بیان یک واقعیت اخلاقی و اجتماعی است که در هر عصر و زمان، و در هر جامعه ای، بدون استثناء، نمونه های فراوانی دارد.

اگر به اطراف خود نگاه کنیم (و حتی شاید اگر به خودمان بنگریم!) نمونه ای از اعمال ثعلبة بن حاطب و طرز تفکر او را، در چهره های مختلف، می یابیم، چه بسیارند کسانی که در شرائط عادی یا به هنگامی که تنگدستند، در صف مومنان داغ و قرص و محکم قرار دارند، در همه جلسات مذهبی حاضرند، پای هر پرچم اصلاحی سینه می زنند، با هر منادی حق و عدالت هم صدا هستند، و برای کارهای نیک گریبان چاک می کنند، و در برابر هر فسادى فریاد می کشند. ولی به هنگامی که به اصطلاح، دری به تخته می خورد، به نوائی می رسند پست و مقامی پیدا می کنند، و سری در میان سرها در می آورند، یک مرتبه تغییر چهره و بالاتر از آن تغییر ماهیت می دهند، آن شور و عشق سوزان نسبت به خدا و دین در آنها فروکش می کند، دیگر در جلسات سازنده خبری از آنان نیست، در هیچ برنامه اصلاحی حضور ندارند، نه برای حق گریبان چاک می کنند و نه دیگر در برابر باطل فریاد می کشند!

قبلا که محلی از اعراب نداشتند و موقعیتی در اجتماع، هزار گونه عهد و پیمان با خدا و خلق خدا بسته بودند، که اگر روزی امکاناتی پیدا کنند، چنین و

چنان خواهند کرد، و حتی هزار گونه ایراد و انتقاد به متمکنان وظیفه شناس داشتند، اما آن روز که وضعشان دگرگون شد تمام عهد و پیمانها را بدست فراموشی سپردند، و همه ایرادها و انتقادها همچون برف در تابستان آب شد. آری این کم ظرفیتی یکی از نشانه های بارز منافقان است، مگر نفاق چیزی جز دو چهره بودن و یا دوگانگی شخصیت هست؟ تاریخچه زندگی اینگونه افراد بارزترین نمونه دوگانگی شخصیت است، اصولا انسان با ظرفیت دو شخصیتی نمی شود.

شک نیست نفاق همچون ایمان دارای مراحل مختلف است. بعضی آنچنان این خوی پلید در روحشان رسوخ کرده که در قلبشان اثری از ایمان به خدا باقی نمانده، هر چند خود را در صف مومنان جا زده اند!

ولی گروهی دیگر با اینکه دارای ایمان ضعیفی هستند، و واقعا مسلمانند اعمالی را مرتکب می شوند که متناسب وضع منافقان است، و رنگی از دوگانگی شخصیت دارد، آنکس که پیوسته دروغ می گوید ولی ظاهرش صدق و راستی است، آیا دو چهره و منافق نیست؟

کسی که ظاهرا امین است و به همین دلیل مورد اعتماد مردم می باشد که امانتهای خود را به او می سپارند، اما در واقع در آنها خیانت می کند، آیا گرفتار دوگانگی شخصیت نمی باشد؟

همچنین آیا آنها که عهد و پیمان می بندند ولی هرگز پایبند به آن نیستند عملشان عمل منافقان محسوب نمی شود؟!

اتفاقا یکی از بزرگترین بلاهای اجتماعی و عوامل عقب ماندگی وجود همین گونه منافقان در جوامع انسانی است، و اگر چشم بر هم نگذاریم و به خودمان دروغ نگوئیم چه بسیار می توانیم از این منافقان ثعلبه صفت در اطراف خود و

در جوامع اسلامی بشمریم، و عجب اینکه با اینهمه عیب و ننگ و دور افتادگی
از روح تعلیمات اسلام باز گناه عقب افتادگی خود را به گردن اسلام می
گذاریم!

آیه (79) و (80) و ترجمه

(الذين يلمزون المطوعين من المؤمنين في الصدقات والذين لا يجدون الا جهدهم فيسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب اليم) (79) (استغفر لهم اولا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم ذلك بانهم كفروا بالله ورسوله والله لا يهدى القوم الفسقين) (80)

ترجمه:

79 - کسانی که از صدقات مومنان اطاعت کار عیبجوئی می کنند، و آنهایی را که دسترسی جز به مقدار (ناچیز) توانائیشان ندارند مسخره می نمایند خدا آنها را مسخره می کند (کیفر استهزا کنندگان را به آنها میدهد) و برای آنان عذاب دردناکی است.

80 - چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی، (حتی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی هرگز خداوند آنها را نمی آمرزد، چرا که آنها خدا و پیامبرش را انکار کردند، و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمی کند.

شان نزول:

روایات متعددی در شأن نزول این آیات در کتب تفسیر و حدیث نقل شده، که از مجموع آنها چنین استفاده می شود که پیامبر (ﷺ) تصمیم داشت لشکر اسلام را برای مقابله با دشمن (احتمالا برای جنگ تبوک آماده سازد، و نیاز به گرفتن کمک از مردم داشت، هنگامی که نظر خود را اظهار فرمود، کسانی که توانائی داشتند مقدار قابل ملاحظه ای به عنوان زکات یا کمک بلا عوض به ارتش اسلام خدمت کردند

ولی بعضی از کارگران کم درآمد مسلمان مانند ابو عقیل انصاری یا سالم بن عمیر انصاری با تحمل کار اضافی و کشیدن آب در شب و تهیه دو من خرما که یک من آن را برای خانواده خویش ذخیره کرد و یک من دیگر را خدمت پیامبر (ﷺ) آورد، کمک ظاهراً ناچیزی به این برنامه بزرگ اسلامی نمود.

ولی منافقان عیجو به هر یک از این دو گروه ایراد می گرفتند: کسانی را که زیاد پرداخته بودند، به عنوان ریاکار معرفی می کردند، و کسانی را که مقدار ظاهراً ناچیزی کمک نموده بودند به باد، مسخره و استهزاء می گرفتند که آیا لشکر اسلام نیاز به چنین کمکی دارد؟

آیات فوق نازل شد و شدیداً آنها را تهدید کرد و از عذاب خداوند بیم داد!

تفسیر:

کار شکنی منافقان.

در این آیات اشاره به یکی دیگر از صفات عمومی منافقان شده است که آنها افرادی لجوج، بهانه جو، و ایرادگیر، و کارشکن هستند، هر کار مثبتی را، با وصله های نامناسبی تحقیر کرده، و بد جلوه می دهند. تا هم مردم را در انجام کارهای نیک دلسرد سازند، و هم تخم بدبینی و سوء ظن را در افکار بپاشند، و به این وسیله چرخهای فعالیتهای مفید و سازنده در اجتماع از کار بیفتند.

قرآن مجید شدیداً این روش غیر انسانی آنها را نکوهش می کند، و مسلمانان را از آن آگاه می سازد، تا تحت تاثیر اینگونه القاءات سوء قرار نگیرند و هم منافقان بدانند که حنای آنان در جامعه اسلامی رنگی ندارد!

نخست می فرماید: آنها که به افراد نیکوکار مؤمنین در پرداختن صدقات و کمکهای صادقانه، عیب می گیرند، و مخصوصاً آنها که افراد با ایمان تنگدست را که دسترسی جز به کمکهای مختصر ندارند، مسخره می کنند، خداوند آنان را

مسخره می کند، و عذاب دردناک در انتظار آنها است! (الذين يلمزون المطوعين من المؤمنين في الصدقات والذين لا يجدون الا جهدهم فيسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب اليم)

يلمزون از ماده لمز (بر وزن طنز) به معنی عیبجوئی و مطوعین از ماده طوع (بر وزن موج) به معنی اطاعت است، ولی معمولاً این کلمه به افراد نیکوکار و آنهایی که علاوه بر واجبات به مستحبات نیز عمل می کنند اطلاق می شود. از آیه فوق استفاده می شود که منافقان از گروهی عیبجوئی می کردند، و گروهی را مسخره می نمودند، روشن است سخریه درباره کسانی بوده که تنها قادر به کمک مختصری به ارتش اسلام بودند، و لابد عیبجوئی مربوط به کسانی بوده که به عکس آنها کمکهای فراوانی داشتند، دومی را به عنوان ریاکاری و اولی را به عنوان کم کاری تخطئه می نمودند.

در آیه بعد تاکید بیشتری روی مجازات این گروه از منافقان نموده و آخرین تهدید را ذکر می کند به این ترتیب که روی سخن را به پیامبر (ﷺ) نموده می گوید: چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی، حتی اگر هفتاد بار برای آنها از خداوند طلب آمرزش نمائی هرگز خدا آنها را نمی بخشد (استغفر لهم اولا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم)

چرا که آنها خدا و پیامبرش را انکار کردند و راه کفر پیش گرفتند و همین کفر آنها را به دره نفاق و آثار شوم آن افکند (ذلك بانهم كفروا بالله ورسوله).

و روشن است هدایت خدا شامل حال کسانی می شود که در طریق حق طلبی گام برمی دارند و جویای حقیقتند، ولی خداوند افراد فاسق و گنهکار و منافق را هدایت نمی کند (والله لا يهدي القوم الفاسقين) در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - اهمیت به کیفیت کار است نه کمیت - این حقیقت به خوبی از آیات قرآن بدست می آید که اسلام در هیچ موردی روی کثرت مقدار عمل تکیه نکرده، بلکه همه جا اهمیت به کیفیت عمل داده است، و برای اخلاص و نیت پاک، ارزش فوق العاده‌ای قائل شده که آیات فوق نمونه ای از این منطق قرآن است.

همانگونه که دیدیم برای عمل مختصر کارگر مسلمانی که شبی را تا صبح نخواست، و با قلبی پر از عشق به خدا، و اخلاص و احساس مسئولیت در برابر مشکلات جامعه اسلامی، کار کرده و توانسته است با این بیدار خوابی یک من خرما به سپاه اسلام در لحظات حساس کمک کند، فوق العاده اهمیت قائل شده، و کسانی را که اینگونه اعمال ظاهرا کوچک و واقعا بزرگ را تحقیر می کنند، شدیداً توبیخ و تهدید می کند، و می گوید مجازات دردناک در انتظار آنها است. از این موضوع این حقیقت نیز روشن می شود که در یک جامعه سالم اسلامی به هنگام بروز مشکلات، همه باید احساس مسئولیت کنند، نباید چشمها تنها به متمکنان دوخته شود، چرا که اسلام متعلق به همه است، و همه باید در حفظ آن از جان و دل بکوشند.

مهم این است که هر کس از مقدار توانائی خود دریغ ندارد، سخن از بسیار و کم نیست، سخن از احساس مسئولیت و اخلاص است،

قابل توجه اینکه در حدیثی می خوانیم که از پیامبر (ﷺ) سؤال شد: ای الصدقة افضل: کدام صدقه و کمک از همه برتر است پیامبر (ﷺ) فرمود: جهد المقل یعنی مقدار توانائی افراد کم در آمد!

2 - صفتی که در آیات فوق درباره منافقان عصر پیامبر (ﷺ) خواندیم - مانند سایر صفات آنان - اختصاصی به آن گروه و آن زمان ندارد، بلکه از

صفات زشت همه منافقان در هر عصر و زمان است، آنها با روح بدبینی خاصی که دارند سعی می کنند هر کار مثبتی را با وصله های ناجور از اثر ببندازند سعی می کنند هر نیکوکاری را به نوعی دلسرد کنند، و حتی با سخریه و استهزاء و کم اهمیت جلوه دادن خدمات بی آلایش افراد کم درآمد، شخصیت آنها را در هم بشکنند و تحقیر کنند، تا همه فعالیت های مثبت در جامعه خاموش گردد و آنها به هدف های شومشان نائل گردند.

ولی مسلمانان آگاه و بیدار، در هر عصر و زمان، باید کاملاً متوجه این نقشه شوم منافقان باشند، و درست بر عکس آن گام بردارند، یعنی از خدمتگزاران جامعه تشویق به عمل آورند، و برای خدمات ظاهراً کوچک توأم با اخلاص، ارج فراوان قائل شوند، تا کوچک و بزرگ به کار خود دلگرم و علاقمند گردند و نیز باید همگان را از این نقشه ویرانگر منافقان آگاه سازند تا دلسرد نشوند.

3 - جمله سخر الله منهم (خداوند آنها را مسخره می کند) به این معنی نیست که خداوند اعمالی همانند آنان انجام میدهد، بلکه همانگونه که مفسران گفته اند: منظور این است که مجازات استهزا کنندگان را به آنها خواهد داد، و یا آنچنان با آنها رفتار می کند که همچون استهزا شدگان تحقیر شوند!.

4 - شک نیست که عدد سبعین (هفتاد) در آیات فوق برای تکثیر است نه برای تعداد، به عبارت دیگر مفهوم آیه این است که هر قدر برای آنها استغفار کنی خداوند آنان را نمی بخشد، درست مانند اینکه کسی به دیگری می گوید: اگر صد بار هم اصرار کنی قبول نخواهم کرد، مفهوم این سخن آن نیست که اگر یکصد و یکبار اصرار کنی می پذیرم، بلکه منظور این است که مطلقاً نخواهم پذیرفت.

این گونه تعبیر در حقیقت برای تاکید مطلب است، و لذا در سوره منافقان آیه 6 همین موضوع به عنوان نفی مطلق ذکر شده است آنجا که می فرماید: سواء عليهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم: تفاوت نمی کند چه برای آنها طلب آمرزش کنی یا نکنی خدا آنها را نخواهد بخشید.

شاهد دیگر این سخن، علتی است که در ذیل آیه ذکر شده و آن اینکه آنها به خدا و پیامبرش کافر شده اند و خدا فاسقان را هدایت نمی کند روشن است که برای اینگونه افراد هیچ مقدار استغفار سبب نجات نخواهد شد.

ولی عجب اینکه در روایات متعددی که از طرق اهل تسنن نقل شده می خوانیم پیامبر (ﷺ) بعد از نزول آیه فوق چنین فرمود: لازیدن فی الاستغفار لهم علی سبعین مرة! رجاء منه ان يغفر الله لهم، فنزلت: سواء عليهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم: به خدا سوگند بیش از هفتاد بار برای آنها استغفار می کنم به این امید که خداوند آنها را ببامرزد، در این هنگام آیه (سوره منافقان) نازل شد که خداوند در آن می فرماید: تفاوت نمی کند چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی، هرگز خدا آنها را نمی آمرزد.

مفهوم روایات فوق این است که پیامبر (ﷺ) از عدد هفتاد در آیه مورد بحث تعداد فهمیده است و لذا فرموده من بیش از هفتاد بار برای آنها استغفار می کنم، در حالی که همانطور که گفتیم آیه مورد بحث مخصوصا با توجه به علتی که در ذیل آن آمده به روشنی به ما می فهماند که عدد هفتاد برای تکثیر است و کنایه از نفی مطلق توأم با تاکید می باشد.

بنابراین روایات فوق چون مخالف با قرآن است ابداعا قابل قبول نیست بخصوص که اسناد آنها از نظر ما نیز معتبر نمی باشد.

تنها توجیهی که می توان برای روایات فوق کرد (هر چند خلاف ظاهر است
(این است که پیامبر (ﷺ) قبل از نزول آیات فوق این جمله را می فرموده، و
هنگامی که آیات فوق نازل شد، از استغفار برای آنها صرف نظر فرمود.

روایت دیگری نیز در این باره نقل شده که ممکن است ریشه اصلی روایات
فوق باشد که به هنگام نقل به معنی دگرگون شده است، و آن اینکه پیامبر
(ﷺ) فرمود: لو علمت انه لو زدت علی السبعین مرة غفر لهم لفعلت یعنی اگر
می دانستم که هرگاه بیش از هفتاد بار برای آنها استغفار کنم خداوند آنان را می
بخشد چنین می کردم.

مفهوم این سخن (مخصوصا با توجه به کلمه لو که برای امتناع می باشد) این
است که می دانم خدا آنها را نمی بخشد، ولی بقدری قلبم از عشق به هدایت
بندگان خدا و نجاتشان آکنده است، که اگر فرضا بیش از هفتاد بار استغفار
باعث نجاتشان می شد چنین می کردم.

به هر حال مفهوم آیات فوق روشن است، و هر حدیثی بر خلاف آنها باشد یا
باید آنرا توجیه کرد و یا کنار گذاشت.

آیه (81) تا (83) و ترجمه

(فرح المخلفون بمقعدهم خلف رسول الله و كرهوا ان يجهدوا بامولهم و انفسهم في سبيل الله و قالوا لا تنفروا في الحرقل نار جهنم اشد حرا لو كانوا يفقهون) (81) (فليضحكوا قليلا و ليبكوا كثيرا جزاء بما كانوا يكسبون) (82) (فان رجعت الله الى طائفة منهم فاستذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معي ابدا و لن تقتلوا معي عدوا انكم رضيتم بالقعود اول مرة فاقعدوا مع الخلفين) (83)

ترجمه:

81 - تخلف جویان (از جنگ تبوک) از مخالفت با رسول خدا (ﷺ) خوشحال شدند و کراحت داشتند که با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کنند و (به یکدیگر و به مومنان) گفتند در این گرما حرکت (به سوی میدان) نکنید، به آنها بگو آتش دوزخ از این هم گرمتر است اگر بفهمند!

82 - آنها باید کمتر بخندند و بسیار بگریند، این جزای کارهائی است که انجام می دادند.

83 - هرگاه خداوند تو را به سوی گروهی از آنان بازگرداند و از تو اجازه خروج (به سوی میدان جهاد) بخواهند، بگو هیچگاه با من خروج نخواهید کرد و هرگز همراه من با دشمنی نخواهید جنگید، چرا شما نخستین بار به کناره گیری راضی شدید، اکنون نیز با متخلفان بمانید!

تفسیر:

باز هم کار شکنی منافقان و رفتار و افکار آنها است، تا مسلمانان به روشنی این گروه را بشناسند و تحت تاثیر نقشه های شوم آنان قرار نگیرند.

نخست می فرماید آنها که در تبوک (از شرکت در جهاد تخلف جستند، و با عذرهای واهی در خانه های خود نشستند، و به گمان خود سلامت را بر خطرات میدان جنگ ترجیح دادند، از این عملی که بر ضد رسول خدا (ﷺ) مرتکب شدند، خوشحالتند (فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله).

و از اینکه در راه خدا با مال و جان خود جهاد کنند و به افتخارات بزرگ مجاهدان نائل گردند کراحت داشتند (و کرهوا ان يجاهدوا باموالهم و انفسهم في سبيل الله).

آنها به تخلف خودشان از شرکت در میدان جهاد قناعت نکردند، بلکه با وسوسه های شیطانی کوشش داشتند، دیگران را نیز دلسرد یا منصرف سازند و به آنها گفتند: در این گرمای سوزان تابستان به سوی میدان نبرد حرکت نکنید (وقالوا لا تنفروا في الحر).

در حقیقت آنها می خواستند هم اراده مسلمانان را تضعیف کنند، و هم شریک های بیشتری برای جرمشان فراهم سازند.

سپس قرآن روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده و با لحن قاطع و کوبنده ای به آنها چنین پاسخ می گوید: به آنها بگو آتش سوزان دوزخ از این هم گرمتر و سوزانتر است اگر بفهمند! (قل نار جهنم اشد حرا لو كانوا يفقهون)

ولی افسوس که بر اثر ضعف ایمان، و عدم درک کافی، توجه ندارند که چه آتش سوزانی در انتظار آنها است آتشی که یک جرقه کوچکش از آتشی دنیا سوزنده تر است.

دو آیه بعد اشاره به این می کند که آنها به گمان اینکه پیروزی بدست

آورده اند و با تخلف از جهاد و دلسرد کردن بعضی از مجاهدان به هدفی رسیده اند، قهقهه سر می دهند و بسیار می خندند، همانگونه که همه منافقان در هر عصر و زمان چنینند.

ولی قرآن به آنها اخطار می کند که باید کم بخندند و بسیار بگیرند
(فلیضحکوا قليلا وليكوا كثيرا).

گریه برای آینده تاریکی که در پیش دارند، گریه برای مجازاتهای دردناکی که در انتظار آنها است، گریه به خاطر اینکه همه پلهای بازگشت را پشت سر خود ویران ساخته اند، و بالاخره گریه برای اینکه اینهمه استعداد و سرمایه عمر را از دست داده و رسوائی و تیره روزی و بدبختی برای خود خریده اند.
و در آخر آیه می فرماید: این جزای اعمالی است که آنها انجام می دادند
(جزاء بما كانوا يكسبون).

از آنچه گفتیم روشن شد که منظور این است این گروه باید در این جهان کم بخندند و بیشتر گریه کنند، زیرا مجازاتهای دردناکی در پیش دارند که اگر از آن آگاه شوند بسیار گریه خواهند کرد و کمتر می خندند.

ولی گروهی از مفسران احتمال دیگری در معنی این جمله داده اند و آن اینکه: اینها هر قدر بخندند با توجه به عمر کوتاه دنیا خنده آنان کم خواهد بود، و در آخرت آنقدر باید گریه کنند که گریه های دنیا در برابر آن ناچیز است.
ولی تفسیر اول با ظاهر آیه و تعبیرات مشابه آن که در گفته ها و نوشته ها می آید سازگارتر است بخصوص اینکه لازمه تفسیر دوم این است که صیغه امر به معنی اخبار بوده باشد و این بر خلاف ظاهر است.

حدیث معروفی که بسیاری از مفسران از پیامبر (ﷺ) نقل کرده اند که فرمود: لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا: اگر آنچه را من (از

کیفرهای هولناک قیامت) می دانم شما هم می دانستید، کم می خندیدید و بسیار گریه می کردید نیز شاهد معنی اول است (دقت کنید).

در آخرین آیه مورد بحث اشاره به یکی دیگر از روشهای حساب شده و خطرناک منافقان می کند و آن اینکه آنها به هنگامی که کار خلافتی را آشکارا انجام می دهند برای تبرئه خود ظاهرا در مقام جبران برمی آیند و با این نوسانها و اعمال ضد و نقیض، چهره اصلی خود را پنهان می دارند.

آیه می گوید: هرگاه خداوند ترا به سوی گروهی از اینها بازگرداند و از تو اجازه بخواهند که در میدان جهاد دیگری شرکت کنند، به آنها بگو هیچگاه با من در هیچ میدان جهادی شرکت نخواهید کرد، و هرگز همراه من با دشمنی نخواهید جنگید! (فان رجعتك الله الى طائفه منهم فاستاذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معي ابدا ولن تقاتلوا معي عدوا)

یعنی پیامبر (ﷺ) باید آنها را برای همیشه مایوس کند، و روشن سازد که به اصطلاح حنایشان دیگر رنگی نخواهد داشت و کسی فرییشان را نخواهد خورد، و این گونه دامها را چه بهتر که برچینند و به جای دیگری ببرند که در اینجا کسی دیگر به دامشان نخواهد افتاد!

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله طائفه منهم (گروهی از ایشان) نشان می دهد که همه آنان حاضر نبودند از این طریق وارد شوند و پیشنهاد شرکت در جهاد دیگری را عرضه بدارند، شاید به خاطر اینکه بعضی بقدری رسوا و شرمنده بودند که حتی حاضر به حضور در محضر پیامبر (ﷺ) و چنین پیشنهادی نمی شدند.

سپس دلیل عدم قبول پیشنهاد آنها را چنین بیان می کند: شما برای نخستین بار راضی شدید که از میدان جهاد کناره گیری کنید و در خانه ها بنشینید، هم

اکنون نیز به متخلفان پیوندید، و با آنها در خانه ها بنشینید، (انکم رضیتم بالقعود اول مرة فاقعدوا مع الخالفین).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - شک نیست که اگر این گروه از منافقان پس از تخلف، پشیمان می شدند و توبه می کردند، و سپس برای شستشوی گناه سابق خود پیشنهاد در میدانهای جهاد دیگر داشتند، خدا از آنها میبذیرفت، و پیامبر (ﷺ) دست رد به سینه آنها نمی گذارد، بنا بر این معلوم می شود که این پیشنهاد نیز یکنوع شیطنیت و کار منافقانه بوده است، و به اصطلاح تاکتیکی بوده برای استتار چهره زشت خود و ادامه به اعمال سابق.

2 - کلمه خالف به معنی متخلف است، و اشاره به کسانی است که در میدان جهاد، با عذر و یا بدون عذر شرکت نداشتند.

بعضی نیز گفته اند که خالف به معنی مخالف است، اشاره به اینکه شما هم بروید و با گروه مخالفان همصدا شوید، و این کلمه را به معنی فاسد نیز تفسیر کرده اند، چه اینکه خلوف به معنی فساد و خالف به معنی فاسد در لغت آمده است. این احتمال نیز وجود دارد که همه معانی بالا از این کلمه در آیه فوق اراده شده باشد چرا که گروه منافقان و دوستان آنان دارای تمام این صفات رذیله بوده اند.

3 - باز تذکر این موضوع را لازم می دانیم که مسلمانان عصر ما نیز در برابر منافقان محیط خود که از روشهای مشابهی با منافقان اعصار پیشین استفاده می کنند، باید از همان برنامه محکم پیامبر (ﷺ) پیروی کرده و یکبار که در دام آنان افتادند، دیگر فریب آنها را نخورند و به اشکهای تمساحانه آنها واقعی نهند که مرد مسلمان هیچگاه دو بار در یک دام نمی افتد!.

آیه (84) و (85) و ترجمه

(ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره انهم کفروا باللّٰه و
رسوله و ماتوا و هم فسقون) (84) (ولا تعجبک اموالهم و اولدهم انما یرید اللّٰه
ان یعذبهم بها فی الدنیا و تزهد انفسهم و هم کفرون) (85)

ترجمه:

84 - بر هیچیک از آنها که بمیرد نماز نخوان، و بر کنار قبرش (برای دعا و
طلب آمرزش) نیست چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند، و در حالی که
فاسق بودند از دنیا رفتند.

85 - مبادا اموال و اولادشان مایه اعجاب تو گردد، (این برای آنها نعمت
نیست بلکه) خدا می خواهد به وسیله آن، آنها را در دنیا عذاب کند، و جانشان
برآید در حالی که کافر باشند.

تفسیر:

روش محکمتر در برابر منافقان.

پس از آنکه منافقان با تخلف صریح از شرکت در میدان جهاد پرده ها را
دریدند و کارشان بر ملا شد، خداوند به پیامبرش دستور می دهد روش صریحتر
و محکمتری در برابر آنها اتخاذ کند تا برای همیشه فکر نفاق و منافقگری از
مغزهای دیگران برچیده شود، و منافقان نیز بدانند در جامعه اسلامی محلی برای
آنها وجود نخواهد داشت.

لذا می فرماید: بر هیچیک از آنها منافقان (که از دنیا می روند نماز مگزار!
(ولا تصل علی احد منهم مات ابدا).

و هیچگاه در کنار قبر او برای طلب آمرزش و استغفار نیست (ولا تقم علی قبره).

در حقیقت این یکنوع مبارزه منفی، و در عین حال موثر، در برابر گروه منافقان است، زیرا به جهاتی که در گذشته گفتیم پیامبر (ﷺ) نمی توانست رسماً دستور قتل آنها و پاکسازی محیط جامعه اسلامی را از این طریق صادر کند، ولی مبارزات منفی به حد کافی در بی اعتبار ساختن آنان، و انزوا و طردشان از جامعه اسلامی، اثر می گذارد.

زیرا می دانیم یک فرد مؤمن راستین، هم در حال حیات و هم پس از مرگ محترم است، به همین دلیل در برنامه های اسلامی دستور غسل و کفن و نماز و دفن او داده شده است که با احترام هر چه بیشتر، با تشریفات خاصی، او را به خاک بسپارند، و حتی پس از دفن در کنار قبر او بیایند و برای گناهان و لغزشهای احتمالی او از خداوند طلب بخشش کنند.

عدم انجام این مراسم درباره یک فرد به معنی طرد او از جامعه اسلامی است، و اگر این طرد کننده، شخص پیامبر (ﷺ) بوده باشد، ضربه ای سخت و سنگین به حیثیت چنین فرد مطرودی وارد خواهد آمد، در حقیقت این یک برنامه مبارزه حساب شده در برابر گروه منافقان در آن زمان بود که امروز هم مسلمانان باید از روشهای مشابه آن استفاده کنند.

یعنی مادام که افراد اظهار اسلام می کنند و به ظواهر اسلام پای بندند باید معامله یک مسلمان با آنها کرد هر چند باطنشان طور دیگری باشد ولی اگر پرده ها را دریدند و نفاق خود را ظاهر کردند باید با آنها همانند بیگانگان از اسلام رفتار نمود.

در پایان آیه بار دیگر دلیل این دستور را روشن می سازد و می فرماید: این حکم به خاطر آن است که آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند (انهم کفروا بالله ورسوله).

و در حالی که فاسق و مخالف فرمان خدا بودند از دنیا رفتند نه از کرده خود پشیمان شدند و نه با آب توبه لکه های گناه را از دامن شستند (وماتوا وهم فاسقون).

در اینجا ممکن بوده است سؤال برای مسلمانان مطرح شود که اگر منافقان براستی اینهمه از رحمت خدا دورند و باید مسلمانان هیچگونه ابراز محبت و علاقه در مورد آنان نکنند، پس چرا خداوند به آنها اینهمه محبت کرده و اینهمه مال و فرزند (نیروی اقتصادی و انسانی) را در اختیارشان قرار داده است.

خداوند در آیه بعد روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده و پاسخ این سؤال را چنین می دهد اموال و فرزندان شان هیچگاه نباید مایه اعجاب تو شود (ولا تعجبك اموالهم واولادهم).

چرا که به عکس آنچه مردم ظاهر بین خیال می کنند، این اموال و فرزندان نه تنها باعث خوشوقتی آنها نیست، بلکه خداوند می خواهد آنانرا بوسیله اینها در دنیا مجازات کند، و با حال کفر جان بدهند (انما يريد الله ان يعذبهم بها في الدنيا و تزهق انفسهم و هم كفرون).

این آیه که نظیر آنرا در همین سوره (آیه 55) داشتیم اشاره به این واقعیت می کند که امکانات اقتصادی و نیروهای انسانی در دست افراد ناصالح نه تنها سعادت آفرین نیست، بلکه غالبا مایه دردسر و بلا و بدبختی است، زیرا چنین اشخاصی نه اموال خود را به مورد مصرف می کنند، تا از آن بهره مفید و سازنده ای بگیرند، و نه فرزندان سر براه و با ایمان و تربیت یافته ای دارند که مایه

روشنی چشم آنان و حل مشکلات زندگانشان گردد، بلکه اموالشان غالباً در راه هوسهای کشنده و سرکش و تولید فساد، و تحکیم پایه های ظلم مصرف می گردد، و مایه غفلت آنها از خدا و مسائل اساسی زندگی است و فرزندانسان هم در خدمت ظالمان و فاسدان قرار می گیرند، و مبتلا به انواع انحرافهای اخلاقی می شوند، و سرانجام دردسر آفرین خواهند بود.

منتها برای کسانی که ثروت و نیروی انسانی را اصیل می پندارند و چگونگی مصرف آن، برای آنها مطرح نیست، زندگانی اینگونه اشخاص دورنمای دل - انگیزی دارد اما اگر به متن زندگیشان نزدیکتر شویم و به این حقیقت نیز توجه کنیم که چگونگی بهره برداری از این امکانات مطرح است تصدیق خواهیم کرد که هرگز افراد خوشبختی نیستند.

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

1 - درباره شان نزول آیه نخست روایات متعددی وارد شده است، که خالی از اختلاف نیست.

از بعضی از این روایات استفاده می شود که پیامبر (ﷺ) هنگامی که عبد الله بن ابی (منافق مشهور) از دنیا رفت بر او نماز گزارد، و کنار قبر او ایستاد و دعا کرد، حتی پیراهن خود را به عنوان کفن بر او پوشانید، سپس آیه فوق نازل شد و پیامبر (ﷺ) را از تکرار این کار نهی کرد.

در حالی که از بعضی دیگر از روایات برمی آید که پیامبر (ﷺ) تصمیم داشت نماز بر او بگزارد، جبرئیل نازل شد و این آیه را بر او خواند و او را از این کار باز داشت.

بعضی دیگر چنین می گویند که پیامبر (ﷺ) نه نماز بر او گزارد و نه تصمیم بر این کار داشت، بلکه تنها پیراهن خود را برای تشویق قبیله عبد الله

فرستاد، تا به عنوان کفن در تن او کنند و هنگامی که پرسیدند چرا چنین اقدامی فرمودید در حالی که او مرد بی ایمانی است؟ گفت: پیراهن من باعث نجات او از عذاب الهی نخواهد شد، ولی من امیدوارم که به خاطر این عمل گروه زیادی مسلمان شوند، و چنین نیز شد که پس از این جریان عده فراوانی از قبیله خزرج مسلمان گشتند.

از آنجا که این روایات با هم اختلاف فراوان دارد ما از ذکر آنها به عنوان یک شان نزول صرف نظر کردیم به خصوص اینکه طبق گفته بعضی از مفسران بزرگ مرگ عبد الله بن ابی در سنه 9 هجری واقع شد در حالی که آیات فوق در حدود سال هشتم نازل شده است (المیزان جلد 9 صفحه 385).

ولی آنچه جای انکار نیست این است که از لحن آیه چنین برمی آید که پیامبر (ﷺ) قبل از نزول این آیه بر منافقان نماز می گزارد، و بر کنار قبر آنها توقف می کرد، چرا که آنها ظاهراً مسلمان بودند ولی پس از نزول این آیه بطور قطع این برنامه برای همیشه تعطیل شد.

2 - از آیه فوق همچنین استفاده می شود که ایستادن در کنار قبور مومنان و دعا برای آنها جایز است، زیرا نهی در آیه مخصوص به منافقان است، بنابراین مفهوم آیه این می شود که زیارت قبور مؤمنان یعنی ایستادن کنار قبرهای آنان و دعا کردن جایز است.

ولی آیه فوق درباره این موضوع که آیا می توان به قبور آنها توسل جست و به برکت آنان از خدا حاجتی تقاضا کرد؟ سکوت دارد، هر چند مجاز بودن این موضوع از نظر روایات اسلامی مسلم است.

آیه (86) تا (89) و ترجمه

(وإذا أنزلت سورة أن آمنوا بالله و جهدوا مع رسوله استذكرك أولوا الطول منهم وقالوا ذرنا نكن مع القعدين) (86) (رضوا بأن يكونوا مع الخوالف و طبع على قلوبهم فهم لا يفقهون) (87) (لكن الرسول و الذين آمنوا معه جهدوا بأموالهم و أنفسهم و أولئک لهم الخیرت و أولئک هم المفلحون) (88) (أعد الله لهم جنت تجرى من تحتها الا نهر خلدین فیها ذلك الفوز العظيم) (89)

ترجمه:

86 - و هنگامی که سوره ای نازل گردد که ایمان به خدا بیاورید و همراه پیامبرش جهاد کنید کسانی که از آنها (گروه منافقان) توانائی دارند از تو اجازه می خواهند و می گویند: بگذار ما با قاعدین (آنها که از جهاد معافند) بوده باشیم.

87 - آنها راضی شدند که با متخلفان باشند، و بر دلهایشان مهر نهاده شده، لذا نمی فهمند

88 - ولی پیامبر و آنها که با او ایمان آوردند با اموال و جانهایشان به جهاد پرداختند و همه نیکیهها برای آنهاست و آنها رستگارانند.

89 - خداوند برای آنها باغهایی از بهشت فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند بود، و این رستگاری (و پیروزی) بزرگی است.

تفسیر:

دون همتان و مومنان راستین

در این آیات باز سخن درباره منافقان است، منتها زشتکاریهای آنان با اعمال نیک مؤمنان راستین در اینجا مقایسه شده است، و با این مقایسه انحراف و بیچارگی آنان روشنتر می شود.

در آیه نخست می گوید: هنگامی که سوره ای درباره جهاد نازل می شود و از مردم دعوت که به خدا ایمان بیاورند (یعنی بر ایمان خود ثابت قدم بمانند و آنرا تقویت نمایند) و همراه پیامبر خدا (ﷺ) در راه او جهاد کنند، در این هنگام منافقان قدرتمند که توانائی کافی از نظر جسمی و مالی برای شرکت در میدان جنگ دارند از تو اجازه می خواهند که در میدان جهاد شرکت نکنند و می گویند بگذار ما با قاعدین (آنها که از جهاد معذورند) باشیم (واذا انزلت سوره ان آمنوا بالله و جاهدوا مع رسوله استاذنك اولوا الطول منهم و قالوا ذرنا نكن مع القاعدین).

طول (بر وزن قول) به معنی امکانات و توانائی مالی آمده است، بنابراین اولوا الطول به معنی کسانی است که دارای قدرت مادی کافی برای حضور در میدان جنگ هستند، و با این حال مایل بوده اند در صف افراد ناتوان یعنی آنها که از نظر جسمی یا مالی توانائی جهاد نداشته اند، بمانند.

اصل این کلمه از طول (بر وزن پول) که ضد عرض است گرفته شده و تناسب این دو معنی با یکدیگر روشن است، زیرا توانائی مالی و جسمی یکنوع کشش و ادامه و طول قدرت را می رساند.

در آیه بعد قرآن آنها را با این جمله مورد ملامت و مذمت قرار می دهد که آنها راضی شدند با متخلفان باقی بمانند (رضوا بان یكونوا مع الخوالف) همانطور که سابقا نیز اشاره کردیم خوالف جمع خالفة از ماده خلف به معنی پشت سر است، به همین جهت به زنان که به هنگام رفتن مردان به خارج از منزل، در منزل باقی می مانند خالفة گفته می شود، و در آیه مورد بحث منظور

از خوالف تمام کسانی است که به نحوی از شرکت در میدان جنگ معذور بودند اعم از زنان و یا پیران و یا بیماران و کودکان. بعضی از احادیث که در تفسیر آیه وارد شده نیز به این موضوع اشاره کرده است.

بعدا اضافه می کند که اینها بر اثر گناه و نفاق به مرحله ای رسیده اند که بر قلبهایشان مهر زده شده، به همین دلیل چیزی نمی فهمند (و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون).

در آغاز سوره بقره درباره معنی مهر نهادن بر قلب سخن گفتیم. در آیه بعد از گروهی که در نقطه مقابل این دسته قرار دارند و صفات و روحیات آنها، و همچنین سرانجام کارشان درست به عکس آنها است، سخن به میان آمده آیه چنین می گوید: اما پیامبر و آنها که با او ایمان آوردند با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند (لکن الرسول و الذین آمنوا معه جاهدوا باموالهم و انفسهم).

و سرانجام کارشان این شد که انواع نیکبها و سعادتها و پیروزیها و خیرات مادی و معنوی در این جهان و جهان دیگر نصیبشان است (و اولئک لهم الخیرات) و گروه رستگاران همینها هستند (و اولئک هم المفلحون).

کلمه الخیرات به اصطلاح صیغه جمع توام با الف و لام است، و عمومیت از آن استفاده می شود، تعبیر جامعی است که هر گونه موفقیت و پیروزی و موهبت و خیری را اعم از مادی و معنوی شامل می گردد.

تعبیرات این دو جمله طبق قواعدی که در علم معانی بیان آمده است همگی دلیل بر انحصار است، یعنی تعبیرات فوق نشان می دهد که رستگاران تنها این

گروه‌ها و همچنین کسانی که استحقاق هر گونه خیر و سعادت را دارند تنها این دسته اند، همانها که با تمام وجود و امکاناتشان جهاد می کنند.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که اگر ایمان و جهاد توام گردد هر گونه خیر و برکتی را با خود همراه خواهد داشت، و جز در سایه این دو، نه راهی به سوی فلاح و رستگاری است، و نه نصیبی از خیرات و برکات مادی و معنوی. این نکته نیز شایان توجه است که از مقابله صفات این دو گروه با هم چنین استفاده می شود که منافقان به خاطر فقدان ایمان، و آلودگی فوق العاده به گناه، افرادی نادان و بی خبرند، و به همین جهت از علو همت که زائیده فهم و شعور و آگاهی است محرومند، آنها راضیند که با بیماران و کودکان بمانند ولی از شرکت در میدان جهاد با آنها افتخاراتش ابا دارند.

اما در مقابل، افراد با ایمان آنچنان روشن بینی و فهم و درک و علو همت دارند که تنها راه پیروزی بر مشکلات را جهاد، آنها با تمام امکاناتشان، یافته اند. این همان درس بزرگی است که قرآن در بسیاری از آیاتش به ما داده و باز هم از آن غافلیم.

در آخرین آیه مورد بحث به قسمتی از پادشاهای اخروی این گروه اشاره کرده، می گوید: خداوند باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارد (اعد الله لهم جنات تجری من تحتها الانهار).

و تاکید می کند: این نعمت و موهبت عاریتی و فناپذیر نیست بلکه جاودانه در آن می مانند (خالدین فیها).

و این پیروزی بزرگی است (ذلك الفوز العظيم).

تعبیر به اعد الله لهم (خدا برای آنها آماده ساخته) نشانه اهمیت موضوع و احترامی است که خدا برای این گروه قائل است که از پیش این مواهب را برای آنان آماده کرده است.

آیه (90) و ترجمه

(و جاء المعذرون من الاعراب ليؤذن لهم وقعد الذين كذبوا الله ورسوله
سيصيب الذين كفروا منهم عذاب أليم) (90)

ترجمه:

90 - و معذوران از اعراب (نزد تو) آمدند که به آنها اجازه تخلف از جهاد
داده شود، اما آنها که به خدا و پیامبرش دروغ گفتند (بدون هیچ عذری در خانه
خود) نشستند، به زودی کسانی را که از آنها کافر شدند (و معذور نبودند) عذاب
دردناکی خواهد رسید.

تفسیر:

در این آیه به تناسب بحثهای گذشته، پیرامون منافقان بهانه جو و عذر تراش
اشاره به وضع دو گروه از تخلف کنندگان از جهاد شده است: نخست آن دسته
که واقعا معذور بوده اند.

و دیگر گروهی که بدون عذر و به عنوان سرکشی و عصیان سر از انجام این
وظیفه بزرگ باز زدند.

نخست می گوید: گروهی از اعراب بادیه نشین که از شرکت در میدان جهاد
معذور بودند نزد تو آمده اند تا به آنها اجازه داده شود و معاف گردند

(و جاء المعذرون من الاعراب ليؤذن لهم).

و در مقابل، کسانی که به خدا و پیامبر دروغ گفتند، بدون هیچ عذری در
خانه خود نشستند و به میدان نرفتند (وقعد الذين كذبوا الله ورسوله).

در پایان آیه، گروه دوم را شدیداً تهدید کرده، می گوید: به زودی آن دسته از ایشان که کافر شدند گرفتار عذاب دردناکی خواهند شد (سیصیب الذین کفروا منهم عذاب الیم).

آنچه در تفسیر آیه فوق گفتیم همان چیزی است که با قرائن موجود در آیه سازگارتر است، زیرا از یکسو می بینیم که این دو گروه در برابر یکدیگر قرار داده شده اند، و از سوی دیگر کلمه منهم نشان میدهد که تمام این دو گروه کافر نبودند، از مجموع این دو قرینه استفاده می شود که معذرون معذوران حقیقی بوده اند.

ولی در برابر این تفسیر دو تفسیر دیگر نیز گفته شده.

نخست اینکه: منظور از معذرون کسانی است که عذرهای واهی و دروغین برای فرار از جهاد می تراشند، و منظور از گروه دوم آنهایی است که حتی زحمت عذرتراشی به خود نمی دهند، و صریحاً از اطاعت فرمان خدا در باره جهاد سرباز میزنند.

دوم اینکه معذرون همه گروههایی را شامل می شود که با اظهار عذر اعم از اینکه راست باشد یا دروغ از شرکت در جهاد خودداری می کنند. ولی قرائن نشان می دهد که معذرون همان معذوران واقعی هستند.

آیه (91) تا (93) و ترجمه

(ليس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون حرج إذا نصحوا لله ورسوله ما على المحسنين من سبيل والله غفور رحيم) (91) (ولا على الذين إذا ما أتوك لتحملهم قلت لا أجد ما أحملكم عليه تولوا وأعينهم تفيض من الدمع حزناً ألا يجدوا ما ينفقون) (92) (إنما السبيل على الذين يستذنونك وهم أغنياء رضوا بأن يكونوا مع الخوالف وطبع الله على قلوبهم فهم لا يعلمون) (93)

ترجمه:

91 - بر ضعيفان و بيماران و آنها كه وسيله اى براى انفاق (در راه جهاد) ندارند ايرادى نيست (كه در ميدان مبارزه شركت نکنند) هرگاه براى خدا و رسولش خير خواهى كنند (و از آنچه در توان دارند مضايقه ننمايند، چه اينكه) بر نيكوكاران راه مؤ اخذه نيست، و خداوند آمرزنده و مهربان است.

92 - و (نيز) ايرادى نيست بر آنها كه وقتى نزد تو آمدند كه آنها را بر مركبى (براى ميدان جهاد) سوار كنى گفتى مركبى كه شما را بر آن سوار كنم ندارم (از نزد تو) بازگشتند در حالى كه چشمانشان اشكبار بود، چرا كه چيزى كه در راه خدا انفاق كنند نداشتند.

93 - راه مؤ اخذه تنها به روى كسانى باز است كه از تو اجازه مى خواهند در حالى كه بى نيازند (و امكانات كافى دارند) آنها راضى شدند كه با متخلفان بمانند، و خداوند بر دلهایشان مهر نهاده لذا چيزى نمى داند.

شأن نزول:

در مورد آیه اول چنین نقل شده كه يكى از ياران با اخلاص پيامبر (ﷺ) عرض كرد: اى پيامبر خدا! من پير مردى نابينا و ناتوانم، حتى كسى كه دست

مرا بگیرد و به میدان جهاد بیاورد، ندارم، آیا اگر در جهاد شرکت نکنم معذورم؟ پیامبر (ﷺ) سکوت کرد، سپس آیه نخست نازل شد و به اینگونه افراد اجازه داد.

از این شان نزول چنین استفاده می شود که حتی نابینایان به خود اجازه نمی دادند که بدون اطلاع پیامبر (ﷺ) از شرکت در جهاد سر باز زنند، و به این احتمال که شاید وجودشان با همین حالت برای تشویق مجاهدان و یا حداقل سیاهی لشکر، مفید واقع شود از پیامبر (ﷺ) کسب تکلیف می کردند.

در مورد آیه دوم نیز در روایات می خوانیم که هفت نفر از فقرای انصار خدمت پیامبر (ﷺ) رسیدند و تقاضا کردند وسیله ای برای شرکت در جهاد در اختیارشان گذارده شود، اما چون پیامبر (ﷺ) وسیله ای در اختیار نداشت، جواب منفی به آنها داد، آنها با چشملهای پر از اشک از خدمتش خارج شدند و بعدا بنام بکائون مشهور گشتند.

تفسیر:

معذورانی که از عشق جهاد اشک می ریختند!

در این آیات برای روشن ساختن وضع همه گروهها از نظر معذور بودن یا نبودن در زمینه شرکت در جهاد تقسیم بندی مشخصی شده است، و اشاره به پنج گروه گردیده که چهار گروهشان واقعا معذورند، و یک گروه منافقند و غیر معذور!

در آیه نخست می گوید: کسانی که ضعیف و ناتوان هستند بر اثر پیری و یا نقص اعضاء همچون فقدان بینائی (همچنین بیماران و آنها که وسیله لازم برای شرکت در میدان جهاد در اختیار ندارند بر آنها ایرادی نیست که در این برنامه

واجب اسلامی شرکت نکنند (لیس علی الضعفاء و لا علی المرضى و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج)

این سه گروه در هر قانونی معافند، و عقل و منطق نیز معاف بودن آنها را امضاء می کند، و مسلم است که قوانین اسلامی در هیچ مورد از منطق و عقل جدا نیست.

کلمه حرج در اصل به معنی مرکز اجتماع چیزی است، و از آنجا که اجتماع و انبوه جمعیت توأم با تنگی و ضیق مکان و کمبود جا است، این کلمه به معنی ضیق و تنگی و ناراحتی و مسئولیت و تکلیف آمده است، و در آیه مورد بحث به معنی اخیر یعنی مسئولیت و تکلیف می باشد.

سپس یک شرط مهم برای حکم معافی آنها بیان کرده، می گوید این در صورتی است که آنها از هر گونه خیر خواهی مخلصانه درباره خدا و پیامبرش دریغ ندارند (اذا نصحوا لله و رسوله)

یعنی گر چه آنها توانائی گرفتن سلاح بدست و شرکت در میدان نبرد ندارند ولی این توانائی را دارند که با سخن و طرز رفتار خود مجاهدان را تشویق کنند و مبارزان را دلگرم سازند، و روحیه آنها را با شمردن ثمرات جهاد تقویت کنند و به عکس تا آنجا که توانائی دارند در تضعیف روحیه دشمن و فراهم آوردن مقدمات شکست آنها کوتاهی نورزند، زیرا کلمه نصح که در اصل به معنی اخلاص است کلمه جامعی است که هر گونه خیر خواهی و اقدام مخلصانه را شامل می شود، و چون مساله جهاد مطرح است ناظر به کوششها و تلاشهایی است که در این زمینه صورت می گیرد.

بعدا برای بیان دلیل این موضوع می فرماید: اینگونه افراد مردان نیکو کاری هستند و برای نیکوکاران هیچ راه ملامت و سرزنش و مجازات و مؤاخذه وجود ندارد

(ما علی المحسنین من سیل).

و در پایان آیه خدا را با دو صفت از اوصاف بزرگش به عنوان دلیل دیگری بر معاف بودن این گروههای سه گانه توصیف می کند و می گوید: خداوند غفور و رحیم است (والله غفور رحیم).

غفور از ماده غفران به معنی مستور ساختن و پوشیدن است، یعنی خداوند به مقتضای این صفت، پرده بر کار افراد معذور و ناتوان می اندازد و عذرشان را می پذیرد، و رحیم بودن خدا اقتضای تکلیف شاق و مشکل بر کسی ننهد و او را معاف دارد، اگر این گروهها مجبور به حضور در میدان بودند با غفوریت و رحیمیت خداوند سازگار نبود، یعنی خداوند غفور و رحیم حتما آنها را معاف خواهد داشت.

از پاره ای از روایات که مفسران در ذیل آیه نقل کرده اند چنین استفاده می شود که گروههای معذور نه تنها از تکلیف معافند و از مجازات برکنار، بلکه به مقدار اشتیاقشان به شرکت در میدان جهاد در پاداشها و افتخارات مجاهدان شریکند، چنانکه در حدیثی از پیامبر (ﷺ) می خوانیم:

هنگامی که از غزوه تبوک بازگشت و به نزدیکی مدینه رسید فرمود: شما در این شهر مردانی را پشت سر گذاشتید که در تمام مسیر با شما بودند! هر گامی که برداشتید، و هر مالی که در این راه اتفاق کردید، و هر سرزمینی را که پیمودید با شما همراهی داشتند!

عرض کردند: ای رسول خدا چگونه با ما بودند با اینکه در مدینه ماندند؟

فرمود: به این دلیل که آنها به خاطر عذر نتوانستند در جهاد شرکت کنند اما قلبشان با ما بود).

سپس به گروه چهارمی اشاره می کند که آنها نیز از شرکت در جهاد معاف شدند، و می گوید: همچنین بر آن گروه ایراد نیست که وقتی نزد تو آمدند که مرکبی برای شرکت در میدان جهاد در اختیارشان بگذاری، گفتی مرکبی در اختیار ندارم که شما را بر آن سوار کنم، ناچار از نزد تو خارج شدند در حالی که چشمهایشان اشکبار بود و این اشک به خاطر اندوهی بود که از نداشتن وسیله برای انفاق در راه خدا سر چشمه می گرفت (ولا علی الذین اذا ما اتوا لتحملهم قلت لا اجد ما احمکم علیه تولوا و اعینهم تفیض من الدمع حزنا الا یجدوا ما ینفقون).

تفیض از ماده فیضان به معنی ریزش بر اثر پر شدن است هنگامی که انسان ناراحت می شود اگر ناراحتی زیاد شدید نباشد چشمها پر از اشک می شود بی آنکه جریان یابد، اما هنگامی که ناراحتی به مرحله شدید رسید اشکها جاری می شود.

این نشان می دهد که این گروه از یاران پیامبر (ﷺ) بقدری شیفته و دلباخته و عاشق جهاد بودند، که نه تنها از معاف شدن خوشحال نشدند، بلکه همچون کسی که بهترین عزیزانش را از دست داده است، در غم این محرومیت اشک می ریختند.

البته شک نیست که این گروه چهارم از گروه سوم که در آیه قبل ذکر شد جدا نیستند، ولی به خاطر امتیاز خاصی که بر آنها دارند، و نیز به خاطر قدردانی از این گروه، بطور مستقل ضمن یک آیه وضع حالشان مجسم شده است ویژگی آنها در این بود که:

اولا به این قناعت نکردند که خودشان وسائل لازم برای شرکت در جهاد ندارند، بلکه نزد پیامبر (ﷺ) آمدند و با اصرار از او مطالبه مرکب کردند. ثانيا هنگامی که پیامبر (ﷺ) به آنها جواب منفی داد نه تنها از معاف گشتن شادمان نشدند، بلکه فوق العاده منقلب و ناراحت و اندوهناک گشتند، به خاطر این دو جهت خداوند آنها را بطور مشخص و جداگانه بیان کرده است. در آخرین آیه، حال گروه پنجم را شرح میدهد یعنی آنها که به هیچوجه در پیشگاه خدا معذور نبوده و نخواهند بود، و می فرماید: راه مواخذه و مجازات تنها به روی کسانی گشوده است که از تو اجازه می خواهند در جهاد شرکت نکنند در حالی که امکانات کافی و وسائل لازم برای این کار در اختیار دارند و کاملاً بی نیازند

(انما السبيل على الذين يستاذنونك وهم اغنياء).

سپس اضافه می کند: این ننگ برای آنها بس است که راضی شدند با افراد ناتوان و بیمار و معلول در مدینه بمانند و از افتخار شرکت در جهاد محروم گردند (رضوا بان يكونوا مع الخوالف).

و این کیفر نیز آنها را بس که خداوند قدرت تفکر و ادراک را از آنها به خاطر اعمال زشتشان گرفته و بر دلهایشان مهر نهاده و به همین دلیل چیزی نمی دانند (وطيع الله على قلوبهم فهم لا يعلمون).

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

1 - از این آیات به خوبی روحیه قوی و عالی سربازان اسلام روشن می شود که چگونه عشق به جهاد و شهادت دلهای آنها را گرم نگاه می داشت که این افتخار را بر هر افتخار دیگری مقدم می داشتند، و از همین جا یکی از

عوامل مهم پیشرفت سریع اسلام در آن روز و عقب ماندگی امروز ما روشن می شود.

ما چگونه می توانیم انتظار داشته باشیم کسانی که به هنگام معاف شدن از شرکت در جهاد همچون ابر بهاری اشک می ریختند با آنها که با هزار و یک بهانه می خواهند از صف مجاهدان خارج شوند یکسان باشند؟!.

اگر آن روح ایمان و آن عشق به جهاد و آن افتخار کردن به شهادت امروز هم در میان ما مسلمانان زنده شود پیروزی و پیشرفت همانگونه است که در آغاز اسلام بود.

بدبختی اینجاست که ما اسلام را یک پوشش سطحی و ظاهری برای خود قرار داده ایم بی آنکه در اعماق وجودمان نفوذ کند، و باز هم توقع داریم بر جای مسلمانان نخستین تکیه کنیم!.

2 - از آیات گذشته این موضوع نیز استفاده شد که هیچکس به طور کلی از همکاری با مجاهدان راه خدا، معاف نیست، حتی آنها که بیمارند و نابینا و طبعا قادر به برداشتن اسلحه و شرکت در میدان نبرد نیستند، ولی با زبان و تبلیغ و اعمال خود می توانند مشوق مجاهدان و پشتیبان برنامه های آنها باشند، آنها نیز باید این رسالت خود را فراموش نکنند و به کلی از برنامه ها کنار نروند. در حقیقت جهاد مراحلی دارد و معذور بودن از یک مرحله آن دلیل بر معذور بودن از مراحل دیگر نیست.

3 - جمله ما علی المحسنین من سبیل (راهی برای مؤ اخذ نیکوکاران وجود ندارد) در مباحث فقهی سر چشمه قانون وسیعی شده است، و از آن احکام فراوانی استفاده کرده اند، مثلا هر گاه امانتی در دست شخص امینی بدون هیچگونه افراط و تفریط تلف شود، چنین شخصی نباید ضامن باشد، و از جمله

دلایلی که بر آن اقامه می کنند آیه فوق است، زیرا او محسن و نیکوکار است و مرتکب عمل خلافی نشده، به همین دلیل اگر او را مسئول و ضامن بدانیم، مفهومی این است که نیکوکاران را نیز می توان مؤ اخذ کرد. البته شک نیست که آیه فوق در مورد مجاهدان است، ولی می دانیم که مورد یک آیه، از عمومیت حکم نمی کاهد، و به تعبیر دیگر مورد هرگز مخصص نیست.

آیه (94) تا (96) و ترجمه

(يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأَ نَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسِيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تَرَدُّونَ إِلَى عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (94) (سِيحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتَعْرَضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَمَأْوَهُمُ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (95) (يَحْلِفُونَ لَكُمْ لَتَرْضُوا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ) (96)

ترجمه:

94 - هنگامی که به سوی آنها (که از جهاد تخلف کردند) بازگردید از شما عذر خواهی می کنند، بگو عذر خواهی مکنید، ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته، و خدا و رسولش اعمال شما را می بینند، سپس به سوی کسی که آگاه از پنهان و آشکار است باز می گردید و او شما را به آنچه انجام می دادید آگاه می کند (و جزا میدهد).

95 - هنگامی که به سوی آنان بازگردید برای شما سوگند یاد می کند که از آنها اعراض (و صرف نظر) کنید، از آنها اعراض کنید (و روی گردانید) چرا که آنها پلیدند و جایگاهشان دوزخ است، به کیفر اعمالی که انجام می دادند.

96 - با سوگند از شما می خواهند که از ایشان راضی شوید، اگر شما از آنها راضی شوید خداوند از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد.

شان نزول:

بعضی از مفسران می گویند این آیات درباره گروهی از منافقان که تعدادشان بالغ بر هشتاد نفر می شد نازل گردید زیرا به هنگامی که پیامبر (ﷺ) از

تبوک بازگشت دستور داد هیچکس با آنها مجالست نکند و سخن نگوید و آنها که خود را در فشار شدید اجتماعی دیدند در مقام عذر خواهی برآمدند، آیات فوق نازل شد و وضع آنها را مشخص ساخت.

تفسیر:

به عذرهای و سوگندهای دروغینشان اعتنا نکنید
این سلسله از آیات همچنان پیرامون اعمال شیطانی منافقان سخن می گوید،
و پرده از روی کارهایشان، یکی پس از دیگری، برمی دارد، و به مسلمانان
هشدار می دهد فریب اعمال ریاکارانه و سخنان ظاهرا دلپذیر آنها را نخورند.
در آیه نخست می گوید: هنگامی که شما (از جنگ تبوک) به مدینه باز می
گردید، منافقان به سراغ شما می آیند و عذر خواهی می کنند (يعتذرون اليكم
اذا رجعتم اليهم).

از تعبیر يعتذرون که فعل مضارع است چنین برمی آید که قبلا خداوند پیامبر
و مسلمانان را از این موضوع آگاه کرد که منافقان دروغگو، به عنوان عذر
خواهی، به زودی نزد آنها خواهند آمد لذا طرز پاسخگوئی آنها را نیز به
مسلمانان تعلیم داد.

در اینجا روی سخن را به پیامبرش به عنوان رهبر مسلمین کرده، می گوید:
به منافقان بگو عذر خواهی نکنید، ما هرگز به سخنان شما ایمان نخواهیم آورد
(قل لا تعتذروا لن نؤمن لكم).

چرا که خداوند ما را از اخبار شما آگاه ساخته بنابراین ما از نقشه های
شیطانی شما به خوبی باخبریم! (قد نبانا الله من اخباركم).

ولی در عین حال راه بازگشت و توبه، به سوی شما باز است، و به زودی
خداوند و پیامبرش اعمال شما را می بینند (و سیری الله عملکم ورسوله)

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که منظور از این جمله مساله توبه نیست، بلکه هدف آنست که در آینده نیز خداوند و پیامبرش (طبق وحی الهی) از اعمال و نقشه های شما آگاه می شود و آنها را نقشه بر آب خواهد کرد، بنابراین نه امروز از دست شما کاری ساخته است و نه فردا!!
ولی تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است.

ضمناً توجه داشته باشید که درباره این جمله و مساله عرضه داشتن همه اعمال امت بر پیامبرش (ﷺ) بحث مشروحی داریم که در ذیل آیه 105 همین سوره خواهد آمد.

بعد می فرماید همه اعمال و نیات شما امروز ثبت و بایگانی می شود، سپس به سوی کسی که اسرار پنهان و آشکار را میداند باز می گردید، و او شما را به اعمالتان آگاه می کند و جزای آنها را به شما خواهد داد (ثم تردون الى عالم الغيب والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون).

در آیه بعد بار دیگر اشاره به سوگندهای دروغین منافقان می کند و می فرماید: آنها برای فریب شما به زودی دست به دامن قسم می زنند، و هنگامی که به سوی آنان بازگشتید سوگند به خدا یاد می کنند که از آنها صرف نظر کنید، و اگر خطائی کرده اند مشمول عفوشان سازید (سيحلفون بالله لكم اذا انقلبتم اليهم لتعرضوا عنهم).

در حقیقت آنها از هر دری وارد می شوند، گاهی از طریق عذر خواهی می خواهند خود را بیگناه قلمداد کنند، و گاهی با اعتراف به گناه تقاضای عفو و گذشت دارند، شاید به یکی از این طریق بتوانند در دل شما نفوذ کنند.

ولی شما به هیچوجه تحت تاثیر آنان قرار نگیرید و از آنها روی گردانید اما به عنوان اعتراض و خشم و انکار! نه به عنوان عفو و بخشش و گذشت (فاعرضوا عنهم).

آنها تقاضای اعراض دارند، اما اعراض به معنی گذشت شما هم اعراض کنید ولی به معنی تکذیب و انکار و این دو تعبیر مشابه با دو معنی کاملاً متضاد لطافت و زیبایی خاصی دارد که بر اهل ذوق پوشیده نیست.

سپس به عنوان تاکید و توضیح و بیان دلیل می فرماید: چرا که آنها موجوداتی پلیدند، و باید از چنین موجودات پلیدی صرف نظر کرد (انهم رجس) و چون چنینند جایگاهی جز جهنم نخواهند داشت (وماویهم جهنم).

زیرا بهشت جای نیکان و پاکان است، نه جایگاه پلیدان و آلودگان! اما همه اینها نتیجه اعمالی است که خودشان انجام داده اند (جزاء بما كانوا یکسبون).

در آخرین آیه مورد بحث اشاره به یکی دیگر از سوگندهای آنها شده و آن اینکه با اصرار و سوگند از شما می خواهند که از آنها خشنود شوید (یحلفون لکم لترضوا عنهم).

سوگندی که در آیه قبل گذشت به خاطر این بود که مومنان عملاً واکنشی در مقابل آنها نشان ندهند، ولی سوگندی که در این آیه، به آن اشاره شده، برای آن است که علاوه بر جنبه عملی، قلباً هم از آنها خشنود شوند!

جالب اینکه در این مورد خداوند نمی فرماید: از آنها راضی نشوید، بلکه با تعبیری که بوی تهدید از آن می آید می فرماید: اگر هم شما از آنها راضی شوید خدا هرگز از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد (فان ترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین).

شک نیست آنها از نظر دینی و اخلاقی اهمیتی برای خشنودی مسلمانان قائل نبودند، بلکه می خواستند از این راه کدورت‌های قلبی آنانرا بشویند تا در آینده از عکس‌العمل‌های آنان در امان بمانند، ولی خداوند با تعبیر لا یرضی عن القوم الفاسقین به مسلمانان هشدار میدهد که اینها فاسقند و جای این ندارد که از آنها راضی شوند، اینها دام‌های فریبی است که بر سر راه شما می گذارند، بیدار باشید در آنها گرفتار نشوید!

چه خوبست مسلمانان در هر عصر و زمان مراقب نقشه‌های شیطانی و شناخته شده منافقان باشند که با استفاده از همان نیرنگ‌ها و دام‌های گذشته، در برابر آنان ظاهر نشوند، و مقاصد شوم خود را با استفاده از این وسائل پیاده نکنند.

آیه (97) تا (99) و ترجمه

(الا عراب أشد كفرا ونفاقا وأجدر ألا يعلموا حدود ما أنزل الله على رسوله والله عليم حكيم) (97) (ومن الا عراب من يتخذ ما ينفق مغرما ويتربص بكم الدوائر عليهم دائرة السوء والله سميع عليم) (98) (ومن الا عراب من يؤمن بالله واليوم الآخر ويتخذ ما ينفق قربت عند الله وصلوات الرسول إلا إنها قربة لهم سيدخلهم الله في رحمته إن الله غفور رحيم) (99)

ترجمه:

97 - عربهای بادیه نشین کفر و نفاقشان شدیدتر است و به جهل از حدود (و مرزهای) آنچه خدا بر پیامبرش نازل کرده سزاوارترند، و خداوند دانا و حکیم است.

98 - گروهی از (این) اعراب بادیه نشین چیزی را که (در راه خدا) انفاق می کنند غرامت محسوب می دارند، و انتظار حوادث دردناکی برای شما میکشند حوادث دردناک برای آنهاست، و خداوند شنوا و داناست.

99 - گروه (دیگری) از عربهای بادیه نشین ایمان بخدا و روز رستاخیز دارند، و آنچه را انفاق می کنند مایه تقرب نزد خدا، و دعاهای پیامبر میدانند، آگاه باشید اینها مایه تقرب آنهاست، خداوند به زودی آنانرا در رحمت خود وارد خواهد ساخت، چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

بادیه نشینان سنگدل و با ایمان

در این آیات سه گانه - به تناسب بحثهایی که درباره منافقان مدینه گذشت - پیرامون حال منافقان بادیه نشین، و نشانه ها و افکار آنها، و همچنین درباره مؤمنان مخلص و راستین بادیه گفتگو شده است.

شاید به این علت که به مسلمانان هشدار دهد چنین نپندارند که منافقان تنها همان گروهی هستند که در شهرند بلکه منافقان بادیه نشین از آنها خشنترند، و به گواهی تاریخ اسلام، مسلمانان بارها مورد هجوم این گروه واقع شده بودند، مبدا پیروزیهای پی در پی لشکر اسلام سبب شود که آنها این خطر را نادیده بگیرند.

به هر حال در آیه نخست می فرماید: اعراب بادیه نشین (به حکم دوری از تعلیم و تربیت و نشنیدن آیات الهی و سخنان پیامبر ﷺ) کفر و نفاقشان شدیدتر است (الاعراب اشد کفرا و نفاقا).

و باز به همین دلیل، به جهل و بیخبری از حدود فرمانها و احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده است سزاوارترند (واجدر ان لا يعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله).

اعراب از کلماتی است که معنی جمعی دارد، اما مفردی برای آن از نظر لغت عرب نیست و چنانکه ائمه لغت مانند مولف قاموس و صحاح و تاج العروس و دیگران گفته اند این کلمه تنها به عربهای بادیه نشین اطلاق می شود، و به هنگامی که بخواهند معنی مفرد را ادا کنند، همین کلمه را با یاء نسبت، به صورت اعرابی میگویند

بنابراین به خلاف آنچه بسیاری تصور میکنند، اعراب جمع عرب نیست اجدر از ماده جدار به معنی دیوار است، سپس به هر چیز مرتفع و شایسته اطلاق شده است، به همین جهت اجدر معمولا به معنی شایسته تر استعمال می شود.

در پایان آیه می فرماید خداوند دانا و حکیم است یعنی اگر در باره عربهای بادیه نشین چنین داوری می کند روی تناسب خاصی است که محیط آنها با اینگونه صفات دارد (والله علیم حکیم).

اما برای اینکه چنین توهمی پیدا نشود که همه اعراب بادیه نشین، و یا همه بادیه نشینان، دارای چنین صفاتی هستند، در آیه بعد اشاره به دو گروه مختلف در میان آنها می کند.

نخست می گوید: گروهی از این عربهای بادیه نشین کسانی هستند که بر اثر نفاق یا ضعف ایمان هنگامی که چیزی را در راه خدا انفاق کنند، آنرا ضرر و زیان و غرامت محسوب می دارند نه یک موفقیت و پیروزی و تجارت پر سود (و من الاعراب من يتخذ ما ينفق مغرماً)

دیگر از صفات آنها این است که همواره در انتظار این هستند که بلاها و مشکلات شما را احاطه کند، و تیره روزی و ناکامی به سراغ شما بیاید (و یتربص بكم الدوائر).

دوائر جمع دایره و معنی آن معروف است، ولی به حوادث سخت و دردناک که انسان را احاطه می کند، عرب نیز دایره و در حال جمعی دوائر می گوید. در واقع آنها افرادی تنگ نظر و بخیل و حسودند، بخل آنها سبب می شود که هر گونه خدمت مالی را در راه خدا غرامت ببیندارند، و حسادتشان موجب این می شود که همیشه در انتظار بروز مشکلات و گرفتاریها و مصائب برای دیگران باشند سپس اضافه می کند آنها نباید در انتظار بروز مشکلات و نزول بلاها بر شما باشند چرا که این مشکلات و ناکامیها و بدبختیها تنها به سراغ این گروه منافق بیایمان و جاهل و نادان و تنگ نظر و حسود می رود (عليهم دائرة السوء) سرانجام آیه را با این جمله که خداوند شنوا و دانا است پایان میدهد (والله سمیع علیم).

هم سخنان آنها را می شنود و هم از نیات و مکنون ضمیر آنها آگاه است.
و در آخرین آیه به گروه دوم یعنی مؤمنان با اخلاص بادیه نشین اشاره کرده
می گوید: گروهی از این عربهای بادیه نشین کسانی هستند که ایمان به خدا و
روز رستاخیز دارند (وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ)

به همین دلیل هیچگاه انفاق در راه خدا را غرامت و زیان نمی دانند، بلکه با
توجه به پادشاهای وسیع الهی در این جهان و سرای دیگر، این کار را وسیله
نزدیکی به خدا و مایه توجه و دعای پیامبر (ﷺ) که افتخار و برکت بزرگی
است می دانند (وَيَتَّخِذُ مَا يَنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ).

در اینجا خداوند این طرز فکر آنها را با تاکید فراوان تصدیق می کند و
می گوید: آگاه باشید که این انفاقها به طور قطع مایه تقرب آنها در پیشگاه
خداوند است (إِلَّا أَنَّهُمْ قُرْبَةٌ لَهُمْ).

و به همین دلیل خدا آنان را به زودی در رحمت خود فرو می برد
(سَيَدْخُلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ).

و اگر لغزشهایی از آنها سرزده باشد به خاطر ایمان و اعمال پاکشان آنها را
می بخشد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

تاکیدهای پی در پی ای که در این آیه دیده می شود راستی جالب است،
کلمه الا و ان که هر دو برای بیان تاکید می باشد، و سپس جمله سیدخلهم الله
فی رحمته مخصوصا با توجه به فی که ورود و غوطهور شدن در رحمت الهی را
می رساند، و بعدا جمله آخر که با آن شروع شده، و دو صفت از صفات مهر
آمیز خدا (غفور و رحیم) را ذکر می کند، همه بیان کننده نهایت لطف و رحمت
خدا درباره این گروه است، شاید به این جهت که این گروه با محروم بودن از
تعلیم و تربیت، و عدم دسترسی کافی به آیات الهی و سخنان پیامبر (ﷺ) باز

از جان و دل اسلام را پذیرا شده اند و با نداشتن امکانات مالی (که وضع بادیه نشینان ایجاب می کند) از انفاق در راه خدا خود داری نمی کنند بنا بر این شایسته هر گونه تقدیر و تشویقند بیش از آنچه شهرنشینان متمکن شایستگی دارند.

مخصوصاً توجه به این نکته لازم است که در مورد اعراب منافق علیهم دائرة السوء که نشان دهنده احاطه بدبختیها به آنها است به کار رفته، اما در مورد اعراب با ایمان و فداکار کلمه فی رحمته که بیانگر احاطه رحمت الهی به آنها است ذکر شده است، یکی رحمت او را احاطه کرده و دیگری را بدبختیها!

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - اجتماعات شکوهمند

از آیات فوق اهمیتی را که اسلام به جامعه های بزرگ و مراکز پرجمعیت تر می دهد روشن می شود، جالب اینکه اسلام از محیطی عقب افتاده برخاست، محیطی که بوئی از تمدن در آن به مشام نمی رسید، در عین حال اهمیت خاصی برای عوامل سازنده تمدن قائل است و می گوید: آنها که در نقاط دور افتاده از شهر زندگی می کنند، حتی از نظر ایمان و معلومات مذهبی عقبترند. چرا که آنها امکانات کافی برای تعلیم و تربیت در اختیار ندارند.

لذا در نهج البلاغه می خوانیم که علی (علیه السلام) فرمود: و الزموا السواد الاعظم فان ید الله مع الجماعة: (به مراکز بزرگ پیوندید، زیرا دست خدا همراه جماعت است).

ولی مفهوم این سخن آن نیست که همه مردم رو به سوی شهرها آورند، و روستاها را که مایه آبادی شهرها است به ویرانی بکشانند، بلکه به عکس باید

علم و دانش شهر را به روستا برد، و برای تقویت اصول تعلیم و تربیت و پایه های دین و ایمان و بیداری و آگاهی آنان کوشش و تلاش کرد.

بدون شک اگر روستانشینان را به حال خود رها کنند و دریچه ای از علوم و دانشهای شهری و آیات کتب آسمانی و تعلیمات پیامبر (ﷺ) و پیشوایان بزرگ را به سوی آنها نگشایند، کفر و نفاق به سرعت آنها را فرا خواهد گرفت، آنها مخصوصاً در برابر تعلیم و تربیت صحیح، پذیرش بیشتری دارند، زیرا قلبه ای صاف، و افکار دست نخورده، در میان آنان فراوان، و شیطنتها و حيله گریهای شهر در میان آنها کمتر است!

2 - شهریان بادیه نشین

گرچه (اعرابی) به معنی بادیه نشین است، ولی در اخبار و روایات اسلامی مفهوم وسیعتری پیدا کرده، و به تعبیر دیگر مفهوم اسلامی آن با منطقه جغرافیائی بستگی ندارد بلکه با طرز تفکر و منطقه فکری مربوط است: آنها که دور از آداب و سنن و تعلیم و تربیت اسلامی هستند - هر چند شهرنشین باشند - اعرابیند، و بادیه نشینان آگاه و آشنا به آداب و سنن اسلامی اعرابی نیستند.

حدیث مشهور من لم یتفقہ منکم فی الدین فهو اعرابی: هر کس از شما از دین و آئین خود آگاه نشود، اعرابی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده گواه روشن بر گفتار فوق است.

در خبر دیگری می خوانیم من الکفر التعرب بعد الهجرة: (تعرب بعد از هجرت از شعب کفر است).

و نیز از علی (علیه السلام) در نهج البلاغه نقل شده که گروهی از اصحاب عصیانگرس را مخاطب ساخته فرمود: (و اعلموا انکم صرتم بعد الهجرة اعرابا): بدانید شما بعد از هجرت، اعرابی شدید!

در دو حدیث فوق اعرابی شدن نقطه مقابل (هجرت) قرار داده شده، و با توجه به اینکه مفهوم وسیع هجرت نیز جنبه مکانی ندارد بلکه اساس آن انتقال فکر از محور کفر به محور ایمان است معنی اعرابی بودن نیز روشن می شود، یعنی بازگشت از (آداب و سنن اسلامی) به (آداب و سنن جاهلیت).

3 - در آیات فوق در باره بادیه نشینان با ایمان خواندیم که آنها اتفاق خود را مایه (قرب) به خدا می دانند، مخصوصاً این کلمه به صورت جمع و (قربات) آمده بود که نشان می دهد که آنها نه یک قرب، بلکه قربها در آن می جویند، و شک نیست که قرب و قربت در برابر پروردگار به معنی نزدیکی مکانی نمی باشد، بلکه نزدیکی مقامی، یعنی رفتن به سوی او که کمال مطلق است، و پرتوی از صفات جمال و جلالش را بر صفحه فکر و جان افکندن.

آیه (100) و ترجمه

(و السبقون الا ولون من المهجرين والا نصار و الذين اتبعوهم يا حسن رضی الله عنهم و رضوا عنه و أعد لهم جنت تجرى تحتها الا نهر خلدین فیها اعبدا ذلك الفوز العظيم) (100)

ترجمه:

100 - پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و آنها که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود و آنها (نیز) از او خشنود شدند، و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جریان دارد، جاودانه در آن خواهند ماند، و از این پیروزی بزرگی است.

تفسیر:

پیشگامان اسلام

گر چه درباره شان نزول آیه فوق، مفسران روایات متعددی نقل کرده اند، ولی چنانکه خواهیم دید هیچ کدام از آنها شان نزول آیه نیست، بلکه در واقع بیان مصداق و وجود خارجی آن است.

به هر حال به دنبال آیات گذشته که بیان حال کفار و منافقان را می نمود در آیه فوق اشاره به گروههای مختلف از مسلمانان راستین شده است و آنها را در سه گروه مشخص تقسیم می کند.

نخست آنها که پیشگامان در اسلام و هجرت بوده اند (و السبقون الاولون من المهاجرین).

دوم آنها که پیشگام در نصرت و یاری پیامبر (ﷺ) و یاران مهاجرش بودند (و الانصار).

سوم آنها که بعد از این دو گروه آمدند و از برنامه های آنها پیروی کردند، و با انجام اعمال نیک، و قبول اسلام، و هجرت، و نصرت آئین پیامبر (ﷺ) به آنها پیوستند (و الذین اتبعوهم باحسان).

از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از (باحسان) در واقع بیان اعمال و معتقداتی است که در آنها از پیشگامان اسلام پیروی می کنند، و به تعبیر دیگر احسان بیان وصف برنامه هائی است که از آن متابعت می شود.

ولی این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که (احسان) بیان وصف چگونگی متابعت و پیروی باشد یعنی آنها بطور شایسته پیروی (در صورت اول (با) بمعنی (فی) و در صورت دوم بمعنی (مع) است). ولی ظاهر آیه مطابق تفسیر اول است.

پس از ذکر این گروه سه گانه می فرماید: (هم خداوند از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی شده اند) (رضی الله عنهم و رضوا عنه).

رضایت خدا از آنها به خاطر ایمان و اعمال صالحی است که انجام داده اند، و خشنودی آنان از خدا به خاطر پادشاهای گوناگون و فوق العاده و پر اهمیت است که به آنان ارزانی داشته.

به تعبیر دیگر آنچه خدا از آنها خواسته انجام داده اند، و آنچه آنها از خدا خواسته اند به آنان بخشیده، بنابراین هم خدا از آنها راضی است و هم آنان از خدا راضی هستند.

با اینکه جمله گذشته همه مواهب و نعمتهای الهی را در برداشت (مواهب مادی و معنوی، جسمانی و روحانی) ولی بعنوان تأکید و بیان (تفصیل) بعد از (اجمال) اضافه می کند: (خداوند برای آنها باغهایی از بهشت فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارند) (و اعد لهم جنات تجري تحتها الانهار).

از امتیازات این نعمت آن است که جاودانی است و (همواره در آن خواهند ماند) (خالدین فیها ابدًا).

(و مجموع این مواهب معنوی و مادی برای آنها پیروزی بزرگی محسوب می شود) (ذلك الفوز العظيم).

چه پیروزی از این برتر که انسان احساس کند آفریدگار و معبود و مولایش از او خشنود است و کارنامه قبولی او را امضا کرده؟ و چه پیروزی از این بالاتر که با اعمال محدودی در چند روز عمر فانی مواهب بی پایان ابدی پیدا کند. در اینجا به چند نکته مهم باید توجه کرد:

نکته ها

1 - موقعیت پیشگامان

در هر انقلاب وسیع اجتماعی که بر ضد وضع نابسامان جامعه صورت می گیرد پیشگامانی هستند که پایه های انقلاب و نهضت بر دوش آنها است، آنها در واقع وفادارترین عناصر انقلابی هستند، زیرا به هنگامی که پیشوا و رهبرشان از هر نظر تنها است گرد او را می گیرند، و با اینکه از جهات مختلف در محاصره قرار دارند و انواع خطرهای از چهار طرف آنها را احاطه کرده و دست از یاری و فداکاری بر نمی دارند.

مخصوصاً مطالعه تاریخ، آغاز اسلام را نشان می دهد که پیشگامان و مؤمنان نخستین با چه مشکلاتی روبرو بودند؟ چگونه آنها را شکنجه و آزار می دادند، ناسزا می گفتند، متهم می کردند، به زنجیر می کشیدند و نابود می نمودند. ولی با این همه گروهی با اراده آهنین و عشق سوزان و عزم راسخ و ایمان عمیق در این راه گام گذاردند و به استقبال انواع خطرهای رفتند.

در این میان سهم مهاجران نخستین از همه بیشتر بود، و به دنبال آنها انصار نخستین یعنی آنهایی که با آغوش باز از پیامبر (ﷺ) به مدینه دعوت کردند، و یاران مهاجر او را همچون برادران خویش مسکن دادند، و از آنها با تمام وجود خود دفاع کردند، و حتی بر خویشتن نیز مقدم داشتند.

و اگر می بینیم در آیه فوق به این دو گروه اهمیت فوق العاده ای داده شده است به خاطر همین موضوع است.

ولی با این حال قرآن مجید - آنچنان که روش همیشگی او است - سهم دیگران را نیز نادیده نگرفته است و به عنوان تابعین به احسان از تمام گروههایی که در عصر پیامبر و یا زمانهای بعد به اسلام پیوستند، هجرت کردند، و یا مهاجران را پناه دادند و حمایت نمودند یاد می کند، و برای همه اجر و پاداشهای بزرگی را نوید می دهد.

2 - تابعین چه اشخاصی بودند؟

اصطلاح گروهی از دانشمندان بر این است که کلمه (تابعین) را تنها به شاگردان صحابه می گویند، یعنی آن عده ای که پیامبر (ﷺ) را ندیدند اما بعد از پیامبر (ﷺ) به روی کار آمدند و علوم و دانشهای اسلامی را وسعت بخشیدند، و به تعبیر دیگر اطلاعات اسلامی خود را بدون واسطه از صحابه پیامبر (ﷺ) گرفتند.

ولی همان گونه که در بالا گفتیم مفهوم آیه از نظر لغت به این گروه، محدود نمی شود، بلکه تعبیر (تابعین به احسان) تمام گروههایی را که در عصر و زمان از برنامه و اهداف پیشگامان اسلام پیروی کردند شامل می شود.

توضیح اینکه بر خلاف آنچه بعضی فکر می کنند مسأله (هجرت) و همچنین (نصرت) که دو مفهوم سازنده اسلامی است، محدود به زمان پیامبر

(ﷺ) نیست بلکه امروز نیز این دو مفهوم در شکل‌های دیگری وجود دارد، و فردا نیز وجود خواهد داشت، بنابراین تمام کسانی که به نحوی در مسیر این دو برنامه قرار می‌گیرند در مفهوم تابعین به احسان داخلند. منتها مهم آنست که توجه داشته باشیم قرآن با ذکر کلمه احسان تاءکید می‌کند که پیروی و تبعیت از پیشگامان در اسلام نباید در دایره حرف و ادعا، و یا حتی ایمان بدون عمل خلاصه شود، بلکه باید این پیروی یک پیروی فکری و عملی و همه جانبه بوده باشد.

3 - نخستین مسلمان چه کسی بود؟

در اینجا بیشتر مفسران به تناسب بحث آیه فوق این سؤال را مطرح کرده‌اند که نخستین کسی که اسلام آورد و این افتخار بزرگ در تاریخ به نام او ثبت شد چه کسی است؟

در پاسخ این سؤال همه متفقا گفته‌اند نخستین کسی که از زنان مسلمان شد (خدیجه) همسر وفادار و فداکار پیامبر (ﷺ) بود، و اما از مردان، همه دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت علی (علیه السلام) را نخستین کسی از مردان می‌دانند که دعوت پیامبر (ﷺ) را پاسخ گفت.

شهرت این موضوع در میان دانشمندان اهل تسنن به حدی است که جمعی از آنها ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده‌اند.

از جمله (حاکم نیشابوری) در (مستدرک علی الصحیحین) در کتاب (معرفت) صفحه 22 چنین می‌گوید: لا اعلم خلافا بین اصحاب التواریخ ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه اولهم اسلاما و انما اختلفوا فی بلوغه: (هیچ مخالفتی در میان تاریخ نویسان در این مسأله وجود ندارد، که علی بن ابی طالب (علیه السلام)

نخستین کسی است که اسلام آورده، تنها در بلوغ او به هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند).

(ابن عبد البر) در (استیعاب) (ج 2 صفحه 457) چنین می نویسد: اتفاقاً علی ان خدیجه اول من آمن بالله و رسوله و صدقه فیما جاء به ثم علی بعدها: (در این مسأله اتفاق است که خدیجه نخستین کسی بود که ایمان به خدا و پیامبر (ﷺ) آورد، و او را در آنچه آورده بود تصدیق کرد، سپس علی (علیه السلام) بعد از او همین کار را انجام داد).

(ابو جعفر اسکافی معتزلی) می نویسد: قد روی الناس كافة افتخار علی بالسبق الى الاسلام: (عموم مردم نقل کرده اند که افتخار سبقت در اسلام مخصوص علی بن ابی طالب (علیه السلام) است).

گذشته از این، روایات فراوانی از پیامبر (ﷺ) و نیز از خود علی (علیه السلام) و صحابه در این باره نقل شده است که به حد تواتر می رسد و ذیلاً چند حدیث را به عنوان نمونه می آوریم:

1 - پیامبر (ﷺ) فرمود: او لکم واردا علی الحوض اولکم اسلاما، علی بن ابی طالب: (نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می شود، نخستین کسی است که اسلام آورده، و او علی بن ابی طالب (علیه السلام) است).

2 - گروهی از دانشمندان اهل سنت از پیامبر (ﷺ) نقل کرده اند که پیامبر (ﷺ) دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: ان هذا اول من آمن بی و هذا اول من یصافحنی و هذا الصدیق الاکبر: (این اولین کسی است که به من ایمان آورده، و اولین کسی است که در قیامت با من مصافحه می کند و این صدیق اکبر است).

3 - ابو سعید خدری از پیامبر (ﷺ) چنین نقل می کند که دست به میان شانه های علی (علیه السلام) زد و فرمود: یا علی لک سبع خصال لا یحاجک فیهن احد یوم القیامة: انت اول المؤمنین بالله ایمانا و اوفاهم بعهد الله و اقومهم بامر الله... (ای علی هفت صفت ممتاز داری که احدی در قیامت نمی تواند درباره آنها با تو گفتگو کند، تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی، و از همه نسبت به پیمانۀ ای الهی باوفاتری، و در اطاعت فرمان خدا پابرجاتری...)

همانگونه که اشاره کردیم دهها روایت در کتب مختلف تاریخ و تفسیر و حدیث، در این باره از پیامبر (ﷺ) و دیگران نقل شده است و علاقمندان می توانند برای توضیح بیشتر به جلد سوم عربی الغدیر صفحه 220 تا 240 و کتاب احقاق الحق جلد 3 صفحه 114 تا 120 مراجعه نمایند.

جالب اینکه گروهی که نتوانسته اند سبقت علی (علیه السلام) را در ایمان و اسلام انکار کنند به عللی که ناگفته پیدا است کوشش دارند آنرا به نحو دیگری انکار، یا کم اهمیت جلوه دهند، و بعضی دیگر کوشش دارند که به جای او ابو بکر را بگذارند که او اولین مسلمان است.

گاهی می گویند علی (علیه السلام) در آن هنگام ده ساله بود و طبعا نا بالغ، بنا بر این اسلام او به عنوان اسلام یک کودک تاءثیری در قوت و قدرت جبهه مسلمین در برابر دشمن نداشت (این سخن را فخر رازی در تفسیرش ذیل آیه فوق آورده است). و این براستی عجیب است و در واقع ایرادی است بر شخص پیامبر (ﷺ) زیرا می دانیم هنگامی که در یوم الدار پیامبر (ﷺ) اسلام را به عشیره و طایفه خود عرضه داشت هیچکس آنرا نپذیرفت جز علی (علیه السلام) که برخاست و اعلام اسلام نمود، پیامبر (ﷺ) اسلامش را پذیرفت، و حتی اعلام کرد که تو برادر و وصی و خلیفه منی!.

و این حدیث را که گروهی از حافظان حدیث از شیعه و سنی در کتب صحاح و مسانید، و همچنین گروهی از مورخان اسلام نقل کرده و بر آن تکیه نموده اند نشان می دهد که نه تنها پیامبر (ﷺ) اسلام علی (ﷺ) را در آن سن و سال کم، پذیرفت بلکه او را به عنوان برادر و وصی و جانشین خود معرفی نمود.

و گاهی به این تعبیر که خدیجه نخستین مسلمان از زنان و ابو بکر نخستین مسلمان از مردان و علی (ﷺ) نخستین مسلمان از کودکان بود، خواسته اند از اهمیت آن بکاهند (این تعبیر را مفسر معروف و متعصب، نویسنده المنار ذیل آیه مورد بحث ذکر کرده است).

در حالی که اولاً همانگونه که گفتیم کمی سن علی (ﷺ) در آن روز به هیچوجه از اهمیت موضوع نمی کاهد، بخصوص اینکه قرآن درباره حضرت یحیی صریحا می گوید: و آتیناه الحکم صبیا: (ما فرمان را به او در حال کودکی دادیم).

و درباره عیسی (ﷺ) نیز می خوانیم که در حال کودکی به سخن آمد و به آنها که درباره او گرفتار شک و تردید بودند گفت: انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا: (من بنده خدایم، کتاب آسمانی به من داده، و مرا پیامبر قرار داده است).

هنگامی که اینگونه آیات را با حدیثی که از پیامبر (ﷺ) در بالا نقل کردیم که او علی (ﷺ) را وصی و خلیفه و جانشین خود قرار داد ضمیمه کنیم روشن می شود که سخن المنار گفتار تعصب آمیزی بیش نیست.

ثانیا این موضوع از نظر تاریخی مسلم نیست که ابو بکر سومین نفری باشد که اسلام را پذیرفته است، بلکه در بسیاری از کتب تاریخ و حدیث اسلام آوردن گروه دیگری را قبل از او ذکر کرده اند.

این بحث را با ذکر این نکته پایان می دهیم که علی (علیه السلام) در سخنانش بارها به این موضوع که من اولین مؤمن و اولین مسلمان و نخستین نمازگزار با پیامبرم اشاره نموده و موقعیت خود را روشن ساخته است، و این موضوع در بسیاری از کتب از آن حضرت نقل شده.

به علاوه ابن ابی الحدید از دانشمند معروف ابو جعفر اسکافی معتزلی نقل می کند اینکه بعضی می گویند ابو بکر سبقت در اسلام داشته اگر صحیح باشد چرا خودش در هیچ مورد به این موضوع بر فضیلت خود استدلال نکرده است، و نه هیچیک از هواداران او از صحابه چنین ادعائی را کرده اند.

4 - آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟

سابقا به این موضوع اشاره کردیم که دانشمندان اهل سنت معمولاً معتقدند که همه یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پاک و درستکار و صالح و شایسته و اهل بهشتند. در اینجا به تناسب آیه فوق که بعضی آنرا دلیل قاطعی بر ادعای فوق گرفته اند بار دیگر این موضوع مهم را که سرچشمه دگرگونیهای زیادی در مسائل اسلامی می شود مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم:

بسیاری از مفسران اهل سنت این حدیث را ذیل آیه فوق نقل کرده اند که حمید بن زیاد می گوید: نزد محمد بن کعب قرظی رفتم و به او گفتم درباره اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چه می گوئی؟ گفت: جمیع اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فی الجنة محسنهم و مسیئهم! (همه یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بهشتند، اعم از نیکوکار و بدکار و گنهکار! گفتم این سخن را از کجا میگوئی؟ گفت:

این آیه را بخوان و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار... تا آنجا که می فرماید: رضی الله عنهم و رضوا عنه سپس گفت: اما درباره تابعین شرطی قائل شده و آن این است که آنها باید تنها در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند (فقط در این صورت اهل نجاتند، و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند).

ولی این ادعا به دلائل زیادی مردود و غیر قابل قبول است، زیرا:

اولا - حکم مزبور در آیه فوق شامل تابعین هم می شود، و منظور از تابعان همانگونه که اشاره کردیم تمام کسانی هستند که از روش مهاجران و انصار نخستین، و برنامه های آنها پیروی می کنند، بنابراین باید تمام امت بدون استثناء اهل نجات باشند!

و اما اینکه در حدیث محمد بن کعب از این موضوع جواب داده شده که خداوند در تابعین قید احسان را ذکر کرده، یعنی از برنامه نیک و روش صحیح صحابه پیروی کند، نه از گناهانشان، این سخن از عجیبترین بحثها است.

چرا که مفهومش اضافه (فرع) بر (اصل) است، جائی که شرط نجات تابعان و پیروان صحابه این باشد که در اعمال صالح از آنها پیروی کنند به طریق اولی باید این شرط در خود صحابه بوده باشد.

و به تعبیر دیگر خداوند در آیه فوق می گوید: رضایت و خشنودی او شامل حال همه مهاجران و انصار نخستین که دارای برنامه صحیح بودند و همه پیروان آنها است، نه اینکه می خواهد مهاجران و انصار را چه خوب باشند و چه بد، مشمول رضایت خود قرار دهد، اما تابعان را با قید و شرط خاصی بپذیرد.

ثانیا - این موضوع با دلیل عقل به هیچوجه سازگار نیست، زیرا عقل هیچگونه امتیازی برای یاران پیامبر (ﷺ) بر دیگران قائل نمی باشد، چه

تفاوتی میان ابو جهل ها و کسانی است که نخست ایمان آوردند، سپس از آئین او منحرف شدند.

و چرا کسانی که سالها و قرنهای بعد از پیامبر (ﷺ) قدم به این جهان گذاردند و فداکاریها و جانبازیهای آنها در راه اسلام کمتر از یاران نخستین پیامبر (ﷺ) نبود، بلکه این امتیاز را داشتند که پیامبر (ﷺ) را نادیده، شناختند، و به او ایمان آوردند، مشمول این رحمت و رضایت الهی نباشند.

قرآنی که می گوید: گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است، چگونه این تبعیض غیر منطقی را می پسندد؟ قرآنی که در آیات مختلفش به ظالمان و فاسقان لعن می کند و آنها را مستوجب عذاب الهی می شمرد، چگونه (این مصونیت غیر منطقی صحابه) را در برابر کیفر الهی می پسندد؟ آیا اینگونه لعنها و تهدیدهای قرآن قابل استثناء است، و گروه خاصی از آن خارجند؟ چرا و برای چه؟!.

از همه گذشته آیا چنین حکمی به منزله چراغ سبز دادن به صحابه نسبت به هر گونه گناه و جنایت محسوب نمی شود؟

ثالثا - این حکم با متون تاریخ اسلامی به هیچوجه سازگار نیست، زیرا بسیار کسان بودند که روزی در ردیف مهاجران و انصار بودند، و سپس از راه خود منحرف شدند و مورد خشم و غضب پیامبر (ﷺ) که تواءم با خشم و غضب خدا است قرار گرفتند، آیا در آیات قبل داستان ثعلبه بن حاطب انصاری را نخواندیم که چگونه منحرف گردید و مغضوب پیامبر (ﷺ) شد.

روشن تر بگوئیم: اگر منظور آنها این است که صحابه پیامبر (ﷺ) عموماً مرتکب هیچگونه گناهی نشدند و معصوم و پاک از هر معصیتی بودند، این از قبیل انکار بدیهیات است.

و اگر منظور آنست که آنها گناه کردند و اعمال خلافی انجام دادند باز هم خدا از آنها راضی است، مفهومی این است که خدا رضایت به گناه داده است! چه کسی می تواند (طلحه) و (زبیر) که در آغاز از یاران خاص پیامبر بودند و همچنین (عایشه) همسر پیامبر (ﷺ) را از خون هفده هزار نفر مردم مسلمانی که خونشان در میدان جنگ جمل ریخته شد تبرئه کند؟ آیا خدا به این خونریزیها راضی بود؟

آیا مخالفت با علی (علیه السلام) خلیفه پیامبر (ﷺ) که اگر فرضاً خلافت منصوص او را نپذیریم حد اقل با اجماع امت برگزیده شده بود، و شمشیر کشیدن به روی او و یاران وفادارش چیزی است که خدا از آن خشنود و راضی باشد؟

حقیقت این است که طرفداران فرضیه (تنزیه صحابه) با اصرار و پافشاری روی این مطلب، چهره پاک اسلام را که همه جا میزان شخصیت اشخاص را ایمان و عمل صالح قرار می دهد زشت و بلامنظر ساخته اند. آخرین سخن اینکه رضایت و خشنودی خدا که در آیه فوق است روی یک عنوان کلی قرار گرفته و آن (هجرت) و (نصرت) و (ایمان) و (عمل صالح) است، تمام صحابه و تابعان مادام که تحت این عناوین قرار داشتند مورد رضای خدا بودند، و آن روز که از تحت این عناوین خارج شدند از تحت رضایت خدا نیز خارج گشتند. از آنچه گفتیم بخوبی روشن می شود که گفتار مفسر دانشمند اما متعصب یعنی نویسنده المنار که در اینجا شیعه را به خاطر عدم اعتقاد به پاکی و درستی همه صحابه، مورد سرزنش و حمله قرار می دهد کمترین ارزشی ندارد، شیعه گناهی نکرده، جز اینکه حکم عقل و شهادت تاریخ و گواهی قرآن را در اینجا پذیرفته، و به امتیازات واهی و نادرست متعصبان گوش فرا نداده است.

آیه (101) و ترجمه

(وَمِنْ حَوْلِكُم مِّنَ الْاَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ اَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرَدُّونَ اِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ) (101)

ترجمه:

101 - و از (میان) اعراب بادیه نشینی که اطراف شما هستند جمعی از منافقانند و از اهل (خود) مدینه (نیز) گروهی سخت به نفاق پای بندند که آنها را نمی شناسی و ما آنها را می شناسیم، به زودی آنها را دوباره مجازات می کنیم (مجازاتاتی به وسیله رسوائی اجتماعی، و مجازاتی به هنگام مرگ) سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند.

تفسیر:

بار دیگر قرآن مجید بحث را متوجه اعمال منافقان و گروههای آنها کرده می گوید (در میان کسانی که در اطراف شهر شما مدینه هستند گروهی از منافقان وجود دارند) (وَمِنْ حَوْلِكُم مِّنَ الْاَعْرَابِ مُنْفِقُونَ)

یعنی تنها نباید توجه خود را به منافقان داخل بیندازید، باید هشیار باشید منافقان بیرون را نیز زیر نظر بگیرید و مراقب فعالیتهای خطرناک آنان باشید. کلمه (اعراب) همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم معمولاً به عربهای بادیه نشین گفته می شود.

سپس اضافه می کند (در خود مدینه و از اهل این شهر نیز گروهی هستند که نفاق را تا سرحد سرکشی و طغیان رسانده و سخت به آن پایبندند و در آن صاحب تجربه اند!) (وَمِنْ اَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ).

(مردوا) از ماده (مرد) (بر وزن سرد) به معنی طغیان و سرکشی و بیگانگی مطلق می باشد، و در اصل به معنی (برهنگی و تجرد) آمده، و بهمین جهت به پسرانی که هنوز مو در صورتشان نروئیده است (امرد) می گویند (شجرة مرداء) یعنی درختی که هیچ برگ ندارد و (مارد) بمعنی شخص سرکش است که بکلی از اطاعت فرمان خارج شده است.

بعضی از مفسران و اهل لغت این ماده را به معنی (تمرین) نیز گفته اند (از جمله در تاج العروس و قاموس تمرین یکی از معانی آن ذکر شده است). و این شاید بخاطر آن باشد که تجرد مطلق از چیزی و خروج کامل از آن بدون ممارست و تمرین ممکن نیست.

به هر حال این گروه از منافقان چنان از حق و حقیقت عاری و چنان بر کار خود مسلط بودند که می توانستند خود را در صف مسلمانان راستین جا بزنند بدون اینکه کسی متوجه آنها بشود.

این تفاوت در تعبیر که درباره منافقان (داخلی) و (خارجی) در آیه فوق دیده می شود گویا اشاره به این نکته است که منافقان داخلی در کار خود مسلطتر و طبعاً خطرناکترند، و مسلمانان باید شدیداً مراقب آنها باشند، هر چند که منافقان خارجی را نیز باید از نظر دور ندارند.

لذا بلافاصله بعد از آن می فرماید: (تو آنها را نمی شناسی ولی ما می شناسیم) (**لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ**).

البته این اشاره به علم عادی و معمولی پیغمبر است، ولی هیچ منافات ندارد که او از طریق وحی و تعلیم الهی به اسرار آنان کاملاً واقف گردد.

در پایان آیه مجازات شدید این گروه را به این صورت بیان می کند که: (ما بزودی آنها را دوباره مجازات خواهیم کرد، و پس از آن به سوی عذاب بزرگ دیگری فرستاده خواهند شد) (سُعْذِبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرْدُونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ). در اینکه (عذاب عظیم) اشاره به مجازاتهای روز قیامت است شکی نیست، ولی در اینکه، آندو عذاب دیگر چه نوع عذابی است، در میان مفسران گفتگو است، و احتمالات متعددی پیرامون آن داده اند.

ولی بیشتر چنین بنظر می رسد که یکی از این دو عذاب همان مجازات اجتماعی آنها بخاطر رسوائیشان و کشف اسرار درونیشان می باشد که به دنبال آن تمام حیثیت اجتماعی خود را از دست می دهند، و شاهد آن را در آیات گذشته خواندیم، و در بعضی از احادیث نیز آمده که وقتی کار این گروه به مراحل خطرناک می رسید پیامبر (ﷺ) آنها را با نام و نشان معرفی می کرد، و حتی از مسجد بیرون می ساخت!

و مجازات دوم آنان همان است که در آیه 50 سوره انفال اشاره شده، آنجا که می فرماید: و لو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملائکة یضربون وجوههم و ادبارهم... (هر گاه کافران را بهنگامی که فرشتگان مرگ جان آنها را می گیرند ببینی که چگونه به صورت و پشت آنها می کوبند، و مجازات می کنند، به حال آنها تأسف خواهی خورد).

این احتمال نیز وجود دارد که مجازات دوم اشاره به ناراحتیهای درونی و شکنجه های روانی بوده باشد که بر اثر پیروزی همه جانبه مسلمانان، دامن این گروه را گرفت.

آیه (102) و ترجمه

(وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِرُ سِيَآءِ اللَّهِ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (102)

ترجمه:

102 - و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد خداوند غفور و رحیم است.

شان نزول:

در مورد شان نزول آیه فوق روایاتی نقل شده که در بیشتر آنها بنام (ابو لبابه) انصاری برخورد می کنیم، طبق روایتی او با دو یا چند نفر دیگر از یاران پیامبر (ﷺ) از شرکت در جنگ (تبوک) خود داری کردند، اما هنگامی که آیاتی را که در مذمت متخلفین وارد شده بود شنیدند بسیار ناراحت و پشیمان گشتند، خود را به ستونهای مسجد پیغمبر (ﷺ) بستند و هنگامی که پیامبر (ﷺ) بازگشت و از حال آنها خبر گرفت عرض کردند: آنها سوگند یاد کرده اند که خود را از ستون باز نکنند تا اینکه پیامبر (ﷺ) چنین کند، رسول خدا (ﷺ) فرمود: من نیز سوگند یاد می کنم که چنین کاری را نخواهم کرد مگر اینکه خداوند به من اجازه دهد.

آیه فوق نازل شد و خداوند توبه آنها را پذیرفت، و پیامبر (ﷺ) آنها را از ستون مسجد باز کرد.

آنها به شکرانه این موضوع همه اموال خود را به پیامبر (ﷺ) تقدیم داشتند، و عرض کردند: این همان اموالی است که بخاطر دلبستگی به آن ما از

شرکت در جهاد خود داری کرده ایم، همه اینها را از ما بپذیر و در راه خدا اتفاق کن!

پیامبر (ﷺ) فرمود: هنوز دستوری در این باره بر من نازل نشده است، چیزی نگذشت که آیه بعد نازل شد و دستور داد که پیامبر (ﷺ) قسمتی از اموال آنها را بگیرد، و مطابق بعضی از روایات یک سوم از اموال آنها را بپذیرفت.

در پاره ای دیگر از روایات می خوانیم که آیه فوق درباره (ابو لبابه) و راجع به داستان (بنی قریظه) است بنی قریظه که گروهی از یهود بودند با او مشورت کردند که آیا تسلیم حکم پیامبر (ﷺ) بشوند یا نه او گفت اگر تسلیم شوید همه شما را سر می برند! سپس از این گفته خود پشیمان شد و توبه کرد و خود را بستون مسجد بست و بعد آیه فوق نازل شد و خداوند توبه او را بپذیرفت.

تفسیر:

توبه کاران

پس از اشاره به وضع منافقان داخل و خارج مدینه در آیه قبل در اینجا اشاره به وضع گروهی از مسلمانان گناهکار که اقدام به توبه و جبران اعمال سوء خود کردند می کند و می فرماید: (گروه دیگری از آنها به گناهان خود اعتراف کردند) (و آخرون اعترفوا بذنوبهم).

(و اعمال صالح و ناصالح را بهم آمیختند) (خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا) سپس اضافه می کند (امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد) و رحمت خویش را به آنان بازگرداند (عسی الله ان يتوب عليهم).

(زیرا خداوند آمرزنده و مهربان) است و دارای رحمتی وسیع و گسترده (ان الله غفور رحيم).

تعبیر به (عسی) در آیه فوق که معمولاً در موارد امیدواری و احتمال پیروزی توأم با احتمال عدم پیروزی گفته می‌شود شاید به خاطر آنست که آنها را در میان بیم و امید و خوف و رجاء که دو وسیله تکامل و تربیت است قرار دهد. این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به (عسی) اشاره باین باشد که علاوه بر توبه و ندامت و پشیمانی باید در آینده شرائط دیگری را انجام دهند و گذشته را با اعمال نیک خود جبران نمایند.

ولی با توجه باینکه آیه را با بیان غفران و رحمت الهی تکمیل می‌کند جنبه امیدواری در آن غلبه دارد.

این نکته نیز روشن است که نزول آیه درباره (ابو لبابه) و یا سایر متخلفان جنگ تبوک مفهوم وسیع آیه را تخصیص نمی‌زند، بلکه تمام افرادی را که اعمال نیک و بد را به هم آمیخته اند و از کارهای بد خویش پشیمانند فرا می‌گیرد.

و لذا از بعضی دانشمندان نقل کرده اند که گفته اند آیه فوق امیدبخشترین آیات قرآن است که درها را بروی گنهکاران گشوده، و توبهکاران را به سوی خود دعوت می‌کند.

آیه (103) تا (105) و ترجمه

(خذ من أموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم بها وصل عليهم إن صلوٰتك سكن لهم والله سميع عليم) (103) (أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) (104) (وقل اعملوا فليسرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون وستردون إلى علم الغيب والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون) (105)

ترجمه:

103 - از اموال آنها صدقه ای (زکات) بگیر تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی، و به آنها (هنگام گرفتن زکات) دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است و خداوند شنوا و دانا است.

104 - آیا نمی دانند که تنها خداوند توبه را از بندگان می پذیرد و صدقات را می گیرد و خداوند توبه پذیر و مهربان است.

105 - بگو عمل کنید، خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می بینند و به زودی به سوی کسی باز می گردید که پنهان و آشکار را می داند و شما را به آنچه عمل می کردید خبر می دهد.

تفسیر:

زکات عامل پاکی فرد و جامعه

در نخستین آیه مورد بحث اشاره به یکی از احکام مهم اسلام یعنی مسئله زکات شده است، و به عنوان یک قانون کلی به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد که (از اموال آنها صدقه یعنی زکات بگیر) (خذ من أموالهم صدقة).

کلمه (من) که برای بیان (تبعیض) است، نشان می دهد که زکات همواره جزئی از مال را تشکیل می دهد، نه همه آن و نه قسمت عمده آن را. سپس به دو قسمت از فلسفه اخلاقی و روانی و اجتماعی زکات اشاره کرده می فرماید (تو با این کار آنها را پاک می کنی و نمو می دهی) (تطهرهم و تزکیهم بها)

آنها را از رذائل اخلاقی، از دنیا پرستی و بخل و امساک پاک می کنی، و نهال نوع دوستی و سخاوت و توجه به حقوق دیگران را در آنها پرورش می دهی. از این گذشته، مفسد و آلودگیهایی که در جامعه به خاطر فقر و فاصله طبقاتی و محرومیت گروهی از جامعه به وجود می آید با انجام این فریضه الهی بر می چینی، و صحنه اجتماع را از این آلودگیها پاک می سازی. و نیز همبستگی اجتماعی و نمو و پیشرفت اقتصادی در سایه اینگونه برنامه ها تاءمین می گردد.

بنابراین حکم زکات هم (پاک کننده فرد و اجتماع) است و هم نمو دهنده بذرهایی فضیلت در افراد، و هم سبب پیشرفت جامعه، و این رساترین تعبیری است که درباره زکات می توان گفت: از یکسو آلودگیها را می شوید و از سوی دیگر تکامل آفرین است.

این احتمال نیز در معنی آیه داده شده که فاعل (تطهرهم) زکات باشد، و فاعل تزکیهم پیامبر (ﷺ) بنابراین معنی آیه چنین خواهد بود: زکات آنها را پاک می کند، و به وسیله آن تو آنها را پرورش می دهی، ولی اظهر این است که فاعل در هر دو، شخص پیامبر (ﷺ) می باشد همانگونه که در آغاز معنی کردیم، هر چند از نظر نتیجه تفاوت چندانی میان این دو تعبیر وجود ندارد. سپس اضافه می کند (هنگامی که آنها زکات می پردازند برای آنها دعا کن و به آنها درود بفرست) (و صل علیهم).

این نشان می دهد که حتی در برابر انجام وظائف واجب باید از مردم تشکر و تقدیر کرد، و مخصوصا از طریق معنوی و روانی آنها را تشویق نمود، لذا در روایات می خوانیم هنگامی که مردم زکات خود را خدمت پیامبر (ﷺ) می آوردند پیامبر (ﷺ) با جمله اللهم صل علیهم به آنها دعا می کرد. بعد اضافه می کند (که این دعا و درود تو مایه آرامش خاطر آنهاست) (ان صلاتك سکن لهم).

چرا که از پرتو این دعا رحمت الهی بر دل و جان آنها نازل می شود، آنگونه که آنها احساس کنند، بعلاوه قدردانی پیامبر (ﷺ) و یا کسانی که در جای او قرار می گیرند و زکات اموال مردم را می پذیرند، یک نوع آرامش روحی و فکری به آنها می بخشد، که اگر ظاهرا چیزی را از دست داده اند بهتر از آن را بدست آورده اند.

جالب اینکه تا کنون نشنیده ایم که ماموران وصول مالیات موظف باشند از مردم تشکر کنند، ولی این دستور به عنوان یک حکم مستحب در برنامه های اسلامی روشنگر عمق جنبه های انسانی در این دستورها است. و در پایان آیه به تناسب بحثی که گذشت می گوید: (خداوند شنوا و دانا است) (والله سمیع علیم).

هم دعای پیامبر (ﷺ) را می شنود، و هم از نیت زکات دهنده گان آگاه است.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

- 1 - از شان نزولی که برای آیات گذشته ذکر کردیم به خوبی روشن می شود که این آیه پیوند نزدیکی با آیه قبل و مسئله توبه (ابو لبابه) و یارانش دارد،

زیرا آنها به شکرانه قبول توبه هایشان اموال خود را نزد پیامبر (ﷺ) آوردند و او تنها قسمتی از آن را برگرفت.

اما این شان نزول هیچگاه منافات با این ندارد که آیه بیان یک حکم کلی و عمومی در مورد زکات اموال بوده باشد، و اینکه بعضی از مفسران تضادی میان این دو پنداشته اند درست نیست، همانگونه که در سایر آیات قرآن و شان نزولها کرارا گفته ایم.

تنها سؤالی که در اینجا باقی میماند این است که طبق روایتی پیامبر (ﷺ)

یک سوم اموال ابو لبابه و یارانش را پذیرفت، در حالی که مقدار زکات در هیچ - مورد یک سوم نیست، در گندم و جو و خرما و مویز گاهی یک دهم و گاهی یک بیستم است، و در طلا و نقره تقریباً 25 درصد می باشد، و در چهار پایان (گاو و گوسفند و شتر) نیز هرگز به یک سوم نمی رسد.

اما این سؤالی را می توان چنین پاسخ گفت که: پیامبر (ﷺ) مقداری از اموال آنها را به عنوان زکات و مقدار اضافی را ثالث، به عنوان کفاره گناهانشان، پذیرفت.

بنابراین پیامبر (ﷺ) زکات واجب آنها را گرفته و مقداری از آن بیشتر را برای پاکسازی از گناهانشان پذیرفته است که مجموع هر دو، به یک سوم می رسیده است.

2 - دستور (خذ) (بگیر) دلیل روشنی است که رئیس حکومت اسلامی می تواند زکات را از مردم بگیرد، نه اینکه منتظر بماند که اگر مایل بودند خودشان بپردازند و اگر نبودند نه.

3 - جمله (صل علیهم) گر چه خطاب به پیامبر (ﷺ) است ولی روشن است که یک حکم کلی را بیان می کند (زیرا قانون کلی این است که احکام اسلام میان پیامبر و دیگران تفاوتی ندارد و ویژگیهای پیامبر از نظر احکام باید با دلیل خاص ثابت شود).

بنابراین متصدیان امور بیت المال در هر عصر و زمان می توانند با جمله (اللهم صل علیهم) به زکات دهنده گان دعا کنند.

با این حال تعجب در این است که بعضی از متعصبان اهل سنت صلوات را برای آل پیامبر (ﷺ) مستقلاً جائز نمی دانند، یعنی اگر کسی بگوید (اللهم صل علی علی امیر المؤمنین) یا (صل علی فاطمه الزهراء) ممنوع می شمروند، در حالی که ممنوع بودن اینگونه دعا دلیل می خواهد نه جواز آن، بعلاوه همانگونه

که در بالا گفتیم قرآن صریحاً اجازه می دهد که درباره افراد عادی چنین دعائی شود، تا چه رسد برای اهل بیت جانشینان پیامبر (ﷺ) و ولی، چه می توان کرد که تعصبا گاهی جلو فهم آیات قرآن را نیز می گیرد.

و از آنجا که بعضی از گنهکاران مانند متخلفان جنگ تبوک به پیامبر (ﷺ) اصرار داشتند که توبه آنها را بپذیرد در دومین آیه مورد بحث به این موضوع اشاره می کند که پذیرش توبه کار پیامبر نیست.

(آیا آنها نمی دانند که تنها خداوند توبه را از بندگان می پذیرد (الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبه عن عباده) نه تنها پذیرنده توبه او است، بلکه زکات و یا صدقات دیگری را که به عنوان کفاره گناه و تقرب به پروردگار می دهند، نیز خدا می گیرد) (و یاخذ الصدقات).

شک نیست که گیرنده زکات و صدقات یا پیامبر (ﷺ) و امام (علیه السلام) و پیشوای مسلمین است و یا افراد مستحق، و در هر صورت خداوند به ظاهر آنها را نمی گیرد، ولی از آنجا که دست پیامبر و پیشوایان راستین دست خدا است (چرا که آنها نماینده خدا هستند) گوئی خداوند این صدقات را می گیرد، همچنین بندگان نیازمندی که به اجازه و فرمان الهی این گونه کمکها را می پذیرند آنها نیز در حقیقت نمایندگان پروردگارند، و به این ترتیب دست آنها نیز دست خدا است.

این تعبیر یکی از لطیف ترین تعبیراتی است که عظمت و شکوه این حکم اسلامی یعنی زکات را مجسم می سازد، و علاوه بر تشویق همه مسلمانان به این فریضه بزرگ الهی به آنها هشدار می دهد که در پرداخت زکات و صدقات نهایت ادب و احترام را به خرج دهند چرا که گیرنده خدا است، نکند همچون افراد کوتاه فکر چنین تصور کنند که مانعی ندارد شخص نیازمند مورد تحقیر قرار گیرد، و یا آنچنان زکات را به او بپردازند که شخصیتش در هم شکسته شود، بلکه به عکس باید همچون بنده خاضعی در مقابل ولی نعمت خود شرط ادب را در ادای زکات و رساندن به اهلش رعایت کنند.

در روایتی که از پیامبر (ﷺ) نقل شده می خوانیم (ان الصدقة تقع فی ید الله قبل ان تصل الی ید السائل): (صدقه پیش از آنکه در دست نیازمند قرار بگیرد به دست خدا می رسد)!

در حدیث دیگری از امام سجاد نقل شده که ان الصدقة لا تقع فی ید العبد حتی تقع فی ید الرب (صدقه در دست بنده نمی افتد مگر اینکه قبلا در دست خدا قرار بگیرد) (نخست به دست خدا و بعد به دست بنده می رسد).

حتی در روایتی تصریح شده که همه اعمال این آدمی را فرشتگان تحویل می گیرند جز صدقه که مستقیماً به دست خدا می رسد!

این مضمون که با عبارات گوناگون در روایات اهل بیت (علیهم السلام) خواندیم از طرق اهل تسنن نیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با تعبیر دیگری نقل شده است در صحیح مسلم و بخاری چنین آمده است ما تصدق احدکم بصدقه من کسب حلال طیب - و لا یقبل الله الا الطیب - الا اخذها الرحمن بيمينه و ان کانت تمرّة فتربوا فی کف الرحمن حتی تكون اعظم من الجبل: (هیچ کس از شما صدقه ای از در آمد حلالی نمی پردازد - و البته خداوند جز حلال قبول نمی کند - مگر اینکه خداوند با دست راست خود آنرا می گیرد حتی اگر یک دانه خرما باشد، سپس در دست خدا نمو می کند تا بزرگتر از کوه شود).

این حدیث که پر از تشبیه و کنایه های پر معنی است روشنگر اهمیت فوق العاده خدمات انسانی و کمک به نیازمندان در تعلیمات اسلام است.

تعبیرات مختلف دیگری که در احادیث در این زمینه وارد شده به قدری جالب و پر اهمیت است که پرورش یافتگان این مکتب را چنان در برابر نیازمندی که کمکهای مالی را می گیرند خاضع می کند که گوئی شخص نیازمند بر آنها منت گذارده و افتخار داده که آن کمک را از آنان پذیرفته است!

مثلاً از بعضی از احادیث استفاده می شود که پیشوایان معصوم گاهی پیش از آنکه صدقه ای را به شخص نیازمند بدهند نخست دست خود را بعلامت احترام و تعظیم می بوسیدند سپس آنرا به نیازمند می دادند، و یا اینکه نخست آنرا به نیازمند می دادند بعد از او می گرفتند و آنرا می بوسیدند و می بوئیدند و به او باز می گردانیدند، چرا؟ که با دست خدا روبرو بودند!

اما چقدر دورند مردمی که به هنگام یک کمک جزئی به برادران و خواهران نیازمند خود آنها را تحقیر می کنند و یا با خشونت و بی اعتنائی با آنها رفتار می کنند و یا حتی گاهی بسوی آنها با بی ادبی پرتاب می کنند.

البته همانگونه که در جای خود گفته ایم اسلام نهایت کوشش خود را به خرج می دهد که در تمام جامعه اسلامی حتی یک فقیر و نیازمند پیدا نشود، ولی بدون شک در هر جامعه ای افراد از کار افتاده آبرومند، کودکان یتیم، بیماران و مانند آنها که توانائی بر تولید ندارند وجود دارد، که باید به وسیله بیت المال و افراد متمکن با نهایت ادب و احترام به شخصیت آنان بی نیاز شوند.

و در پایان آیه بار دیگر بعنوان تاءکید می فرماید: (و خداوند توبه پذیر و مهربان است) (وان الله هو التواب الرحیم).

توبه و جبران

همانگونه که از آیات متعددی از قرآن مجید استفاده می شود توبه تنها ندامت و پشیمانی از گناه نیست، بلکه باید تواءم با اصلاح و جبران نیز باشد، این جبران مخصوصاً ممکن است به صورت کمکهای بلا عوض به نیازمندان باشد چنانکه در آیات فوق، و در داستان (ابو لبابه) خواندیم.

و این تفاوت نمی کند که گناه یک گناه مالی باشد، یا گناه دیگر، همانگونه که در مسئله متخلفان از جنگ تبوک خواندیم، در واقع هدف این است که روح آلوده به گناه، با عمل صالح و شایسته ای شستشو شود، و پاکی نخستین و فطری را بازیابد.

در آیه بعد بحثهای گذشته را به شکل تازه ای تاءکید می کند و به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد که به همه مردم این موضوع را ابلاغ کن (و بگو اعمال و وظائف خود را انجام دهید، و بدانید هم خدا و هم رسولش و هم مؤمنان

اعمال شما را خواهند دید) (وَقُلْ اَعْمَلُوا فِى سَبِيلِ اللّٰهِ عَمَلِكُمْ وَرَسُولِهِ وَالْمُؤْمِنُونَ).

اشاره به اینکه کسی تصور نکند اگر در خلوتگاه یا در میان جمع عملی را انجام می دهد از دیدگاه علم خدا مخفی و پنهان می ماند، بلکه علاوه بر خداوند، پیامبر (ﷺ) و مؤمنان نیز از آن آگاهند.

توجه و ایمان به این حقیقت چه اثر عمیق و فوق العاده ای در پاکسازی اعمال و نیات دارد، معمولاً اگر انسان حس کند حتی یکنفر مراقب او است وضع خود را چنان می کند که مورد ایراد نباشد تا چه رسد به اینکه احساس نماید که خدا و پیامبر (ﷺ) و مؤمنان از اعمال او آگاه می شوند.

این آگاهی مقدمه پاداش و یا کیفری است که در جهان دیگر در انتظار او است، لذا به دنبال این جمله می افزاید: و به زودی به سوی کسی که آگاه از پنهان و آشکار است باز می گردید، و شما را به آنچه عمل کرده اید خبر می دهد و بر طبق آن جزا خواهد داد (وَسُتَرَدُّونَ اِلٰى عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

1 - مسأله عرض اعمال

در میان پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) با توجه به اخبار فراوانی که از امامان رسیده عقیده معروف و مشهور بر این است که پیامبر (ﷺ) و امامان از اعمال همه امت آگاه می شوند، یعنی خداوند از طرق خاصی اعمال امت را بر آنها عرضه می دارد.

روایاتی که در این زمینه نقل شده بسیار زیاد است و شاید در سر حد تواتر باشد که بعنوان نمونه چند قسمت را ذیلا نقل می کنیم:

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: تعرض الاعمال علی رسول الله اعمال العباد کل صباح، ابرارها و فجارها، فاحذروها، و هو قول الله عز و جل و قل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله، و سکت: (تمام اعمال مردم هر روز صبح به پیامبر عرضه می شود، اعمال نیکان و بدان، بنا بر این مراقب باشید و این مفهوم گفتار خداوند است که می فرماید: و قل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله، این را فرمود و ساکت شد).

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: ان الاعمال تعرض علی نبیکم کل عشية الخميس فلیستح احدکم ان تعرض علی نبیه العمل القبیح! (تمامی اعمال شما بر پیامبران هر عصر پنجشنبه عرضه می شود، بنابراین باید از اینکه عمل زشتی از شما بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرضه شود شرم کنید).

باز در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم که شخصی به خدمتش عرض کرد برای من و خانواده ام دعائی فرما، فرمود مگر من دعا نمی کنم؟ (و الله ان اعمالکم لتعرض علی فی کل یوم و لیله) (بخدا سوگند، اعمال شما هر شب و روز بر من عرضه می شود).

راوی این حدیث می گوید این سخن بر من گران آمد، امام متوجه شد و به من فرمود: اما تقرأ کتاب الله عز و جل و قل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله و المؤمنون، هو و الله علی بن ابی طالب: (آیا کتاب خداوند عز و جل را نمی خوانی که می گوید: عمل کنید خدا و پیامبرش و مؤمنان عمل شما را می بینند بخدا سوگند منظور از مؤمنان علی بن ابی طالب (و امامان دیگر از فرزندان او) می باشد).

البته در بعضی از این اخبار تنها سخن از پیامبر (ﷺ) به میان آمده و در پاره ای از علی (علیه السلام)، و در بعضی پیامبر و امامان همگی ذکر شده اند، همانطور که بعضی تنها عصر پنجشنبه را وقت عرض اعمال می شمردند، و بعضی همه روز، و بعضی هفته ای دو بار و بعضی در آغاز هر ماه و بعضی بهنگام مرگ و گذاردن در قبر.

روشن است که این روایات منافاتی با هم ندارند، و همه آنها می تواند صحیح باشد، درست همانند اینکه در بسیاری از مؤسسات گزارش کار کرد، روزانه را همه روز، و گزارش کار هفته را در پایان هفته، و گزارش کار ماه یا سال را در پایان ماه یا سال به مقامات بالاتر می دهند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا از خود آیه فوق منهای روایاتی که در تفسیر آن وارد شده است این موضوع را می توان استفاده کرد و یا همانگونه که مفسران اهل سنت گفته اند آیه اشاره به یک مسئله عادی دارد و آن اینکه انسان هر عملی انجام دهد، خواه نا خواه ظاهر خواهد شد، و علاوه بر خداوند، پیامبر (ﷺ) و همه مؤمنان از طرق عادی از آن آگاه می شوند.

در پاسخ این سؤال باید گفت: انصاف این است که در خود آیه شواهدی بر این موضوع داریم زیرا:

اولاً: آیه اطلاق دارد، و تمام اعمال را شامل می شود و می دانیم که همه اعمال از طرق عادی بر پیامبر (ﷺ) و مؤمنان آشکار نخواهد شد، چرا که بیشتر اعمال خلاف در پنهانی و بطور مخفیانه انجام می شود و در پرده استتار غالباً پوشیده می ماند، و حتی بسیاری از اعمال نیک مستور و مکتوم چنین است.

و اگر ما ادعا کنیم که همه اعمال اعم از نیک و بد و یا غالب آنها بر همه روشن می شود سخنی بسیار گزاف گفته ایم.

بنابراین آگاهی پیامبر (ﷺ) و مؤمنان از اعمال مردم باید از طرق غیر عادی و به تعلیم الهی باشد.

ثانیا: در پایان آیه می خوانیم (فَیَنْبِئُکُمْ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (خداوند شما را در قیامت به آنچه عمل کرده اید آگاه می سازد) شک نیست که این جمله تمام اعمال آدمی را اعم از مخفی و آشکار شامل می شود، و ظاهر تعبیر آیه این است که منظور از عمل در اول و آخر آیه یکی است، بنابراین آغاز آیه نیز همه اعمال را چه آشکار باشد چه پنهان باشد شامل می شود، و شک نیست که آگاهی بر همه اینها از طرق عادی ممکن نیست.

به تعبیر دیگر پایان آیه از جزای همه اعمال سخن می گوید، آغاز آیه نیز از اطلاع خداوند و پیامبر و مؤمنان نسبت به همه اعمال بحث می کند، یکی مرحله آگاهی است، و دیگری مرحله جزا، و موضوع در هر دو قسمت یکی است.

ثالثا: تکیه روی مؤمنان در صورتی صحیح است که منظور همه اعمال و از طرق غیر عادی باشد، و الا اعمال آشکار را هم مؤمنان می بینند و هم غیر مؤمنان.

از اینجا ضمنا این نکته روشن می شود که منظور از مؤمنان در این آیه - همانگونه که در روایات فراوانی نیز آمده است - تمام افراد با ایمان نیست، بلکه گروه خاصی از آنها است که به فرمان خدا از اسرار غیب آگاهند یعنی جانشینان راستین پیامبر (ﷺ).

نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که، همانگونه که سابقا اشاره کردیم مسأله عرض اعمال اثر تربیتی فوق العاده ای در معتقدان به آن دارد، زیرا هنگامی که من بدانم علاوه بر خداوند که همه جا با من است پیامبر (ﷺ) و پیشوایان محبوب من همه روز یا همه هفته از هر عملی که انجام می دهم، در هر نقطه و هر مکان اعم از خوب و بد همه آگاه می شوند، بدون شک بیشتر رعایت می کنم و مراقب اعمال خود خواهم بود.

درست مثل اینکه کارکنان مؤسسه های بدانند همه روز یا همه هفته گزارش تمام جزئیات اعمال آنها به مقامات بالاتر داده می شود و آنها از همه آنها با خبر می گردند.

آیا رؤیت در اینجا به معنی دیدن است

2 - معروف در میان گروهی از مفسران این است که رؤیت در جمله فیسری الله عملکم... به معنی معرفت است، نه به معنی علم، چرا که یک مفعول بیشتر نگرفته و می دانیم که اگر رؤیت به معنی علم باشد دو مفعول می گیرد. ولی مانعی ندارد که رؤیت را به همان معنی اصلیش که مشاهده محسوسات باشد بگیریم نه به معنی علم و نه به معنی معرفت، این موضوع در مورد خداوند که همه جا حاضر و ناظر است و به همه محسوسات احاطه دارد جای بحث نیست، و اما در مورد پیامبر (ﷺ) و امامان نیز مانعی ندارد که آنها خود اعمال را به هنگام عرضه شدن ببینند، زیرا میدانیم اعمال انسان فانی نمیشود بلکه تا قیامت باقی میماند.

3 - شک نیست که خداوند قبل از انجام اعمال از آنها با خبر و آگاه است و اینکه در آیه با جمله فیسری الله می گوید به زودی خدا اعمال شما را می بیند اشاره به وضع اعمال بعد از وجود و تحقق آنها است.

آیه (106) و ترجمه

(وَأُخْرُونَ مَرَجُونَ لَا مِرَّ اللَّهُ أَمَا يَعَذِّبُهُمْ وَأَمَا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ) (106)

ترجمه:

106 - گروهی دیگر واگذار به فرمان خدا شده اند یا آنها را مجازات می کند و یا توبه آنها را می پذیرد (هر طور که شایسته باشند) و خداوند دانا و حکیم است.

شان نزول:

جمعی از مفسران گفته اند که آیه فوق در باره سه نفر از متخلفان جنگ تبوک به نام هلال بن امیه و مرارة بن ربیع و کعب بن مالک نازل شده است که شرح پشیمانی و چگونگی توبه آنها در ذیل آیه 118 همین سوره به خواست خدا خواهد آمد.

از بعضی دیگر از روایات استفاده می شود که آیه فوق درباره بعضی از کفار است که در میدانهای جنگ با مسلمانان شخصیتهای بزرگی مانند حمزه سید الشهداء و امثال او را شهید کردند سپس دست از شرک برداشته و به آئین اسلام روی آوردند.

تفسیر:

در این آیه اشاره به گروه دیگری از گنهکاران شده است که پایان کار آنها درست روشن نیست، نه چنانکه مستحق رحمت الهی باشند و نه چنانکه بتوان از آمرزش آنها بکلی مایوس بود.

لذا قرآن درباره آنها می گوید: (گروه دیگری کارشان متوقف بر فرمان خدا است یا آنها را مجازات می کند و یا توبه آنان را می پذیرد) (وآخرین مرجون لامر الله اما يعذبهم و اما يتوب عليهم).

(مرجون) از ماده (ارجاء) به معنی (تأخیر) و (توقیف) است و در اصل از (رجا) که به معنی امیدواری است گرفته شده، و از آنجا که گاهی انسان چیزی را به امید هدفی به تأخیر می اندازد این کلمه به معنی تأخیر آمده است، ولی تأخیری که با یکنوع امیدواری تواءم است.

در حقیقت این گروه نه چنان ایمان پاک و محکم و اعمال صالح روشنی دارند که بتوان آنها را سعادتمند و اهل نجات دانست، و نه چنان آلوده و منحرفند که بشود قلم سرخ به روی آنان کشید و آنها را شقاوتمند دانست، تا لطف الهی (البته با توجه به مقتضیات روحی و موقعیت آنان) با آنها چه معامله کند؟

و در پایان آیه اضافه می کند: خداوند بدون حساب با آنها رفتار نمی کند، بلکه با علم خویش و به مقتضای حکمتش با آنها رفتار خواهد نمود چرا که (خداوند علیم و حکیم است) (والله علیم حکیم).

سؤال:

در اینجا سؤال مهمی پیش می آید که مفسران کمتر به بحث جامع پیرامون آن پرداخته اند و آن اینکه این گروه با گروهی که در آیه 102 همین سوره وضع حالشان گذشت چه تفاوتی دارند؟

هر دو گروه جزء گنهکاران بودند و هر دو از گناه خود توبه کردند (زیرا گروه اول با اعتراف به گناه ابراز پشیمانی نمودند، و گروه دوم از جمله (اما يتوب عليهم) استفاده می شود که آنها نیز توبه نموده اند).

همچنین هر دو گروه در انتظار رحمت الهی هستند و در میان (خوف) و (رجاء) قرار دارند.

پاسخ این سؤال این است که بگوئیم از دو راه می توان میان این دو گروه تفاوت گذارد:

1 - گروه اول به زودی توبه کردند و آشکارا به علامت پشیمانی همانند ابولبابه خود را بستون مسجد بستند، خلاصه ندامت خود را با صراحت اظهار داشتند و آمادگی خود را برای هر گونه جبران بدنی و مالی اظهار کردند.

اما گروه دوم کسانی بودند که پشیمانی خود را در آغاز اظهار نکردند هر چند در دل پشیمان شدند و اعلام آمادگی برای جبران نمودند، و در حقیقت خواستند بسادگی از گناهان بزرگ خود بگذرند این گروه که نمونه آشکار آنها سه نفری است که در بالا اشاره شد و شرح حال آنها به زودی خواهد آمد، در میان خوف و رجا باقیماندند و لذا می بینیم پیامبر (ﷺ) دستور داد مردم از آنها فاصله بگیرند و با آنها قطع ارتباط کنند، این وضع، آنان را در محاصره اجتماعی شدیدی قرار داد و سرانجام ناچار شدند از همان راهی بروند که گروه قبل رفتند و چون قبولی توبه این گونه اشخاص در آن زمان باید با نزول آیه ای اعلام شود پیامبر (ﷺ) همچنان در انتظار وحی بود، تا اینکه پس از پنجاه روز یا کمتر توبه آنان پذیرفته شد.

لذا می بینیم در ذیل آیه ای که درباره گروه اول است جمله ان الله غفور رحیم که دلیل بر پذیرش توبه آنها است وارد شده، ولی درباره گروه دوم تا زمانی که مسیرشان را عوض نکرده اند جمله و الله علیم حکیم آمده است که هیچ نشانه ای از قبول توبه در آن نمی باشد.

البته جای تعجب نیست که در گناهان بزرگ مخصوصا در عصر نزول آیات قرآن، ندامت و پشیمانی، برای قبول توبه کافی نباشد بلکه اقدام به جبران و اعتراف آشکار به گناه و سپس نزول آیه ای دائر بر قبولی توبه، شرط باشد.

2 - فرق دیگری که ممکن است میان این دو گروه گذاشت این است که گروه اول هر چند از یک وظیفه بزرگ اسلامی مانند جهاد سر پیچیده بودند و یا بعضی از اسرار جنگی را به دشمن داده بودند ولی آلوده گناهان عظیمی همانند کشتن (حمزه) سید الشهداء نشده بودند، لذا پس از توبه و آمادگی برای جبران، خداوند توبه آنها را پذیرفت، اما اقدام به گناهی همچون قتل حمزه چیزی نبود که بتوان آنها را جبران نمود، لذا نجات این گروه بسته به فرمان خدا است که آیا آنها را مشمول عفو می سازد و یا مجازات می کند؟.

به هر حال پاسخ اول با آن دسته از روایات که در شأن نزول آیه وارد شده و آیه مورد بحث را مربوط به سه نفر از متخلفان جنگ تبوک می کند سازگار است، در حالی که پاسخ دوم با روایات متعددی که از طرق ائمه اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده و می گوید این آیه اشاره به قاتلان حمزه و جعفر و مانند آنها است موافقت دارد (1).

و اگر درست دقت کنیم این دو جواب منافاتی با هم ندارند و ممکن است هر دو در تفسیر آیه منظور گردد.

آیه (107) تا (110) و ترجمه

(والذين اتخذوا مسجدا ضارا و كفرا و تفريقا بين المؤمنين و ارسادا لمن حارب الله و رسوله من قبل و ليحلفن ان اردنا الا الحسنى و الله يشهد انهم لكاذبون) (107) (لا تقم فيه ابدا لمسجد اسس على التقوى من اول يوم احق ان تقوم فيه فيه رجال يحبون ان يتطهروا و الله يحب المطهرين) (108) (افمن اسس بنينه على تقوى من الله و رضون خیرام من اسس بنينه على شفا جرف هار فانهار به في نار جهنم و الله لا يهدى القوم الظالمين) (109) (لا يزال بنينهم الذى بنوا ريبة في قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم و الله عليم حكيم) (110)

ترجمه:

107 - (گروهی دیگر از آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه میان مؤمنان و کمینگاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود، آنها سوگند یاد می کنند که نظری جز نیکی (و خدمت) نداشته ایم اما خداوند گواهی می دهد که آنها دروغگو هستند!

108 - هرگز در آن قیام (و عبادت) مکن، آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوی بنا شده شایسته تر است که در آن قیام (و عبادت) کنی، در آن مردانی هستند که دوست می دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.

109 - آیا کسی که شالوده آنرا بر پرهیز از خدا و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آنرا بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می ریزد، و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی کند.

110 - (اما) این بنائی را که آنها کردند همواره به صورت یک وسیله شک و تردید در دلهای آنها باقی می ماند مگر اینکه دلهایشان پاره پاره شود (و بمیرند و گر نه از دل آنها بیرون نمی رود) و خداوند دانا و حکیم است.

شان نزول:

آیات فوق درباره گروهی دیگر از منافقان است که برای تحقق بخشیدن به نقشه های شوم خود اقدام به ساختن مسجدی در مدینه کردند که بعدا بنام مسجد (ضرار) معروف شد.

این موضوع را همه مفسران اسلامی و بسیاری از کتب حدیث و تاریخ ذکر کرده اند، اگر چه در جزئیات آن تفاوتی دیده می شود.

خلاصه جریان بطوری که از تفاسیر و احادیث مختلف استفاده می شود چنین است: گروهی از منافقان نزد پیامبر (ﷺ) آمدند و عرض کردند به ما اجازه ده مسجدی در میان قبیله بنی سالم (نزدیک مسجد قبا) بسازیم تا افراد ناتوان و بیمار و پیرمردان از کار افتاده در آن نماز بگذارند، و همچنین در شبهای بارانی که گروهی از مردم توانائی آمدن به مسجد شما را ندارند فریضه اسلامی خود را در آن انجام دهند، و این در موقعی بود که پیامبر (ﷺ) عازم جنگ تبوک بود.

پیامبر (ﷺ) به آنها اجازه داد، ولی آنها اضافه کردند آیا ممکن است شخصا بیایید و در آن نماز بگذارید؟ پیامبر (ﷺ) فرمود من فعلا عازم سفرم، و هنگام بازگشت بخواست خدا به آن مسجد می آیم و نماز در آن می گزارم. هنگامی که پیامبر (ﷺ) از تبوک بازگشت نزد او آمدند و گفتند اکنون تقاضا داریم به مسجد ما بیائی و در آنجا نماز بگذاری، و از خدا بخواهی ما را

برکت دهد، و این در حالی بود که هنوز پیامبر (ﷺ) وارد دروازه مدینه نشده بود.

در این هنگام پیک وحی خدا نازل شد و آیات فوق را آورد و پرده از اسرار کار آنها برداشت، و به دنبال آن پیامبر دستور داد مسجد مزبور را آتش زنند، و بقایای آنرا ویران کنند، و جای آنرا محل ریختن زباله های شهر سازند! اگر به چهره ظاهری کار این گروه نگاه کنیم از چنین دستوری در آغاز دچار حیرت خواهیم شد، مگر ساختن مسجد، آن هم برای حمایت از بیماران و پیران و مواقع اضطراری که در حقیقت هم یک خدمت دینی است و هم یک خدمت انسانی کار بدی است که چنین دستوری درباره آن صادر شده. اما هنگامی که چهره باطنی مسئله را بررسی کنیم خواهیم دید این دستور چقدر حساب شده بوده است.

توضیح اینکه: در زمان جاهلیت مردی بود بنام (ابو عامر) که آئین نصرانیت را پذیرفته و در سلک راهبان در آمده بود، و از عباد و زهاد بشمار می رفت و نفوذ وسیعی در طائفه خزرج داشت.

هنگامی که پیامبر (ﷺ) به مدینه هجرت کرد و مسلمانان گرد او را گرفتند و کار اسلام بالا گرفت، و هنگامی که مسلمانان در جنگ بدر بر مشرکان پیروز شدند ابو عامر که خود روزی از بشارت دهندگان ظهور پیامبر (ﷺ) بود اطراف خود را خالی دید، و به مبارزه با اسلام برخاست و از مدینه بسوی کفار (مکه) گریخت، و از آنها برای جنگ با پیغمبر اکرم (ﷺ) استمداد جست و از قبائل عرب دعوت کرد.

او که قسمتی از نقشه های جنگ (احد) را ضد مسلمین رهبری می کرد، دستور داد در میان دو صف لشکر گودالهایی بکنند که اتفاقاً پیامبر (ﷺ) در یکی از آنها افتاد و پیشانی‌اش مجروح شد و دندانش شکست.

هنگامی که غزوه احد پایان یافت و با تمام مشکلاتی که مسلمانان در این میدان با آن روبرو شدند آوازه اسلام بلندتر گردید و در همه جا پیچید او از مدینه فرار کرد و به سوی (هرقل) پادشاه روم رفت تا از او کمک بگیرد و با لشکری برای کوبیدن مسلمانان حرکت کند. ذکر این نکته نیز لازم است که بر اثر این تحریکات و کارشکنیها پیامبر (ﷺ) لقب (فاسق) به او داده بود. بعضی می گویند مرگ به او مهلت نداد تا خواسته خود را با هرقل در میان بگذارد، ولی در بعضی از کتب دیگر می خوانیم که او با هرقل تماس گرفت و به وعده های او دلگرم شد!

به هر حال او پیش از آنکه بمیرد نامه‌ای برای منافقان مدینه نوشت و به آنها نوید داد که با لشکری از روم به کمکشان خواهد آمد، مخصوصاً توصیه و تاکید کرد که مرکزی برای او در مدینه بسازند تا کانون فعالیتهای آینده او باشد. ولی از آنجا که ساختن چنین مرکزی در مدینه بنام دشمنان اسلام عملاً امکانپذیر نبود منافقان بهتر این دیدند که در زیر نقاب مسجد، و به عنوان کمک به بیماران و معذوران، این برنامه را عملی سازند.

سرانجام مسجد ساخته شد و حتی می گویند جوانی آشنا به قرآن را از میان مسلمانان بنام (مجمع بن حارثه) (یا مجمع بن جاریه) به امامت مسجد برگزیدند.

ولی وحی الهی پرده از روی کار آنها برداشت و شاید اینکه پیامبر (ﷺ) قبل از رفتن به تبوک دستور نداد شدت عمل در مقابل آنها به خرج دهند برای

این بوده که هم وضع کار آنها روشنتر شود، و هم در سفر تبوک ناراحتی فکری دیگری از این ناحیه نداشته باشد.

هر چه بود پیامبر (ﷺ) نه تنها در آن مسجد نماز نگذارد، بلکه همانگونه که گفتیم بعضی از مسلمانان (مالک بن دحشم، و معنی بن عدی، و عامر بن سکر، یا عاصم بن عدی) را ماءموریت داد که مسجد را بسوزانند و ویران کنند، آنها چنین کردند نخست به وسیله آتش سقف مسجد را سوزاندند و بعد دیوارها را ویران ساختند و سرانجام محل آنرا مرکزی برای ریختن زباله ها قرار دادند (2).

تفسیر:

بتخانه ای در چهره مسجد!

در آیات گذشته به وضع گروههای مختلفی از مخالفان اشاره شد، و آیات مورد بحث گروه دیگری از آنها را معرفی می کند، گروهی که با یک نقشه ماهرانه حساب شده وارد میدان شدند، ولی لطف الهی به یاری مسلمانان شتافت، و این نقشه نیز نقش بر آب شد.

در نخستین آیه می گوید (گروهی دیگر از آنها مسجدی در مدینه اختیار کردند) که هدفهای شومی زیر این نام مقدس نهفته بودند، (والذین اتخذوا مسجدا).

سپس هدفهای آنها را در چهار قسمت زیر خلاصه می کند:

1 - منظور آنها این بود که با این عمل ضرر و زیانی به مسلمانان برسانند (ضرارا).

(ضرار) به معنی زیان رسانیدن تعمدی است، آنها در واقع درست به عکس آنچه ادعا داشتند که هدفشان تاءمین منافع مسلمانان و کمک به بیماران و از کار

افتادگان است، می خواستند با این مقدمات پیامبر اسلام را نابود و مسلمانان را در هم بکوبند و حتی اگر توفیق یابند نام اسلام را از صفحه جهان براندازند.

2 - تقویت مبانی کفر و بازگشت دادن مردم به وضع قبل از اسلام (و کفرا).

3 - ایجاد تفرقه در میان صفوف مسلمانان، زیرا با اجتماع گروهی در این مسجد، مسجد (قبا) که نزدیک آن بود و یا مسجد پیامبر (ﷺ) که از آن فاصله داشت از رونق می افتاد (و تفریقا بین المؤمنین).

از این جمله - آنچنان که بعضی از مفسران استفاده کرده اند - چنین بر می آید که نباید فاصله میان مساجد آنچنان کم باشد که روی اجتماع یکدیگر اثر بگذارند، بنابراین آنها که روی تعصبات قومی و یا اغراض شخصی مساجد را در کنار یکدیگر می سازند، و جماعات مسلمین را آنچنان پراکنده می کنند که صفوف جماعت آنها خلوت و بی رونق و بی روح می شود، عملی بر خلاف اهداف اسلامی انجام می دهند.

4 - آخرین هدف آنها این بود که مرکز و کانونی برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود و سوابق سوئش بر همگان روشن بود بسازند تا از این پایگاه نفاق، برنامه های خود را عملی سازند (وارصادا لمن حارب الله و رسوله من قبل).

ولی عجب این است که تمام این اغراض سوء و اهداف شوم را در یک لباس زیبا و ظاهر فریب پیچیده بودند، و حتی سوگند یاد می کردند که ما جز نیکی قصد و نظر دیگری نداشتیم (ولیحلفن ان اردنا الا الحسنى).

و این است آئین منافقان در هر عصر و زمان که علاوه بر استتار در پرده های ظاهرا زیبا متوسل به انواع سوگندهای دروغین برای منحرف ساختن افکار عمومی می شوند.

ولی قرآن اضافه می کند خداوندی که از اسرار درون همه آگاه است و غیب و شهود برایش یکسان می باشد گواهی می دهد که بطور مسلم آنها دروغگو هستند (والله یشهد انهم لکاذبون).

در این جمله انواع تاءکیدها برای تکذیب آنان به چشم می خورد نخست اینکه (جمله اسمیه) است، و دیگر اینکه کلمه (ان) برای تاکید است، و نیز لام (لکاذبون) که به اصطلاح لام ابتدا و برای تاکید می باشد و همچنین ذکر (کاذبون) بجای فعل ماضی دلیل بر استمرار و ادامه دروغگوئی آنان می باشد، و به این ترتیب خداوند با شدیدترین وجهی سوگندهای غلیظ و شدید آنان را تکذیب می کند!

خداوند در آیه بعد تاءکید بیشتری روی این موضوع حیاتی کرده، به پیامبرش صریحا دستور می دهد که هرگز در این مسجد قیام به عبادت مکن و نماز مگزار (لا تقم فیه ابدًا).

بلکه بجای این مسجد (شایسته تر این است که در مسجدی قیام به عبادت کنی که شالوده آن در روز نخست بر اساس تقوا گذارده شده است) (المسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه).

نه این مسجدی که شالوده و اساسش از روز نخست بر کفر و نفاق و بیدینی و تفرقه بنا شده است.

کلمه (احق) (شایسته تر) گر چه افعّل التفضیل است ولی در اینجا به معنی مقایسه دو چیز در شایستگی نیامده بلکه (شایسته) و (ناشایسته ای) را مقایسه

می کند، و این در آیات قرآن و احادیث و سخنان روزمره نمونه های زیادی دارد.

مثلا گاه به شخص ناپاک و دزد می گوئیم پاکی و درستکاری برای تو بهتر است، معنی این سخن آن نیست که دزدی و ناپاکی خوب است ولی پاکی از آن بهتر است بلکه مفهومی این است که پاکی خوب و دزدی بد و ناشایست است. مفسران گفته اند مسجدی که در جمله فوق به آن اشاره شده که شایسته است پیامبر (ﷺ) در آن نماز بخواند همان مسجد (قبا) است که منافقان مسجد ضرار را در نزدیک آن ساخته بودند.

البته این احتمال نیز داده شده که منظور مسجد پیامبر (ﷺ) و یا همه مساجدی است که بر اساس تقوا بنا شود، ولی با توجه به تعبیر (اول یوم) (از روز نخست) و با توجه به اینکه مسجد (قبا) نخستین مسجدی بود که در مدینه ساخته شد (3) احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد، هر چند این کلمه با مساجدی همچون مسجد پیامبر (ﷺ) نیز سازگار است.

سپس قرآن اضافه می کند: علاوه بر اینکه این مسجد از اساس بر شالوده تقوا گذارده شده، (گروهی از مردان در آن به عبادت مشغولند که دوست می دارند خود را پاکیزه نگه دارند، و خدا پاکیزگان را دوست دارد) (فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المطهرین).

در اینکه منظور از این پاکیزگی، پاکیزگی ظاهری و جسمانی یا معنوی و باطنی است، در میان مفسران گفتگو است، در روایتی که در تفسیر (تبیان) و (مجمع البیان) در ذیل این آیه از پیامبر (ﷺ) نقل شده چنین می خوانیم که به اهل مسجد قبا فرمود (ماذا تفعلون فی طهرکم فان الله تعالی قد احسن علیکم الثناء، قالوا نغسل اثر الغائط): (شما به هنگام پاک ساختن خود چه کاری انجام

می دهید که خداوند این چنین شما را مدح کرده است؟ گفتند ما اثر مدفوع را با آب می شوئیم).

روایاتی به همین مضمون از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است ولی همانگونه که بارها اشاره کرده ایم اینگونه روایات دلیل بر منحصر بودن مفهوم آیه به این مصداق نیست، بلکه همانگونه که ظاهر اطلاق آیه گواهی می دهد طهارت در اینجا معنی وسیعی دارد که هر گونه پاکسازی روحانی از آثار شرک و گناه، و جسمانی از آثار آلودگی به کثافات را شامل می شود.

در سومین آیه مورد بحث مقایسه ای میان دو گروه مؤمنان که مساجدی همچون مسجد قبا را بر پایه تقوی بنا می کنند با منافقانی که شالوده آنرا بر کفر و نفاق و تفرقه و فساد قرار می دهند به عمل آمده است.

نخست می گوید: (آیا کسی که بنای آن مسجد را بر پایه تقوا و پرهیز از مخالفت فرمان خدا و جلب خشنودی او نهاده است بهتر است، یا کسی که شالوده آنرا بر لبه پرتگاه سستی در کنار دوزخ نهاده که بزودی در آتش جهنم سقوط خواهد کرد)! (افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیر امن اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانها ربه فی نار جهنم).

(بنیان) مصدری است به معنی (اسم مفعول) یعنی بنا و ساختمان و (شفا) به معنی لبه چیزی است، و (جرف) به معنی (حاشیه) نهر و یا چاه است که آب زیر آنرا خالی کرده باشد، و (هار) به معنی شخص یا ساختمان سستی است که در حال سقوط است.

تشبیه فوق با نهایت روشنی و وضوح بی ثباتی و سستی کار منافقان و استحکام و بقای کار اهل ایمان و برنامه های آنها را روشن می سازد.

ماءمنان به کسی می مانند که برای بنای یک ساختمان، زمین بسیار محکمی را انتخاب کرده و آنرا از شالوده با مصالحی پر دوام و مطمئن بنا می کند، اما منافقان به کسی می مانند که ساختمان خود را بر لبه رودخانه ای که سیلاب زیر آنرا به کلی خالی کرده و هر آن آماده سقوط است می سازد، همانگونه که نفاق ظاهری دارد فاقد محتوا چنین ساختمانی نیز ظاهری دارد بدون پایه و شالوده. این ساختمان هر آن ممکن است فرو بریزد، مکتب اهل نفاق نیز هر لحظه ممکن است باطن خود را نشان دهد و به رسوائی بیانجامد.

پرهیزگاری و جلب رضای خدا، یعنی هماهنگی با واقعیت و همگامی با جهان آفرینش و نوامیس آن بدون شک عامل بقا و ثبات است. اما نفاق یعنی بیگانگی با واقعیتها و جدائی از قوانین آفرینش بدون تردید عامل زوال و فناست.

و از آنجا که گروه منافقان هم به خویشتن ستم می کنند و هم به جامعه، در آخر آیه می فرماید (خداوند ظالمان را هدایت نمی کند) (و الله لا یهدی القوم الظالمین).

همانگونه که بارها گفته ایم هدایت الهی یعنی فراهم ساختن مقدمات برای رسیدن به مقصد، تنها شامل حال گروهی می شود که شایستگی و استحقاق و آمادگی آنرا داشته باشند، اما ظالمانی که از این شایستگی دورند هرگز مشمول چنین لطفی نخواهند بود زیرا خداوند حکیم است و مشیت و اراده اش روی حساب.

در آخرین آیه اشاره به لجajt و سرسختی منافقان کرده می گوید آنها چنان در کار خود سرسختند و در نفاق سرگردان، و در تاریکی و ظلمت کفر حیرانند که حتی (بنائی را که خودشان برپا کردند همواره به عنوان یک عامل شک و

تردید، یا یک نتیجه شک و تردید، در قلوب آنها باقی می ماند، مگر اینکه دلهای آنها قطعه قطعه شود و بمیرند) (لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریه فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم).

آنها در یک حالت حیرت و سرگردانی دائم بسر می برند، و این کانون نفاق و مسجد ضراری که برپا کرده بودند به صورت یک عامل لجاجت و تردید در روح آنها همچنان باقی می ماند، هر چند آن بنا را پیامبر (ﷺ) بسوزاند و ویران کند، اما گوئی نقش آن از دل پر تردیدشان زائل نمی گردد.

و در آخر آیه می گوید (و خداوند دانا و حکیم است) (والله علیم حکیم).

اگر به پیامبرش دستور مبارزه و در هم کوبیدن چنین بنای ظاهرا حق به - جانبی را داد به خاطر آگاهی از نیات سوء بنا کنندگان و باطن و حقیقت این بنا بود این دستور عین حکمت و بر طبق مصلحت و صلاح حال جامعه اسلامی صادر شد

نه یک قضاوت عجولانه بود و نه زائیده یک هیجان و عصبانیت.

نکته ها

در اینجا باید به چند نکته توجه کرد

درس بزرگ

1 - داستان مسجد ضرار درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگیشان، گفتار خداوند و عمل پیامبر (ﷺ) به روشنی نشان می دهد که مسلمانان هرگز نباید آنچنان ظاهر بین باشند که تنها به قیافه های حق بجانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی خبر و بر کنار مانند.

مسلمان کسی است که نفاق و منافق را در هر زمان، در هر مکان، و در هر لباس و چهره بشناسد حتی اگر در چهره دین و مذهب، و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد بوده باشد!

استفاده از (مذهب بر ضد مذهب) چیز تازه ای نیست، همواره راه و رسم استعمارگران، و دستگاههای جبار، و منافقان، در هر اجتماعی این بوده که اگر مردم گرایش خاصی به مطلبی دارند از همان گرایش برای اغفال، و سپس استعمار آنها استفاده کنند، و حتی از نیروی مذهب بر ضد مذهب کمک بگیرند. اصولاً فلسفه ساختن پیامبران قلابی و مذاهب باطل همین بوده که از این راه گرایشهای مذهبی مردم را در مسیر دلخواهشان بیندازند.

بدیهی است در محیطی مانند (مدینه) آنها در عصر پیامبر (ﷺ) با آن نفوذ فوق العاده اسلام و قرآن، مبارزه آشکار بر ضد اسلام ممکن نبود، بلکه باید لا مذهبی را در لفافه مذهب، و باطل را در لباس حق به پیچند و عرضه کنند، تا مردم ساده دل جذب شوند، و نیت سوء آنها لباس عمل به خود بپوشد. ولی مسلمان راستین کسی نیست که آنچنان سطحی باشد که فریب اینگونه ظواهر را بخورد، باید با دقت در عوامل و دستهایی که برای اینگونه برنامه ها شروع به کار می کند، و بررسی قرائن دیگر به ماهیت اصلی پی ببرد، و چهره باطنی افراد را در پشت چهره ظاهری ببیند.

مسلمان کسی نیست که هر ندائی از هر حلقومی برخاست همین اندازه که ظاهراً حق بجانب باشد بپذیرد و به آن لبیک گوید، مسلمان کسی نیست که هر دستی به سویش دراز شد آنرا بفشارد، و هر حرکت ظاهراً دینی را مشاهده کرد با آن همگام شود، و هر کسی پرچمی بنام مذهب برافراشت پای آن سینه زند، و هر بنائی بنام مذهب ساخته شد به سوی آن جذب گردد.

مسلمان باید هوشیار، آگاه، واقع بین، آینده‌نگر و اهل تجزیه و تحلیل در همه مسائل اجتماعی باشد.

دیوان را در لباس فرشته بشناسد، گرگها را در لباس چوپان تشخیص دهد و خود را برای مبارزه با این دشمنان ظاهرا دوست آماده سازد.

یک اصل اساسی در اسلام این است که باید قبل از همه چیز نیات بررسی شود و ارزش هر عمل بستگی به نیت آن دارد، نه به ظاهر آن، گرچه نیت یک امر باطنی است، اما ممکن نیست کسی نیتی در دل داشته باشد، اثر آن در گوشه و کنار عملش ظاهر نشود، هر چند در پرده پوشی فوق العاده استاد و ماهر باشد.

و از اینجا جواب این سؤال روشن می‌شود که چرا پیامبر (ﷺ) با آن عظمت مقام دستور داد مسجد یعنی خانه خدا را آتش بزنند، و مسجدی که یک ریگ آنرا نمی‌توان بیرون برد ویران سازند، و مکانی را که اگر آلوده شود باید فوراً تطهیر کنند مزبله گاه شهر سازند!

پاسخ همه این سؤالات یک مطلب است و آن اینکه مسجد ضرار مسجد نبود در واقع بتخانه بود، مکان مقدس نبود کانون تفرقه و نفاق بود، خانه خدا نبود بلکه خانه شیطان بود، و هرگز اسم و عنوان ظاهری و ماسک‌ها، واقعیت چیزی را دگرگون نمی‌سازد.

این بود درس بزرگی که داستان مسجد ضرار به همه مسلمانان برای همه اعصار و قرون داد.

از این بحث این موضوع نیز روشن می‌شود که اهمیت اتحاد در میان صفوف مسلمین در نظر اسلام بقدری زیاد است که حتی اگر ساختن مسجدی در کنار

مسجد دیگر باعث ایجاد تفرقه و اختلاف و شکاف در میان صفوف مسلمانان گردد آن مسجد تفرقه انداز نامقدس است.

نفی به تنهائی کافی نیست!

2 - دومین درسی که از آیات فوق می گیریم این است که خداوند در این آیات به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد در مسجد ضرار نماز نخوان بلکه در مسجدی که پایه آن بر شالوده تقوا بنا شده است نماز بخوان.

این (نفی) و (اثبات) که از شعار اصلی اسلام (لا اله الا الله) تا برنامه های بزرگ و کوچک دیگر همه جلوه های آن است، این واقعیت را بیان می کند که همیشه در کنار هر نفی باید اثباتی باشد، تا جامه عمل بخود بپوشد، اگر ما مردم را از رفتن به مراکز فساد نهی می کنیم، باید در مقابل آن کانونهای پاکی برای اجتماع و ارضای روح زندگی گروهی بسازیم، اگر از تفریحات ناسالم جلوگیری می کنیم باید وسائل تفریحات سالمی فراهم سازیم، اگر از مدارس استعماری نهی می کنیم باید فرهنگی سالم و مراکزی پاک برای آموزش و پرورش تشکیل بدهیم اگر بی عفتی را محکوم می سازیم باید وسائل ازدواج آسان در اختیار جوانان بگذاریم.

آنها که تمام قدرت خود را در نفی بکار می اندازند، و در برنامه هایشان خبری از اثبات نیست، یقین داشته باشند که نفیشان هم کمتر بجائی خواهد رسید.

چرا که این سنت آفرینش است که باید همه غرائز و احساسات را از طریق صحیح اشباع کرد، چرا که این برنامه مسلم اسلام است که (لا) باید با (الا) توام گردد تا از آن توحیدی حیاتبخش متولد شود.

و این درسی است که متأسفانه بسیاری از مسلمانان آنرا بدست فراموشی سپرده اند و باز هم شکایت می کنند چرا برنامه های اسلامی پیش نمی رود، در حالی که برنامه اسلام منحصر به نفی نیست آنچنانکه آنها خیال می کنند، اگر نفی و اثبات را با هم قرین می ساختند پیشرفتشان حتمی بود.

دو شرط اساسی

3 - سومین درس ارزنده ای که از جریان مسجد ضرار و آیات فوق فرا می گیریم این است که یک کانون فعال و مثبت دینی و اجتماعی کانونی است که از دو عنصر مثبت تشکیل گردد نخست شالوده و هدف آن از آغاز پاک باشد

(اسس علی التقوی من اول یوم).

و دیگر اینکه حامیان و پاسدارانش انسانهایی پاک و درستکار و با ایمان و مصمم باشند (فیه رجال یحبون ان یتطهروا).

از میان رفتن هر یک از این دو رکن اساسی باعث فقدان نتیجه و نرسیدن به مقصد است.

آیه (111) و (112) ترجمه

(ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة يقتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون وعدا عليه حقا في التوراة و الانجيل و القرآن و من اوفى بعهدہ من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم) (111) (التائبون العابدون الحمدون السائحون الركعون السجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنكر و الحفظون لحدود الله و بشر المؤمنين) (112) ترجمه:

111 - خداوند از مؤمنان جانها و اموالشان را خریداری می کند که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند، این وعده حقی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده، و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است، اکنون بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خدا کرده اید و این پیروزی بزرگی (برای شما) است.

112 - (مؤمنان کسانی هستند که) توبه کنندگانند، و عبادتکاران، و سپاسگویان و سیاحت کنندگان، و رکوع کنندگان، و سجده آوران، و آمران به معروف، و نهی کنندگان از منکر، و حافظان حدود (و مرزهای) الهی و بشارت بده (به اینچنین) مؤمنان!

تفسیر:

یک تجارت بی نظیر

از آنجا که در آیات گذشته در باره متخلفان و جهاد سخن به میان آمد، در این دو آیه مقام والای مجاهدان با ایمان، با ذکر مثال جالبی، بیان شده است.

در این مثال خداوند خود را خریدار و مؤمنان را فروشنده معرفی کرده و می گوید (خداوند از مؤمنان جانها و اموالشان را خریداری می کند، و در برابر این متاع، بهشت را به آنان می دهد) (ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة)

و از آنجا که در هر معامله در حقیقت (پنج رکن اساسی) وجود دارد که عبارتند از خریدار، فروشنده، متاع، قیمت و سند معامله، خداوند در این آیه به تمام این ارکان اشاره کرده است.

خودش را (خریدار) و مؤمنان را (فروشنده) و جانها و اموال را (متاع) و بهشت را (ثمن) (بها) برای این معامله قرار داده است.

منتها طرز پرداخت این متاع را با تعبیر لطیفی چنین بیان می کند: (آنها در راه خدا پیکار می کنند، و دشمنان حق را می کشند و یا در این راه کشته می شوند و شربت شهادت را می نوشند) (يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون)

در حقیقت دست خدا در میدان جهاد برای تحویل گرفتن این متاع اعم از جان، و یا اموالی که در جهاد مصرف می شود آماده است!

و به دنبال آن به (اسناد) معتبر و محکم این معامله که پنجمین رکن است اشاره کرده می فرماید: (این وعده حقی است بر عهده خداوند که در سه کتاب آسمانی تورات، انجیل و قرآن آمده است) (وعدا عليه حقا في التورات والانجيل والقرآن).

البته با توجه به تعبیر (فی سبیل الله) به خوبی روشن می شود که خداوند خریدار جانها و تلاشها و کوششها و مجاهدتهاست که در راه او صورت می گیرد یعنی در راه پیاده کردن حق و عدالت و آزادی و نجات انسانها از چنگال کفر و ظلم و فساد.

سپس برای تأکید روی این معامله بزرگ اضافه می کند (چه کسی وفادارتر به عهدش از خدا است؟) **(و من اوفی بعهده من الله)**.

یعنی گر چه بهای این معامله فوراً پرداخته نمی شود، اما خطرات نسیه را در بر ندارد! چرا که خداوند به حکم قدرت و توانائی و بی نیازی از هر کس نسبت به عهد و پیمانش وفادارتر است، نه فراموش می کند، نه از پرداخت عاجز است، و نه کاری بر خلاف حکمت انجام می دهد که از آن پشیمان گردد و نه العیاذ بالله خلاف می گوید، بنابراین هیچگونه جای شک و تردید در وفاداری او به عهدش، و پرداختن بها در راس موعد، باقی نمی ماند.

و از همه جالبتر اینکه پس از انجام مراسم این معامله، همانگونه که در میان تجارت کنندگان معمول است، به طرف مقابل تبریک گفته و معامله را معامله پر سودی برای او می خواهد و می گوید: (بشارت باد بر شما به این معامله ای که انجام دادید) **(فاستبشروا ببيعکم الذی بايعتم به)**

(و این پیروزی و رستگاری بزرگی برای همه شما است) **(و ذلك هو الفوز العظيم)**.

نظیر همین مطلب به عبارات دیگری در سوره صف، در آیات 10 و 11 آمده است، آنجا که می فرماید **(يا ايها الذين آمنوا هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون في سبيل الله باموالكم و انفسكم ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون)**. **(يغفر لكم ذنوبكم و يدخلكم جنات تجري من تحتها الانهار و مساكن طيبة في جنات عدن ذلك الفوز العظيم)**

در اینجا انسان از این همه لطف و محبت پروردگار در حیرت فرو می رود، خداوندی که مالک همه عالم هستی، و حاکم مطلق بر تمام جهان آفرینش است، و هر کس هر چه دارد از ناحیه او دارد، در مقام خریداری همین مواهبی که به بندگان بخشیده بر می آید و اعطائی خود را به بهائی صد چندان می خرد.

عجیبتر اینکه جهادی که باعث سر بلندی خود انسان و پیروزی و افتخار هر قوم و ملتی است، و ثمراتش سرانجام به خود آنها باز می گردد، به عنوان پرداخت این متاع شمرده است.

و با اینکه باید در مقابل متاع و بها معادله ای باشد این تعادل را نادیده گرفته و سعادت جاویدان را در برابر یک متاع ناپایدار که به هر حال فانی شدنی است (خواه در بستر بیماری و خواه در میدان جنگ) قرار داده.

و ازین مهمتر، با اینکه خدا از همه راستگویان راستگوتر است و نیاز به هیچگونه سند و تضمینی ندارد، مهمترین اسناد و تضمینها را برای بندگان قائل شده است.

و در پایان این معامله بزرگ به آنها تبریک می گوید و بشارت می دهد، آیا لطف و محبت و مرحمت از این بالاتر تصور می شود؟!

و آیا معامله ای از این پرسودتر وجود دارد؟

لذا در حدیثی از (جابر بن عبد الله انصاری) می خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد، پیامبر (ﷺ) در مسجد بود، حضرت آیه را با صدای بلند تلاوت کرد و مردم تکبیر گفتند، مردی از انصار پیش آمد از روی تعجب از پیامبر (ﷺ) پرسید: راستی این آیه بود که نازل شد؟ پیامبر (ﷺ) فرمود آری.

مرد انصاری گفت (بيع ربيع لا ثقیل و لا نستقیل): چه معامله پر سودی؟ نه

این معامله را باز می گردانیم و نه اگر بازگشتی از ما بخواهند می پذیریم!

همانگونه که روش قرآن مجید است که در آیه ای سخنی را به اجمال برگذار می کند و در آیه بعد به شرح و توضیح آن می پردازد، در دومین آیه مورد بحث مؤمنان را که فروشنده گان جان و مال به خدا هستند با نه صفت بارز معرفی می کند.

- 1 - (آنها توبه کارانند) و دل و جان خود را به وسیله آب توبه از آلودگی گناه شستشو می دهند (التائبون).
 - 2 - (آنها عبادت کارانند و در پرتو راز و نیاز با خدا و پرستش ذات پاک او خود سازی می کنند). (العابدون)
 - 3 - (آنها در برابر نعمتهای مادی و معنوی پروردگار سپاس می گویند) (الحامدون).
 - 4 - (آنها از یک کانون عبادت و پرستش به کانون دیگری رفت و آمد دارند) (السائحون).
- و به این ترتیب برنامه های خود سازی آنان در پرتو عبادت، در محیط محدودی خلاصه نمی شود، و به افق خاصی تعلق ندارد، بلکه همه جا کانون عبودیت پروردگار و خودسازی و تربیت برای آنها است، و هر کجا درسی در این زمینه باشد طالب آیند.
- (سائح) در اصل از ماده (سیح) و (سیاحت) به معنی جریان و استمرار گرفته شده.
- و در اینکه منظور از سائح در آیه فوق چه نوع سیاحت و جریان و استمراری است در میان مفسران گفتگو است.
- بعضی همانگونه که در بالا گفتیم سیر در میان کانونهای عبادت گرفته اند، در حدیثی از پیامبر (ﷺ) می خوانیم (سیاحة امتی فی المساجد) (سیاحت امت من در مساجد است).
- بعضی دیگر (سائح) را به معنی (صائم) و روزه دار گرفته اند، زیرا روزه یک کار مستمر در سراسر روز است، در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر (ﷺ) فرمود (ان السائحین هم الصائمون): (سائحان روزه دارانند).

بعضی دیگر از مفسران سیاحت را به معنی سیر و گردش در روی زمین و مشاهده آثار عظمت خدا و شناخت جوامع بشری و آشنائی به عادات و رسوم و علوم و دانشهای اقوام که اندیشه انسان را زنده و فکر او را پخته می سازد، دانسته اند.

بعضی دیگر از مفسران سیاحت را به معنی سیر و حرکت به سوی میدان جهاد و مبارزه با دشمن می دانند، و حدیث نبوی معروف را (ان سیاحه امتی الجهاد فی سبیل الله) (سیاحت امت من جهاد در راه خدا است) شاهد آن گرفته اند.

و سرانجام بعضی آنرا به معنی سیر عقل و فکر در مسائل مختلف مربوط به جهان هستی، و عوامل سعادت و پیروزی، و اسباب شکست و ناکامی دانسته اند.

ولی با توجه به اوصافی که قبل و بعد از آن شمرده شده معنی اول مناسبتر از همه به نظر می رسد، هر چند اراده تمام این معانی از این کلمه، نیز کاملاً ممکن است، زیرا همه این مفاهیم در مفهوم سیر و سیاحت جمع است.

5 - (آنها که در برابر عظمت خدا رکوع می کنند) (الراکعون).

6 - (آنها که سر بر آستانش می ساینند و سجده می آورند) (الساجدون).

7 - (آنها که مردم را به نیکیها دعوت می کنند) (الامرون بالمعروف).

8 - (آنها که تنها به وظیفه دعوت به نیکی قناعت نمی کنند بلکه با هرگونه

فساد و منکری می جنگند) (والناهون عن المنکر).

9 - و (آنها که پس از ادای رسالت امر به معروف و نهی از منکر، به آخرین

و مهمترین وظیفه اجتماعی خود یعنی حفظ حدود الهی، و اجرای قوانین او، و اقامه حق و عدالت قیام می کنند) (والحافظون لحدود الله).

پس از ذکر این صفات نه گانه، خداوند بار دیگر چنین مؤ منان راستین و تربیت یافتگان مکتب ایمان و عمل را تشویق می کند، و به پیامبرش می گوید (این مؤ منان را بشارت ده) (و بشار المؤمنین).

و از آنجا که متعلق بشارت ذکر نشده و یا به تعبیر دیگر بشارت بطور مطلق آمده است، مفهوم وسیعی را می فهماند که هر خیر و سعادت را در بر می گیرد، یعنی آنها را به هر خیر و هر سعادت و هر گونه افتخار بشارت ده!.

توجه به این نکته نیز لازم است که قسمتی از این صفات نه گانه (شش صفت اول) مربوط به جنبه های خودسازی و تربیتی افراد است، و قسمت دیگری (دو صفت هفتم و هشتم) به وظائف حساس اجتماعی و پاکسازی محیط جامعه اشاره می کند، و آخرین صفت حکایت از مسؤ ولیت های همگانی در مورد تشکیل حکومت صالح و شرکت فعالانه در مسائل مثبت سیاسی دارد.

آیه (113) و (114) و ترجمه

(ما كان للنبي و الذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين ولو كانوا أولى قربى من بعد ما تبين لهم أنهم أصحاب الجحيم) (113) (و ما كان استغفار إبراهيم لا يبه إلا عن موعده وعدّها إياه فلما تبين له أنه عدو لله تبرأ منه إن إبراهيم لا وه حلیم)
(114)

ترجمه:

113 - برای پیامبر (ﷺ) و مؤمنان شایسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند، هر چند از نزدیکانشان باشند، پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه اصحاب دوزخند.

114 - و استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) فقط بخاطر وعده ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند) اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خدا است از او بیزارى جست، چرا که ابراهیم مهربان و بردبار بود.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان روایتی به این مضمون در شان نزول آیات فوق نقل شده است که گروهی از مسلمانان به پیامبر اسلام می گفتند: آیا برای پدران ما که در عصر جاهلیت از دنیا رفتند طلب آمرزش نمی کنی؟ آیات فوق نازل شد و به همه آنها اخطار کرد که هیچ کس حق ندارد برای مشرکان استغفار نماید. در شان نزول این آیات مطالب دیگری نیز گفته شده است که پس از پایان تفسیر آیه خواهد آمد.

تفسیر:

لزوم بیگانگی از دشمنان

آیه نخست با تعبیری رسا و قاطع پیامبر (ﷺ) و مؤمنان را از استغفار برای مشرکان نهی می کند و می گوید: (شایسته نیست که پیغمبر (ﷺ) و افراد با ایمان برای مشرکان طلب آمرزش کنند) (ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشركین).

سپس برای تاءکید و تعمیم اضافه می کند (حتی اگر از نزدیکانشان باشند) (ولو کانوا اولی قربی).

بعدا دلیل این موضوع را ضمن جمله ای چنین توضیح می دهد (بعد از آنکه برای مسلمانان روشن شد که مشرکان اهل دوزخند طلب آمرزش برای آنها معنی ندارد) (من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم).

این کاری است بیهوده و آرزویی است نابجا چرا که مشرک بهیچ وجه قابل آمرزش نیست و آنان که راه شرک را پوئیدند راه نجاتی برای آنها تصور نمی شود.

بعلاوه استغفار و طلب آمرزش یکنوع اظهار محبت و پیوند و علاقه با مشرکان است و این همان چیزی است که بارها در قرآن از آن نهی شده است. و از آنجا که مسلمانان آگاه و آشنا به قرآن، در آیات این کتاب آسمانی خوانده بودند که ابراهیم برای (عمویش) آزر استغفار کرد، فوراً این سؤال ممکن بود در ذهن آنها پدید آید که مگر آزر مشرک نبود؟ اگر این کار ممنوع است چرا این پیامبر بزرگ خدا انجام داد؟!

لذا در آیه دوم به پاسخ این سؤال پرداخته می گوید: (استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) به خاطر وعده ای بود که به او داد، اما هنگامی که برای

او آشکار شد که وی دشمن خدا است از او بیزاری جست و برایش استغفار نکرد (و ما کان استغفار ابراهیم لابیة الا عن موعدة وعدھا اياه فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه).

در پایان آیه اضافه می کند: (ابراهیم کسی بود که در پیشگاه خدا خاضع و از خشم و غضب پروردگار خائف و ترسان، و مردی بزرگوار و حلیم و بردبار بود) (ان ابراهیم لاواه حلیم)

این جمله ممکن است دلیلی برای وعده ابراهیم به آزر در زمینه استغفار بوده، باشد، زیرا حلم و بردباری از یک سو، و اواه بودن او که طبق بعضی از تفاسیر به معنی رحیم بودن است از سوی دیگر، ایجاب می کرد که حد اکثر تلاش و کوشش را برای هدایت آزر انجام دهد، اگر چه از طریق وعده استغفار و طلب آمرزش از گذشته او باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله فوق دلیل برای این موضوع باشد که ابراهیم به خاطر خضوع و خشوعی که داشت و ترس از مخالفت پروردگار هرگز حاضر نبود برای دشمنان حق استغفار کند، بلکه این کار مخصوص به زمانی بود که امید هدایت آزر را در دل می پروراند، لذا به محض آشکار شدن عداوت او از این کار صرف نظر کرد.

اگر سؤال شود مسلمانان از کجا می دانستند که ابراهیم برای آزر استغفار کرد.

در پاسخ می گوئیم این آیات سوره توبه همانگونه که در آغاز اشاره کردیم در اواخر عمر پیامبر (ﷺ) نازل شد و قبلاً مسلمانان در سوره مریم آیه 47 خوانده بودند که ابراهیم با جمله (سا ستغفر لک ربی) به آزر وعده استغفار داده بود و مسلمان پیامبر خدا (ﷺ) بیهوده وعده نمی دهد، و هرگاه وعده داده به

وعده اش وفا کرده است، و نیز در سوره ممتحنه آیه 4 خوانده بودند که ابراهیم به او گفت

(لاستغفرن لك) (من برای تو استغفار خواهم کرد) همچنین در سوره شعرا که از سوره های مکی است استغفار ابراهیم برای پدرش صریحا آمده است آنجا که می گوید (واغفرلابی انه كان من الضالین) (آیه 86)

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد.

1 - یک روایت مجعول

بسیاری از مفسران اهل سنت حدیث مجعولی از صحیح بخاری و مسلم و کتب دیگر از (سعید بن مسیب) از پدرش نقل کرده اند که هنگامی که مرگ ابو طالب نزدیک شد پیامبر (ﷺ) بر او وارد گردید، در حالی که ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه نزد او بودند، پیامبر (ﷺ) به او فرمود: ای عمو! تو لا اله الا الله بگو که من به وسیله آن نزد پروردگار برای تو دفاع (و شفاعت) کنم، در این هنگام ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه رو به ابو طالب کردند و گفتند: تو می خواهی از آئین (پدرت) عبد المطلب صرف نظر کنی؟ ولی پیامبر (ﷺ) کرارا این پیشنهاد را به او کرد اما ابو جهل و عبد الله با همان بیان مانع او شدند، آخرین سخنی را که ابو طالب گفت این بود: (بر آئین عبد المطلب!) و از گفتن لا اله الا الله خودداری کرد، در این هنگام پیامبر (ﷺ) فرمود من برای تو استغفار خواهم کرد، تا زمانی که از آن نهی شوم، در این هنگام آیه فوق (ما كان للنبي و الذين آمنوا...) نازل گردید.

ولی نشانه های جعل و دروغ در این حدیث به چشم می خورد زیرا:
اولا مشهور و معروف در میان مفسران و محدثان این است که سوره براءت در سال نهم هجرت نازل گردید بلکه به عقیده بعضی این آخرین سوره ای است

که بر پیامبر (ﷺ) نازل شده است، در حالی که مورخان نوشته اند وفات ابو طالب در مکه و قبل از هجرت پیامبر (ﷺ) اتفاق افتاد!

بخاطر همین تضاد روشن بعضی از متعصبان مانند نویسندگان تفسیر المنار به دست و پا افتاده اند، گاهی گفته اند این آیه دو بار نازل شده است! یک بار در مکه، و یک بار در مدینه سال نهم هجرت! و با این ادعای بی دلیل به گمان خود خواسته اند تضاد را برطرف سازند.

و گاهی گفته اند ممکن است این آیه در مکه هنگام وفات ابو طالب نازل شده باشد بعداً به دستور پیامبر (ﷺ) در سوره توبه قرار داده شده است، در حالی که این ادعا نیز کاملاً عاری از دلیل است.

آیا بهتر نبود بجای این گونه توجیه های بی مدرک، در روایت مزبور و صحت آن تردید کنند؟.

ثانیا - شک نیست که قبل از مرگ ابو طالب خداوند در آیاتی از قرآن مسلمانان را از دوستی و محبت مشرکان نهی کرده بود - و می دانیم استغفار کردن یکی از روشنترین مصادیق اظهار محبت و دوستی است، با این حال چگونه ممکن است ابو طالب مشرک از دنیا برود و پیامبر (ﷺ) سوگند یاد کند که من همچنان برای تو استغفار خواهم کرد تا خدا مرا نهی کند؟!

عجیب اینکه فخر رازی که به تعصب در اینگونه مسائل مشهور است چون نتوانسته است انکار کند که این آیه مانند بقیه سوره توبه در مدینه و در اواخر عمر پیغمبر (ﷺ) نازل شده است، دست به توجیه شگفت آوری زده و آن اینکه پیامبر (ﷺ) بعد از مرگ ابو طالب تا زمان نزول سوره توبه همچنان برای او استغفار می کرد تا اینکه آیه فوق نازل شد و او را نهی کرد، سپس می

گوید چه مانعی دارد که این امر برای پیامبر (ﷺ) و مؤمنان تا آن زمان مجاز بوده باشد؟!

فخر رازی اگر خود را از قید و بند تعصب رها می ساخت به حقیقت متوجه می شد که امکان ندارد پیامبر (ﷺ) در این مدت طولانی برای یک نفر مشرک استغفار کند در حالی که آیات فراوانی از قرآن که تا آن زمان نازل شده بود هر گونه

مودت و محبت و دوستی را نسبت به مشرکان محکوم ساخته بود
ثالثا - تنها کسی که این روایت را نقل کرده (سعید بن مسیب) است و دشمنی او با امیر مؤمنان علی (علیه السلام) معروف است، بنابراین هرگز نمی توان به گفتار او در باره علی (علیه السلام) یا پدر و فرزندش اعتماد کرد.

مرحوم (علامه امینی) پس از اشاره به مطلب فوق سخنی از واقدی نقل می کند که قابل توجه است می گوید: (سعید بن مسیب) از کنار جنازه امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام) گذشت و بر آن نماز نگذارد (و با عذری واهی) از این کار صرف نظر کرد، اما هنگامی که به گفته ابن حزم از او پرسیدند آیا پشت سر حجاج نماز می خوانی یا نه گفت ما پشت سر بدتر از حجاج نماز می خوانیم!.

رابعا - همانگونه که در جلد پنجم همین تفسیر گفتیم شک نیست که ابو طالب به پیامبر اسلام (ﷺ) ایمان آورد و مدارک و دلائل روشنی برای این موضوع ارائه دادیم و ثابت کردیم که آنچه درباره عدم ایمان ابو طالب گفته اند تهمتی بزرگ است که تمام علمای شیعه و گروهی از دانشمندان اهل تسنن مانند ابن ابی الحدید (در شرح نهج البلاغه) و قسطلانی (در ارشاد الساری) و زینی دحلان (در حاشیه تفسیر حلبی) به آن تصریح کرده اند.

و گفتیم یک محقق موشکاف با توجه به موج سیاسی مغرضانه ای که از حکام بنی امیه بر ضد علی (علیه السلام) برخاست به خوبی می تواند حدس بزند که هر کس با آن حضرت ارتباط و پیوند داشت از این تعرض مغرضانه در امان نماند، در واقع ابو طالب گناهی نداشت جز اینکه پدر علی بن ابی طالب (علیه السلام) پیشوای بزرگ اسلام

بود، مگر (ابوذر) آن مجاهد بزرگ اسلام را به خاطر عشقش به علی (علیه السلام) و مبارزه اش با مکتب عثمان مورد آنهمه اتهام قرار ندادند؟! (برای اطلاع بیشتر از ایمان ابو طالب که در تمام دوران حیاتش حامی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مدافع او بود و سر بر فرمانش داشت به جلد پنجم همین تفسیر صفحه 191 تا 198 مراجعه فرمائید)

2 - چرا ابراهیم به آزر وعده استغفار داد؟

سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که چگونه ابراهیم به عمویش آزر وعده استغفار داد و طبق ظاهر آیه فوق و آیات دیگر قرآن مجید به این وعده وفا کرد، با اینکه او هرگز ایمان نیاورد و در صف مشرکان و بت پرستان بود و استغفار برای چنین کسانی ممنوع است؟

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که ابراهیم انتظار داشته است که آزر از این طریق جذب به سوی ایمان و توحید شود، و استغفار او در حقیقت این بوده است (که خداوند او را هدایت کن، و گناهان گذشته او را ببخش).

اما هنگامی که آزر در حال شرک چشم از جهان فرو بست، و برای ابراهیم مسلم شد که او با حالت عداوت پروردگار از دنیا رفته، و دیگر جایی برای هدایت او باقی نمانده است، استغفار خود را قطع کرد.

طبق این معنی مسلمانان نیز می توانند برای دوستان و بستگان مشرکشان مادام که در قید حیاتند و امید هدایت آنها می رود، استغفار کنند یعنی از خدا برای آنها هدایت و آمرزش هر دو بطلبند، ولی پس از مرگ آنها در حال کفر، دیگر جائی برای استغفار باقی نمی ماند.

اما اینکه در بعضی از روایات وارد شده که امام صادق (علیه السلام) فرمود ابراهیم (علیه السلام) وعده داده بود که اگر آزر اسلام بیاورد برای او استغفار کند (نه اینکه پیش از اسلام آوردن) و هنگامی که برای او روشن شد که او دشمن خدا است، از وی بیزاری جست و بنابراین وعده ابراهیم مشروط بود و چون شرط آن حاصل نشد او هرگز استغفار نکرد.

این روایت علاوه بر اینکه روایت مرسل و ضعیفی است مخالف ظاهر یا صریح آیات قرآن است، زیرا ظاهر آیه مورد بحث این است که ابراهیم استغفار کرد و صریح آیه 86 سوره (شعراء) این است که ابراهیم از خداوند تقاضای آمرزش او را کرد آنجا که می گوید (و اغفر لابی انه کان من الضالین).

شاهد دیگر این سخن جمله معروفی است که از ابن عباس نقل شده که ابراهیم کرارا برای آزر مادامی که در حیات بود استغفار کرد، اما هنگامی که در حال کفر از دنیا رفت، و عداوت او نسبت به آئین حق مسلم شد، از این کار خودداری نمود.

و از آنجا که گروهی از مسلمانان مایل بودند برای نیاکان مشرک خود که در حال کفر مرده بودند استغفار کنند قرآن صریحا آنها را نهی کرد و تصریح نمود که وضع ابراهیم با آنها کاملا متفاوت بوده، او در حال حیات آزر، و به امید ایمان او، چنین کاری را می کرد، نه پس از مرگش!

3 - هر گونه پیوندی با دشمنان باید قطع شود

آیه مورد بحث تنها آیه ای نیست که سخن از قطع هر گونه رابطه با مشرکان می گوید، بلکه از آیات متعددی از قرآن این موضوع به خوبی استفاده می شود که هر گونه پیوند و همبستگی خویشاوندی و غیر خویشاوندی باید تحت الشعاع پیوندهای مکتبی قرار گیرد و این پیوند (ایمان به خدا و مبارزه با هر گونه شرک و بت پرستی) باید بر تمام روابط مسلمانان حاکم باشد، چرا که این پیوند یک پیوند زیر بنائی و حاکم بر همه مقدرات اجتماعی آنها است. و هرگز پیوندهای سطحی و رو بنائی نمی تواند آنرا نفی کند، این درسی بود برای دیروز و امروز و همه اعصار و قرون.

آیه (115) و (116) و ترجمه

(و ما كان الله ليضل قوما بعد إذ هدئهم حتى يبين لهم ما يتقون إن الله بكل
شيء عليم) (115) (إن الله له ملك السموت و الارض يحي و يميت و ما لكم
من دون الله من ولي و لا نصير) (116)

ترجمه:

115 - چنان نبوده که خداوند قومی را پس از هدایت (و ایمان) مجازات
کند مگر آنکه آنچه را که باید از آن پرهیزند برای آنان بیان نماید (و آنها
مخالفت کنند) زیرا خداوند به هر چیزی دانا است.

116 - حکومت آسمانها و زمین برای او است، (او) زنده و می میراند، و جز
خدا ولی و یآوری ندارید.

شان نزول:

بعضی از مفسران گفته اند که گروهی از مسلمانان قبل از نزول فرائض و
واجبات چشم از جهان بسته بودند، جمعی خدمت پیامبر (ﷺ) آمدند و
درباره سرنوشت آنها اظهار نگرانی کردند، و چنین می پنداشتند که آنها شاید
گرفتار مجازات الهی به خاطر عدم انجام این فرائض باشند. آیه فوق نازل شد و
این موضوع را نفی کرد.

بعضی دیگر از مفسران گفته اند که این آیه در مورد استغفار مسلمانان برای
مشرکان و اظهار محبت آنها قبل از نهی صریح در آیات سابق نازل شده است،
زیرا این موضوع، باعث نگرانی گروهی از مسلمین شده بود، آیه فوق نازل شد
و به آنها اطمینان داد که استغفارهای آنان قبل از نهی الهی موجب مؤاخذه و
مجازات نخواهد بود.

تفسیر:

مجازات پس از تبیین

نخستین آیه فوق اشاره به یک قانون کلی و عمومی است، که عقل نیز آنرا تاءید می کند و آن اینکه مادام که خداوند حکمی را بیان نفرموده و توضیحی در شرع پیرامون آن نرسیده است هیچکس را در برابر آن مجازات نخواهد کرد، و به تعبیر دیگر تکلیف و مسئولیت همواره بعد از بیان احکام است، و این همان چیزی است که در علم اصول از آن تعبیر به قاعده (قبح عقاب بلا بیان) می شود.

لذا در آغاز می فرماید: (چنین نبوده که خداوند گروهی را پس از هدایت گمراه سازد تا اینکه آنچه را که باید از آن پرهیزند برای آنها تبیین کند) (وما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدیهم الله حتی یبین لهم ما یتقون).

منظور از (یضل) که در اصل به معنی گمراه ساختن است، یا حکم به گمراهی می باشد، آنچنان که بعضی از مفسران احتمال داده اند (همانند تعدیل و تفسیق که به معنی حکم به عدالت و حکم به فسق است).

و یا به معنی گمراه ساختن از طریق ثواب و پاداشهای روز قیامت است، که در واقع به مفهوم مجازات کردن خواهد بود.

و یا اینکه منظور از (اضلال) همانست که در سابق نیز داشته ایم و آن بر گرفتن نعمت توفیق، و رها ساختن انسان به حال خود که نتیجه اش گمراه شدن و سرگردان ماندن در طریق هدایت است، و این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که همواره گناهان سرچشمه گمراهی بیشتر و دور ماندن از طریق هدایت است.

و در پایان آیه می فرماید: (خداوند به هر چیزی دانا است) (ان الله بكل شیء علیم).

یعنی علم و دانائی خداوند ایجاب می کند که تا چیزی را برای بندگان بیان نکرده است، کسی را در برابر آن مسئول نداند و مؤ اخذ نکند.
پاسخ به یک سؤال

بعضی از مفسران و محدثان چنین پنداشته اند که آیه فوق دلیل بر این است که مستقلات عقلیه (آنچه را انسان بدون حکم شرع از طریق عقل خود درک می کند، همانند زشتی ظلم و خوبی عدالت و یا بدی دروغ و سرقت و تجاوز و قتل نفس و مانند اینها) تا از طریق شرع تبیین نگردد کسی در برابر آنها مسئولیت ندارد.

و به تعبیر دیگر تمام احکام عقل باید بوسیله حکم شرع تاءید گردد، تا برای مردم تکلیف و مسئولیت ایجاد کند، و بنابراین قبل از نزول شرع مردم هیچگونه مسئولیتی حتی در برابر مستقلات عقلیه ندارند.

ولی بطلان این پندار روشن است، زیرا جمله حتی یبین لهم (تا برای آنان تبیین کند و روشن سازد) پاسخ آنها را می دهد و روشن می کند که این آیه و مانند آن مخصوص مسائلی است که در پرده ابهام باقی مانده و نیاز به تبیین و روشنگری دارد، و مسلماً مستقلات عقلی را شامل نمی شود، زیرا زشتی ظلم و خوبی عدالت موضوع مبهمی نیست که نیاز به تبیین داشته باشد.

کسانی که چنین می گویند توجه ندارند که اگر این سخن درست باشد هیچ لزومی ندارد که مردم به ندای پیامبران پاسخ گویند و برای پی بردن به صدق آنها به مطالعه در دعوت مدعی نبوت و معجزاتش بپردازد: چرا که هنوز صدق

پیامبر و حکم الهی برای آنان روشن نشده، بنابراین لزومی ندارد که ادعای آنان را مورد بررسی قرار دهند.

لذا همانگونه که وجوب بررسی دعوت مدعیان نبوت به حکم عقل و فرمان خرد است، و به اصطلاح از مستقلات عقلیه می باشد، سایر مسائلی را که عقل و خرد آنها را به روشنی درک می کند نیز واجب الاتباع است.

شاهد این سخن تعبیری است که در بعضی از احادیث که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده استفاده و به چشم می خورد، در کتاب توحید از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: که در تفسیر این آیه فرمود: **(حتى يعرفهم ما یرضیه و ما یسخطه)** یعنی خداوند کسی را مجازات نمی کند تا آن زمانی که به آنها بفهماند و معرفی کند که چه چیزها موجب خشنودی او است و چه چیزها موجب خشم و غضب او.

و به هر حال این آیه و مانند آن پایه ای برای یک قانون کلی اصولی محسوب می شود که مادام که دلیلی بر وجوب یا حرمت چیزی نداشته باشیم هیچگونه مسئولیتی در برابر آن نداریم، و به تعبیر دیگر همه چیز برای ما مجاز است مگر آنکه دلیلی بر وجوب یا تحریم آن اقامه شود، و این همانست که نام آنرا (اصل برائت) می گذارند.

در آیه بعد روی مسأله تکیه و تاءکید می کند که: **(حکومت آسمانها و زمین برای خدا است) (ان الله له ملک السماوات و الارض)**.

و نظام حیات و مرگ نیز در کف قدرت او است، او است که (زنده می کند و می میراند) **(یحی و یمیت)**.

و بنابراین (هیچ ولی و سرپرست و یاورى جز خدا ندارید) **(و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر)**.

اشاره به اینکه با توجه به این موضوع که همه قدرتها و تمام حکومتها در عالم هستی بدست او و به فرمان او است، شما نباید بر غیر او تکیه کنید، و بیگانگان از خدا را پناهگاه یا مورد علاقه خود قرار دهید، و پیوند محبت خویش را با این دشمنان خدا از طریق استغفار یا غیر آن برقرار و محکم دارید.

آیه (117) و (118) و ترجمه

(لقد تاب الله على النبي والمهجرين و الا نصار الذين اتبعوه في ساعة العسرة من بعد ما كاد يزيغ قلوب فريق منهم ثم تاب عليهم إنه بهم رؤوف رحيم) (117) و (على الثلاثة الذين خلفوا حتى إذا ضاقت عليهم الا ارض بما رحبت و ضاقت عليهم أنفسهم و ظنوا أن لا ملجأ من الله إلا إليه ثم تاب عليهم ليتوبوا إن الله هو التواب الرحيم) (118)

ترجمه:

117 - خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر، و (همچنین) مهاجران و انصار که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود، پس از آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از آنها از حق منحرف شود (و از میدان جنگ باز گردند) سپس خدا توبه آنها را پذیرفت که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است.

118 - (همچنین) آن سه نفر را که (در مدینه) بازماندند (و از شرکت در تبوک خودداری کردند و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودند) تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد و حتی (جائی در وجود خویش برای خود نمی یافتند و دانستند که پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست در آن هنگام خدا آنانرا مشمول رحمت خود ساخت و خداوند توبه آنها را پذیرفت که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

شان نزول:

یک درس بزرگ!

مفسران گفته اند که آیه نخست در مورد غزوه تبوک و مشکلات طاقت فرسایی که به مسلمانان در این جنگ رسید نازل شده، این مشکلات به قدری بود که گروهی تصمیم به بازگشت گرفتند اما لطف و توفیق الهی شامل حالشان شد، و همچنان پا بر جا ماندند.

از جمله کسانی که می گویند آیه در مورد او نازل شده (ابو حیثمه) است، که از یاران پیامبر (ﷺ) بود، نه از منافقان، ولی بر اثر سستی از حرکت به سوی میدان تبوک به اتفاق پیامبر (ﷺ) خودداری کرد.

ده روز از این واقعه گذشت، هوا گرم و سوزان بود، روزی نزد همسران خود آمد، در حالی که سایبانهای او را مرتب و آماده و آب خنک مهیا و طعام خوبی فراهم ساخته بودند، او ناگهان در فکر فرو رفت و به یاد پیشوای خود پیامبر (ﷺ) افتاد و گفت: رسول خدا (ﷺ) که هیچ گناهی ندارد و خداوند گذشته و آینده او را تضمین فرموده، در میان بادهای سوزان بیابان اسلحه به دوش گرفته، و رنج این سفر دشوار را بر خود تحمل کرده، ابو حیثمه را ببین که در سایه خنک و کنار غذای آماده و زنان زیبا قرار گرفته است، این انصاف نیست. سپس رو به همسران خود کرد و گفت به خدا قسم با هیچکدام از شما یک کلمه سخن نمی گویم، و در زیر این سایبان قرار نمی گیرم، تا به پیامبر (ﷺ) ملحق شوم، این سخن را گفت و زاد و توشه برگرفت و بر شتر خود سوار شد و حرکت کرد، هر قدر همسرانش خواستند با او سخن بگویند او کلمه ای بر زبان جاری نکرد، و همچنان به حرکت ادامه داد تا به نزدیکی تبوک رسید.

مسلمانان به یکدیگر می گفتند: این سواری است که از کنار جاده می گذرد اما پیامبر (ﷺ) فرمود ای سوار! ابو حیثمه باشی بهتر است.

هنگامی که نزدیک شد و مردم او را شناختند گفتند آری ابو حیثمه است،
 شتر خود را بر زمین خواباند و به پیامبر (ﷺ) سلام گفت، و ماجرای خویش
 را بازگو کرد، پیامبر (ﷺ) به او خوش آمد گفت و برای او دعا فرمود.
 به این ترتیب او از جمله کسانی بود که قلبش متمایل به باطل شده بود، اما به
 خاطر آمادگی روحی خداوند او را متوجه حق ساخت و ثابت قدم گردانید.
 در مورد آیه دوم شان نزول دیگری نقل شده که خلاصه اش چنین است:
 سه نفر از مسلمانان به نام (کعب بن مالک) و (مرارة بن ربیع) و (هلال بن
 امیه) از شرکت در جنگ تبوک، و حرکت همراه پیامبر (ﷺ) سرباز زدند،
 ولی این به خاطر آن نبود که جزء دار و دسته منافقان باشند، بلکه به خاطر
 سستی و تبلی بود، چیزی نگذشت که پشیمان شدند.
 هنگامی که پیامبر (ﷺ) از صحنه تبوک به مدینه بازگشت، خدمتش
 رسیدند و عذر خواهی کردند، اما پیامبر (ﷺ) حتی یک جمله با آنها سخن
 نگفت و به مسلمانان نیز دستور داد که احدی با آنها سخن نگوید.
 آنها در یک محاصره عجیب اجتماعی قرار گرفتند؛ تا آنجا که حتی کودکان و
 زنان آنان نزد پیامبر (ﷺ) آمدند و اجازه خواستند که از آنها جدا شوند،
 پیامبر (ﷺ) اجازه جدائی نداد، ولی دستور داد که به آنها نزدیک نشوند.
 فضای مدینه با تمام وسعتش چنان بر آنها تنگ شد که مجبور شدند برای
 نجات از این خواری و رسوائی بزرگ، شهر را ترک گویند و به قله کوههای
 اطراف مدینه پناه ببرند
 از جمله مسائلی که ضربه شدیدی بر روحیه آنها وارد کرد این بود که کعب
 بن مالک می گوید روزی در بازار مدینه با ناراحتی نشسته بودم دیدم یک نفر
 مسیحی شامی سراغ مرا می گیرد، هنگامی که مرا شناخت نامه ای از پادشاه

غسان به دست من داد که در آن نوشته بود اگر صاحب ترا از خود رانده به سوی ما بیا، حال من منقلب شد گفتم ای وای بر من کارم به جایی رسیده است که دشمنان در من طمع دارند!

خلاصه بستگان آنها غذا می آوردند، اما حتی یک کلمه با آنها سخن نمی گفتند.

مدتی به این صورت گذشت و پیوسته انتظار می کشیدند که توبه آنها قبول شود و آیه ای که دلیل بر قبولی توبه آنها باشد نازل گردد، اما خبری نبود.

در این هنگام فکری به نظر یکی از آنان رسید و به دیگران گفت: اکنون که مردم با ما قطع رابطه کرده اند، چه بهتر که ما هم از یکدیگر قطع رابطه کنیم (درست است که ما گنهکاریم ولی باید از گناهکار دیگری خشنود نباشیم).

آنها چنین کردند به طوری که حتی یک کلمه با یکدیگر سخن نمی گفتند، و دو نفر از آنان با هم نبودند، و به این ترتیب سرانجام پس از پنجاه روز توبه و تضرع به پیشگاه خداوند، توبه آنان قبول شد و آیه فوق در این زمینه نازل گردید.

تفسیر:

زندان محاصره اجتماعی گنهکاران

این آیات نیز همچنان از جنگ تبوک و مطالب گوناگونی که پیرامون این رویداد بزرگ اسلامی به وقوع پیوست، سخن می گوید.

در نخستین آیه اشاره به شمول رحمت بی پایان پروردگار نسبت به پیامبر و مهاجرین و انصار در آن لحظات حساس کرده، می گوید: رحمت خدا شامل حال پیامبر (ﷺ) و مهاجران و انصار، همانها که در موقع شدت و بحرانی از

او پیروی کردند، شد (لقد تاب الله على النبي و المهاجرين و الانصار الذين اتبعوه في ساعة العسرة).

سپس اضافه می کند: (این شمول رحمت الهی به هنگامی بود که بر اثر شدت حوادث و فشار ناراحتیها نزدیک بود گروهی از مسلمانان از جاده حق باز گردند) (و تصمیم به مراجعت از تبوک بگیرند) (من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم).

دگر بار تأکید می کند که (بعد از این ماجرا، خداوند رحمت خود را شامل حال آنها ساخت، و توبه آنها را پذیرفت، زیرا او نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم است) (ثم تاب عليهم انه بهم رؤوف رحيم).

نه تنها این گروه عظیم را که در جهاد شرکت کرده بودند، مورد رحمت خویش قرار داد، بلکه آن سه نفر را که از شرکت در جهاد تخلف ورزیده بودند و جنگجویان آنها را پشت سر گذاشتند و رفتند، نیز مشمول لطف خود قرار داد (و على الثلاثة الذين خلفوا).

اما این لطف الهی به آسانی شامل حال آنها نشد، بلکه آن به هنگامی بود که این سه نفر (کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن امیة که شرح حالشان در شان نزول گذشت) در محاصره شدید اجتماعی قرار گرفتند، و مردم همگی با آنها قطع رابطه کردند، (آنچنان که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد) (حتى اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت).

و سینه آنها چنان از اندوه آکنده شد که گوئی (جائی در وجود خویش برای خود نمی یافتند) تا آنجا که خود آنها نیز از یکدیگر قطع رابطه کردند (وضاقت عليهم انفسهم).

و به این ترتیب همه راهها به روی آنها بسته شد، (و یقین پیدا کردند که پناهگاهی از خشم خدا جز از طریق بازگشت به سوی او نیست) (و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا اليه).

(بار دیگر رحمت خدا به سراغ آنان آمد، و توبه و بازگشت حقیقی و خالصانه را بر آنان آسان ساخت، تا توبه کنند) (ثم تاب عليهم ليتوبوا). چرا که (خداوند توبه پذیر و رحیم است) (ان الله هو التواب الرحيم). در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

نکته ها

1 - منظور از توبه خدا بر پیامبر (ﷺ) چیست؟

در نخستین آیه مورد بحث خواندیم که خداوند بر پیامبر (ﷺ) و مهاجران و انصار توبه کرد و توبه آنها را پذیرا شد.

بدون شک پیامبر معصوم گناهی نداشته که بخواهد از آن توبه کند و خدا توبه او را بپذیرد (هر چند پاره ای از مفسران اهل تسنن تعبیر فوقرا دلیل بر صدور لغزشی از پیامبر (ﷺ) در ماجرای تبوک گرفته اند).

ولی دقت در خود آیه و سایر آیات قرآن به نادرست بودن این تفسیر گواهی می دهد، زیرا اولاً توبه پروردگار به معنی بازگشت او به رحمت و توجه به بندگان است، و در مفهوم آن، گناه و یا لغزش نیست، چنانکه در سوره نساء بعد از ذکر قسمتی از احکام اسلام، می فرماید: (يريد الله ليبين لكم ويهديكم سنن الذين من قبلكم ويتوب عليكم والله عليم حكيم): (خداوند می خواهد احکام خود را برای شما تبیین کند و به روش شایسته که قبل از شما بودند شما را هدایت کند، و بر شما توبه کند، و خداوند عالم و حکیم است).

در این آیه و پیش از آن سخن از گناه و لغزشی به میان نیامده، بلکه طبق تصریح همین آیه سخن از تبیین احکام و هدایت به سنتهای ارزنده پیشین در میان است، و این خود نشان می دهد که توبه در اینجا به معنی شمول رحمت الهی نسبت به بندگان است.

ثانیا در کتب لغت نیز یکی از معانی توبه همین موضوع ذکر شده است، در کتاب معروف قاموس یکی از معانی توبه چنین ذکر شده (رجع علیه بفضله و قبوله).

و ثالثا در آیه مورد بحث، تخلف و انحراف از حق را تنها به گروهی از مؤمنان نسبت می دهد با اینکه توبه الهی را شامل حال همه می داند، و این خود نشان می دهد که توبه خدا در اینجا به معنی پذیرش عذر بندگان از گناه نیست، بلکه همان رحمت خاص الهی است که در این لحظات سخت به یاری پیامبر (ﷺ) و همه مؤمنان بدون استثناء از مهاجران و انصار آمد، و آنها را در امر جهاد ثابت قدم ساخت،

2 - چرا از جنگ تبوک به ساعة العسرة تعبیر شده است؟!

(ساعت) از نظر لغت به معنی بخشی از زمان است، خواه کوتاه باشد یا طولانی، البته به زمانهای خیلی طولانی، ساعت گفته نمی شود، و (عسرت) به معنی مشقت و سختی است.

تاریخ اسلام نشان می دهد که مسلمانان هیچگاه به اندازه جریان تبوک در فشار و زحمت نبودند.

زیرا از طرفی حرکت به سوی تبوک در موقع شدت گرمای تابستان بود. و از سوی دیگر خشکسالی مردم را به ستوه در آورده بود.

و از سوی سوم فصلی بود که می بایست مردم همان مقدار محصولی که بر درختان بود جمع آوری و برای طول سال خود آماده کنند.

از همه اینها گذشته فاصله میان مدینه و تبوک بسیار طولانی بود. و دشمنی که می خواستند با او روبرو شوند، امپراطوری روم شرقی، یکی از نیرومندترین قدرتهای جهان روز بود.

اضافه بر اینها، مرکب و آذوقه در میان مسلمانان به اندازه ای کم بود که گاه ده نفر مجبور می شدند به نوبت از یک مرکب استفاده کنند، بعضی از پیاده ها حتی کفش بیانداشتند، و مجبور بودند با پای برهنه از ریگهای سوزان بیابان بگذرند، از نظر غذا و آب به قدری در مضیقه بودند که گاهی یک دانه خرما را چند نفر به نوبت، در دهان گرفته و می مکیدند تا موقعی که تنها هسته آن باقی می ماند، و یک جرعه آب را چند نفر می نوشیدند.

ولی با تمام این اوصاف مسلمانان غالبا روحیه قوی و محکم داشتند و علی رغم تمام این مشکلات به سوی دشمن همراه پیامبر (ﷺ) حرکت کردند و با این استقامت و پایداری عجیب درس بزرگی برای همه مسلمین جهان در تمام قرون و اعصار به یادگار گذاشتند، درسی که برای همه نسلها کافی بود، و وسیله پیروزی و غلبه بر دشمنان بزرگ و مجهز و خطرناک.

شک نیست در میان مسلمانان افرادی بودند که روحیه ضعیفتری داشتند، و همانها بودند که فکر بازگشت را در سر می پروراندند که قرآن از آن تعبیر به (من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم) کرده است (زیرا (یزیغ) از ماده (زیغ) به معنی تمایل و انحراف از حق به سوی باطل است).

ولی همانگونه که دیدیم روحیه عالی اکثریت، و لطف پروردگار آنها را نیز از این فکر منحرف ساخت، و به جمع مجاهدان راه حق پیوستند.

نکته 3

3 - در آیات فوق درباره آن سه نفر از مسلمانان سست و سهل انگار تعبیر به (خلفوا) شده است، یعنی (پشت سر گذارده شده اند).

این تعبیر یا به خاطر آن است که مسلمانان هنگامی که اینگونه اشخاص سستی می کردند آنها را پشت سر گذارده، و بی اعتنا به وضعشان به سوی میدان جهاد پیش می رفتند، و یا به خاطر آنست که هنگامی که برای عذرخواهی نزد پیامبر (ﷺ) آمدند، عذر آنها را نپذیرفت و قبول توبه آنها را به عقب انداخت.

4 - یک درس بزرگ برای همیشه

از مسائل مهمی که از آیات فوق استفاده می شود، مسأله مجازات مجرمان و فاسدان از طریق محاصره اجتماعی و قطع رابطه ها و پیوندها است. ما به خوبی می بینیم که این قطع رابطه در مورد سه نفر از متخلفان تبوک به قدری آنها را تحت فشار قرار داد که از هر زندانی برای آنها سختتر بود، آنچنان که جان آنها از فشار این محاصره اجتماعی به لب رسیدند، و از همه جا قطع امید کردند. این موضوع آنچنان انعکاس وسیعی در جامعه مسلمانان آن روز از خود به جای گذاشت که بعد از آن کمتر کسی جرئت می کرد مرتکب این گونه گناهان شود.

این نوع مجازات نه دردسر و هزینه زندانها را دارد، و نه خاصیت تبیل پروری و بدآموزیهای آنها را، ولی تاثیر آن از هر زندانی بیشتر و دردناکتر است. این در واقع یکنوع اعتصاب و مبارزه منفی جامعه در برابر افراد فاسد است اگر مسلمانان در برابر (متخلفان از وظائف حساس اجتماعی) دست به چنین مبارزه ای بزنند به طور قطع در هر عصر و زمانی پیروزی با آنها خواهد بود، و براحتی می توانند جامعه خود را پاکسازی کنند.

اما روح مجامله و سازشکاری که بدبختانه امروز در بسیاری از جوامع اسلامی به صورت یک بیماری تقریباً همه گیر درآمده است، نه تنها جلو این گونه اشخاص را نمی گیرد، بلکه آنانرا در اعمال زشتشان تشجیع می کند.

5 - غزوه تبوک و دستاوردهایش

(تبوک) دورترین نقطه ای بود که پیامبر (ﷺ) در غزوات خود به آنجا گام نهاد، این کلمه در اصل نام قلعه محکم و بلندی بود که در نوار مرزی حجاز و شام قرار داشت، و به همین سبب آن سرزمین به نام سرزمین تبوک نامیده شد. نفوذ سریع اسلام در جزیره عربستان سبب شد که آوازه پیامبر (ﷺ) در تمام کشورهای اطراف پیچد، و با اینکه تا آن روز برای حجاز اهمیتی قائل نبودند طلوع اسلام و قدرت ارتش پیامبر (ﷺ) که حجاز را در زیر یک پرچم بسیج کرده بود، آنها را از آینده کار خود بیمناک ساخت.

روم شرقی که هم مرز با حجاز بود فکر می کرد ممکن است یکی از نخستین قربانیان پیشرفت سریع اسلام باشد، لذا سپاهی در حدود چهل هزار نفر با اسلحه کافی و مجهز، آنچنانکه درخور دولت نیرومندی همانند امپراطوری روم در آن زمان بود، گردآوری کرد، و در مرز حجاز متمرکز ساخت، این خبر وسیله مسافران به گوش پیامبر (ﷺ) رسید، و پیامبر برای اینکه درس عبرتی به روم و سایر همسایگان بدهد بی درنگ فرمان آماده باش صادر کرد سخنگویان پیامبر (ﷺ) در مدینه و نقاط دیگر صدای پیامبر (ﷺ) را به گوش مردم رساندند و چیزی نگذشت که سی هزار نفر برای پیکار با رومیان آماده شدند که از میان آنها ده هزار سوار و بیست هزار پیاده بود.

هوا به شدت گرم شده بود، و انبارها از مواد غذائی خالی و محصولات کشاورزی آن سال هنوز جمع آوری نشده بود و حرکت در چنین شرائطی برای

مسلمانان بسیار مشکل بود، ولی فرمان خدا و پیامبر (ﷺ) است و به هر حال باید حرکت کرد، و بیابان طولانی و پر مخاطره میان مدینه و تبوک را پیمود!

این لشکر که به خاطر مشکلات زیادش از نظر اقتصادی و از نظر مسیر طولانی، و بادهای سوزان سموم، و طوفانهای کشنده شن، و نداشتن مرکب کافی به جیش العسرة! (لشکر مشکلات!) معروف شد تمام سختیها را تحمل کرد و در آغاز ماه شعبان، سال نهم هجرت، به سرزمین تبوک رسید، در حالی که پیامبر (ﷺ) علی (علیه السلام) را بجای خود در مدینه گذارده بود، و این تنها غزوه ای بود که علی (علیه السلام) در آن شرکت نکرد.

این اقدام پیامبر (ﷺ) یک اقدام بسیار بجا و ضروری بود، زیرا بسیار محتمل بود بعضی از بازماندگان مشرکان و یا منافقان مدینه که بهانه هائی از شرکت در میدان تبوک سر باز زده بودند، از غیبت طولانی پیامبر (ﷺ) و سربازانش استفاده کنند، و به مدینه حمله ور شوند، زنان و کودکان را بکشند و مدینه را ویران سازند، ولی وجود علی (علیه السلام) در مدینه سد نیرومندی در برابر توطئه های آنها بود.

بهر حال هنگامی که پیامبر (ﷺ) به تبوک رسید اثری از سپاهیان روم ندید، گویا به هنگامی که از حرکت سپاه عظیم اسلام با آن شهادت و شجاعت عجیبی که در جنگها نشان داده بودند و کم و بیش به گوش رومیان رسیده بود با خبر شدند، صلاح در این دیدند که ارتش خویش را به درون کشور فرا خوانده چنین وانمود کنند که خبر تمرکز ارتش روم در مرزها به قصد حمله به مدینه، شایعه بی اساسی بیش نبوده است، چرا که از دست زدن به چنین جنگ خطرناکی که مستمسک و مجوزی نیز نداشت وحشت داشتند.

ولی حضور سپاه اسلام با این سرعت در میدان تبوک چند درس به دشمنان اسلام داد:

اولا - این موضوع به ثبوت رسید که روحیه جنگی سربازان اسلام آنچنان قوی است که از درگیری با نیرومندترین ارتش آن زمان نیز بیمی ندارد.

ثانیا - بسیاری از قبائل و امرای اطراف تبوک به خدمت پیامبر (ﷺ) آمدند و پیمان عدم تعرض با پیامبر (ﷺ) امضا کردند و فکر مسلمانان از ناحیه آنان آسوده شد.

ثالثا - امواج اسلام به داخل مرزهای امپراطوری روم نفوذ کرد و به عنوان یک واقعه مهم روز این صدا همه جا پیچید، و زمینه را برای توجه رومیان به اسلام فراهم ساخت.

رابعا - مسلمانان با پیمودن این راه و تحمل آن زحمات، راه را برای فتح شام در آینده هموار ساختند و معلوم شد که این راه سرانجام پیمودنی است، و این فوائد بزرگ چیزی بود که به زحمت لشگرکشی می ارزید.

به هر حال پیامبر (ﷺ) با سپاهیان خود طبق سنتی که داشت مشورت کرد که آیا به پیشروی ادامه دهیم یا باز گردیم، رای بیشتر آنها بر آن قرار گرفت که بازگشت بهتر است و با روح برنامه های اسلامی سازگارتر، به خصوص که سپاهیان اسلام بر اثر مشقت طاقت فرسای راه خسته و کوفته شده بودند، و مقاومت جسمانی آنها تضعیف شده بود.

پیامبر (ﷺ) این نظر را تصویب کرد و سپاه اسلام به مدینه بازگشت.

آیه (119) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (119)

ترجمه:

119 - ای کسانی که ایمان آورده اید از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید و با صادقان باشید.

تفسیر:

با صادقان باشید

در آیات گذشته، سخن درباره گروهی از متخلفان در میان بود، متخلفانی که عهد و پیمان خود را با خدا و پیامبر (ﷺ) شکسته، و عملاً اظهارات خود را در مورد ایمان به خدا و روز جزا تکذیب نموده بودند و دیدیم که چگونه مسلمانان با قطع رابطه خود از آنها تنبیهشان کردند!

اما در آیه مورد بحث اشاره به نقطه مقابل آنها کرده، دستور می دهد که رابطه خود را با راستگویان و آنها که بر سر پیمان خود ایستاده اند محکم بدارند.

نخست می فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید از مخالفت فرمان خدا پرهیزید) (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله).

و برای اینکه بتوانند راه پر پیچ و خم تقوا را بدون اشتباه و انحراف پیمایند اضافه می کند: (با صادقان باشید) (و کونوا مع الصادقین).

در اینکه منظور از (صادقین) چه کسانی است، مفسران احتمالات گوناگونی داده اند.

ولی اگر بخواهیم راه را نزدیک کنیم، باید به خود قرآن مراجعه کنیم که در آیات متعددی (صادقین) را تفسیر کرده است.

در سوره بقره می خوانیم: (ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب
ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبیین و آتی المال
علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و
اقام الصلوة و آتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرين فی البساء و
الضراء و حین الباس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون) (بقره - 177).

در این آیه می بینیم پس از آنکه مسلمانان را از گفتگوهای اضافی درباره
مسأله تغییر قبله نهی می کند حقیقت نیکوکاری را برای آنها چنین تفسیر می
کند: ایمان به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران، سپس
اتفاق در راه خدا به نیازمندان و محرومان، و برپا داشتن نماز، و پرداختن
زکات، و وفای به عهد، و استقامت در برابر مشکلات به هنگام جهاد، و پس از
ذکر همه اینها می گوید: کسانی که این صفات را دارا باشند، صادقان و
پرهیزگاراند.

و به این ترتیب صادق کسی است که دارای ایمان به تمام مقدسات و بدنبال
آن عمل در تمام زمینه ها باشد.

و در آیه 15 سوره حجرات می خوانیم: (انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و
رسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم
الصادقون).

(مؤمنان تنها کسانی هستند که ایمان به خدا و پیامبرش آورده، سپس شک و
تردیدی به خود راه نداده اند (و علاوه بر این) با اموال و جانهای خود در راه
خدا جهاد کردند، اینها صادقان هستند.

این آیه نیز (صدق) را مجموعه ای از ایمان و عمل که در آن هیچگونه
تردید و تخلفی نباشد معرفی می کند.

و در آیه 8 سوره حشر می خوانیم: (للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم و اموالهم يبتغون فضلا من الله و رضوانا و ينصرون الله و رسوله اولئك هم الصادقون).

در این آیه مؤمنان محرومی که علی رغم همه مشکلات، استقامت به خرج دادند و از خانه و اموال خود بیرون رانده شدند، و جز رضای خدا و یاری پیامبر (ﷺ) هدفی نداشتند، به عنوان صادقان معرفی شده اند.

از مجموع این آیات نتیجه می گیریم که (صادقین) آنهایی هستند که تعهدات خود را در برابر ایمان به پروردگار به خوبی انجام می دهند، نه تردیدی به خود راه می دهند، نه عقب نشینی می کنند، نه از انبوه مشکلات می هراسند بلکه با انواع فداکاریها، صدق ایمان خود را ثابت می کنند.

شک نیست که این صفات مراتبی دارد، بعضی ممکن است در قله آن قرار گرفته باشند که ما نام آنها را معصومان می گذاریم، و بعضی در مراحل پائینتر. آیا منظور از صادقین تنها معصومان است؟

گر چه مفهوم صادقین همانگونه که در بالا ذکر کردیم، مفهوم وسیعی است، ولی از روایات بسیاری استفاده می شود که منظور از این مفهوم در اینجا تنها معصومین هستند.

سلیم بن قیس هلالی چنین نقل می کند: که روزی امیرمؤمنان (علیه السلام) با جمعی از مسلمانان گفتگو داشت از جمله فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که خدا (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین) را نازل کرد سلمان گفت: ای رسول خدا آیا منظور از آن عام است یا خاص؟ پیامبر (ﷺ) فرمود: ماء مورین به این دستور همه مؤمنانند و اما عنوان صادقین مخصوص برادریم علی (علیه السلام) و اوصیاء بعد از او تا روز قیامت است.

هنگامی که علی (علیه السلام) این سؤال را کرد، حاضران گفتند آری این سخن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدیم.

(نافع) از (عبد الله بن عمر) در تفسیر آیه چنین نقل می کند که خداوند نخست به مسلمانان دستور داد که از خدا بترسند، سپس فرمود: کونوا مع الصادقین یعنی مع محمد و اهل بیت (با پیامبر اسلام و خاندانش).

گرچه بعضی از مفسران اهل تسنن مانند نویسندگان المنار ذیل روایت فوق را به این صورت نقل کرده اند مع محمد و اصحابه.

ولی با توجه به اینکه مفهوم آیه عام است و هر زمانی را شامل می شود و می دانیم صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان محدودی بودند، عبارتی که در کتب شیعه از عبد الله بن عمر نقل شده صحیحتر به نظر می رسد.

نویسندگان تفسیر برهان نظیر این مضمون را از طرق اهل تسنن نقل کرده و می گوید: (موفق بن احمد) به اسناد خود از (ابن عباس) در ذیل آیه فوق چنین نقل کرده: هو علی بن ابی طالب (او علی بن ابی طالب است).

سپس می گوید: همین مطلب را (عبدالرزاق) در کتاب (رموزالکنوز) نیز آورده است.

اما مسأله مهمتر این است که در آیه فوق دو دستور داده شده نخست دستور به تقوا و سپس دستور به همراه بودن با صادقین، اگر مفهوم صادقین در آیه عام باشد و همه مؤمنان راستین و با استقامت را شامل گردد باید گفته شود و کونوا من الصادقین از صادقین باشید، نه با صادقین باشید (دقت کنید).

این خود قرینه روشنی است که (صادقین) در آیه به معنی گروه خاصی است.

از سوی دیگر منظور از همراه بودن این نیست که انسان همنشین آنها باشد بلکه بدون شک منظور آن است که همگام آنها باشد.

آیا اگر کسی معصوم نباشد ممکن است بدون قید و شرط، دستور پیروی و همگامی با او صادر شود؟ آیا این خود دلیل بر آن نیست که این گروه تنها معصومانند؟!

بنابراین آنچه را از روایات استفاده کردیم، با دقت و تامل از خود آیه نیز می توان استفاده کرد.

جالب توجه اینکه مفسر معروف (فخر رازی) که به تعصب و شک آوری معروف است، این حقیقت را پذیرفته (هر چند غالب مفسران اهل تسنن، با سکوت، از این مسأله گذشته اند!) و می گوید: (خداوند مؤمنان را به همراه بودن با صادقین دستور داده، بنابراین آیه دلالت بر این دارد که: آنها که جائز الخطا هستند باید به کسی اقتدا کنند که معصوم است، تا در پرتو او از خطا مصون بمانند، و این معنی در هر زمانی خواهد بود، و هیچ دلیلی بر اختصاص آن به عصر پیامبر (ﷺ) نداریم).

ولی بعدا اضافه می کند: (قبول داریم که مفهوم آیه این است و در هر زمانی باید معصومی باشد، اما ما این معصوم را مجموع امت می دانیم نه یک فرد!) و به تعبیر دیگر این آیه دلیل بر حجیت اجماع مؤمنین و عدم خطای مجموع امت است):

به این ترتیب فخر رازی نیمی از راه را به خوبی پیموده، اما در نیمه دوم گرفتار اشتباه شده است، اگر او به یک نکته که در متن آیه است توجه می کرد نیمه دوم راه را نیز بطور صحیح می پیمود، و آن اینکه اگر منظور از صادقان مجموع امت باشد، خود این (پیرو) نیز جزء آن مجموع است، و در واقع پیرو

جزئی از پیشوا می شود، و اتحاد تابع و متبوع خواهد شد، در حالی که ظاهر آیه این است که پیروان از پیشوایان، و تابعان از متبوعان جدا هستند (دقت کنید).

نتیجه اینکه آیه فوق از آیاتی است که دلالت بر وجود معصوم در هر عصر و زمان می کند.

تنها سؤالی که باقی می ماند این است که (صادقین) جمع است و باید در هر عصری معصومان، متعدد باشند.

پاسخ این سؤالی نیز روشن است و آن اینکه مخاطب تنها اهل یک عصر نیستند، بلکه آیه تمام اعصار و قرون را مخاطب ساخته و مسلم است که مجموع مخاطبین همه اعصار با جمعی از صادقین خواهند بود، و به تعبیر دیگر چون در هر عصری معصومی وجود دارد، هنگامی که همه قرون و اعصار را مورد توجه قرار دهیم سخن از جمع معصومان به میان خواهد آمد، نه از یک فرد.

شاهد گویای این موضوع آن است که در عصر پیامبر (ﷺ) جز او کسی که واجب الطاعة باشد وجود نداشت، و در عین حال آیه به طور مسلم شامل مؤمنان زمان او می شود، بنابراین می فهمیم منظور جمع در یک زمان نیست بلکه جمع در مجموعه زمانهاست.

آیه (120) و (121) و ترجمه

(ما كان لا هل المدينة و من حولهم من الا عراب ان يتخلفوا عن رسول الله و لا يرغبوا بانفسهم عن نفسه ذلك بانهم لا يصيبهم ظمء و لا نصب و لا مخمصة في سبيل الله و لا يطون موطئا يغيظ الكفار و لا ينالون من عدو نيلا الا كتب لهم به عمل صالح ان الله لا يضيع اجر المحسنين) (120) (و لا ينفقون نفقة صغيرة و لا كبيرة و لا يقطعون واديا الا كتب لهم ليجزيهم الله احسن ما كانوا يعملون) (121)

ترجمه:

120 - سزاوار نیست که اهل مدینه و بادیه نشینانی که اطراف آنها هستند از رسول خدا تخلف جویند، و برای حفظ جان خویش از جان او چشم پیوشند، این به خاطر آن است که هیچ تشنگی به آنها نمی رسد، و نه خستگی، و نه گرسنگی در راه خدا، و هیچ گامی که موجب خشم کافران شود بر نمی دارند، و ضربهای از دشمن نمی خورند، مگر اینکه به واسطه آن عمل صالحی برای آنها نوشته می شود، زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.

121 - و هیچ مال کوچک یا بزرگی را (در این راه) انفاق نمی کنند و هیچ سرزمینی را (به سوی میدان جهاد و یا در بازگشت) نمی پیمایند، مگر اینکه برای آنها نوشته می شود تا خداوند آن را به عنوان بهترین اعمالشان پاداش دهد.

تفسیر:

مشکلات مجاهدان بی پاداش نمی ماند

در آیات گذشته بحثهایی پیرامون سرزنش کسانی که از غزوه تبوک خود داری کرده بودند، به میان آمد، این دو آیه مورد بحث به عنوان یک قانون کلی و همگانی، بحث نهائی را روی این موضوع می کند.

نخست می گوید: (مردم مدینه و بادیه نشینانی که در اطراف این شهر که مرکز و قانون اسلام است زندگی می کنند حق ندارند، از رسول خدا (ﷺ) تخلف جویند) (ما کان لاهل المدینه و من حولهم من الاعراب ان يتخلفوا عن رسول الله).

(و نه حفظ جان خود را بر حفظ جان او مقدم دارند) (ولا يرغبوا بانفسهم عن نفسه).

چرا که او رهبر امت، و پیامبر خدا، و رمز بقاء و حیات ملت اسلام است، و تنها گذاردن او نه فقط پیامبر (ﷺ) را به خطر می افکند، بلکه آئین خدا و علاوه بر آن موجودیت و حیات خود مؤ منان را نیز در خطر جدی قرار خواهد داد.

در واقع قرآن با استفاده از یک بیان عاطفی، همه افراد با ایمان را به ملازمت پیامبر (ﷺ) و حمایت و دفاع از او در برابر مشکلات تشویق می کند، می گوید: جان شما از جان او عزیزتر، و حیات شما از حیات او باارزشتر نیست آیا ایمانتان اجازه می دهد او که پرارزشترین وجود انسانی است، و برای نجات و رهبری شما مبعوث شده به خطر بیفتد، و شما سلامت طلبان برای حفظ جان خویش از فداکاری در راه او مضایقه کنید؟!

مسلم است تاکید و تکیه روی مدینه و اطرافش به خاطر آن است که در آن روز قانون اسلام مدینه بود، و الا این حکم نه اختصاصی به مدینه و اطراف آن دارد و نه مخصوص پیامبر (ﷺ) است.

این وظیفه همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار است که رهبران خویش را همچون جان خویش، بلکه بیشتر گرامی دارند و در حفظ آنان بکوشند و آنها را در برابر حوادث سخت تنها نگذارند، چرا که خطر برای آنها خطر برای امت است.

سپس به پادشاهای مجاهدان که در برابر هر گونه مشکلی در راه جهاد نصیبشان می شود، اشاره کرده و روی هفت قسمت از این مشکلات و پاداشش انگشت می گذارد و می گوید:

(این به خاطر آن است که هیچگونه تشنگی به آنها نمی رسد) **(ذلک بانهم لا یصیبهم ظما)**

(و هیچ رنج و خستگی پیدا نمی کنند) **(ولا نصب)**.

(و هیچ گرسنگی در راه خدا دامن آنها را نمی گیرد) **(ولا محمصة فی سبیل الله)**

(و در هیچ نقطه خطرناک و میدان پر مخاطره ای که موجب خشم و ناراحتی کفار است قرار نمی گیرند) **(ولا یطؤون موطئا یغیظ الکفار)**.

(و هیچ ضربه ای از دشمن بر آنها وارد نمی شود) **(ولا ینالون من عدو نیلا)**

(مگر اینکه در ارتباط با آن، عمل صالحی برای آنها ثبت می شود) **(الا کتب لهم به عمل صالح)**.

و مسلما پاداش یک به یک آنها را از خداوند بزرگ دریافت خواهند داشت، (زیرا خدا پاداش نیکوکاران را هیچگاه ضایع نمی کند) **(ان الله لا یضیع اجر المحسنین)**.

(همچنین هیچ مال کم یا زیادی را در مسیر جهاد، انفاق نمی کنند) **(ولا ینفقون نفقة صغيرة ولا كبيرة)**

(و هیچ سرزمینی را برای رسیدن به میدان جهاد و یا به هنگام بازگشت زیر پا نمی گذارند، مگر اینکه تمام این گامها، و آن انفاقها، برای آنها ثبت می شود) (ولا یقطعون وادیا الا کتب لهم).

(تا سر انجام خداوند این اعمال را به عنوان بهترین اعمالشان پاداش دهد) (لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - جمله (لا ینالون من عدو نیلا) را غالب مفسران همانگونه که در بالا ذکر شد تفسیر کرده اند و گفته اند منظور آن است که مجاهدان راه خدا هر ضربه ای از دشمن از جراحت، و قتل، و اسارت و مانند آن ببینند در نامه اعمالشان برای پاداش الهی ثبت خواهد شد، و متناسب هر یک اجرای خواهند داشت، و البته با توجه به اینکه آیه مشکلات مجاهدان را بر می شمرد، مناسب همین معنی است. ولی اگر روی ترکیب بندی خود این جمله بخواهیم تکیه کنیم و متناسب با لغات، آنرا تفسیر نمائیم معنی جمله چنین است که آنها هیچ ضربه ای بر پیکر دشمن وارد نمی کنند، مگر اینکه در نامه اعمالشان نوشته خواهد شد، زیرا جمله (نال من عدوه) در لغت به معنی ضربه زدن به دشمن است. ولی توجه به مجموع آیه قرینه بر تفسیر گذشته خواهد بود.

2 - مفسران برای جمله (احسن ما کانوا یعملون) دو گونه تفسیر ذکر کرده اند که یکی بر اساس این است که کلمه (احسن) وصف برای افعال آنها باشد، و دیگری وصف پاداش آنها.

در تفسیر اول که ما در بالا انتخاب کردیم و با ظاهر آیه نیز موافقت است اینگونه اعمال مجاهدان به عنوان بهترین اعمال دوران حیاتشان شناخته شده، و خداوند پاداش آنرا متناسب با آن می دهد.

و در تفسیر دوم که احتیاج به (تقدیر) گرفتن کلمه (من) بعد از کلمه (احسن) دارد، پاداش الهی بهتر و بالاتر از اعمالشان معرفی شده و تقدیر جمله چنین است (لِیَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ) یعنی خداوند آنها را بهتر از آنچه انجام دادند پاداش می دهد.

3 - آیات فوق تنها برای مسلمانان دیروز نبود، بلکه برای دیروز و امروز و همه قرون و اعصار است.

بدون شک شرکت در هر نوع جهاد خواه کوچک باشد یا بزرگ، مشکلات و ناراحتیهای گوناگون دارد، مشکلات جسمی و روحی و مشکلات مالی و مانند آن، ولی هر گاه مجاهدان دل و جان خود را با ایمان به خدا و وعده های بزرگ او روشن سازند، و بدانند هر نفسی، و هر سخنی، و هر گامی، در این راه بر می دارند گم نمی شود، بلکه حساب همه آنها بدون کم و کاست و در نهایت دقت محفوظ است و خداوند، در برابر آنها به عنوان بهترین اعمال از دریای بیکران لطفش شایسته ترین پاداشها را می دهد. با این حال هرگز از تحمل این مشکلات سر باز نمی زنند و از عظمت آنها نمی هراسند، و هیچگونه ضعف و فتوری هر چند جهاد طولانی و پر حادثه و پر مشقت باشد به خود راه نمی دهند.

آیه (122) و ترجمه

(و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلو لا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون) (122)

ترجمه:

122 - شایسته نیست، مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند، چرا از هر گروهی، طایفه ای از آنان کوچ نمی کند (و طایفه ای بماند) تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را انداز نمایند تا (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند.

شان نزول:

مرحوم طبرسی در مجمع البیان از ابن عباس چنین روایت کرده است که هنگامی که پیامبر (ﷺ) به سوی میدان جهاد حرکت می کرد، همه مسلمانان به استثنای منافقان و معذوران در خدمتش حرکت می کردند، اما پس از آنکه آیاتی در مذمت منافقان نازل شد و مخصوصا متخلفان جنگ تبوک را به باد ملامت گرفت، مؤمنان را بیش از پیش مصمم به شرکت در میدانهای جهاد کرد، حتی در جنگهایی که پیغمبر (ﷺ) شخصا شرکت نمی کرد (سریه ها) همگی به سوی میدان می رفتند و پیامبر (ﷺ) را تنها می گذاردند، آیه فوق نازل شد و اعلام کرد که در غیر مورد ضرورت شایسته نیست همه مسلمانان به سوی میدان جنگ بروند (بلکه گروهی در مدینه بمانند، و معارف و احکام اسلام را از پیامبر (ﷺ) بیاموزند، و به دوستان مجاهدشان پس از بازگشت تعلیم دهند).

همان مفسر بزرگ شان نزول دیگری به این مضمون نیز نقل کرده است

که گروهی از یاران پیامبر (ﷺ) برای تبلیغ اسلام به میان قبائل بادیه نشین رفتند، بادیه نشینان مقدم آنها را گرامی داشتند و به آنها نیکی کردند، ولی بعضی به آنها ایراد گرفتند که چرا پیامبر (ﷺ) را رها کردید و به سراغ ما آمدید، آنها از این نظر ناراحت و افسرده شدند و به خدمت پیامبر (ﷺ) بازگشتند آیه نازل شد و برنامه تبلیغی آنها را تصویب کرد و از آنها رفع نگرانی شد.

شان نزول سومی نیز در تفسیر (تبیان) برای آیه فوق نقل شده و آن اینکه بادیه نشینان هنگامی که مسلمان شدند برای فرا گرفتن احکام اسلام همگی به سوی مدینه حرکت کردند، و این سبب بالا رفتن قیمت اجناس و ارزاق و مشکلات و گرفتاریهای دیگری برای مسلمانان مدینه شد، آیه نازل گردید و به آنها دستور داد، لازم نیست همگی شهر و دیار خود را خالی کنند و برای فهم معارف اسلام به مدینه بیایند، بلکه کافی است گروهی این عمل را انجام دهند.

تفسیر:

جهاد با جهل و جهاد با دشمن

آیه فوق که با آیات گذشته در زمینه جهاد پیوند دارد، اشاره به واقعیتی می کند که برای مسلمانان جنبه حیاتی دارد و آن اینکه: گرچه جهاد بسیار پر اهمیت است و تخلف از آن ننگ و گناه، ولی در مواردی که ضرورتی ایجاب نمی کند که همه مؤمنان در میدان جهاد شرکت کنند، مخصوصاً در مواقعی که پیامبر (ﷺ) شخصا در مدینه باقی مانده (نباید همه به جهاد بروند بلکه لازم است هر جمعیتی از مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند گروهی فریضه جهاد را انجام دهند، و گروه دیگری در مدینه بمانند و معارف و احکام اسلام را بیاموزند)

(وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين) .

(و به هنگامی که یاران مجاهدشان از میدان بازگشتند احکام و فرمانهای الهی را به آنها تعلیم دهند و از مخالفت آن اندازشان نمایند) (ولینذروا قومهم اذا رجعوا اليهم) .

(باشد که این برنامه موجب شود که آنها از مخالفت فرمان خدا بپرهیزند و وظائف خویش را انجام دهند) (لعلهم يحذرون) .

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - آنچه در تفسیر آیه گفته شد علاوه بر اینکه با شان نزول معروف آن سازگار است، با ظاهر جمله های آیه نیز از هر تفسیر دیگر موافقت است، تنها چیزی که در آن است، این است که باید جمله (لتبقى طائفة) بعد از (من كل فرقة طائفة) در تقدیر گرفته شود، یعنی از هر فرقه ای گروهی بروند، و گروه دیگری بمانند، و البته این موضوع با توجه به قرائن موجود در آیه مشکلی ایجاد نخواهد کرد (دقت کنید).

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که در آیه هیچگونه تقدیری وجود ندارد، و منظور آن است که گروهی از مسلمانان به عنوان واجب کفائی به میدان جهاد بروند، و در صحنه جهاد به تعلیمات اسلام آشنا شوند، و پیروزی مسلمانان را بر دشمنان که نمونه ای از آثار عظمت و حقانیت این آئین است با چشم خود ببینند، و به هنگام مراجعت به دوستان خود گوشزد کنند.

احتمال سومی که بعضی دیگر از مفسران داده اند این است که آیه حکم مستقلی را جدا از مباحث جهاد بیان می کند و آن اینکه مسلمانان وظیفه دارند

که به عنوان یک واجب کفائی از هر قوم و جمعیتی عده ای برخیزند، و برای فرا گرفتن معارف و تعلیمات اسلام به مراکز بزرگ اسلامی بروند، و پس از فرا گرفتن علوم، به شهر و دیار خود بازگردند، و به تعلیم دیگران بپردازند. ولی همانگونه که گفتیم تفسیر اول به مفهوم آیه نزدیکتر است هر چند اراده همه این معانی نیز چندان بعید نیست.

2 - بعضی چنین تصور کرده اند که میان این آیه و آیات سابق نوعی منافات دیده می شود، زیرا در آیات گذشته به همه دستور شرکت در میدان جهاد داده شده، و تخلف کنندگان به شدت مورد سرزنش قرار گرفتند، ولی در آیه مورد بحث، دستور می دهد که همه نباید به سوی میدان جهاد حرکت کنند.

اما روشن است که این دو دستور با توجه به شرائط مختلف صادر شده، مثلاً در مورد جنگ تبوک و روبرو شدن با ارتش نیرومند امپراطوری روم، چاره ای جز این نبود که همه مسلمانان آماده جهاد شوند، ولی در مورد مقابله با گروههای کوچکتر، ضرورتی ندارد که همه مسلمانان حرکت کنند، مخصوصاً در مواردی که خود پیامبر (ﷺ) در مدینه می ماند، نباید مدینه را خالی نمایند، و خطرات احتمالی آنرا نادیده بگیرند، و از فراگیری معارف و احکام اسلام غافل بمانند.

بنابراین هیچگونه نسخ در آیات فوق وجود ندارد، و اینکه بعضی چنین تصور کرده اند، اشتباه است.

3 - شک نیست که منظور از (تفقه) در دین فراگیری همه معارف و احکام اسلام اعم از اصول و فروع است، زیرا در مفهوم تفقه، همه این امور جمع است، بنابراین آیه فوق دلیل روشنی است بر اینکه همواره گروهی از مسلمانان به عنوان انجام یک واجب کفائی باید به تحصیل علم و دانش در زمینه تمام مسائل

اسلامی بیردازند، و پس از فراغت از تحصیل برای تبلیغ احکام اسلام به نقاط مختلف، مخصوصاً به قوم و جمعیت خود بازگردند، و آنها را به مسائل اسلامی آشنا سازند.

بنابراین آیه فوق دلیل روشنی است بر وجوب تعلیم و تعلم در مسائل اسلامی، و به تعبیر دیگر هم تحصیل را واجب می کند، و هم یاد دادن را، و اگر دنیای امروز به تعلیمات اجباری افتخار می کند، قرآن در چهارده قرن پیش علاوه بر آن بر معلمین نیز این وظیفه را فرض کرده است.

4 - گروهی از علمای اسلامی به آیه فوق بر مساله جواز تقلید استدلال کرده اند، زیرا فراگیری تعلیمات اسلام و رساندن آن به دیگران در مسائل فروع دین و لزوم پیروی شنوندگان از آنها همان تقلید است.

البته همانگونه که گفتیم آیه فوق، تنها از فروع دین بحث نمی کند و مسائل اصولی را نیز شامل می شود، ولی به هر حال فروع دین را نیز در بر دارد.

تنها اشکالی که در اینجا به نظر می رسد این است که آن روز سخنی از اجتهاد و تقلید در میان نبود و آنها که مسائل اسلامی را فرا می گرفتند و به دیگران می رساندند، حکم مساله گویای زمان ما را داشتند نه حکم مجتهدان را، یعنی مساله را از پیامبر (ﷺ) گرفته و عیناً بدون هیچگونه اظهار نظر برای دگران نقل می کردند.

ولی با توجه به اینکه اجتهاد و تقلید، مفهوم وسیعی دارد می توان اشکال فوق را پاسخ داد.

توضیح اینکه: شک نیست که علم فقه با وسعتی که امروز دارد در آن زمان وجود نداشت، و مسلمانان به راحتی مسائل را از پیامبر (ﷺ) می آموختند، ولی با این حال چنان نبوده که همه بزرگان اسلام در حکم مساله گویای زمان ما

باشند، زیرا بسیاری از آنها به عنوان قضاوت و یا امارت به نقاط دیگر می رفتند و طبعاً مسائلی پیش می آمد که عین آنرا از پیامبر (ﷺ) نشنیده بودند، ولی در عمومات و اطلاقات آیات قرآن مجید، وجود داشت، مسلماً آنها با تطبیق کلیات بر جزئیات، و به اصطلاح علمی (رد فروع به اصول) و (رد اصول بر فروع)، احکام آنها را درک می کردند و این یکنوع اجتهاد ساده بوده است (دقت کنید).

مسلماً این کار و امثال آن در زمان پیامبر (ﷺ) بوده و بهمین دلیل ریشه اصلی اجتهاد در میان صحابه و یاران او وجود داشت، هر چند همه یاران و اصحاب در این حد نبودند.

و از آنجا که آیه فوق یک مفهوم عام دارد، هم قبول گفتار مساله گویان را شامل می شود، و هم قبول قول مجتهدان را، و به این ترتیب با عموم آیه می توان استدلال بر جواز تقلید کرد.

5 - مساله مهم دیگری که از آیه می توان استفاده کرد، احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای مساله (تعلیم) و (تعلم) قائل شده است، تا آنجا که مسلمانان را ملزم می سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند، بلکه گروهی بمانند و معارف اسلام را بیاموزند.

یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشمن بر آنها فرض است، و اهمیت یکی کمتر از دیگری نیست، بلکه تا مسلمانان در مساله جهاد با جهل، پیروز نشوند در جهاد با دشمن پیروز نخواهند شد، زیرا یک ملت جاهل همواره محکوم به شکست است.

یکی از مفسران معاصر در ذیل این آیه مطلب جالبی دارد، او می گوید: من در (طرابلس) مشغول تحصیل علم بودم، روزی فرماندار آنجا که خود از معارف

اسلامی اطلاعات قابل ملاحظه ای داشت، به من گفت: چرا دولت، علما و طلاب علوم دینی را از خدمت سربازی معاف می کند، در حالی که این خدمت مقدس، شرعا بر همه واجب است، و طلاب علوم دینی از همه مردم به انجام این فریضه دینی شایسته ترند، آیا این کار اشتباه نیست؟

من بدون مقدمه به فکر آیه فوق افتادم و گفتم این کار ریشه ای در قرآن مجید دارد، آنجا که می گوید: گروهی جهاد کنند و گروهی به تحصیل علم پردازند!

او بسیار از این جواب لذت برد، بخصوص اینکه از یک فرد مبتدی مانند من که در آن روز تازه مشغول به تحصیل شده بودم صادر شده بود.

آیه (123) و ترجمه

(یا ایها الذین امنوا قتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة و اعلموا ان الله مع المتقین) (123)

ترجمه:

123 - ای کسانی که ایمان آورده اید با کافرانی که به شما نزدیکترند پیکار کنید (و دشمن دورتر شما را از دشمنان نزدیک غافل نکند) و آنها باید در شما شدت و خشونت احساس کنند، و بدانید خداوند با پرهیزکاران است.

تفسیر:

دشمنان نزدیکتر را دریابید!

در آیه فوق به تناسب بحثهایی که تا کنون پیرامون جهاد در این سوره ذکر شده به دو دستور دیگر در زمینه این موضوع مهم اسلامی اشاره گردیده است. نخست روی سخن را به مؤمنان کرده، می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید با کفاری که به شما نزدیکترند پیکار کنید) (یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار).

درست است که با تمام دشمنان باید مبارزه کرد، و تفاوتی در این وجود ندارد، ولی از نظر تاکتیک و روش مبارزه، بدون شک باید نخست از دشمنان نزدیکتر شروع کرد، چرا که خطر دشمنان نزدیکتر بیشتر است همانگونه که به هنگام دعوت به سوی اسلام و هدایت مردم به آئین حق باید از نزدیکتر شروع کرد پیامبر (ﷺ) دعوت خود را به فرمان خداوند از بستگانش شروع کرد و سپس مردم مکه را تبلیغ فرمود، بعد از آن به سراسر جزیره عرب، مبلغ فرستاد

و سپس نامه برای سلاطین جهان نوشت، و بدون شک این روش به پیروزی نزدیکتر است.

البته هر قانونی استثنائی دارد، ممکن است مواقع فوق العاده ای پیش بیاید که دشمن دورتر به مراتب خطرناکتر باشد، و قبلا باید به دفع او شتافت، اما همانگونه که گفتیم این یک استثناء است نه یک قانون همیشگی. و اما اینکه گفتیم پرداختن به دشمن نزدیکتر لازمتر است، دلائلش واضح است زیرا.

اولا خطر دشمن نزدیک از خطر دشمنان دور بیشتر می باشد.
ثانیا - آگاهی و اطلاعات ما نسبت به دشمنان نزدیکتر افزونتر است و این خود به پیروزی کمک می کند.

ثالثا پرداختن به دور و رها کردن نزدیک این خطر را نیز دارد که دشمنان نزدیک ممکن است از پشت سر حمله کنند و یا کانون اصلی اسلام را به هنگام خالی شدن مرکز درهم بکوبند.

رابعا وسائل و هزینه مبارزه با نزدیک، کمتر و ساده تر، و تسلط بر جبهه در آن آسانتر است به این جهات و جهات دیگر دفع اینگونه دشمنان، لازمتر است. ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد: در آن موقع که آیه فوق نازل شد، اسلام تقریبا همه جزیره العرب را گرفته بود و بنابراین نزدیکترین دشمن در آن روز شاید امپراطوری روم شرقی بود که مسلمانان برای مبارزه با آنان به تبوک شتافتند.

این را نیز نباید فراموش کرد که آیه فوق گرچه از (پیکار مسلحانه)، و از (فاصله مکانی) سخن می گوید، ولی بعید نیست که روح آیه در پیکارهای منطقی و فاصله های معنوی نیز حاکم باشد، به این معنی که مسلمانان به هنگام

پرداختن به مبارزه منطقی و تبلیغاتی با دشمنان، اول باید به سراغ کسانی بروند که خطرشان برای جامعه اسلامی بیشتر و نزدیکتر است، مثلاً در عصر ما که خطر الحاد و مادیگری همه جوامع را تهدید می‌کند، باید مبارزه با آن را مقدم بر مبارزه با مذاهب باطله قرار داد، نه اینکه آنها فراموش شوند، بلکه باید لبه تیز حمله متوجه گروه خطرناکتر گردد، یا مثلاً مبارزه با استعمار فکری و سیاسی و اقتصادی باید در درجه اول قرار گیرد

دومین دستوری که در زمینه جهاد، در آیه فوق می‌خوانیم، دستور شدت عمل است، آیه می‌گوید دشمنان باید در شما یکنوع خشونت احساس کنند (و لیجدوا فیکم غلظة).

اشاره به اینکه تنها شجاعت و شهامت درونی، و آمادگی روانی برای ایستادگی و مبارزه سرسختانه با دشمن کافی نیست، بلکه باید این آمادگی و سرسختی خود را به دشمن نشان بدهید، و آنها بدانند در شما چنین روحیه‌ای هست، و همان سبب عقب نشینی و شکست روحیه آنان گردد، و به تعبیر دیگر وجود قدرت کافی نیست، بلکه باید در برابر دشمن نمایش قدرت داد.

و لذا در تاریخ اسلام می‌خوانیم که به هنگام آمدن مسلمانان به مکه برای مراسم زیارت خانه خدا پیامبر (ﷺ) به آنها دستور داد به هنگام طواف با سرعت راه بروند بلکه بدون دود و شدت و سرعت و ورزیدگی خود را به دشمنانی که ناظر آنها بودند نشان دهند.

و نیز در داستان فتح مکه می‌خوانیم که پیامبر (ﷺ) شب هنگام دستور داد مسلمانان همگی در بیابان آتش بیفروزند تا مردم مکه به عظمت ارتش اسلام آشنا شوند و اتفاقاً این کار در روحیه آنها اثر گذاشت و نیز دستور داد که

ابو سفیان بزرگ مکه را در گوشه ای نگهدارند و ارتش نیرومند اسلام در مقابل او رژه روند.

و در پایان آیه به مسلمانان با این عبارت نوید پیروزی می دهد که بدانید که خدا با پرهیزکاران است.

این تعبیر ممکن است علاوه بر آنچه گفته شد، اشاره به این معنی نیز باشد که توسل به خشونت و شدت عمل باید توأم با تقوا باشد، و هیچگاه از حدود انسانی تجاوز نکند.

آیه (124) و (125) و ترجمه

(و اذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول ايكم زادته هذه ايما فاما الذين امنوا فزادتهم ايما وهم يستبشرون) (124) (واما الذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الى رجسهم وماتوا وهم كفرون) (125)

ترجمه:

124 - و هنگامی که سوره‌های نازل می شود بعضی از آنان (به دیگران) می گوید این سوره ایمان کدامیک از شما را افزون ساخت؟ (به آنها بگو) اما کسانی که ایمان آورده اند ایمانشان را افزود و آنها (به فضل و موهبت الهی) خوشحالند.

125 - و اما آنها که در دلهایشان بیماری است پلیدی بر پلیدیشان افزود و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند.

تفسیر:

تأثیر آیات قرآن بر دلهای آماده و آلوده

به تناسب بحثهایی که درباره منافقان و مؤمنان گذشت، در این دو آیه اشاره به یکی از نشانه های بارز این دو گروه شده است.

نخست می گوید: (هنگامی که سوره ای نازل می شود، بعضی از منافقان به یکدیگر می گویند: ایمان کدامیک از شما به خاطر نزول این سوره افزون شد؟! (و اذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول ايكم زادته هذه ايما)).

و با این سخن می خواستند عدم تأثیر سوره های قرآن و بی اعتنائی خود را نسبت به آنها بیان کنند، و بگویند این آیات، محتوای مهم و چشمگیری ندارد، و مسائلی است عادی و پیش پا افتاده!.

اما قرآن با لحن قاطعی به آنها پاسخ می دهد و ضمن تقسیم مردم به دو گروه، می گوید: (اما کسانی که ایمان آورده اند نزول این آیات بر ایمانشان می افزاید و آثار شادی و خوشحالی را در چهره هایشان آشکار می سازد) (فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا و هم یستبشرون).

(و اما آنها که در دلهایشان بیماری نفاق و جهل و عناد و حسد است، پلیدی تازه ای بر پلیدیشان می افزاید!) (و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم).

(و سرانجام در حال کفر و بی ایمانی از دنیا خواهند رفت) (و ماتوا و هم کافرون).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - قرآن در دو آیه بالا این واقعیت را تاکید می کند که تنها وجود برنامه ها و تعلیمات حیاتبخش برای سعادت یک فرد، یا یک گروه کافی نیست، بلکه آمادگی زمینه ها نیز باید به عنوان یک شرط اساسی مورد توجه قرار گیرد. آیات قرآن مانند دانه های حیاتبخش باران است، که می دانیم در باغ سبزه روید و در شوره زار خس!

آنها که با روح تسلیم و ایمان و عشق به واقعیت به آن می نگرند، از هر سوره، بلکه از هر آیه ای، درس تازه ای فرا می گیرند که ایمانشان را پرورش می دهد و صفات بارز انسانیت را در آنها تقویت می کند.

ولی کسانی که از پشت شیشه های تاریک لجاجت و کبر و نفاق به این آیات می نگرند نه تنها از آنها بهره نمی گیرند، بلکه بر شدت کفر و عنادشان افزوده می شود.

و به تعبیر دیگر در برابر هر فرمان تازه ای نافرمانی و عصیان جدیدی می کنند، و در مقابل هر دستوری سرکشی تازه ای، و در مقابل هر حقیقت، لجاجت جدیدی، و این سبب تراکم عصیانها، و نافرمانیها و لجاجتها، در وجودشان می شود، و چنان ریشه های این صفات زشت در روح آنان قوی می گردد که سر انجام در حال کفر می میرند، و راه بازگشت به روی آنها به کلی بسته می شود! و باز به تعبیر دیگر: در هیچ برنامه تربیتی تنها (فاعلیت فاعل) کافی نیست، بلکه روح پذیرش و (قابلیت قابل) نیز شرط اساسی است.

2 - (رجس) در لغت به معنی موجود پلید و ناپاک است، و به گفته (راغب) در کتاب (مفردات)، این پلیدی چهار گونه است: گاهی از نظر غریزه و طبع، و گاهی از نظر فکر و عقل، و گاهی از جهت شرع، و گاهی از تمام جهات. البته شک نیست که پلیدی ناشی از نفاق و لجاجت و سرسختی در مقابل حق یکنوع پلیدی باطنی و معنوی است که اثرش در تمام وجود انسان و سخنان و کردارش سر انجام آشکار می گردد.

3 - جمله (و هم یستبشرون) با توجه به ریشه کلمه (بشارت) که به معنی سرور و خوشحالی است که آثارش در چهره انسان ظاهر گردد، نشان می دهد بقدری اثر تربیتی آیات قرآن در مؤمنان آشکار بود که فوراً علائمش در چهره هایشان نمایان می گشت.

4 - در آیات فوق، (نفاق) و صفات زشتی که لازمه آن است به عنوان بیماری قلبی شمرده شده، و همانگونه که سابقاً هم گفته ایم (قلب) در اینگونه موارد به معنی روح و عقل است، و بیماری قلبی، در این موارد به معنی رذایل اخلاقی و انحرافات روانی است، و این تعبیر نشان می دهد، انسان اگر از روحیه سالمی برخوردار باشد، هیچیک از این صفات زشت نباید در وجود او ریشه

بدواند، و اینگونه اخلاق همچون بیماری جسمانی بر خلاف طبیعت انسان می باشد، و بنابراین آلودگی به این صفات دلیل بر انحراف از مسیر اصلی طبیعی و بیماری روحی و روانی است.

5 - آیات فوق درس عجیبی به همه ما مسلمانان می دهد، زیرا این واقعیت را بیان می کند که مسلمانان نخستین با نزول هر سوره ای از قرآن روح تازه ای پیدا می کردند، و تربیت نوینی می یافتند، آنچنان که آثارش بزودی در چهره هاشان نمایان می گشت، در حالی که امروز افراد به ظاهر مسلمانی را می بینیم که نه تنها خواندن یک سوره در آنها اثر نمی گذارد بلکه از ختم تمام قرآن نیز در آنها کمترین اثری دیده نمی شود.

آیا سوره ها و آیات قرآن اثر خود را از دست داده اند؟ و یا آلودگی افکار و بیماری دلها و وجود حجابها که از اعمال سوء ما ناشی می شود چنین حالت بی تفاوتی و نفوذناپذیری را به قلبهای ما داده است، باید از این حال به خدا پناه ببریم و از درگاه پاکش بخواهیم که قلبی همچون قلب مسلمانان نخستین به ما ببخشد.

آیه (126) و (127) و ترجمه

(اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین ثم لا یتوبون ولا هم یدکرون) (126) (واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یرئکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون) (127)

ترجمه:

126 - آیا آنها نمی بینند که در هر سال یک یا دو بار آزمایش می شوند؟ باز توبه نمی کنند و متذکر هم نمی شوند!

127 - و هنگامی که سوره ای نازل می شود بعضی از آنها (منافقان) به یکدیگر نگاه می کنند و می گویند آیا کسی شما را می بیند (و اگر از حضور پیامبر بیرون رویم متوجه ما نمی شوند) سپس منصرف می شوند (بیرون می روند) خداوند دل‌هایشان را (از حق) منصرف ساخته چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند (و بی دانشند).

تفسیر:

در این آیات نیز سخن را درباره منافقان ادامه می دهد، و آنها را مورد سرزنش و اندرز قرار داده می گوید: (آیا آنها نمی بینند که در هر سال، یک یا دو بار، مورد آزمایش قرار می گیرند!) (اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین).

و عجب اینکه با اینهمه آزمایش‌های پی در پی (از راه خلاف باز نمی ایستند و توبه نمی کنند و متذکر نمی شوند) (ثم لا یتوبون ولا هم یدکرون). در اینکه منظور از این آزمایش سالانه که یک یا دو بار تکرار می شود چیست؟ در میان مفسران گفتگو است.

بعضی آنرا بیماریها.

و بعضی گرسنگی و شدائد دیگر.

بعضی مشاهده آثار عظمت اسلام و حقانیت پیامبر (ﷺ) را در میدانهای جهاد که منافقان به حکم اجبار محیط در آن شرکت داشتند.

و بعضی پرده برداشتن از اسرار آنها، می دانند.

اما با توجه به اینکه در آخر آیه می خوانیم آنها متذکر نمی شوند، روشن می شود که آزمایش از نوع آزمایشهایی بوده که باید باعث بیداری این گروه گردد. و نیز از تعبیر آیه چنین بر می آید که این آزمایش غیر از آزمایش عمومی است که همه مردم در زندگی خود با آن روبرو می شوند.

با توجه به این موضوع به نظر می رسد که تفسیر چهارم یعنی پرده برداری از اعمال سوء آنها و ظاهر شدن باطنشان، به مفهوم آیه نزدیکتر است.

این احتمال نیز وجود دارد که (افتنان و امتحان) در آیه مورد بحث، مفهوم جامعی داشته باشد که شامل همه این موضوعات بشود.

سپس اشاره به قیافه انکار آمیزی که آنها در برابر آیات الهی به خود می گرفتند کرده می گوید: (هنگامی که سوره ای از قرآن نازل می شود، آنها با نظر تحقیر و انکار نسبت به آن سوره به یکدیگر نگاه می کنند، و با حرکات چشم، مراتب نگرانی خود را ظاهر می سازند) (و اذا ما انزلت سوره نظر بعضهم الى بعض). (بعض).

ناراحتی و نگرانی آنها از این نظر است که مبدا نزول آن سوره، رسوائی جدیدی برایشان فراهم سازد و یا به خاطر آن است که بر اثر کوردلی چیزی از آن نمی فهمند، و انسان دشمن چیزی است که نمی داند.

و به هر حال تصمیم بر این می گیرند که از مجلس بیرون بروند، تا این نغمه های آسمانی را نشنوند، اما از این بیم دارند که به هنگام خروج کسی آنها را ببیند، لذا آهسته از یکدیگر سؤال می کنند: آیا کسی متوجه ما نیست، (آیا کسی شما را می بیند)؟! (هل یریکم من احد)

و همین که اطمینان پیدا می کنند جمعیت به سخنان پیامبر (ﷺ) مشغولند و متوجه آنها نیستند (از مجلس بیرون می روند) (ثم انصرفوا).

جمله (هل یریکم من احد) (کسی شما را می بیند) را، یا با زبان می گفتند، و یا با اشاره چشمها، در صورت دوم جمله (نظر بعضهم الی بعض) با این جمله یک مفهوم را بیان می کند و در حقیقت (هل یریکم من احد) تفسیری است برای نگاهشان به یکدیگر.

در پایان آیه، به ذکر علت این موضوع پرداخته و می گوید: آنها به این جهت از شنیدن کلمات خدا ناراحت می شوند که خداوند قلوبشان را (به خاطر لجاجت و عناد و بخاطر گناهانشان) از حق منصرف ساخته (و یک حالت دشمنی و عداوت نسبت به حق پیدا کرده اند) چرا که آنها افرادی بی فکر و نفهم هستند (صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون).

در مورد جمله صرف الله قلوبهم، مفسران دو احتمال داده اند: نخست اینکه جمله خبریه باشد آنچنان که در بالا تفسیر کردیم، دیگر اینکه جمله انشائییه و به معنی نفرین باشد یعنی خداوند دلهای آنها را از حق منصرف کند، ولی احتمال اول نزدیکتر به نظر می رسد.

آیه (128) و (129) ترجمه

(لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم) (128) (فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم) (129)

ترجمه:

128 - رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است، و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است.
129 - اگر آنها روی (از حق) بگردانند (نگران مباش) بگو خداوند مرا کفایت می کند هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است.

تفسیر:

آخرین آیات قرآن مجید

آیات فوق که به گفته بعضی از مفسران، آخرین آیاتی است که بر پیامبر (ﷺ) نازل شده است، و با آن سوره برائت پایان می پذیرد، در واقع اشاره ای است به تمام مسائلی که در این سوره گذشت.

زیرا از یکسو به تمام مردم اعم از مؤمنان و کافران و منافقان گوشزد می کند که سختگیریهای پیامبر و قرآن و خشونتهای ظاهری که نمونه هائی از آن در این سوره بیان شد، همه به خاطر عشق و علاقه پیامبر (ﷺ) به هدایت و تربیت و تکامل آنها است.

و از سوی دیگر به پیامبر (ﷺ) نیز خبر می دهد که از سرکشی ها و عصیانهای مردم که نمونه های زیادی از آن نیز در این سوره گذشت نگران و ناراحت نباشد و بداند که در هر حال خداوند پشتیبان و یار و یاور او است. لذا در نخستین آیه، روی سخن را به مردم کرده، می گوید: (پیامبری از خودتان به سوی شما آمد!) (لقد جاءكم رسول من انفسكم).

مخصوصا اینکه بجای (منکم) در این آیه (من انفسکم) آمده است. اشاره به شدت ارتباط پیامبر (ﷺ) با مردم است، گوئی پاره ای از جان مردم و از روح جامعه در شکل پیامبر (ﷺ) ظاهر شده است.

به همین دلیل تمام دردهای آنها را می داند، از مشکلات آنان آگاه است، و در ناراحتیها و غمها و اندوهها با آنان شریک می باشد، و با این حال تصور نمی شود سخنی جز به نفع آنها بگوید و گامی جز در راه آنها بردارد، و این در واقع نخستین وصفی است که در آیه فوق برای پیامبر (ﷺ) ذکر شده است.

و عجب اینکه گروهی از مفسران که تحت تاثیر تعصبات نژادی و عربی بوده اند گفته اند مخاطب در این آیه نژاد عرب است! یعنی پیامبری از این نژاد، به سوی شما آمد!

به عقیده ما این بدترین تفسیری است که برای آیه فوق ذکر کرده اند، زیرا می دانیم چیزی که در قرآن از آن سخنی نیست، مساله (نژاد) است، همه جا خطابات قرآن با (یا ایها الناس) و (یا ایها الذین آمنوا) و امثال آنها شروع می شود، و در هیچ موردی (یا ایها العرب) و (یا قریش) و مانند آن وجود ندارد. به علاوه ذیل آیه که می گوید: (بالمؤمنین رؤف رحیم) به روشنی این تفسیر را نفی می کند، زیرا در آن سخن از همه مؤمنان است، از هر قوم و ملت و نژادی که باشند.

جای تاسف است که بعضی از دانشمندان متعصب قرآن را از آن اوج جهانی و بشری فرود آورده، و می خواهند در محدوده های کوچک نژادی محصور کنند.

به هر حال پس از ذکر این صفت (من انفسکم) به چهار قسمت دیگر از صفات ممتاز پیامبر (ﷺ) که در تحریک عواطف مردم و جلب احساساتشان اثر عمیق دارد اشاره می کند.

نخست می گوید: (هر گونه ناراحتی و زیان و ضرری به شما برسد برای او سخت ناراحت کننده است) (عزیز علیه ما عنتم).

یعنی او نه تنها از ناراحتی شما خشنود نمی شود، بلکه بی تفاوت هم نخواهد بود، او به شدت از رنجهای شما رنج می برد، و اگر اصرار بر هدایت شما و جنگهای طاقت فرسای پر زحمت دارد، آن هم برای نجات شما، برای رهاییتان از چنگال ظلم و ستم و گناه و بدبختی است.

دیگر اینکه (او سخت به هدایت شما علاقمند است)، و به آن عشق می ورزد، (حریص علیکم)

(حرص) در لغت به معنی شدت علاقه به چیزی است، و جالب اینکه در آیه مورد بحث به طور مطلق می گوید: (حریص بر شما است) نه سخنی از هدایت به میان می آورد و نه از چیز دیگر، اشاره به اینکه به هر گونه خیر و سعادت شما، و به هر گونه پیشرفت و ترقی و خوشبختیان عشق می ورزد (و به اصطلاح حذف متعلق دلیل بر عموم است)

بنابراین اگر شما را به میدانهای پر مرارت جهاد، اعزام می دارد، و اگر منافقان را تحت فشار شدید، می گذارد، همه اینها به خاطر عشق به آزادی، به شرف، به عزت و به هدایت شما و پاکسازی جامعه شماست.

سپس به سومین و چهارمین صفت اشاره کرده، می گوید او نسبت به مؤمنان رؤف و رحیم است) (بالمؤمنین رؤف رحیم).

بنابراین هر گونه دستور مشکل و طاقت فرسائی را می دهد (حتی گذشتن از بیابانهای طولانی و سوزان در فصل تابستان، با گرسنگی و تشنگی، برای مقابله با یک دشمن نیرومند در جنگ تبوک) آن هم یکنوع محبت و لطف از ناحیه او است.

در اینکه رؤف و رحیم با هم چه تفاوتی دارد، در میان مفسران گفتگو است ولی به نظر می رسد بهترین تفسیر آن است که رؤف اشاره به محبت و لطف مخصوص در مورد فرمانبرداران است، در حالی که رحیم اشاره به رحمت در مقابل گناهکاران می باشد.

ولی نباید فراموش کرد که این دو کلمه هنگامی که از هم جدا شوند، ممکن است در یک معنی استعمال شود اما به هنگامی که همراه یکدیگر ذکر شوند، احيانا دو معنی متفاوت می بخشند.

در آیه بعد که آخرین آیه سوره است، پیامبر (ﷺ) را دلداری می دهد که از سرکشیها و عصیانهای مردم، دلسرد و نگران نشود، می گوید: (اگر آنها روی از حق بگردانند نگران نباش و بگو خداوند برای من کافی است چرا که او بر هر چیزی توانا است) (فان تولوا فقل حسبى الله).

(همان خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست) و بنابراین تنها پناهگاه او است (لا اله الا هو).

آری (من تنها بر چنین معبودی تکیه کرده ام، و به او دل بسته ام و کارهایم را به او واگذارده ام (علیه توکلت)).

(و او پروردگار عرش بزرگ است) (وهو رب العرش العظيم).

جائی کہ عرش و عالم بالا و جهان ماوراء طبیعت با آنهمه عظمتی که دارد، در قبضه قدرت او، و تحت حمایت و کفالت او است، چگونه مرا تنها می گذارد و در برابر دشمن یاری نمی کند؟ مگر قدرتی در برابر قدرتش تاب مقاومت دارد؟ و یا رحمت و عطوفتی بالاتر از رحمت و عطوفت او تصور می شود؟

خداوندا هم اکنون که این سوره را به پایان می رسانیم و این سطور را می نگاریم دشمنان ما را احاطه کرده و ملت رشید و قهرمان ما برای بر چیدن ظلم و فساد و استبداد بپاخاسته است، یکپارچگی بی نظیر و اتحادی که هیچگاه تصور نمی شد در میان همه صفوف و قشرها بدون استثناء پیدا شده، حتی کودکان و خردسالان نیز در این مبارزه شریکند، و هیچکس از هیچ نوع فداکاری مضایقه ندارد.

پروردگارا تو همه اینها را می دانی، و می بینی و تو کانون مهر و محبتی، و تو به مجاهدان وعده پیروزی داده ای، نصرت و یاریت را نزدیک کن، و پیروزی نهائی را به ما مرحمت فرما، و این تشنگان و شیفتگان را با زلال ایمان و عدل و آزادی سیراب فرما. انک علی کل شی قدیر.

(پایان تفسیر سوره توبه)

سوره یونس (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

این سوره در مکه نازل شده و 109 آیه است

بسم الله الرحمن الرحيم

محتوی و فضیلت این سوره

این سوره که از سوره های مکی است، و به گفته بعضی از مفسران بعد از سوره اسراء و قبل از سوره هود نازل شده است همانند بسیاری از سوره های مکی روی چند مسأله اصولی و زیر بنائی تکیه می کند، که از همه مهمتر مسأله (مبدء) و (معاد) است.

منتها نخست از مسأله وحی و مقام پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) سخن می گوید، سپس به نشانه هائی از عظمت آفرینش که نشانه عظمت خدا است می پردازد، بعد، مردم را به ناپایداری زندگی مادی دنیا و لزوم توجه به سرای آخرت و آمادگی برای آن از طریق ایمان و عمل صالح متوجه می سازد.

و به تناسب همین مسائل قسمتهای مختلفی از زندگی پیامبران بزرگ از جمله نوح و موسی و یونس (علیهمالسلام) را بازگو می کند و به همین مناسبت نام سوره یونس بر آن گذارده شده است.

و باز برای تاءیید مباحث فوق، سخن از لجاجت و سرسختی بت پرستان به میان می آورد، و حضور و شهود خدا را در همه جا برای آنها ترسیم می کند، و مخصوصا برای اثبات این مسأله از اعماق فطرت آنان که به هنگام مشکلات آشکار می شود و به یاد خدای واحد یکتا می افتند، کمک می گیرد.

و بالاخره برای تکمیل بحثهای فوق در هر مورد مناسبی از بشارت و انذار، بشارت به نعمتهای بی پایان الهی برای صالحان و انذار و بیم دادن طاغیان و گردنکشان، استفاده می کند.

لذا در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: (من قرء سورة یونس فی کل شهرین او ثلاثة لم یخف علیه ان یموت من الجاهلین و کان یوم القیامة من المقربین): (کسی که سوره یونس را در هر دو یا سه ماه بخواند بیم آن نمی رود که از جاهلان و بی خبران باشد، و روز قیامت از مقربان خواهد بود).

این به خاطر آن است آیات هشدار دهنده و بیدار کننده در این سوره فراوان است، و اگر با دقت و تامل خوانده شود، تاریکی جهل را از روح آدمی بر طرف می کند، و اثر آن حد اقل چند ماهی در وجود او خواهد بود، و هرگاه علاوه بر درک و فهم محتوای سوره، به آن نیز عمل کند، به طور یقین روز رستاخیز در زمره مقربان قرار خواهد گرفت.

شاید نیاز به یادآوری نداشته باشد که فضائل سوره ها همانگونه که سابقا هم گفته ایم، تنها با تلاوت آیات، بدون درک معنی، و بدون عمل به محتوای آن فراهم نمی گردد، زیرا تلاوت، مقدمه فهم است، و فهم مقدمه عمل!.

آیه (1) و (2) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(الرتلك أیت الكتب الحكيم) (1) (أ كان للناس عجباً أن أوحينا إلى رجل
منهم أن أنذر الناس و بشر الذين آمنوا أن لهم قدم صدق عند ربهم قال الكفرون
إن هذا لسحر مبين) (2)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان

1 - الر - آن آیات کتاب حکیم است.

2 - آیا این برای مردم موجب شگفتی است که به یکی از آنها وحی
فرستادیم که مردم را انذار کن و به کسانی که ایمان آورده اند بشارت ده که برای
آنها پادشاهی مسلم نزد پروردگارشان (و سابقه نیک) است (اما) کافران گفتند
این ساحر آشکاری است.

تفسیر:

رسالت پیامبر

در این سوره بار دیگر با حروف مقطعه قرآن روبرو می شویم که به صورت
الف و لام و راء ذکر شده است، و ما در آغاز سوره بقره و سوره آل عمران و
اعراف به اندازه کافی در تفسیر این گونه حروف سخن گفته ایم و به خواست
خدا در آینده نیز در موارد مناسب بحث خواهیم کرد و نیز مطالب تازه ای بر آن
خواهیم افزود.

به دنبال آن نخست اشاره به عظمت آیات قرآن کرده، می گوید: (آنها آیات
کتاب حکیم است) (تلك آیات الكتاب الحكيم).

تعبیر به (آنها) (اسم اشاره بعید) به جای هذ (اینها) (اسم اشاره به نزدیک) که نظیر آن در آغاز سوره بقره نیز آمده است، از تعبیرات لطیف قرآن محسوب می شود، و کنایه از عظمت و والا بودن مفاهیم قرآن است.

زیرا مطالب پیش پا افتاده و ساده را غالبا با اسم اشاره نزدیک می آورند، اما مطالب مهمی که در سطح بالا و گوئی بر فراز آسمانها در یک افق عالی قرار گرفته، با اسم اشاره دور بیان می کنند، و اتفاقا در تعبیرات روزمره، ما نیز از این تعبیر استفاده می کنیم، و برای عظمت اشخاص هر چند در حضورشان بوده باشیم (آن جناب) یا (آن حضرت) می گوئیم، نه این جناب و این حضرت، ولی به هنگام تواضع کلمه (اینجناب) را به کار می بریم.

توصیف کتاب آسمانی یعنی قرآن به (حکیم) اشاره به این است که آیات قرآن دارای آنچنان استحکام و نظم و حسابی است که هر گونه باطل و خرافه و هزل را از خود دور می سازد، جز حق نمی گوید و جز به راه حق دعوت نمی کند.

آیه دوم به تناسب اشاره ای که در آیه قبل به قرآن مجید و وحی آسمانی شده، یکی از ایرادات مشرکان را نسبت به پیامبر (ﷺ) بیان می کند، همان اشکالی که به طور مکرر در قرآن مجید آمده و تکرارش نشان می دهد از ایرادات مکرر مشرکان بوده است و آن اینکه چرا وحی آسمانی از ناحیه خدا بر انسانی نازل شده، چرا فرشته ای مأموریت این رسالت بزرگ را به عهده نگرفته است؟! قرآن در پاسخ اینگونه سؤالات می گوید: (آیا تعجیبی برای مردم دارد که ما وحی به مردی از آنان فرستادیم) (اَکَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا اِنْ اَوْحَيْنَا اِلٰی رَجُلٍ مِنْهُمْ)

در واقع جواب ایراد آنها با کلمه (منهم) (از جنس آنان) داده شده است

یعنی اگر رهبر و راهنما، همجنس پیروانش باشد و دردهای آنها را بداند و از نیازهایشان آگاه گردد جای تعجب نیست، تعجب در این است که از غیر جنس آنها باشد که بر اثر نا آگاهی از وضعشان نتواند آنها را رهبری کند. سپس به محتوای این وحی آسمانی اشاره کرده، آنها را در دو چیز خلاصه می کند:

نخست اینکه به او وحی فرستادیم که (مردم را انذار کند و از عواقب کفر و گناه بترساند) (ان انذر الناس).

دیگر اینکه (به افراد با ایمان بشارت ده که برای آنان در پیشگاه خدا قدم صدق است) (و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم).

در اینکه منظور از قدم صدق چیست؟ در میان مفسران بحث است، اما روی هم رفته یکی از سه تفسیر (یا هر سه با هم) برای آن قابل قبول است.

نخست اینکه اشاره به آن است که ایمان (سابقه فطری) دارد و در حقیقت مؤمنان با ابراز ایمان، مقتضای فطرت خود را تصدیق و تاءکید کرده اند (زیرا یکی از معانی قدم، سابقه است) چنانکه می گویند لفلان قدم فی الاسلام - او قدم فی الحرب (یعنی: فلانکس در اسلام یا در جنگ و مبارزه، سابقه دارد).

دوم اینکه اشاره به مسأله معاد و نعمتهای آخرت باشد، زیرا یکی از معانی قدم، مقام و منزله است (به تناسب اینکه انسان با پای خود به منزلگاهش وارد می شود) یعنی برای افراد با ایمان مقام و منزله ثابت و مسلمی در پیشگاه خدا است که هیچ چیز نمی تواند آنها را تغییر دهد و دگرگون سازد.

سوم اینکه قدم به معنی پیشوا و رهبر است، یعنی برای مؤمنان پیشوا و رهبری صادق فرستاده شده است.

روایات متعددی که در تفاسیر شیعه و اهل تسنن در ذیل این آیه وارد شده و قدم صدق را به شخص پیامبر (ﷺ) یا ولایت علی (علیه السلام) تفسیر کرده است، مؤید همین معنی است.

و همانگونه که گفتیم ممکن است بشارت به همه این امور، هدف از تعبیر فوق بوده باشد.

باز در پایان آیه به یکی از اتهاماتی که مشرکان کرارا برای پیامبر (ﷺ) ذکر می کردند اشاره کرده، می گوید: (کافران گفتند این مرد ساحر آشکاری است) (قال الکافرون ان هذا لساحر مبين).

کلمه (ان) و (لام تأکید) و صفت (مبین)، همه نشانه تأکیدی است که آنها روی این تهمت داشتند و تعبیر به (هذا) (اسم اشاره به نزدیک) برای این بوده که مقام پیامبر (ﷺ) را تحقیر کنند.

اما اینکه چرا نسبت سحر به پیامبر (ﷺ) می دادند روشن است، زیرا در برابر سخنان اعجازآمیز و برنامه های و قوانین درخشان و سایر معجزاتش پاسخ قانع کننده ای نداشتند، جز اینکه فوق العادگی آنها با سحر تفسیر کنند، و به این صورت، پرده جهل و بی خبری، برای ساده لوحان، روی آن بیفکنند.

اینگونه تعبیرها که از ناحیه دشمنان پیامبر (ﷺ) صادر می شد خود دلیل روشنی است بر اینکه پیامبر (ﷺ) کارهای خارق العاده ای داشته که افکار و دلها را به سوی خود جذب می کرده است، مخصوصاً تکیه کردن روی سحر در مورد قرآن مجید خود گواه زنده ای بر جاذبه فوق العاده این کتاب آسمانی است که آنها برای اغفال مردم آنها زیر پرده سحر می پوشاندند.

به خواست خدا در ذیل آیات مناسب باز در این باره سخن خواهیم گفت.

آیه (3) و (4) و ترجمه

(إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمُورَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُدْعَىٰ إِلَهُ الْكَافِرِينَ) (3) (إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ) (4)

ترجمه:

3 - پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت و به تدبیر کار (جهان) پرداخت، هیچ شفاعت کننده ای جز به اذن او وجود ندارد، این است خداوند پروردگار شما، پس او را پرستش کنید، آیا متذکر نمی شوید؟!

4 - بازگشت همه شما به سوی او است خداوند وعده حقی فرموده، او خلق را آغاز کرد سپس آنها را باز می گرداند، تا کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به عدالت جزا دهد و برای کسانی که کافر شدند نوشیدنی از مایع سوزان است و عذاب دردناکی بخاطر آنکه کفر می ورزیدند.

تفسیر:

خداشناسی و معاد

قرآن پس از اشاره به مسئله وحی و نبوت در نخستین آیات این سوره، به سراغ دو اصل اساسی تعلیمات همه انبیاء یعنی (مبدء) و (معاد) می رود، و در دو آیه فوق این دو اصل مهم را در ضمن عباراتی کوتاه و گویا بیان.

نخست می گوید: (پروردگار شما همان خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید) (ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام).

همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم کلمه (یوم) در لغت عرب و (روز) در فارسی و معادل آن در سایر لغات در بسیاری مواقع به معنی دوران استعمال می شود چنانکه می گوئیم: روزی در کشور ما استبداد حکومت می کرد، ولی اکنون در پرتو انقلاب روز آزادی است، یعنی دورانی استبداد بود و پس از پایان استبداد دوران رهائی مردم رسیده است.

بنابراین مفهوم جمله فوق این می شود که پروردگار آسمان و زمین را در شش دوران آفریده است و چون درباره این دورانهای ششگانه سابقا سخن گفته ایم از تکرار آن خودداری می کنیم.

سپس اضافه می کند: (خداوند پس از آفرینش جهان زمام امور آنها را در دست گرفت) (ثم استوی علی العرش).

(همه کارهای جهان به فرمان او است، و همه چیز در قبضه تدبیرش) (یدبر الامر).

کلمه (عرش) گاهی به معنی (سقف)، و گاهی به معنی چیزی که دارای سقف است، و زمانی به معنی تخته ای بلند پایه می آید، این معنی اصلی آن است اما معنی کنائی آن همان قدرت است، چنان که میگوئیم فلان شخص بر تخت نشست، و یا پایه های تختش فرو ریخت، و یا او را از تخت به زیر آوردند، همه اینها کنایه از قدرت یافتن و یا از دست دادن قدرت است در حالی که ممکن است اصلا تختی در کار نبوده باشد، به همین دلیل (استوی علی العرش) به معنی این است که خداوند زمام امور جهان را بر دست گرفت.

(تدبیر) از ماده (تدبیر) در اصل از (دبر) (بر وزن ابر) به معنی پشت سر و عاقبت چیزی است بنابراین تدبیر به معنی بررسی کردن عواقب کارها، و مصالح را سنجیدن و بر طبق آن عمل نمودن است. پس از آنکه روشن شد خالق و آفریدگار (الله) است و زمام اداره جهان هستی به دست او است و تدبیر همه امور به فرمان او می باشد معلوم است که تنها این موجودات بی جان و عاجز و ناتوان هیچگونه نقشی در سرنوشت انسانها نمی توانند داشته باشند لذا در جمله بعد می فرماید: (هیچ شفاعت کننده ای جز به اذن و فرمان او وجود ندارد) (ما من شفیع الا من بعد اذنه).

آری (این چنین است (الله) پروردگار شما، او را باید پرستش کنید نه غیر او) (ذلکم الله ربکم فاعبدوه).

(آیا با این دلیل روشن متذکر نمی شوید؟) (افلا تذکرون).

در آیه بعد همانگونه که اشاره کردیم سخن از معاد می گوید و در جمله های کوتاهی هم اصل این مسئله و هم دلیل، و هم هدف آن را بیان می دارد. نخست می گوید: (بازگشت همه شما به سوی خدا است) (الیه مرجعکم جمیعاً).

سپس روی این مسأله مهم تکیه و تأکید کرده اضافه می کند: (این وعده قطعی خداوند است) (وعد الله حقاً).

بعد با این عبارت اشاره به دلیل آن کرده، می گوید: (خداوند آفرینش را آغاز کرد و سپس تجدید می کند.) (انه یبدوا الخلق ثم یعیده).

یعنی آنها که در معاد تردید دارند باید آغاز خلقت را بنگرند، کسی که جهان را در آغاز ایجاد کرد توانائی اعاده آن را دارد، این استدلال به صورت دیگری در سوره (اعراف) آیه 29 ضمن یک جمله کوتاه بیان شده است کما بداءکم

تعودون: (همانگونه که شما را در آغاز ایجاد کرد باز می گرداند) که شرح آن در تفسیر سوره اعراف گذشت.

آیات مربوط به معاد در قرآن نشان می دهد که علت عمده تردید مشرکان و مخالفان، این بوده که در امکان چنین چیزی تردید داشته اند و با تعجب سؤال می کردند آیا این استخوانهای پوسیده و خاک شده بار دیگر لباس حیات و زندگی در بر می کند و به شکل نخست باز می گردد؟ لذا قرآن نیز روی همین مسأله (امکان) انگشت گذاشته و می گوید: فراموش نکنید آن کسی که جهان را از نو سامان می بخشد و مردگان را زنده می کند همان آفریدگاری است که در آغاز چنین کرده است.

سپس سخن از هدف معاد به میان می آید که این برنامه (برای آن است که خداوند افرادی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند به عدالت پاداش دهد)، بی آنکه کوچکترین اعمال آنها از نظر لطف و مرحمت او مخفی و بی اجر بماند (لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط).

(و آنها که راه کفر و انکار پوئیدند و طبعاً عمل صالحی نیز نداشتند) زیرا ریشه عمل خوب اعتقاد خوب است (مجازات دردناک، و نوشیدنی از آب گرم و سوزان و عذاب الیم به خاطر کفرشان در انتظارشان است). (و الذین کفروا لهم شراب من حمیم و عذاب الیم بما کانوا یکفرون).

نکته ها

در اینجا به دو نکته باید توجه داشت

1 - با اینکه خداوند مکان و محلی ندارد و مخصوصاً با توجه به اینکه در این جهان نیز همه جا هست و از ما به ما نزدیکتر است موجب شده که مفسران

در تفسیر الیه مرجعکم جمیعاً در آیه فوق و آیات دیگر قرآن تفسیرهای گوناگون کنند.

گاهی گفته می شود منظور این است به سوی پاداش و جزای خدا باز می گردید.

و شاید بعضی از جاهلان این تعبیر را دلیلی بر تجسم خداوند در قیامت بدانند که بطلان این عقیده واضحتر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد. اما آنچه با دقت در آیات قرآن به دست می آید این است که عالم حیات و زندگی همچون کاروانی است که از جهان عدم به حرکت در آمده، و در مسیر بی انتهای خود به سوی بی نهایت که ذات پاک خدا است پیش می رود، هر چند مخلوقات محدودند و محدود هرگز بی نهایت نخواهد شد ولی سیر او به سوی تکامل نیز متوقف نمی گردد، حتی پس از قیام قیامت باز این سیر تکاملی ادامه می یابد (چنانکه در بحث معاد شرح داده ایم).

قرآن می گوید یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً: (ای انسان تو با تلاش و کوشش به سوی پروردگارت پیش می روی).

و نیز می گوید (یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک): (ای روحی که در پرتو ایمان و عمل صالح به سر حد آرامش و اطمینان رسیده ای به سوی پروردگارت باز گرد).

و از آنجا که آغاز این حرکت از ناحیه آفریدگار شروع شده و نخستین جرقه حیات از او پدید آمده و این حرکت تکاملی نیز به سوی او است تعبیر به (رجوع) و بازگشت شده است.

کوتاه سخن اینکه این گونه تعبیرها علاوه بر اینکه اشاره به آغاز حرکت عمومی موجودات از ناحیه خدا است هدف و مقصد این حرکت را که ذات پاک او است نیز مشخص می کند.

و با توجه به اینکه تقدیم کلمه (الیه) دلیل انحصار است روشن می شود که هیچ وجودی جز ذات پاک او نمی تواند مقصد حرکت تکاملی انسان باشد نه تنها و نه هیچ مخلوق دیگر، زیرا همه اینها محدودند و مسیر انسان یک مسیر نامحدود است.

2 - (قسط) در لغت به معنی پرداختن سهم دیگری است و لذا مفهوم دادگری در آن نهفته است، جالب اینکه در آیه فوق این کلمه تنها در مورد کسانی که عمل صالح دارند و پاداش نیک دریافت می کنند گفته شده، ولی در مورد کیفر بدکاران عنوان نشده است، این به خاطر آن است که مجازات و کیفر شکل در آمد و سهمیه ندارد، و به تعبیر دیگر کلمه قسط تنها متناسب پاداش نیک است نه مجازات.

آیه (5) و (6) و ترجمه

(هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنین و الحساب ما خلق الله ذلك إلا بالحق یفصل الایات لقوم یعلمون) (5) (إن فی مختلف الیل و النهار و ما خلق الله فی السموت و الارض لایات لقوم یتقون) (6)
ترجمه:

5 - او کسی است که خورشید را روشنائی و ماه را نور قرار داد، و برای آن منزلگاه هائی مقدر کرد تا عدد سالها و حساب (کارها) را بدانید، خداوند این را جز به حق نیافریده او آیات (خود را) برای گروهی که اهل دانشند شرح می دهد.

6 - مسلما در آمد و شد شب و روز و آنچه خداوند در آسمانها و زمین آفریده آیات (و نشانه هائی) است بر آنها که پرهیزکارند (و گناه چشم دلشان را نابینا نکرده است).

تفسیر:

گوشه ای از آیات عظمت خدا

در آیات گذشته اشاره کوتاهی به مساءله مبداء و معاد شده بود، ولی از این آیات به بعد این دو مساءله اصولی که مهمترین پایه دعوت انبیاء بوده است به طور مشروح مورد بحث قرار می گیرد و به تعبیر دیگر آیات آینده نسبت به گذشته از قبیل تفصیل و اجمال است.

نخستین آیه مورد بحث اشاره به قسمتهائی از آیات عظمت خدا در جهان آفرینش کرده می گوید: (او کسی است که خورشید را ضیاء و روشنی و قمر را نور قرار داد) (هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا).

خورشید با نور عالمگیرش نه تنها بستر موجودات را گرم و روشن می سازد بلکه در تربیت گیاهان و پرورش حیوانات سهم عمده و اساسی دارد، و اصولاً هر حرکت و جنبشی در کره زمین وجود دارد حتی حرکت بادهای و امواج دریاها و جریان رودها و آبشارها - اگر درست دقت کنیم از برکت نور آفتاب است، و اگر روزی این اشعه حیاتبخش از کره خاکی ما قطع شود در فاصله کوتاهی تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فرا خواهد گرفت.

ماه با نور زیبایش چراغ شبهای تار ما است، نه تنها شیروان را در بیابانها رهبری می کند بلکه روشنائی ملائمش برای همه ساکنان زمین مایه آرامش و نشاط است.

سپس به یکی دیگر از آثار مفید وجود ماه اشاره کرده می گوید: (خداوند برای آن منزلگاه هائی مقدر کرد تا شماره سالها و حساب زندگی و کار خویش را بدانید) (و قد ره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب).

یعنی اگر می بینید ماه از نخستین شب که هلال باریکی بیش نیست رو به افزایش می رود تا حدود نیمه ماه و از آن پس تدریجاً نقصان می یابد تا یکی دو روز آخر ماه بعد در تاریکی محاق فرو می رود و بار دیگر به شکل هلال ظاهر می گردد، و همان منزلگاه های پیشین را طی می کند، این دگرگونی عبث و بیهوده نیست، بلکه یک تقویم بسیار دقیق و زنده طبیعی است که عالم و جاهل می توانند آن را بخوانند و حساب تاریخ کارها و امور زندگی خود را نگهدارند و این اضافه بر نوری است که ماه به ما می بخشد.

سپس اضافه می کند این آفرینش و این گردش مهر و ماه سرسری و از بهر بازیگری نیست (خداوند آن را نیافریده است مگر به حق) (ما خلق الله ذلک الا بالحق).

و در پایان آیه تاءکید می کند که (خدا آیات و نشانه های خود را برای آنها که می فهمند و درک می کنند شرح می دهد) (یفصل الايات لقوم يعلمون). اما بیخبران بی بصر چه بسیار از کنار همه این آیات و نشانه های پروردگار می گذرند و کمترین چیزی از آن درک نمی کنند.

در آیه دوم به قسمتی دیگر از نشانه ها و دلائل وجودش در آسمان و زمین پرداخته می گوید: (در آمد و شد شب و روز و آنچه خداوند در آسمان و زمین آفریده است نشانه هائی است برای گروه پرهیزکاران) (ان فی اختلاف الليل و النهار و ما خلق الله فی السموات و الارض لایات لقوم یتقون).

نه تنها خود آسمانها و زمین از آیات خدا است بلکه تمام ذرات موجوداتی که در آنها وجود دارد هر یک آیتی و نشانه ای محسوب می شود، اما تنها کسانی آنها را درک می کنند که در پرتو تقوا و پرهیز از گناه، صفای روح و روشن بینی یافته، و می توانند چهره حقیقت و جمال یار را ببینند.

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - در اینکه میان (ضیاء) و (نور) چه تفاوتی است مفسران گفتگوی فراوان دارند بعضی هر دو را مترادف و به یک معنی دانسته اند، و بعضی گفته اند (ضیاء) که در مورد، نور خورشید در آیه فوق به کار رفته همان نور قوی است، اما کلمه نور که درباره ماه به کار رفته نور ضعیفتر است.

سومین نظر در این باره این است که (ضیاء) به معنی نور ذاتی است ولی (نور) مفهوم اعمی دارد، که ذاتی و عرضی را هر دو شامل می شود، بنابراین تفاوت تعبیر در آیه فوق اشاره به این نکته است که خداوند خورشید را منبع

جوشش نور قرار داد در حالی که نور ماه جنبه اکتسابی دارد و از خورشید سرچشمه می گیرد.

این تفاوت با توجه به پاره ای از آیات قرآن صحیحتر به نظر می رسد زیرا در آیه 16 سوره نوح می خوانیم: (و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا) و در آیه 61 سوره فرقان می خوانیم: (و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا) با توجه به اینکه (سراج) (چراغ) نور از خودش پخش می کند و منبع و سرچشمه نور است و خورشید در دو آیه فوق تشبیه به سراج شده است روشن می شود که در آیات مورد بحث نیز این تفاوت بسیار متناسب است.

2 - در اینکه آیا (ضیاء) جمع است یا مفرد در میان اهل ادب و نویسندگان لغت اختلاف است. بعضی مانند نویسنده کتاب (قاموس) آن را مفرد دانسته اند، ولی بعضی دیگر مانند (زجاج) (ضیاء) را جمع (ضوء) می دانند، نویسنده تفسیر (المنار) و تفسیر (قرطبی) نیز این معنی را پذیرفته اند و مخصوصا (المنار) بر اساس آن استفاده خاصی از آیه کرده است و می گوید: ذکر ضیاء به صورت جمع در قرآن در مورد نور آفتاب اشاره به چیزی است که علم امروز پس از قرنهای آن را اثبات کرده است و آن اینکه نور آفتاب مرکب از هفت نور و یا به تعبیر دیگر هفت رنگ است، همان رنگهایی که در رنگین کمان، و به هنگام عبور نور از منشورهای بلورین دیده می شود.

ولی جای این سؤال باقی می ماند که مگر نور ماه - هر چند ضعیفتر است - مرکب از رنگهای مختلف نیست؟.

3 - در اینکه مرجع ضمیر (قدره منازل) (برای آن منزلگاه هائی قرار داد) تنها ماه است و یا ماه و خورشید هر دو را شامل می شود باز در میان مفسران

گفتگو است بعضی معتقدند که این ضمیر گرچه مفرد است اما به هر دو باز می گردد و نظیر آن در ادبیات عرب کم نیست.

انتخاب این نظر به خاطر آن است که نه تنها ماه بلکه خورشید هم منزلگاه هائی دارد و هر وقت در برج مخصوصی است و همین اختلاف برجها مبداء پیدایش تاریخ و ماه های شمسی است.

ولی انصاف این است که ظاهر آیه نشان می دهد که این ضمیر مفرد تنها به (قمر) که نزدیک آن است باز می گردد و این خود نکته ای دارد، زیرا:

اولا - ماههائی که در اسلام و قرآن به رسمیت شناخته شده ماههای قمری است.

و ثانيا - ماه کره ای است متحرک و منزلگاههائی دارد و اما خورشید در وسط منظومه شمسی قرار گرفته و حرکتی در مجموع این منظومه ندارد، و این اختلاف برجها و سیر خورشید در صور فلکی دوازده گانه که از (حمل) شروع می شود و به (حوت) ختم می گردد به خاطر حرکت خورشید نیست بلکه به خاطر حرکت زمین به دور خورشید است و این گردش زمین سبب می شود که خورشید را هر ماه روبروی یکی از صور فلکی دوازده گانه ببینیم، بنابراین خورشید منزلگاههای مختلف ندارد بلکه تنها ماه دارای منزلگاهها است. (دقت کنید).

آیه فوق در حقیقت اشاره به یکی از مسائل علمی مربوط به کرات آسمانی می کند، که در آن زمان از نظر علم و دانش بشر پوشیده بود و آن اینکه ماه دارای حرکت است و اما خورشید حرکتی ندارد.

4 - در آیات فوق آمد و شد شب و روز یکی از نشانه های خدا شمرده شده است، و این به خاطر آن است که اگر نور آفتاب یکنواخت و به طور مداوم بر

زمین می تابید مسلماً درجه حرارت در زمین به قدری بالا می رفت که قابل زندگی نبود (مانند حرارت سوزان ماه در روزهایش که به اندازه 15 شبانه روز زمین طولانی است) و همچنین اگر شب به طور مستمر ادامه می یافت همه چیز از شدت سرما می خشکید (همانند شبهای طولانی ماه) ولی خداوند این دو را پشت سر یکدیگر قرار داده تا بستر حیات و زندگی را در کره زمین آماده و مهیا سازد.

نقش عدد و حساب و تاریخ و سال و ماه در نظام زندگی بشر و پیوندهای اجتماعی و کسب و کار بر همه کس روشن و آشکار است.

5 - مسأله عدد و حساب که در آیات فوق به آن اشاره شده در واقع یکی از مهمترین مسائل زندگی بشر در تمام زمینه ها است.

می دانیم اهمیت یک موهبت هنگامی آشکار می شود که زندگی را بدون آن مورد مطالعه و بررسی قرار بدهیم، روی این حساب، فکر کنید اگر یک روز تاریخ (امتیاز روزها، ماهها و سالها) از زندگی بشر برداشته شود و مثلاً نه روزهای هفته روشن باشد و نه روزهای ماه و نه شماره ماهها و سالها، در این موقع تمام مسائل تجاری، اقتصادی، سیاسی و هر گونه قرار داد و برنامه زمان بندی شده به هم می ریزد، و هیچ کاری نظم و انضباطی به خود نخواهد گرفت، حتی وضع کشاورزی، دامداری و صنایع تولیدی نیز دچار هرج و مرج می شود. اما از آنجا که خداوند، انسان را برای یک زندگی سعادتبخش، و توأم با نظام، آفریده، وسائل آنرا نیز در اختیارش گذاشته است.

درست است که انسان با یک تاریخ قرار دادی می تواند کارهای خود را تا حدودی منظم سازد، ولی اگر بر پایه یک میزان طبیعی استوار نباشد نه عمومیت پیدا می کند و نه چندان قابل اعتماد است.

گردش ماه و خورشید (یا صحیحتر زمین به دور خورشید) و منزلگاههایی که دارند یک تقویم طبیعی را پی ریزی می کند که همه جا و برای همه کس روشن و قابل اعتماد است.

همانطور که مقدار شبانه روز که یک واحد کوچک تاریخی است، بر اثر یک عامل طبیعی یعنی حرکت زمین به دور خود به وجود می آید، ماه و سال نیز باید متکی به یک گردش طبیعی باشد، و به این ترتیب حرکت ماه به دور کره زمین یک واحد بزرگتر (ماه که تقریباً مساوی 30 روز است) و حرکت زمین به دور آفتاب واحد عظیمتری یعنی سال را تشکیل می دهد.

گفتیم تقویم اسلامی بر اساس تقویم قمری و گردش ماه است، درست است که گردش خورشید در برج های دوازده گانه نیز وسیله خوبی برای تعیین ماه های شمسی است، ولی این تقویم با اینک طبیعی است به درد همه نمی خورد، و تنها دانشمندان نجوم از طریق رصدهای نجومی می توانند، بودن خورشید را در فلان برج تشخیص دهند، به همین دلیل دیگران مجبورند به تقویم هائی که بوسیله همان منجمان تنظیم شده مراجعه کنند.

ولی گردش منظم ماه به دور زمین، تقویم روشنی به دست می دهد که حتی افراد بی سواد و بیابان گرد نیز قادر به خواندن خطوط و نقوش آن هستند.

توضیح اینکه قیافه ماه هر شب در آسمان به گونه خاصی غیر از شب قبل و بعد است به طوری که در شب در تمام ماه وضع و قیافه ماه در آسمان یکسان نیست، و اگر کمی در وضع ماه هر شب دقت کنیم کم کم عادت خواهیم کرد که با دقت تعیین کنیم آن شب، چندمین شب ماه هست.

ممکن است بعضی تصور کنند از نیمه دوم ماه به بعد منظره های نیمه اول ماه عیناً تکرار می شود، و مثلاً چهره ماه در شب بیست و یکم درست مانند شب

هفتم است، ولی این یک اشتباه بزرگ است، زیرا قسمت ناقص ماه در نیمه اول طرف بالا است در حالی که قسمت ناقص در نیمه دوم طرف پایین است و به تعبیر دیگر نوکهای هلال در آغاز ماه به سمت شرق است، در حالی که نوکهای ماه در اواخر ماه به سمت غرب می باشد، به علاوه ماه در اوائل ماه در سمت غرب دیده می شود، ولی در اواخر بیشتر در سمت شرق و بسیار دیرتر طلوع می کند.

به این ترتیب می توان از شکل ماه با تغییرات تدریجی اش به عنوان یک روز شمار استفاده کرد، و با دقت روزهای ماه را از شکل ماه بدست آورد. به هر حال ما در این موهبت که نامش را (نظام تاریخی) می نامیم، مدیون این آفرینش الهی هستیم، و اگر حرکات ماه و خورشید (زمین) نبود، چنان هرج و مرج و ناراحتی در زندگی برای ما پدید می آمد که حسابی برای آن متصور نبود.

زندانیانی که در سلولهای انفرادی و تاریک گرفتار شده اند و زمان را گم کرده اند این سرگردانی و بلا تکلیفی را کاملاً احساس کرده اند. یکی از زندانیانی که در عصر ما حدود یکماه در سلول تاریک انفرادی عمال استبداد گرفتار شده بود نقل می کرد که من برای تشخیص وقت نماز هیچ وسیله ای نداشتم جز اینکه به هنگامی که نهار می آوردند نماز ظهر و عصر می خواندم و به هنگامی که شام می آوردند، نماز مغرب و عشا و نماز صبح را نیز معمولاً همراه آوردن صبحانه می خواندم! برای اینکه روزها را بشمرم حساب وعده های غذا را در نظر می گرفتم، هر سه وعده غذا را یک روز حساب می کردم! اما نمی دانم چه شد هنگامی که از زندان بیرون آمدم حساب من با حساب مردم در خارج تفاوت پیدا کرده بود!.

آیه (7) تا (10) و ترجمه

(إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ
أَيَّتِنَا غَفَلُونَ) (7) (أُولَئِكَ مَا وَثَّهِمُ النَّارُ بَمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (8) (إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ
النَّعِيمِ) (9) (دَعُوهُمْ فِيهَا سَبْحَنَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأُخِرْ دَعْوَتُهُمْ أَنْ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (10)

ترجمه:

7 - آنها که امید لقای ما (و رستاخیز) را ندارند، و به زندگی دنیا خشنود
شدند، و بر آن تکیه کردند، و آنها که از آیات ما غافلند.

8 - (همه) آنها جایگاهشان آتش است به خاطر کارهایی که انجام می
دادند.

9 - (ولی) کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند آنها را
در پرتو ایمانشان هدایت می کند، از زیر (قصرهای) آنها نهرها، در باغهای
بهشت، جریان دارد.

10 - گفتار (و دعای) آنها در بهشت این است که خداوند! منزهی تو، و
تحیت آنها سلام، و آخرین سخنان حمد مخصوص پروردگار عالمیان است.

تفسیر:

بهشتیان و دوزخیان

در آغاز این سوره همانگونه که اشاره شد، قرآن نخست یک بحث اجمالی
پیرامون مسأله مبدء و معاد نموده، سپس به شرح آن پرداخته است، در آیات

قبل شرحی پیرامون مسأله معاد بود، و در آیات مورد بحث شرحی پیرامون معاد، و سرنوشت مردم در جهان دیگر، دیده می شود.

نخست می فرماید: (کسانی که امید لقای ما را ندارند و به رستاخیز معتقد نیستند و به همین دلیل تنها به زندگی دنیا خشنودند و به آن اطمینان می کنند...) (ان الذین لا يرجون لقاءنا ورضوا بالحیوة الدنیا واطمانوا بها).

(و همچنین آنها که از آیات ما غافلند و در آنها اندیشه نمی کنند، تا قلبی بیدار و دلی مملو از احساس مسئولیت پیدا کنند...) (والذین هم عن آیاتنا غافلون).

(این هر دو گروه جایگاهشان آتش است، به خاطر اعمالی که انجام می دهند) (اولئک ماویهم النار بما کانوا یکسبون).

در حقیقت نتیجه مستقیم عدم ایمان به معاد همان دل بستگی به این زندگی محدود و مقامهای مادی و اطمینان و اتکاء به آن است، و نتیجه آن نیز آلودگی از نظر عمل و فعالیتهای مختلف زندگی است و پایان آن چیزی جز آتش نخواهد بود.

همچنین غفلت از آیات الهی، سرچشمه بیگانگی از خدا، و بیگانگی از خدا سرچشمه عدم احساس مسئولیت، و آلودگی به ظلم و فساد و گناه است، و سرانجام آن چیزی جز آتش نمی تواند باشد.

بنابراین هر دو گروه فوق یعنی آنها که ایمان به مبدء یا ایمان به معاد ندارند، مسلماً از نظر عمل آلوده خواهند بود و آینده هر دو گروه تاریک است.

این دو آیه بار دیگر این حقیقت را تاءکید می کند که برای اصلاح یک جامعه و نجات آن از آتش ظلم و فساد، تقویت پایه های ایمان به (خدا) و (معاد) دو شرط ضروری و اساسی است چرا که بدون ایمان به خدا، احساس مسئولیت از

وجود انسان برچیده می شود، و بدون توجه به معاد ترس از مجازات از میان خواهد رفت، و به این ترتیب این دو پایه اعتقادی پایه تمام اصلاحات اجتماعی است.

سپس اشاره به حال گروه دیگری می کند که نقطه مقابل این دو گروه می باشند و می گوید (کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، خداوند به کمک ایمانشان آنها را هدایت می کند) **(ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات يهديهم ربهم بايمانهم)**.

این نور هدایت الهی که از نور ایمانشان سرچشمه می گیرد، تمام افق زندگانی آنها را روشن می سازد، در پرتو این نور آنچنان روشن بینی پیدا می کنند که جار و جنجالهای مکتبهای مادی، و وسوسه های شیطانی، و زرق و برقهای گناه، و زر و زور، فکر آنها را نمی دزدد، و از راه به بیراهه گام نمی نهند.

این حال دنیای آنها (و در جهان دیگر خداوند در باغهای پر نعمت بهشت قصرهایی به آنها می بخشد که از زیر آنها نهرهای آب جریان دارد) **(تجری من تحتهم الانهار فی جنات النعیم)**.

آنها در محیطی مملو از صلح و صفا و عشق به پروردگار و انواع نعمتها به سر می برند.

هر زمان که جذبه ذات و صفات خدا وجودشان را روشن می سازد، (می گویند پروردگارا منزله و پاک از هر گونه عیب و نقصی) **(دعویهم فیها سبحانک اللّهُمَّ)**

و هر زمان به یکدیگر می رسند سخن از صلح و صفا می گویند (و تحیتشان آنجا سلام است) **(و تحیتهم فیها سلام)**.

و سرانجام هرگاه از نعمتهای گوناگون خداوند در آنجا بهره می گیرند به شکر پرداخته و می گویند: (حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است) (و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - منظور از ملاقات پروردگار که در آیه نخست آمده مسلماً ملاقات حسی نیست بلکه منظور علاوه بر ملاقات پاداش و کیفرهای پروردگار، یکتو شهود باطنی است که انسان در قیامت نسبت به ذات مقدس پیدا می کند، زیرا آیات و نشانه های او را همه جا آشکارتر می بیند و دید و درک تازه ای برای شناختش می یابد

2 - در جمله (یهدیهم ربهیم بایمانهم) سخن از هدایت انسان در پرتو ایمان به میان آمده است، این هدایت، مخصوص به زندگی جهان دیگر نیست، بلکه در این جهان نیز انسان مؤمن در پرتو ایمانش از بسیاری اشتباهات و فریبکاریها و لغزشهایی که مولود طمع، خود خواهی، هوی و هوس است نجات می یابد، و راه خود را در جهان دیگر به سوی بهشت در پرتو این ایمان پیدا می کند، چنانکه قرآن می گوید: (یوم تری المؤمنین و المؤمنات یسعی نورهم بین یدیهم و بایمانهم) در آن روز مردان و زنان با ایمان را می بینی که شعاع نورشان در پیشاپیش رو، و در طرف راستشان در حرکت است).

و در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: ان المؤمن اذا خرج من قبره صور له عمله فی صورة حسنة فیقول له انا عملک فیکون له نورا و قائدا الی الجنة: (هنگامی که مؤمن از قبر خود خارج می شود، اعمالش به صورت زیبایی

نمایان می گردد و با او سخن می گوید که من اعمال تواءم و به صورت نوری در می آید که او را به سوی بهشت هدایت می کند!

3 - در آیات فوق تجری من تحتهم الانهار آمده است، در حالی که در آیات دیگر قرآن (تجری من تحتها الانهار) دیده می شود، و به تعبیر دیگر در موارد دیگر می خوانیم که از زیر درختان بهشت نهرها جریان دارد، اما در آیه فوق می خوانیم از زیر پای بهشتیان نهرها جاری است.

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که حتی قصرهای بهشتیان بر روی نهرها بنا شده، که لطف و زیبایی فوق العاده ای به آنها می بخشد. و یا اشاره به اینکه نهرهای بهشتی به فرمان آنها هستند و در قبضه قدرتشان می باشد، چنانکه در سرگذشت فرعون می خوانیم که می گفت ایس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی: (آیا حکومت مصر در اختیار من نیست و این نهرها به فرمان من جریان ندارند).

این احتمال نیز داده شده است که کلمه (تحت) به معنی (بین ایدی) باشد یعنی در مقابل آنها نهرهای آب جریان دارد.

4 - جالب توجه اینکه در آخرین آیه مورد بحث اشاره به سه حالت و یا سه نعمت و لذت بزرگ بهشتیان شده است:

حالت نخست توجه به ذات پاک پروردگار و لذتی که از این توجه به آنها دست می دهد که قابل مقایسه با هیچ لذتی نیست.

حالت دوم لذتی است که بر اثر تماس داشتن با مؤمنان دیگر در آن محیط پر از صلح و تفاهم پیدا می شود که بعد از لذت توجه به خدا از همه چیز برتر است.

حالت سوم لذتی است که از انواع نعمت‌های بهشتی به آنها دست می‌دهد و باز آنها را متوجه به خدا می‌سازد، و حمد و سپاس او را می‌گویند (دقت کنید).

آیه (11) و (12) و ترجمه

(و لو يعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخير لقضى إليهم أجلهم فنذر الذين لا يرجون لقاءنا في طغيانهم يعمهون) (11) (وإذا مس الإنسان الضر دعانا لجنبه أو قاعداً أو قائماً فلما كشفنا عنه ضره مر كأن لم يدعنا إلى ضره كذاً كذلك زين للمسرفين ما كانوا يعملون) (12)

ترجمه:

11 - اگر همانگونه که مردم در بدست آوردن خوینها عجله دارند، خداوند (به کیفر اعمالشان) مجازاتشان کند عمرشان به پایان می رسد (و همگی نابود خواهند شد) ولی آنها که امید لقای ما را ندارند بحال خودشان رها می کنیم تا در طغیانشان سرگردان شوند.

12 - و هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) برسد ما را (در همه حال) در حالی که به پهلوی خوابیده، یا نشسته، یا ایستاده است می خواند، اما هنگامی که ناراحتی او را بر طرف ساختیم چنان می رود که گوئی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده نخوانده، اینگونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است.

تفسیر:

انسانهای خودرو!

در این آیات نیز همچنان سخن پیرامون مسأله پاداش و کیفر بدکاران است. در آیه نخست می گوید: (اگر خداوند مجازات مردم بد کار را سریعاً و در این جهان انجام دهد و همانگونه که آنها در بدست آوردن نعمت و خیر و نیکی عجله دارند، در مجازاتشان تعجیل کند، عمر همگی به پایان می رسد و اثری از

آنها باقی نمی ماند) (ولو يعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخير لقضى اليهم اجلهم).

ولی از آنجا که لطف خداوند همه بندگان حتی بدکاران و کافران و مشرکان را نیز شامل می شود، در مجازاتشان عجله به خرج نمی دهد، شاید بیدار شوند و توبه کنند، و از بیراهه به راه بازگردند.

به علاوه اگر مجازات با این سرعت انجام می گرفت، حالت اختیار که پایه تکلیف است تقریباً از میان می رفت، و اطاعت مطیعان جنبه اضطراری به خود می گرفت، چرا که در صورت تخلف فوراً مجازات دردناکی را در برابر خود می دیدند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق داده شده است که گروهی از کفار لجوج - همانگونه که آیات قرآن کراراً بازگو کرده - به پیامبران می گفتند اگر شما راست می گوئید هر چه زودتر از خدا بخواهید ما را نابود یا مجازات کند، و اگر خدا می خواست این تقاضای آنها را بپذیرد احدی از آنها باقی نمی ماند. ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

و در پایان آیه می فرماید: (مجازاتشان همین بس که افرادی را که ایمان به رستاخیز و لقای ما ندارند به حال خود رها می کنیم تا در طغیانشان حیران و سرگردان شوند)، نه حق را از باطل بشناسند، و نه راه را از چاه (فندرز الذین لا یرجون لقائنا فی طغیانهم یعمهون).

آنگاه اشاره به وجود نور توحید در فطرت و عمق روح آدمی کرده می گوید: (هنگامی که به انسان زیبایی می رسد، و دستش از همه جا کوتاه می شود، دست به سوی ما دراز می کند و ما را در همه حال در حالی که به پهلوی خوابیده یا نشسته یا ایستاده است می خواند) (واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما)

آری خاصیت مشکلات و حوادث دردناک، کنار رفتن حجابها از روی فطرت پاک آدمی است، در کوره حوادث تمام قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده است می سوزد و از میان می رود، و برای مدتی، هر چند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می گردد.

سپس می گوید اما این افراد، چنان کم ظرفیت و بی خردند که (به مجرد اینکه بلا و ناراحتی آنها را بر طرف می سازیم، آنچنان در غفلت فرو می روند که گویا هرگز از ما تقاضائی نداشتند و ما نیز به آنها کمکی نکردیم) (فلما کشفنا عنه ضره مرکان لم یدعنا الی ضره)

(آری این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است) (کذلك زين للمسرفين ما كانوا يعملون) .

در اینکه چه کسی اعمال اینگونه افراد را در نظرشان جلوه و زینت می دهد، در ذیل آیه 122 سوره انعام جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه 428 بحث کرده ایم و اجمال سخن این است که:

زینت دهنده خداوند است اما از این طریق که این خاصیت را در اعمال زشت و آلوده آفریده که هر قدر انسان به آنها بیشتر آلوده شود، بیشتر خو می گیرد و نه تنها قبح و زشتی آنها تدریجا از میان می رود بلکه کم کم به صورت عملی شایسته در نظرشان مجسم می گردد!

و اما چرا در آیه فوق اینگونه افراد به عنوان (مسرف) (اسرافکار) معرفی شده اند به خاطر این است که چه اسراف از این بالاتر که انسان مهمترین سرمایه وجود خود یعنی عمر و سلامت و جوانی و نیروها را بیهوده در راه فساد و گناه و عصیان و یا در مسیر بدست آوردن متاع بی ارزش و ناپایدار این دنیا به هدر دهد، و در برابر این سرمایه چیزی عائد او نشود.

آیا این کار اسراف نیست و چنین کسان مسرف محسوب نمی شوند.

نکته ها

در اینجا به یک نکته باید توجه کرد

انسان در قرآن کریم

درباره (انسان) تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است.

در آیات زیادی از او به (بشر) تعبیر شده.

و در آیات فراوانی به انسان، و در آیاتی نیز به عنوان (بنی آدم) و عجیب اینکه در بسیاری از آیاتی که از او به انسان تعبیر شده صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است.

مثلا در آیات مورد بحث انسان به عنوان یک موجود فراموشکار و حق شناس معرفی شده.

در جای دیگر به عنوان یک موجود ضعیف (خلق الانسان ضعيفا) - نساء - 38) و در جای دیگر به عنوان یک موجود ستمگر و کفران کننده (ان الانسان لظلوم کفار) - ابراهیم - 34).

و در جایی دیگر انسان را بخیل (وکان الانسان قتورا) - اسراء - 100). و در مورد دیگر موجودی عجول (وکان الانسان عجولا) - اسراء - 11). و در جای دیگر کفور و کفران کننده (وکان الانسان کفورا) - اسراء - 67).

و در مورد دیگر موجودی پرخاشگر (کان الانسان اکثر شیء جدلا) - کهف - 54).

و در جای دیگر ظلوم و جهول (انه کان ظلوما جهولا) - احزاب - 72). و در جای دیگر کفور مبین و کفران کننده آشکار (ان الانسان لکفور مبین) - زخرف - 19).

و در مورد دیگر موجودی کم ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت بخیل و به هنگامی بلا پر جزع است (ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخير منوعا) - معارج - 19 و 20 و 21).

و در جای دیگر مغرور حتی در برابر خدایا (ايها الانسان ما غرك بربك الكريم) - انفتار - 6).

و در مورد دیگر موجودی که به هنگام نعمت طغیان می کند (ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى) - علق - 6).

به این ترتیب می بینیم (انسان) در قرآن مجید به عنوان موجودی که دارای جنبه های منفی فراوان و نقطه های ضعف متعددی است معرفی شده است.

آیا این همان انسانی است که خدا او را در (احسن تقویم) و (بهترین ساختمان)، آفریده است؟ (لقد خلقنا الانسان في احسن تقویم) - تین - 4).

و نیز آیا این همان انسانی است که خدا معلم او بوده و آنچه را نمی دانسته است به وی آموخته است (علم الانسان ما لم يعلم) - علق - 5).

و آیا این همان انسانی است که خدا بیان به او آموخته (خلق الانسان علمه البيان) - رحمان - 3).

و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگار به سعی و تلاش واداشته (يا ايها الانسان انك كادح ربك كدحا) - انشقاق - 6).

باید دید اینها چه انسانی هستند که با آنهمه کرامت و محبت الهی اینهمه نقاط ضعف و نارسائی از خود نشان می دهند؟!

ظاهر این است که این بحثها همه مربوط به انسانهایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته اند، نه

معلمی و نه راهنمایی، و نه بیدار کننده ای داشته اند، شهواتشان آزاد و در میان هوسها غوطه ور هستند.

بدیهی است چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه های عظیم وجود خویش بهره نمی گیرد، بلکه با بکار انداختن آنها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناک و سرانجام ناتوان و بینوا در می آید.

والا انسانی که با استفاده از وجود رهبران الهی و بکار گرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت به مرحله (آدمیت) گام می نهد و شایسته نام (بنی آدم) می شود، بجائی می رسد که بجز خدا نمی بیند، آنچنان که قرآن می گوید (ولقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر من خلقنا تفضیلاً): (ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و صفحه خشکی و دریا را جولانگاه آنها قرار دادیم و از روزیهای پاکیزه به او بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتریش دادیم) (سوره اسراء آیه 70).

آیه (13) و (14) و ترجمه

(ولقد أهلكنا القرون من قبلكم لما ظلموا و جاءتهم رسلهم بالبينت و ما كانوا ليؤمنوا كذلك نجزي القوم المجرمين) (13) (ثم جعلنكم خلائف في الا رض من بعدهم لننظر كيف تعملون) (14)

ترجمه:

13 - ما امتهای پیش از شما را، به هنگامی که ظلم کردند، هلاک کردیم، در حالی که پیامبرانشان با دلایل روشن به سراغ آنها آمدند ولی آنها ایمان نیاوردند، اینگونه گروه مجرمان را جزا می دهیم.

14 - سپس شما را جانشینان آنها در روی زمین - پس از آنان - قرار دادیم تا بنگریم شما چگونه عمل می کنید.

تفسیر:

ستمگران پیشین و شما

در این آیات نیز اشاره به مجازاتهای افراد ستمگر و مجرم در این جهان می کند و با توجه دادن مسلمانان به تاریخ گذشته به آنها گوشزد می نماید که اگر راه آنان را بپویند به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.

در آیه نخست می گوید: (ما امتهای قبل از شما را هنگامی که دست به ستمگری زدند و با اینکه پیامبران با دلائل و معجزات روشن برای هدایت آنان آمدند هرگز به آنها ایمان نیاوردند، هلاک و نابود ساختیم) (ولقد اهلكنا القرون من قبلكم لما ظلموا و جائتهم رسلهم بالبينات و ما كانوا ليؤمنوا).

و در پایان آیه می افزاید (این برنامه مخصوص جمعیت خاصی نیست، اینچنین مجرمان را کیفر می دهیم) (كذلك نجزي القوم المجرمين)

در آیه بعد مطلب را صریحتر بیان می کند و می گوید:
(سپس شما را جانشین آنها در زمین قرار دادیم تا ببینیم چگونه عمل می کنید) (ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم لننظر کیف تعملون).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - قرون جمع (قرن) معمولاً به معنی یک زمان طولانی استعمال می شود ولی همانگونه که علمای لغت گفته اند به معنی قوم و جمعیتی که در عصر واحدی زندگی می کنند نیز آمده است زیرا ماده اصلی آن به معنی اقتران و نزدیکی است - در آیه مورد بحث نیز به همین معنی یعنی گروه و اقوام (هم عصر) به کار رفته.

2 - در آیات فوق علت نابودی اقوام گذشته ظلم و ستم ذکر شده است، این بخاطر آن است که واژه ظلم آنچنان مفهوم جامعی دارد که هر گونه گناه و فساد را در بر می گیرد.

3 - از جمله و ما کانوا لیؤمنوا (چنان نبود که ایمان بیاورند) استفاده می شود که خداوند تنها آن گروهی را به هلاکت کیفر می دهد که امیدی به ایمان آنها در آینده نیز نباشد، و به این ترتیب اقوامی که در آینده ممکن است ایمان بیاورند مشمول چنین کیفرهایی نمی شوند. زیرا فرق بسیار است بین اینکه گفته شود ایمان بیاورند و یا گفته شود چنان نبود که ایمان بیاورند. (دقت کنید)

4 - جمله لننظر کیف تعملون (ببینیم چگونه عمل می کنید) مسلماً نه به معنی نگاه کردن با چشم است، و نه تفکر و نگاه قلبی، چون خداوند از هر دو پیراسته است، بلکه مفهوم آن حالتی شبیه انتظار است یعنی شما را به حال خود واگذارده ایم و منتظریم که چه خواهید کرد.

آیه (15) تا (17) و ترجمه

(و اذا تتلى عليهم اياتنا بينت قال الذين لا يرجون لقاءنا ائت بقران غير هذا او بدله قل ما يكون لى ان ابدله من تلقاى نفسى ان اتبع الا ما يوحى الى انى اخاف ان عصيت ربه عذاب يوم عظيم) (15) (قل لو شاء الله ما تلوته عليكم ولا ادرككم به فقد لبثت فيكم عمرا من قبله افلا تعقلون) (16) (فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب بايته انه لا يفلح المجرمون) (17)

ترجمه:

15 - و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود کسانی که امید لقای ما (و رستاخیز) را ندارند می گویند قرآنی غیر از این بیاور، و یا آنرا تبدیل کن (و آیات نکوهش بتها را بردار!) بگو من حق ندارم که آنرا از پیش خود تغییر دهم، فقط از چیزی که بر من وحی می شود پیروی می کنم، من اگر معصیت پروردگارم را کنم از مجازات روز بزرگ (قیامت) می ترسم.

16 - بگو اگر خدا می خواست من این آیات را بر شما نمی خواندم و از آن آگاهتان نمی کردم چه اینکه مدتها پیش از این در میان شما زندگی نمودم آیا نمی فهمید؟!

17 - چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد و آیات او را تکذیب می کند، مسلما مجرمان رستگار نخواهند شد.

شان نزول:

بعضی از مفسران گفته اند که این آیات در باره چند نفر از بت پرست نازل شد، چرا که خدمت پیامبر (ﷺ) آمدند و گفتند: آنچه در این قرآن درباره ترک عبادت بتهای بزرگ ما، لات و عزی و منات و هبل و همچنین مذمت از

آنان وارد شده برای ما قابل تحمل نیست، اگر می خواهی از تو پیروی کنیم، قرآن دیگری بیاور که این ایراد در آن نباشد! و یا حداقل این گونه مطالب را در قرآن کنونی تغییر ده! آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

این آیات نیز در تعقیب آیات گذشته که پیرامون مبدء و معاد سخن میگفت در همین زمینه و مسائل مربوط به آن بحث می کند. نخست به یکی از اشتباهات بزرگ بت پرستان اشاره کرده می گوید: (هنگامی که آیات آشکار و روشن ما بر آنها خوانده می شود، آنها که به رستاخیز و لقای ما ایمان ندارند می گویند قرآن دیگری غیر از این بیاور و یا لااقل این قرآن را، تغییر ده) (و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين لا يرجون لقاءنا ائت بقرآن غير هذا او بدله).

این بیخبران بینوا، پیامبر (ﷺ) را برای رهبری خود نمی خواستند، بلکه به پیروی از خرافات و اباطیل خویش دعوت می کردند، قرآنی از او می خواستند که دنباله رو انحرافاتشان باشد، نه اصلاح کننده مجتمعتشان، آنها نه فقط به قیامت ایمان نداشتند و در برابر کارهای خود احساس مسئولیت نمی کردند، بلکه این گفتارشان نشان می داد، اصلاً مفهوم نبوت را نفهمیده بودند، یا به بازی می گرفتند.

قرآن با صراحت آنها را از این اشتباه بزرگ در می آورد، و به پیغمبر (ﷺ) دستور می دهد که به آنها بگو: (برای من ممکن نیست که از پیش خود آنرا تغییر دهم) (قل ما يكون لي ان ابدله من تلقاء نفسي).

سپس برای تاکید اضافه می کند (من فقط پیروی از چیزی می کنم که بر من وحی می شود) (ان اتبع الا ما يوحى الي).

نه تنها نمی توانم تغییر و تبدیلی در این وحی آسمانی بدهم، بلکه (اگر کمترین تخلفی از فرمان پروردگارم بکنم، از مجازات آن روز بزرگ (رستاخیز) می ترسم) (انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم).

در آیه بعد به دلیل این موضوع می پردازد و می گوید به آنها بگو: من کمترین اراده ای از خودم درباره این کتاب آسمانی ندارم (و اگر خدا می خواست این آیات را بر شما تلاوت نمی کردم و از آن آگاهتان نمی ساختم) (قل لو شاء الله ما تلوته علیکم ولا ادریکم به).

به دلیل اینکه (سالها پیش از این در میان شما زندگی کردم و هرگز این گونه سخنان را از من نشنیده اید، اگر آیات از ناحیه من بود لابد در این مدت چهل سال از فکر من بر زبانم جاری می شد و حداقل گوشه ای از آن را بعضی از من شنیده بودند) (فقد لبثت فیکم عمرا من قبله).

آیا مطلبی را به این روشنی درک نمی کنید (افلا تعقلون).

باز برای تاکید اضافه می کند که من به خوبی می دانم بدترین انواع ظلم و ستم آن است که کسی بر خدا افتراء ببندد، (چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی را به خدا نسبت بدهد) (فمن اظلم من افتری علی الله کذبا).

بنابراین چگونه چنین گناه بزرگی را ممکن است من مرتکب بشوم (همچنین کار کسی که آیات الهی را تکذیب می کند، نیز بزرگترین ظلم و ستم است) (او کذب بایاته).

اگر شما از عظمت گناه تکذیب و انکار آیات حق بیخبرید من بی خبر نیستم، و به هر حال این کار شما جرم بزرگی است، و مجرمان هرگز رستگار نخواهند شد (انه لا یفلح المجرمون).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - مشرکان از پیامبر (ﷺ) می خواستند که یا قرآن را تعویض به کتاب دیگر کند و یا آن را تغییر دهد. فرق میان این دو روشن است، در تقاضای اول هدفشان این بود که این کتاب به کلی برچیده شود و به جای آن کتاب دیگری از سوی پیامبر (ﷺ) قرار گیرد، اما در تقاضای دوم می خواستند حداقل آیاتی که مخالف بت‌های آنها بود اصلاح گردد، تا هیچگونه احساس ناراحتی از این ناحیه نکنند!

و می بینیم که قرآن با چه لحن قاطعی به آنها پاسخ می گوید: که نه تبدیل در اختیار پیامبر است، نه تغییر و نه حتی دیر و زود شدن وحی.

و براستی چه افکار پست و خامی داشتند، پیامبری را می پرستیدند که پیرو خرافات و هوسهای آنها باشد، نه پیشوا و رهبر و مربی و راهنما!

2 - قابل توجه اینکه پیامبر (ﷺ) در پاسخ دو تقاضای آنها، تنها به عدم توانائی بر انجام خواسته دوم قناعت می کند و می فرماید: من نمی توانم از پیش خود آن را تغییر دهم، و با این بیان، خواسته اول نیز به طریق اولی نفی شده است، زیرا هنگامی که تغییر بعضی از آیات از صلاحیت پیامبر (ﷺ) بیرون باشد، آیا تعویض مجموع این کتاب آسمانی ممکن است در اختیار او قرار گیرد، این یک نوع فصاحت در تعبیر است که قرآن در نهایت فشرده‌گی و اختصار، همه مسائل را بازگو می کند بدون یک جمله یا یک کلمه زائد و اضافی.

3 - ممکن است گفته شود دلیلی که در آیات فوق بر نفی انتساب قرآن به شخص پیغمبر (ﷺ) و اینکه حتما از ناحیه خدا است ذکر شده، قانع کننده

نمی باشد چه لزومی دارد که اگر این کتاب مستند به پیامبر (ﷺ) باشد، حتما باید نمونه آن را قبلا از او شنیده باشند.

اما پاسخ این سؤال با کمی دقت روشن است، زیرا طبق آنچه روانشناسان گفته اند نبوغ فکری و اکتشاف و ابداع مسائل تازه و نو ظهور در انسان معمولا از سن بیست سالگی شروع می شود، و حداکثر به سی و پنج الی چهل سالگی می رسد، یعنی اگر انسان تا این تاریخ دست به ابتکار تازه ای نزند، بعد از آن غالبا امکانپذیر نیست

این موضوع که امروز به عنوان یک کشف روانشناسی تلقی می شود مسلما در گذشته تا این حد روشن نبوده، ولی غالب مردم با هدایت فطرت به این موضوع توجه دارند که عاداتا ممکن نیست انسان روش و مکتبی داشته و چهل سال در میان قوم و ملتی زندگی کند و مطلقا آنرا بروز ندهد، قرآن نیز روی همین اصل تکیه می کند که چگونه تا این سن و سال ممکن بود پیامبر (ﷺ) چنین افکاری داشته باشد و آنرا مطلقا مکتوم دارد.

4 - همانگونه که در ذیل آیه 21 سوره انعام اشاره کرده ایم در موارد زیادی از قرآن گروهی به عنوان ستمکارترین مردم (با تعبیر اظلم) معرفی شده اند، و در ابتدا شاید به نظر برسد که اینها با هم تضاد دارد، زیرا هنگامی که یک دسته به عنوان ستمکارترین معرفی شود، دسته دیگر چگونه می تواند این عنوان را به خود ببذیرد.

در پاسخ این سؤال گفته ایم که همه این عناوین به یک عنوان باز می گردد و آن مساله شرک و کفر و عناد است، و افترا و تکذیب آیات الهی، در آیات مورد، بحث نیز از همین ریشه است (برای توضیح بیشتر به جلد پنجم صفحه 183 مراجعه فرمائید).

آیه (18) و ترجمه

(و يعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل اتنبئون الله بما لا يعلم في السموت ولا في الارض سبحانه وتعالى عما يشركون) (18)

ترجمه:

18 - و غیر از خدا چیزهائی را پرستش می کنند که نه به آنها زیان می رساند و نه سودی به آنان می دهد، و می گویند اینان شفیعان ما نزد خدا هستند بگو: آیا خداوند را به چیزی خبر می دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد؟ منزّه است او، و برتر است از آن شریکهای که قرار می دهند.

تفسیر:

معبودهای بی خاصیت

در این آیه نیز بحث (توحید)، از طریق نفی الوهیت بتها، تعقیب شده است، و با دلیل روشنی بی ارزش بودن بتها اثبات گردیده: (آنها غیر از خدا معبودهائی را می پرستند که نه زبانی به آنان می رساند که از ترس زیانشان آنها را پرستند، و نه سودی می رساند که به خاطر سودشان مورد، عبادت قرار دهند) (و يعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم).

بدیهی است اگر بتها فرضاً منشا سود و زبانی بودند، باز هم شایسته عبودیت نبودند، ولی قرآن با این تعبیر می خواهد این نکته را بفهماند که بت پرستان کوچکترین بهانه ای برای این کار ندارند و موجوداتی را می پرستند که مطلقاً بی خاصیتند و این بدترین و زشتترین پرستش است.

سپس به ادعای واهی بت پرستان پرداخته، می گوید (آنها می گویند: این بتها شفیعان ما در پیشگاه خدا هستند، یعنی می توانند از طریق شفاعت منشا سود و زبانی شوند، هر چند مستقلا از خودشان کاری ساخته نباشد) (و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله).

اعتقاد به شفاعت بتها یکی از انگیزه های بت پرستی بود، و چنانکه در تواریخ آمده هنگامی که (عمرو بن لحي)، بزرگ عرب، برای استفاده از آبهای معدنی شام و مداوای خویش به آن منطقه رفته بود، وضع بت پرستان نظر او را به خود جلب کرد، هنگامی که دلیل این پرستش را از آنها پرسید، به او گفتند این بتها سبب نزول باران، و حل مشکلات، و شفاعت در پیشگاه خدا هستند، او که یک مرد خرافی بود تحت تاثیر قرار گرفت و خواهش کرد بعضی از بتها را در اختیار او بگذارند تا به حجاز بیاورد، و به این طریق بت پرستی در میان مردم حجاز رواج یافت.

قرآن در پاسخ این پندار می گوید (آیا شما خداوند را به چیزی خبر می دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد) (قل اتنبؤن الله بما لا یعلم فی السماوات ولا فی الارض).

کنایه از اینکه اگر خدا چنین شفیعانی می داشت، در هر نقطه ای از زمین و آسمان که بودند، از وجودشان آگاه بود، زیرا وسعت علم خداوند چنان است که کوچکترین ذره ای در آسمان و زمین نیست، مگر اینکه از آنها آگاهی دارد. و به تعبیر دیگر این درست به آن می ماند که به کسی بگویند تو چنین نماینده ای داری، و او در پاسخ بگوید من از وجود چنین نماینده ای خبر ندارم، و این بهترین دلیل بر نفی وجود او است، چرا که ممکن نیست کسی از وجود نماینده خود بی خبر باشد.

و در پایان آیه برای تاکید می فرماید: (خداوند منزّه، و برتر است از
شریکهائی که برای او می سازند) (سبحانه و تعالی عما یشركون).
(درباره شفاعت به طور مشروح در جلد اول صفحه 163 و جلد دوم صفحه
196 بحث شده است).

آیه (19) و ترجمه

(وما كان الناس الا امة واحدة فاختلفوا ولولا كلمة سبقت من ربك لقضى-
بينهم فيما فيه يختلفون) (19)

ترجمه:

19 - و (در آغاز) همه مردم امت واحدی بودند سپس اختلاف کردند، و اگر فرمانی از طرف پروردگار تو (درباره عدم مجازات سریع آنان) نبود، در آنچه اختلاف داشتند میان آنها داوری می کرد.

تفسیر:

این آیه به تناسب بحثی که در آیه قبل در زمینه نفی شرک و بت پرستی گذشت اشاره به فطرت توحیدی همه انسانها می کند و می گوید: (در آغاز همه افراد بشر امت واحدی بودند) و جز توحید در میان آنها آئین دیگری نبود (وما كان الناس الا امة واحدة).

این فطرت توحیدی که در ابتدا دست نخورده بود با گذشت زمان بر اثر افکار کوتاه و گرایشهای شیطانی، دستخوش دگرگونی شد، گروهی از جاده توحید منحرف شدند و به شرک روی آوردند و طبعاً جامعه انسانی به دو گروه مختلف تقسیم شد گروهی موحد و گروهی مشرک (فاختلفوا).

بنابراین شرک در واقع یکنوع بدعت و انحراف از فطرت است، انحرافی که از مشتی اوهام و پندارهای بی اساس سرچشمه گرفته است.

در اینجا ممکن بود این سؤال پیش بیاید که چرا خداوند این اختلاف را از طریق مجازات سریع مشرکان بر نمی چیند؟ تا بار دیگر همه جامعه انسانی موحد شوند.

قرآن بلافاصله برای پاسخ به این سؤال اضافه می کند، (اگر فرمان سابق الهی دائر بر آزادی بشر در مسیر هدایت که رمز تکامل و پیشرفت او است نبود، خداوند به زودی در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می کرد، و مشرکان و منحرفان را به کیفر می رسانید (و لولا کلمة سبقت من ربك لقضى- بینهم فیما فیه یختلفون)

بنابراین، (کلمه) در آیه فوق اشاره به سنت و فرمان آفرینش دائر به آزادی انسانها است که از آغاز چنین بوده است، چه اینکه اگر منحرفان و مشرکان بلافاصله مجازات شوند، ایمان موحدان تقریباً جنبه اضطراری و اجباری پیدا می کند و حتماً از روی ترس و وحشت خواهد بود، و چنین ایمانی نه مایه افتخار است، و نه دلیل بر تکامل، خداوند این داوری و کیفر را بیشتر برای سرای دیگر گذاشته است تا نیکوکاران و پاکان آزادانه راه خود را انتخاب کنند.

آیه (20) و ترجمه

(و يقولون لولا أنزل عليه آية من ربه فقل إنما الغيب لله فانتظروا انى معكم
من المنتظرين) (20)

ترجمه:

20 - و می گویند چرا معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نمی شود؟ بگو
غیب (و معجزات) برای خدا (و به فرمان او) است شما در انتظار باشید من هم
با شما در انتظارم (شما در انتظار معجزات اقتراحی و بهانه جویانه باشید و من
هم در انتظار مجازات شما!).

تفسیر:

معجزات اقتراحی

دگر بار قرآن به بهانه جوئیهای مشرکان به هنگام سرباز زدن از ایمان و
اسلام می پردازد و می گوید: (مشرکان چنین می گویند که چرا معجزه ای از
ناحیه خداوند بر پیامبر نازل نشده است) (و يقولون لولا انزل عليه آية من ربه
).

البته به قرائنی که بعدا اشاره خواهیم کرد، منظور آنها هر گونه معجزه ای
نبوده است، زیرا مسلما پیامبر اسلام علاوه بر قرآن معجزات دیگری نیز داشته و
تواریخ اسلام و بعضی از آیات قرآن گواه بر این حقیقت است.
بلکه منظور آنها این بوده که هر وقت معجزه ای به میل خود پیشنهاد کنند
فورا آن را انجام دهد!

آنها چنین می پنداشتند که اعجاز امری است در اختیار پیامبر (ﷺ) و هر
وقت و هر گونه اراده کند می تواند انجام دهد، و علاوه بر این موظف است از

این نیروی خود در برابر هر مدعی لجوج و بهانه جو استفاده کند و مطابق میل او عمل نماید.

لذا بلافاصله به پیامبر (ﷺ) چنین دستور داده می شود که (به آنها بگو معجزه مخصوص خدا و مربوط به جهان غیب و ماوراء طبیعت است) (فقل انما الغیب لله).

بنابراین چیزی نیست که در اختیار من باشد و من بر طبق هوسهای شما هر روز معجزه تازه ای انجام دهم، و بعدا هم با عذر و بهانه ای از ایمان آوردن خودداری کنید.

و در پایان آیه با بیانی تهدید آمیز به آنها می گوید: (اکنون که شما دست از لجاجت بر نمی دارید در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم) (فانتظروا انی معکم من المنتظرین).

شما در انتظار مجازات الهی باشید، و من هم در انتظار پیروزم؟! و یا اینکه شما در انتظار آمدن چنین معجزاتی باشید، و من هم در انتظار مجازات شما افراد لجوجم!

نکته ها

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

1 - همانگونه که در بالا اشاره کردیم کلمه (آیه) (معجزه) اگر چه مطلق است و هر گونه معجزه ای را شامل می شود ولی قرائنی در دست است که نشان می دهد آنها طالب معجزه برای شناخت پیامبر (ﷺ) نبودند، بلکه آنها خواهان معجزات اقتراحیه بودند، یعنی هر روز معجزه ای به نظرشان می رسید، آن را به پیامبر پیشنهاد می کردند و انتظار داشتند او هم تسلیم پیشنهاد آنان

باشد، گوئی پیامبر انسان بیکاری است که کلید همه معجزات را در دست گرفته و منتظر است کسی از راه برسد و پیشنهادی به او بکند!

غافل از اینکه اولاً معجزه کار خدا است، و تنها به فرمان او انجام می گیرد، و ثانیاً معجزه برای شناخت پیامبر و هدایت است و یک مورد آن هم برای این منظور کافی است، و پیامبر اسلام علاوه بر آن، به اندازه کافی معجزه به آنها نشان داده بود، و بیش از آن چیزی جز یک مشت اقتراحات هوس آلود نبود. شاهد بر اینکه منظور از (آیه) در جمله فوق معجزات اقتراحی است اینکه: اولاً - ذیل آیه آنها را تهدید می کند، و اگر آنها برای کشف حقیقت خواهان معجزه بودند جای تهدید ندارد.

ثانیاً - در چند آیه قبل خواندیم که آنها به قدری لجوج بودند که به پیامبر پیشنهاد می کردند کتاب آسمانی خود را به کتاب دیگری تبدیل کند و یا حداقل آیاتی که اشاره به نفی بت پرستی است تغییر دهد!

ثالثاً - طبق اصل مسلمی که در تفسیر آیات داریم (القرآن یفسر بعضه بعضاً): آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند ما می توانیم از آیاتی مانند آیات 90 - 94 سوره اسراء به خوبی بفهمیم که این بت پرستان لجوج طالب معجزه برای هدایت نبودند لذا گاهی می گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم تا چشمه هائی از این زمین خشکیده بیرون بیاوری، دیگری می گفت اینهم کافی نیست باید قصری از طلا داشته باشی، دیگری می گفت اینهم برای ما قانع کننده نیست باید جلو چشم ما به آسمان پرواز کنی، سپس اضافه می کرد که پرواز به آسمان نیز کافی نیست مگر اینکه نامه ای از طرف خدا برای ما بیاوری! و از این گونه ترهات و لا طائلات.

از آنچه در بالا گفتیم روشن شد کسانی که خواسته اند این آیه فوق را دلیل بر نفی هر گونه معجزه، یا نفی معجزات غیر از قرآن بدانند، در اشتباهند (توضیح بیشتر درباره این موضوع را به خواست خدا ذیل آیه 59 از سوره اسراء خواهید خواند).

2 - کلمه (غیب) در جمله (**انما الغیب لله**) ممکن است اشاره به این باشد که معجزه امری است مربوط به عالم غیب، و در اختیار من نیست و مخصوص خدا است.

و یا اشاره به این است که مصالح امور و اینکه در چه موردی حکمت ایجاب نزول معجزه را می کند جزء اسرار غیب است، و مخصوص خدا است، او هر مورد را که صلاح بداند، و طالب معجزه را جویای حقیقت ببیند، معجزه را نازل می کند، چرا که غیب و اسرار نهان مخصوص ذات پاک او است. ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

آیه (21) و (23) و ترجمه

(و اذا أذقنا الناس رحمة من بعد ضراء مستهم اذا لهم مكر في آياتنا قل الله أسرع مكرا ان رسلنا يكتبون ما تمكرون) (21) (هو الذي يسيركم في البر و البحر حتى اذا كنتم في الفلك وجرين بهم بريح طيبة وفرحوا بها جاءتها ریح عاصف و جأهم الموج من كل مكان و ظنوا أنهم أحيط بهم دعوا الله مخلصين له الدين لئن أنجيتنا من هذه لنكونن من الشكرين) (22) (فلما أنجئهم اذا هم يبغيون في الا رض بغير الحق يأيها الناس انما بغيكم على أنفسكم متع الحياة الدنيا ثم الينا مرجعكم فننبئكم بما كنتم تعملون) (23)

ترجمه:

21 - هنگامی که به مردم رحمتی پس از زیانی که به آنها رسیده می چشانیم آنها در آیات ما مکر می کنند (و دست به توجیهات ناروا برای آن نعمت و رحمت می زنند) بگو خداوند از شما سریعتر چاره جوئی می کند، و رسولان ما آنچه مکر می کنید (و نقشه می کشید) می نویسند.

22 - او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد تا اینکه در کشتی قرار می گیرید و بادهای موافق آنها را (به سوی مقصد) حرکت می دهند و خوشحال می شوند ناگهان طوفان شدیدی می وزد و امواج از هر سو به سراغ آنها می آید و گمان می برند هلاک خواهند شد در این موقع خدا را از روی اخلاص عقیده می خوانند که اگر ما را نجات دهی حتما از سپاسگزاران خواهیم بود.

23 - اما هنگامی که آنها را رهائی بخشید، (دوباره) در زمین، بدون حق، ستم می کنند ای مردم ستمهای شما به زیان خود شماست، بهره ای از زندگی

دنیا (می برید) سپس بازگشت شما بسوی ماست و (خدا) شما را به آنچه عمل می کردید خبر می دهد.

تفسیر:

در این آیات باز سخن از عقائد و کارهای مشرکان و سپس دعوت آنها به توحید و نفی هر گونه شرک است.

در آیه نخست اشاره به یکی از نقشه های جاهلانه مشرکان کرده، می گوید: هنگامی که مردم را برای بیداری و آگاهی، گرفتار مشکلات و زیانهای می سازیم سپس آن را بر طرف ساخته، طعم آرامش و رحمت خود را به آنها می چشانیم به جای اینکه متوجه ما شوند این آیات و نشانه ها را به باد مسخره و استهزاء گرفته، و یا با توجیحات نادرست در مقام انکار آنها بر می آیند و مثلاً بلاها، و مشکلات را به عنوان غضب بتها و نعمت و آرامش را دلیل بر شفقت و محبت آنان می گیرند، و یا به طور کلی همه را معلول یک مشیت تصادف می شمرند (و اذا اذقنا الناس رحمة من بعد ضراء مستهم اذا لهم مكر في آياتنا).

کلمه (مکر) در آیه فوق که به معنی هر گونه چاره اندیشی است اشاره به توجیحات ناروا و راههای فراری است که مشرکان در برابر آیات پروردگار و ظهور بلاها و نعمتها می اندیشیدند.

اما خداوند به وسیله پیامبرش به آنها هشدار می دهد که (به آنها بگو خدا از هر کس در چاره اندیشی و طرح نقشه های کوبنده قاطعتر و سریعتر است) (قل الله اسرع مکرًا).

همانگونه که مکرر اشاره کرده ایم (مکر) در اصل به معنی هر گونه چاره اندیشی تواءم با پنهان کاری است، نه به آن معنی که در فارسی امروز از آن می

فهمیم که توأم با یکنوع شیطنت است، بنابراین هم در مورد خداوند صدق می کند و هم در مورد بندگان.

اما اینکه در آیه مورد بحث مصداق این مکر الهی چیست؟ ظاهراً اشاره به همان مجازاتهای پروردگار است که بعضاً در نهایت اختفا و بدون هیچ مقدمه و با سرعت هر چه تمامتر انجام می گیرد، حتی گاهی خود مجرمان را با دست خودشان مجازات می کند، بدیهی است که آن کس که از همه قادرتر، و بر دفع موانع و تهیه اسباب تواناتر است، نقشه های او نیز سریعتر خواهد بود.

و به تعبیر دیگر او هر زمان اراده مجازات و تنبیه کسی کند بلافاصله تحقق می یابد، در حالی که دگران چنین نیستند.

سپس آنها را تهدید می کند که گمان نبرید این توطئه ها و نقشه ها فراموش می گردد، (فرستادگان ما، یعنی فرشتگان ثبت اعمال، تمام نقشه هائی را که برای خاموش کردن نور حق می کشید می نویسند) (ان رسلنا یکتبون ما تمکرون).

و باید خود را برای پاسخگوئی و مجازات در سرای دیگر آماده کنید. درباره ثبت اعمال، و فرشتگان مامور آن ذیل آیات مناسب بحث خواهیم کرد.

در آیه بعد دست به اعماق فطرت بشر انداخته و توحید فطری را برای آنها تشریح می کند که چگونه انسان در مشکلات بزرگ و به هنگام خطر، همه چیز را جز خدا فراموش می نماید، اما به محض اینکه بلا بر طرف شد، آتش خاموش گشت و مشکل حل گردید بار دیگر ستمگری را پیشه می کند و از خدا بیگانه می شود.

نخست می گوید: (او خدائی است که شما را در صحرا و دریا سیر می دهد)
(هو الذی یسیرکم فی البر و البحر).

(تا هنگامی که در کشتی قرار می گیرید و بادهای موافق سرنشینان کشتی را
آرام آرام به سوی مقصد حرکت می دهند و همه شادمان و خوشحالتند) (حتی
اذا کنتم فی الفلک و جرین بهم بریح طيبة و فرحوا بها).

(اما ناگهان طوفان شدید و کوبنده ای می وزد، و امواج از هر سو به طرف
آنها هجوم می آورد، آنچنان که مرگ را با چشم خود می بینند و دست از
زندگانی می شویند) (جائتها ریح عاصف و جائهم الموج من کل مکان و ظنوا انهم
احیط بهم).

درست در چنین موقعی به یاد خدا می افتند (و او را از روی اخلاص می
خوانند و آئین خود را برای او از هر گونه شرک و بت پرستی خالص می کنند)!
(دعوا الله مخلصین له الدین).

در این هنگام دست به دعا بر می دارند و می گویند: (خداوندا! اگر ما را از
این مهلکه رهایی بخشی سپاسگزار تو خواهیم بود نه ستم می کنیم و نه به غیر
تو روی می آوریم) (لئن انجیتنا من هذه لنکونن من الشاکرین).

(اما هنگامی که خدا آنها را رهایی می بخشد و به ساحل نجات می رسند
شروع به ظلم و ستم در زمین می کنند) (فلما انجاهم اذا هم یبغون فی الارض
بغیر الحق).

ولی (ای مردم بدانید هر گونه ظلم و ستمی مرتکب شوید و هر انحرافی از
حق پیدا کنید زیانش متوجه خود شما است) (یا ایها الناس انما بغیکم علی
انفسکم).

آخرین کاری که می توانید انجام دهید این است که (چند روزی از متاع زندگی دنیا بهره مند شوید) (متاع الحیوة الدنیا).
 (سپس بازگشت شما به سوی ما است) (ثم الینا مرجعکم).
 (آنگاه ما شما را از آنچه انجام می دادید آگاه خواهیم ساخت) (فننبئکم بما کنتم تعملون).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - آنچه در آیات فوق خواندیم مخصوص به بت پرستان نیست، بلکه یک اصل کلی درباره همه افراد آلوده و دنیاپرست و کم ظرفیت و فراموشکار است، به هنگامی که امواج بلاها آنها را احاطه می کند و دستشان از همه جا کوتاه، و کارد به استخوانشان می رسد، و یار و یآوری برای خود نمی بینند، دست به درگاه خدا بر می دارند و هزار گونه عهد و پیمان با او می بندند و نذر و نیاز می کند که اگر از این بلاها رهائی یابیم چنین و چنان می کنیم.

اما این بیداری و آگاهی که انعکاسی است از روح توحید فطری برای اینگونه اشخاص چندان به طول نمی انجامد، همینکه طوفان بلا فرو نشست و مشکل حل شد پرده های غفلت بر قلب آنها فرو می افتد پرده های سنگینی که جز طوفان بلا نمی توانست آن را جابجا کند. با اینکه این بیداری موقتی، اثر تربیتی در افراد فوق العاده آلوده ندارد حجت را بر آنها تمام می کند، و دلیلی خواهد بود بر محکومیتشان. ولی افرادی که آلودگی مختصری دارند در این گونه حوادث معمولاً بیدار می شوند و مسیر خود را اصلاح می کنند، اما بندگان خدا حسابشان روشن است، در آرامش همان قدر به خدا توجه دارند که به هنگام سختی زیرا می دانند هر خیر و برکتی که ظاهراً از عوامل طبیعی به آنها می رسد

آنها در واقع از ناحیه خدا است. و به هر حال این یادآوری و تذکر در آیات فراوانی از قرآن مجید آمده است.

2 - در آیات فوق نقطه مقابل (ضراء) (ناراحتی و زیان) (رحمت) ذکر شده است نه (سراء) (خوشی و مسرت) اشاره به اینکه هر گونه خوبی به انسان برسد از ناحیه خدا و رحمت بی پایان او است در حالی که بدیها اگر به عنوان درس عبرت نباشد از اثرات اعمال خود انسان می باشد.

3 - در آغاز دومین آیه مورد بحث ضمیرها به صورت مخاطب ذکر شده، اما در اثناء آیه به صورت غائب در می آید، و مسلماً این نکته ای دارد، بعضی از مفسران گفته اند که این تغییر لحن آیه به خاطر آن است که وضع حال مشرکان را به هنگامی که گرفتار طوفان و بلا می شوند به عنوان درس عبرتی برای دیگران بیان کنند به همین دلیل آنها را غائب فرض کرده و بقیه را در حضور،

بعضی دیگر گفته اند نکته اش بی اعتنائی و تحقیر آنها است گوئی نخست آنها را خداوند به حضور می پذیرد و مخاطب می سازد، سپس آنها را از خود دور کرده و رها می نماید. این احتمال نیز وجود دارد که آیه به صورت یک ترسیم طبیعی از چگونگی وضع مردم باشد، تا آن زمان که در کشتی نشسته اند و از ساحل دور نشده اند در میان جمعند، و بنابراین می توانند مخاطب باشند، اما هنگامی که کشتی آنها را از ساحل دور می کند و از چشمها تدریجاً پنهان می شوند به صورت گروه غائبی در شمار می آیند و این یک ترسیم زنده از دو حالت مختلف آنها است.

4 - جمله (احیط بهم) به معنی این است که آنها از هر سو در احاطه امواج بلا قرار گرفته اند ولی در اینجا کنایه از هلاکت و نابودی است، که لازمه آن می باشد.

آیه (24) و (25) و ترجمه

(انما مثل الحیوة الدنیا کماء أنزلنه من السماء فاختلط به نبات الا رض مما یأکل الناس والا نعم حتی اذا أخذت الا رض زخرفها وازینت وظن أهلها أنهم قدرون علیها أثنها أمرنا لیلا أو نهارا فجعلنها حصیدا کأن لم تغن بالا مس كذلك نفصل الایت لقوم یتفکرون) (24) (والله یدعوا الی دار السلم و یرهدی من یشاء الی صراط مستقیم) (25)

ترجمه:

24 - زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهار پایان از آن می خورند، می روید، تا زمانی که روی زمین زیبائی خود را (از آن) گرفته و تزئین می گردد و اهل آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند (ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز برای نابودی آن (فرا می رسد) سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم) و آنچنان آنرا درو می کنیم که (گوئی) هرگز نبوده است اینچنین آیات خود را برای گروهی که تفکر می کنند شرح می دهیم.

25 - و خداوند دعوت به سرای صلح و سلامت می کند و هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می نماید.

تفسیر:

دورنمای زندگی دنیا

در آیات گذشته اشاره ای به ناپایداری زندگی دنیا شده بود، در نخستین آیه مورد بحث این واقعیت ضمن مثال جالبی تشریح شده تا پرده های غرور و غفلت از مقابل دیده های غافلان و طغیانگران کنار زند.

(زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم) (انما مثل الحیوة الدنيا کماء انزلناه من السماء).

این دانه های حیاتبخش باران بر سرزمینهای آماده می ریزند، (و به وسیله آن گیاهان گوناگون که بعضی قابل استفاده برای انسانها، و بعضی برای حیوانات است، می رویند) (فاختلط به نبات الارض مما یاکل الناس و الانعام).

این گیاهان علاوه بر خاصیتهای غذایی که برای موجودات زنده دارند سطح زمین را می پوشانند و آن را زینت می بخشند، تا آنجا که (زمین بهترین زیبائی خود را در پرتو آن پیدا کرده و تزئین می شود) (حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت).

در این هنگام شکوفه ها، شاخساران را زینت داده و گلها می خندند، و گیاهان در پرتو نور آفتاب می درخشند، و ساقه ها و شاخه ها همراه وزش باد در طربند دانه های غذایی و میوه ها کم کم خود را نشان می دهند، و صحنه پر جوشی را از حیات و زندگی به تمام معنی کلمه مجسم می کنند، که دلها را پر از امید و چشمها را پر از شادی و سرور می سازند، آنچنان که (اهل زمین مطمئن می شوند، که می توانند از مواهب این گیاهان بهره گیرند) هم از میوه ها و هم از دانه های حیاتبخشان (و ظن اهلها انهم قادرون علیها).

(اما ناگهان فرمان ما فرا می رسد) (سرمای سخت و یا تگرگ شدید و یا طوفان درهم کوبنده ای بر آنها مسلط می گردد) و آنها را چنان درو می کنیم که گویا هرگز نبوده اند! (اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس).

(لم تغن) از ماده (غنا) به معنی اقامت کردن در مکانی است، بنابراین جمله
(لم تغن بالامس) یعنی (دیروز در این مکان نبوده است) و این کنایه از این
است که چیزی به کلی از میان برود آنچنان که گوئی هرگز وجود نداشته!
در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید: (این چنین آیات خود را برای
افرادی که تفکر می کند تشریح می کنیم) (**كذلك نفصل الايات لقوم يتفكرون**
).

آنچه گفته شد ترسیم روشن و گویائی از زندگی زودگذر و فریبنده و پر زرق
و برق دنیای مادی است که نه مقام و ثروتش قابل دوام است و نه جای امنیت و
سلامت می باشد.

لذا در آیه بعد با یک جمله کوتاه اشاره به نقطه مقابل اینگونه زندگی کرده و
می فرماید (خداوند به دارالسلام، خانه صلح و سلامت و امنیت دعوت می کند)
(**والله يدعوا الى دارالسلام**).

در آنجا که نه از این کشمکشهای غارتگران دنیای مادی خبری است، و نه از
مزاحمتهای احمقانه ثروت اندوزان از خدا بیخبر، و نه جنگ و خونریزی و
استعمار و استثمار، و تمام این مفاهیم در کلمه دارالسلام (خانه صلح و سلامت)
جمع است.

و هر گاه زندگی در این دنیا نیز شکل توحیدی و رستاخیزی به خود گیرد
آن هم تبدیل به دارالسلام می شود، و از صورت آن مزرعه بلا دیده طوفان زده
در می آید.

سپس اضافه می کند (خدا هر کس را بخواهد (و شایسته و لایق ببیند) به
سوی راه مستقیم، همان راهی که به دارالسلام و مرکز امن و امان منتهی می
شود، دعوت می کند) (**ويهدى من يشاء الى صراط مستقيم**).

نکته ها

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

1 - از آنجا که قرآن یک کتاب انسانسازی و تربیت است در بسیاری از موارد برای روشن ساختن حقایق عقلی متوسل به ذکر مثال می شود و گاهی موضوعاتی را که آغاز و انجامش، سالها طول می کشد در یک صحنه زودگذر و قابل مطالعه در برابر چشمان مردم مجسم می سازد.

بررسی تاریخ پر ماجرای عمر یک انسان یا یک نسل که گاهی یکصد سال طول می کشد برای افراد عادی کار آسانی نیست، اما هنگامی که صحنه ای همانند زندگی بسیاری از گیاهان که در چند ماه خلاصه می شود (از تولد و رشد و نمو و زیبایی و سپس نابودی) در مقابل او قرار دهند بسیار راحت می تواند چگونگی زندگی خود را در این آئینه شفاف ببیند

درست این صحنه را در مقابل چشم خود مجسم کنید، باغی است پر از درخت و سبزه و گیاه که همگی به ثمر نشسته و غوغای حیات در سرتاسر آن نمایان است، اما در یک شب تاریک یا یک روز روشن ناگهان ابرهای سیاه آسمان را میپوشاند، رعد و برق و سپس طوفان و رگبارهای شدید و تگرگهای دانه درشت آنرا از هر سو درهم می کوبد.

فردا که به دیدن آن باغ می آئیم درختان در هم شکسته، گیاهان از هم پاشیده و پژمرده، و همه چیز را در هم به روی خاک ریخته در مقابل خودمان مشاهده می کنیم آنچنان که باور نمی کنیم این همان باغ سرسبز خرمی است که دیروز بروی ما می خندید.

آری چنین است ماجرای زندگی انسانها مخصوصا در عصر و زمان ما که گاه یک زلزله یا یک جنگ چند ساعته چنان یک شهر آباد و خرم را در هم می

کوبد که چیزی جز یک ویرانه با یک مشت اجساد قطعه قطعه شده باقی نمی گذارد.

وہ چه غافلند مردمی که به چنین زندگی ناپایدار دل خوش کرده اند؟! در جمله (اختلط به نبات الارض) باید توجه داشت که (اختلاط) در اصل آنچنان که (راغب) در (مفردات) گفته: به معنی جمع میان دو چیز یا بیشتر است، خواه مایع باشند یا جامد، و (اختلاط) اعم از (امتزاج) است (زیرا امتزاج معمولاً در مایعات گفته می شود) بنابراین معنی جمله چنین می شود که بوسیله آب باران، گیاهان از هر قسم به هم می آمیزند، گیاهانی که بدرد انسان می خورد یا مورد استفاده حیوانات است.

جمله فوق اشاره ضمنی به این حقیقت نیز می کند که خداوند از آب باران که یکنوع و یک حقیقت بیشتر ندارد انواع و اقسام گیاهانی را می رویاند که نیازمندیهای مختلف انسانها و حیوانات را با مواد غذائی گوناگونشان تامین می کنند.

آیه (26) و (27) و ترجمه

(لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (26) (وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مَظْلَمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (27)

ترجمه:

26 - کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک و زیاده بر آن دارند و تاریکی و ذلت چهره هایشان را نمی پوشاند آنها یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند.

27 - اما کسانی که مرتکب گناهان شدند جزای بدی بمقدار آن دارند و ذلت و خواری چهره آنها را می پوشاند و هیچ چیز نمی تواند آنها را از (مجازات) خدا نگهدارد، (چهره هایشان آنچنان تاریک است که) گوئی پاره هائی از شب تاریک صورت آنها را پوشانده، آنها یاران آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند.

تفسیر:

روسفیدان و روسیاهان

در آیات گذشته اشاره به سرای آخرت و روز رستاخیز شده بود، به همین مناسبت، آیات مورد بحث سرنوشت نیکوکاران و آلودگان به گناه را در آنجا تشریح می کند.

نخست می گوید: (کسانی که کار نیک انجام دهند پاداش نیک و زیاده بر آن دارند) (لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ).

در اینکه منظور از (زیادة) در این جمله چیست میان مفسران گفتگو است ولی با توجه به اینکه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند، اشاره به پاداشهای مضاعف و فراوانی است که گاهی ده برابر و گاهی هزاران برابر (به نسبت اخلاص و پاکی و تقوا و ارزش عمل) بر آن افزوده می شود، در آیه 160 سوره انعام می خوانیم (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها): (کسی که کار نیکی انجام دهد ده برابر به او پاداش داده خواهد شد).

و در جای دیگر می خوانیم: (فاما الذين آمنوا و عملوا الصالحات فيوفيهما اجرهم ويزيدهم من فضله): (اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند پاداش آنها را بطور کامل می دهد و از فضل و کرم خود نیز بر آن می افزاید (سوره نساء آیه 127)).

در آیات مربوط به انفاق در سوره بقره (آیه 261) نیز سخن از پاداش نیکوکاران تا هفتصد برابر و یا چند مقابل آن به میان آمده است.

نکته دیگر که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که کاملاً امکان دارد، که این اضافه در جهان دیگر مرتباً افزایش یابد، یعنی هر روز موهبت و لطف تازه ای از ناحیه خداوند به آنها ارزانی داشته شود و این در واقع نشان می دهد که زندگی جهان دیگر یکنواخت نیست و به سوی تکامل در یک شکل نامحدود پیش می رود.

روایاتی که از پیامبر (ﷺ) در تفسیر این آیه نقل کرده اند که منظور از (زیادة) توجه به جلوه ذات پاک پروردگار و استفاده از این موهبت بزرگ معنوی است ممکن است اشاره به همین نکته باشد.

در پاره ای از روایات که از ائمه اهل بیت نقل شده (زیاده) به نعمتهای دنیا تفسیر شده است که خداوند علاوه بر پاداش جهان دیگر نیکوکاران را از آن بهره مند می سازد.

ولی هیچ مانعی ندارد که کلمه (زیاده) در آیه فوق اشاره به همه این مواهب بوده باشد.

سپس اضافه می کند (نیکوکاران در آن روز چهره های درخشانی دارند و تاریکی و ذلت، صورت آنها را نمی پوشاند) (ولا یرهق وجوههم قتر ولا ذلة). (یرهق) از ماده (رهق) به معنی پوشاندن قهری و اجباری است و (قتر) به معنی غبار و یا دود است.

و در پایان آیه می فرماید: (این گروه یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند) (اولئک اصحاب الجنة هم فیها خلدون).

تعبیر به اصحاب اشاره به تناسبی است که میان روحیه این گروه و محیط بهشت وجود دارد.

در آیه بعد سخن از دوزخیان به میان می آید که در نقطه مقابل گروه اولند می گوید کسانی که مرتکب گناهان می شوند جزای بدی به مقدار عملشان دارند) (والذین کسبوا السيئات جزاء سيئة بمثلها).

در اینجا سخنی از (زیاده) در کار نیست، چرا که در پاداش زیاده، فضل و رحمت است اما در کیفر، عدالت ایجاب می کند که ذره ای بیش از گناه نباشد. ولی آنها به عکس گروه اول چهره هائی تاریک دارند (و ذلت، صورت آنها را می پوشاند) (و ترهقهم ذلة).

ممکن است سؤال شود که عدالت ایجاب می کند بیش از گناهشان کیفر
نبینند و این تاریکی چهره و گرد و غبار مذلت بر آن نشستن چیز اضافه ای
است.

اما باید توجه داشت که این خاصیت و اثر عمل است که از درون جان انسان
به بیرون منعکس می گردد، درست مثل این است که بگوئیم افراد شرابخوار باید
تازیانہ بخورند و در عین حال شراب انواع بیماریهای معده و قلب و کبد و
اعصاب را ایجاد می کند.

به هر حال ممکن است بدکاران گمان کنند راه فرار و نجاتی خواهند داشت و
یا بتها و مانند آنها می توانند برایشان شفاعت کنند اما جمله بعد صریحا می
گوید که (هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند آنها را از مجازات الهی دور نگه دارد)
(ما لهم من الله من عاصم).

تاریکی چهره های آنها به اندازه ای زیاد است که (گوئی پاره هائی از شب
تاریک و ظلمانی، یکی پس از دیگری بر صورت آنها افکنده شده است)
(کانما اغشیت وجوههم قطعا من الليل مظلما).

(آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن می مانند) (اولئك اصحاب النار هم
فیها خالدون).

آیه (27) تا (30) و ترجمه

(و یوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم انتم و شرکاؤکم فزیلنا بینهم و قال شرکاؤهم ما کنتم ایانا تعبدون) (28) (فکفی بالله شهیدا بیننا و بینکم ان کنا عن عبادتکم لغفلین) (29) (هنالك تبلوا کل نفس ما اءسلفت و ردوا الی الله مولاہم الحق و ضل عنہم ما کانوا یفترون) (30)

ترجمه:

28 - بخاطر بیاورید آن روز را که همه آنها را جمع می کنیم سپس به مشرکان می گوئیم شما و معبودهایتان در جای خودتان باشید (تا به حسابتان رسیدگی شود) سپس آنها را از هم جدا می کنیم (و از هر یک جداگانه سؤال می نمائیم) و معبودهایشان (به آنها) می گویند شما (هرگز) ما را عبادت نمی کردید!.

29 - همین بس که خدا میان ما و شما گواه است که ما از عبادت کردن شما غافل (و بیخبر) بودیم.

30 - در آن هنگام (و در آنجا) هر کس عملی را که قبلا انجام داده است می آزماید و همگی به سوی الله، مولا و سرپرست حقیقتی خود باز می گردند، و آنها را که به دروغ شریک خدا قرار داده بودند گم و نابود می شوند.

تفسیر:

یک صحنه از رستاخیز بت پرستان

این آیات نیز بحثهای گذشته را در زمینه (مبدء) و (معاد) و وضع مشرکان دنبال می کند، و بیچارگی آنها را به هنگامی که در محضر عدل الهی و در پیشگاه حسابرسی او حاضر می شوند مجسم می سازد.

نخست می گوید: (به خاطر بیاورید روزی را که همه بندگان و محشور می کنیم) (و یوم نحشرهم جمیعا).

(سپس به مشرکان میگوئیم شما و معبودهایتان در جای خود باشید تا به حسابتان رسیدگی شود) (ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم انتم و شرکائکم). جالب این است که در آیه فوق از (بتها) تعبیر به (شرکائکم) شده، یعنی (شریکهای شما) در حالی که مشرکان بتها را شریک خدا قرار داده بودند، نه شریک خودشان.

این تعبیر در حقیقت اشاره لطیفی به این نکته است که بتها در واقع شریک خدا نبودند و این اوهام و خیالات بت پرستان بود که این موقعیت را به آنان بخشید، یعنی آنها شریکان انتخابی شما هستند، و این درست به آن می ماند که کسی، معلم یا رئیس نا صالحی برای مدرسه ای انتخاب بکند، و کارهای نادرستی از او سرزند، ما به او می گوئیم بیا بین این معلم تو و این رئیس تو چه کاری که نکرده است (در حالی که نه معلم و نه رئیس او است، بلکه معلم و رئیس مدرسه است ولی او انتخابشان کرده).

سپس اضافه می کند که (ما این دو گروه (معبودان و عابدان) را از یکدیگر جدا می کنیم) و از هر کدام جداگانه سؤال می نمائیم (همانگونه که در تمام دادگاهها این مساله معمول است که از هر کس جداگانه بازپرسی به عمل می آید).

از بت پرستان سؤال می کنیم به چه دلیل این بتها را شریک خدا قرار دادید و عبادت کردید؟ و از معبودان نیز می پرسیم به چه سبب شما معبود واقع شدید و یا تن به این کار دادید؟ (فزیلنا بینهم).

در این هنگام شریکانی را که آنها ساخته بودند، به سخن می آیند (و می گویند شما هرگز ما را پرستش نمی کردید) (و قال شرکائهم ما کنتم ایانا تعبدون).

شما در حقیقت هوی و هوسها و اوهام و خیالات خویش را می پرستیدید، نه ما را و از این گذشته این عبادت شما نسبت به ما نه به امر و فرمان ما بوده و نه به رضایت ما، و عبادتی که چنین باشد در حقیقت عبادت نیست.

سپس برای تاءکید بیشتر می گویند (همین بس که خدا گواه میان ما و شما است که ما به هیچوجه از عبادت شما آگاه نبودیم) (فکفی بالله شهیدا بیننا و بینکم ان کنا عن عبادتکم لغافلین).

در اینکه منظور از بتها و شرکاء در آیه فوق چه معبودهائی است، و اینکه چگونه آنها چنین سخن می گویند در میان مفسران گفتگو است.

بعضی احتمال داده اند که منظور معبودهای انسانی و شیطانی و یا از فرشتگان است که دارای عقل و شعور و ادراکند، ولی با این حال خبر ندارند که گروهی آنها را پرستش می کنند، به خاطر اینکه یا در غیاب آنها چنین عبادتی صورت گرفته و یا پس از مرگ آنها (مانند انسانهایی که پس از مرگشان مورد پرستش قرار گرفته اند).

بنابراین سخن گفتن آنها کاملاً طبیعی خواهد بود، و این آیه نظیر آیه 41 سوره سبا می باشد که می گوید: (و یوم یحشرهم جمیعاً ثم یقول للملائکة أهؤ لاء ایاکم کانوا یعبدون): (آن روز که خداوند همه را جمع و محشور می کند سپس به فرشتگان می گوید: آیا این گروه شما را عبادت می کردند؟!)

احتمال دیگری که بسیاری از مفسران ذکر کرده اند این است که در آن روز خداوند حیات و شعور در بتها می آفریند آنچنان که بتوانند حقایق را بازگو

کنند، و جمله بالا که از زبان بتها نقل شده که آنها خدا را به شهادت می طلبند که از عبادت عابدان خود غافل بودند، بیشتر تناسب با همین معنی دارد چرا که بتهای سنگی و چوبی اصلاً چیزی نمی فهمند.

این احتمال را نیز می توانیم در تفسیر آیه بگوئیم که تمام معبودها را شامل می شود منتها معبودهایی که عقل و شعور دارند، به زبان خود حقیقت را بازگو می کنند، ولی معبودهایی که دارای عقل و شعور نیستند به زبان حال و از طریق منعکس ساختن آثار عمل سخن می گویند، درست مثل اینکه می گوئیم رنگ رخسار تو از سر درونت خبر می دهد، قرآن نیز در آیه 21 سوره فصلت می گوید که پوسته ای انسان در عالم رستاخیز به سخن در می آیند و همچنین در سوره زلزال می گوید زمینهایی که انسان روی آنها زندگی داشته، حقایق را بازگو می کنند.

این مساله در عصر و زمان ما مساله پیچیده ای نیست جائی که یک نوار بی زبان تمام گفته های ما را روی خود ضبط و به هنگام لزوم بازگو می کند، تعجیبی ندارد که بتها نیز واقعیات اعمال عبادت کنندگان خود را منعکس نمایند! به هر حال (در آن روز و در آن مکان و در آن حال - همانگونه که قرآن در آخرین آیه مورد بحث می گوید - (هر کس اعمال خویش را که قبلاً انجام داده است می آزماید و نتیجه بلکه خود آن را می بیند) چه عبادت کنندگان و چه معبودهای گمراهی که مردم را به عبادت خویش دعوت کردند، چه مشرکان و چه مؤمنان از هر گروه و از هر قبیله (هنا لك تبلوا كل نفس ما اسلفت).

(و در آن روز همگی به سوی الله که مولی و سرپرست حقیقی آنان است باز می گردند) و دادگاه محشر نشان می دهد که تنها حکومت به فرمان او است (و ردوا الى الله مولیهم الحق).

(و سرانجام تمام بتها و معبودهای ساختگی که به دروغ آنها را شریک خدا قرار داده بودند، گم و محو و نابود می شوند (و ضل عنهم ما كانوا یفترون). چرا که آنجا عرصه ظهور و بروز تمام اسرار مکتوم بندگان است و هیچ حقیقتی نمی ماند مگر اینکه خود را آشکار می سازد اصولاً در آنجا موقوفها و مقاماتی است که نه نیاز به سؤال دارد، نه جدال و گفتگو، بلکه تنها وضع حال حکایت از همه چیز می کند و نیازی به مقال نیست!

آیه (31) تا (33) و ترجمه

(قل من يرزقكم من السماء والا رض أمن يملك السمع والا بصر- ومن يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي ومن يدبر الا مرفسيقولون الله فقل أفلا تتقون) (31) (فذلكم الله ربكم الحق فما ذا بعد الحق الا الضلل فأنى تصرفون) (32) (كذلك حقت كلمت ربك على الذين فسقوا أنهم لا يؤمنون) (33)

ترجمه:

31 - بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد و یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم هاست و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می سازد و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می کند؟ به زودی (در پاسخ) می گویند: خدا، بگو پس چرا تقوا پیشه نمی کنید (و از خدا نمی ترسید)؟!

32 - اینچنین است خداوند پروردگار حق شما، با اینحال بعد از حق جز گمراهی وجود دارد؟ پس چرا (از پرستش او) روی می گردانید؟!

33 - اینچنین فرمان پروردگارت بر فاسقان مسلم شده که آنها (پس از اینهمه طغیان و گناه) ایمان نخواهند آورد.

تفسیر:

در این آیات سخن از نشانه های وجود پروردگار و شایستگی او برای عبودیت است و بحثهای آیات گذشته را در این زمینه تعقیب می کند.

نخست می فرماید: به مشرکان و بت پرستانی که در بیراهه سرگردانند (بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟) (قل من یرزقکم من السماء والارض).

(رزق) به معنی عطا و بخشش مستمر است، و از آنجا که بخشنده تمام مواهب در حقیقت خدا است، (رازق) و (رزاق) به معنی حقیقی تنها بر او اطلاق می شود، و اگر این کلمه در غیر مورد او به کار رود، بدون شک جنبه مجازی دارد، همانند آیه 233 سوره بقره که در زمینه زنان شیرده می گوید و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف (پدران موظفند زنانی را که فرزندانشان را شیر می دهند بطور شایسته روزی دهند و لباس بپوشانند).

این نکته نیز لازم به یادآوری است که بیشتر روزیهای انسان از آسمان است، باران حیاتبخش از آسمان می بارد، و هوا که مورد نیاز همه موجودات زنده است نیز بر فراز زمین قرار گرفته، و از همه مهمتر نور آفتاب که بدون آن هیچ موجود زنده و هیچگونه حرکت و جنبشی در سرتاسر زمین وجود نخواهد داشت از آسمان است، و حتی حیوانات اعماق دریاها از پرتو نور آفتاب زنده اند زیرا می دانیم غذای بسیاری از آنها گیاهان بسیار کوچکی است که در لابلای امواج در سطح اقیانوس در برابر تابش نور آفتاب رشد و نمو می کند، و قسمت دیگری از آن حیوانات از گوشت دیگر حیوانات دریا که وسیله آن گیاهان تغذیه شده اند استفاده می کنند.

ولی زمین تنها به وسیله مواد غذائی خود ریشه گیاهان را تغذیه می کند و شاید به همین دلیل است که در آیه فوق نخست سخن از ارزاق آسمان و سپس ارزاق زمین به میان آمده است (به تفاوت درجه اهمیت)

سپس به دو قسمت از مهمترین حواس انسان که بدون آن دو، کسب علم و دانش برای بشر امکانپذیر نیست اشاره کرده می گوید: (و بگو چه کسی است که مالک و خالق گوش و چشم و قدرت دهنده این دو حس آدمی است)؟ (أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ).

در واقع در این آیه نخست به نعمتهای مادی، و بعد به مواهب و روزیهای معنوی که بدون آنها نعمتهای مادی فاقد هدف و محتوا است اشاره شده. کلمه (سمع) مفرد (و به معنی گوش) و ابصار جمع (بصر) به معنی بینائی و چشم است، و در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا (سمع) در همه جا در قرآن مفرد ذکر شده و اما (بصر) گاهی به صورت جمع و گاهی به صورت مفرد آمده؟ پاسخ این سؤال را در جلد اول صفحه 56 ذکر کرده ایم.

بعد از دو پدیده مرگ و حیات که عجیب ترین پدیده های عالم آفرینش است سخن به میان آورده، می گوید (و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می کند)؟ (وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ).

این همان موضوعی است که تاکنون عقل دانشمندان و علمای علوم طبیعی و زیست شناسان در آن حیران مانده است که چگونه موجود زنده از موجود بی جان به وجود آمده است؟ آیا چنین چیزی که تلاش و کوشش مداوم دانشمندان تاکنون در آن به جایی نرسیده است می تواند یک امری ساده و وابسته به تصادف و حوادث رهبری نشده و بدون برنامه و هدف طبیعت بوده باشد؟ بدون شک پدیده پیچیده و ظریف و اسرارآمیز حیات نیازمند به علم و قدرت فوق العاده و عقل کلی است.

او نه تنها در آغاز موجود زنده را از موجودات بی جان زمین آفریده است بلکه علاوه بر این سنت او بر این قرار گرفته که حیات نیز جاودانی نباشد و به

همین جهت مرگ را در دل حیات آفریده، تا از این طریق میدان را برای دگرگونیها و تکامل باز گذارد.

در تفسیر آیه فوق این احتمال نیز داده شده که علاوه بر مرگ و حیات مادی مرگ و حیات معنوی را نیز شامل می شود، زیرا انسانهای هوشمند و پاکدامن و با ایمان را می بینیم که گاهی از پدر و مادری آلوده و بی ایمان و گمراه متولد می شوند، عکس آن نیز مشاهده شده است که برخلاف قانون وراثت انسانهای بی ارزش و مرده از پدر و مادر ارزشمندی به وجود آمده اند.

البته مانعی ندارد که آیه فوق اشاره به هر دو قسمت باشد زیرا هر دو از عجائب آفرینش و از پدیده های اعجاب انگیز جهانند و روشنگر این حقیقتند که علاوه بر عوامل طبیعی، دست قدرت آفریدگار عالم و حکیمی در کار است. (در جلد پنجم صفحه 356 ذیل آیه 95 سوره انعام توضیحات دیگری نیز در این باره داده ایم).

بعد اضافه می کند: (چه کسی است که امور این جهان را تدبیر می کند؟) (و من یدبر الامر).

در حقیقت نخست سخن از آفرینش مواهب، سپس سخن از حافظ و نگهبان و مدبر آنها است.

بعد از آنکه قرآن این سؤالات سه گانه را مطرح می کند بلافاصله می گوید: (آنها بزودی در پاسخ خواهند گفت: الله).

از این جمله به خوبی استفاده می شود که حتی مشرکان و بت پرستان عصر جاهلیت خالق و رازق و حیاتبخش و مدبر امور جهان هستی را خدا می دانستند، و این حقیقت را از طریق عقل و هم از راه فطرت دریافته بودند که این نظام حساب شده جهان نمی تواند مولود بی نظمی و یا مخلوق بتها باشد.

و در آخر آیه به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد: (به آنها بگو آیا با این حال تقوا را پیشه نمی کنید) (فقل ا فلا تتقون).

تنها کسی شایسته عبادت و پرستش است که آفرینش و تدبیر جهان به دست او است، اگر عبادت به خاطر شایستگی و عظمت ذات معبود باشد، این شایستگی و عظمت تنها در خدا است، و اگر برای این باشد که می تواند سرچشمه سود و زیان گردد این نیز مخصوص خدا است.

پس از آنکه نمونه هائی از آثار عظمت و تدبیر خداوند را در آسمان و زمین بیان کرد و وجدان و عقل مخالفان را به داوری طلبید و آنها به آن معترف گردیدند، در آیه بعد با لحنی قاطع می فرماید: (این است الله، پروردگار بر حق شما!) (فذلکم الله ربکم الحق).

نه بتها، و نه سایر موجوداتی را که شریک خداوند در عبودیت قرار داده اید و در برابر آنها سجده و تعظیم می کنید.

آنها چگونه می توانند شایسته عبودیت باشند در حالی که نه فقط نمی توانند در آفرینش و تدبیر جهان شرکت کنند، بلکه خودشان سر تا پا نیاز و احتیاجند. سپس نتیجه گیری می کند (اکنون که حق را بروشنی شناختید، آیا بعد از حق چیزی جز ضلال و گمراهی وجود دارد؟) (فما ذا بعد الحق الا الضلال).

با این حال چگونه از عبادت و پرستش خدا روی می گردانید، با اینکه می دانید معبود حقی جز او نیست؟! (فانی تصرفون).

این آیه در حقیقت یک راه منطقی روشن را برای شناخت باطل و ترک آن پیشنهاد می کند، و آن اینکه نخست باید از طریق وجدان و عقل برای شناخت حق گام برداشت، هنگامی که حق شناخته شد، هر چه غیر آن و مخالف آن است باطل و گمراهی است، و باید کنار گذاشته شود.

و در آخرین آیه برای بیان این نکته که چرا آنها با وضوح مطلب و روشنائی حق به دنبال آن نمی روند می گوید: (اینگونه فرمان خدا درباره این افراد که از روی علم و عمد و بر خلاف عقل و وجدان سر از اطاعت پیچیده اند صادر شده که آنها ایمان نیاورند) **(كذلك حقت كلمة ربك على الذين فسقوا انهم لا يؤمنون)**.

در واقع این خاصیت اعمال نادرست و مستمر آنها است که قلبشان را چنان تاریک و روحشان را چنان آلوده می کند که با وضوح و روشنی حق آنرا نمی بینند و به بیراهه می روند.

بنابراین آیه فوق هیچگونه دلالت بر مساله جبر ندارد، بلکه اشاره به آثار اعمال خود انسان می باشد ولی شک نیست که این اعمال چنان خاصیتی را به فرمان خدا دارد.

درست مثل این است که به کسی بگوئیم صدبار به تو گفتیم گرد مواد مخدر و مشروبات الکلی مگرد، اکنون که گوش ندادی و شدیداً معتاد شدی، محکوم به این هستی که مدتها در بدبختی بمانی.

آیه (34) تا (36) و ترجمه

(قل هل من شركائكم من يبدؤ الخلق ثم يعيده قل الله يبدؤ الخلق ثم يعيده
فأنى تؤفكون) (34) (قل هل من شركائكم من يهدى الى الحق قل الله يهدى
للحق أفمن يهدى الى الحق أحق أن يتبع أم من لا يهدى الا أن يهدى فما لكم
كيف تحكمون) (35) (وما يتبع أكثرهم الا ظنا ان الظن لا يغنى من الحق شيئا
ان الله علیم بما يفعلون) (36)

ترجمه:

34 - بگو آیا هیچیک از معبودهای شما آفرینش را ایجاد و سپس باز می گرداند؟ بگو تنها خدا آفرینش را ایجاد کرده سپس باز می گرداند، با اینحال چرا از حق رویگردان می شوید؟

35 - بگو آیا هیچیک از معبودهای شما به سوی حق هدایت می کند؟ -
بگو تنها خدا به حق هدایت می کند آیا کسی که هدایت به حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند، شما را چه می شود؟ چگونه دآوری می کنید؟

36 - و بیشتر آنها جز از گمان (و پندارهای بی اساس) پیروی نمی کنند (در حالی که) گمان هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی سازد (و به حق نمی رساند) خداوند به آنچه انجام می دهند آگاه است.

تفسیر:

یکی از نشانه های حق و باطل این آیات نیز همچنان استدلالات مربوط به مبدء و معاد را تعقیب می کند

و در نخستین آیه به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد (به آنها بگو آیا هیچیک از این معبودهائی که شما شریک خدا قرار داده اید می تواند آفرینش را ایجاد کند و سپس باز گرداند) (قل هل من شركائكم من يبدؤا الخلق ثم يعيده) .
 بعد اضافه می کند بگو خداوند آفرینش را آغاز کرده و سپس باز می گرداند (قل الله يبدؤا الخلق ثم يعيده) .

(با اینحال چرا از حق روی می گردانید و در بیراهه سرگردان می شوید)
 (فانی توفکون) .

در اینجا دو سؤال پیش می آید نخست اینکه مشرکان عرب غالباً اعتقاد به معاد مخصوصاً به شکلی که قرآن می گوید نداشتند با اینحال چگونه قرآن از آنها اعتراف می خواهد.

دیگر اینکه در آیه قبل سخن از اعتراف مشرکان بود ولی در اینجا به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد، که تو اعتراف به این واقعیت کن! این تفاوت تعبیر برای چیست؟

اما با توجه به یک نکته جواب هر دو سؤال روشن می شود و آن اینکه: گر چه مشرکان به معاد (معاد جسمانی) عقیده نداشتند ولی همین اندازه که معتقد بودند آغاز آفرینش از خدا است برای پذیرش معاد کافی است چرا که هر کس آغاز را انجام داده قادر به اعاده آن نیز هست بنابراین اعتقاد به مبدء با کمی دقت معاد را اثبات می کند.

و از اینجا روشن می شود که چرا به جای مشرکان، پیامبر (ﷺ) اعتراف به این واقعیت می کند، زیرا گر چه ایمان به معاد از لوازم ایمان به مبدء است، اما چون آنها توجه به این ملازمه نداشتند، طرز تعبیر عوض شده و پیامبر (ﷺ) به جای آنها اعتراف می کند.

بار دیگر به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد (به آنها بگو آیا هیچیک از معبودهای ساختگی شما هدایت به سوی حق می کنند؟) **(قل هل من شركائكم من يهدي الى الحق)**.

زیرا معبود باید رهبر عبادت کنندگان خود باشد، آن هم رهبری به سوی حق، در حالی که معبودهای مشرکان اعم از بت‌های بی جان و جاندار هیچکدام قادر نیستند بدون هدایت الهی کسی را به سوی حق رهنمون گردند، چون هدایت به سوی حق نیاز به مقام عصمت و مصونیت از خطا و اشتباه دارد و این بدون رهبری و حمایت خداوند ممکن نیست.

لذا بلافاصله اضافه می کند: بگو تنها خداوند هدایت به سوی حق می کند **(قل الله يهدي للحق)**.

با این حال (آیا کسی که هدایت به سوی حق شایسته تر برای پیروی است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر آنکه هدایتش کنند) **(أفمن يهدي الى الحق احق ان يتبع اءمن لا يهدي الا ان يهدي)**.

و در پایان آیه با بیانی توییح آمیز و سرزنش بار می گوید: (شما را چه می شود؟ چگونه قضاوت می کنید؟) **(فما لكم كيف تحكمون)**.

و در آخرین آیه اشاره به سرچشمه و عامل اصلی انحرافات آنها کرده می گوید: (اکثر آنها جز از پندار و گمان پیروی نمی کنند، در حالی که گمان و پندار هرگز انسان را بی نیاز از حق نمی کند و به حق نمی رساند) **(وما يتبع اكثرهم الا ظنا ان الظن لا يغني من الحق شيئا)**.

سرانجام با لحنی تهدید آمیز نسبت به این گونه افرادی که تابع هیچ منطق و حسابی نیستند می فرماید: (خداوند به آنچه آنها انجام می دهند عالم است) **(ان الله علیم بما يفعلون)**.

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

1 - در آیات فوق خواندیم که تنها خدا است که هدایت به سوی حق می کند این انحصار یا به خاطر آن است که منظور از هدایت تنها ارائه طریق نیست بلکه رساندن به مقصد نیز می باشد و این کار تنها بدست پروردگار است، و یا به این جهت است که ارائه طریق و نشان دادن راه نیز در درجه اول کار خدا است، و غیر او یعنی پیامبران و راهنمایان الهی تنها از طریق هدایت او آگاه به راههای هدایت می شوند، و با تعلیم او عالم می گردند.

2 - اینکه در آیات فوق می خوانیم معبودهای مشرکان نه تنها نمی توانند کسی را هدایت کنند بلکه خودشان نیازمند هدایت الهی هستند، گر چه درباره بتهای سنگی و چوبی، صدق نمی کند، زیرا آنها مطلقا عقل و شعوری ندارند، ولی در مورد معبودهای صاحب شعور مانند فرشتگان و انسانهایی که معبود واقع شدند کاملا صدق می کند. این احتمال نیز وجود دارد که جمله مزبور به معنی یک قضیه شرطیه باشد یعنی به فرض که بتها عقل و شعور هم داشته باشند بدون راهنمایی الهی، خودشان راه را پیدا نمی کنند، تا چه رسد که بخواهند راهنمای دیگران باشند. و به هر حال آیات فوق به خوبی نشان می دهد که یکی از برنامه های اصلی پروردگار در برابر بندگان، هدایت آنها به سوی حق است که این کار از طریق بخشیدن عقل و خرد، و دادن درسهای گوناگون از راه فطرت، و ارائه آیات و نشانه هایش در جهان آفرینش همچنین از طریق فرستادن پیامبران و کتب آسمانی صورت می گیرد.

3 - در آخرین آیه مورد بحث خواندیم که اکثر بت پرستان و مشرکان دنبال گمان و پندار خویشند، در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا نفرموده است همه آنها، زیرا می دانیم تمام بت پرستان در این پندار باطل شریکند که بتها را

معبودهای به حق و مالکان نفع و ضرر و شفیعان درگاه خدا می پندارند، و به همین جهت بعضی ناچار شده اند که کلمه اکثر را به معنی تمام تفسیر کنند و معتقدند که این کلمه گاهی به معنی تمام آمده است.

ولی این پاسخ چندان قابل ملاحظه نیست و بهتر این است که بگوئیم بت پرستان دو گروهند یک گروه که اکثریت را تشکیل می دهند افرادی خرافی و نادان و بیخبرند و تحت تاثیر پندارهای غلطی قرار گرفته و بتها را برای پرستش برگزیده اند، اما گروه دیگری که اقلیت را تشکیل می دهند رهبران سیاه دل و آگاهی هستند که با علم و اطلاع از بی اساس بودن بت پرستی برای حفظ منافع خویش، مردم را به سوی بتها دعوت می کنند، و به همین دلیل خداوند تنها به گروه اول پاسخ می گوید چرا که قابل هدایتند و اما گروه دوم را که آگاهانه این راه غلط را می پیمایند مطلقاً مورد اعتنا قرار نداده است.

4 - گروهی از علمای اصول، آیه فوق و مانند آن را دلیل بر آن می دانند که ظن و گمان به هیچوجه، حجت و سند نمی تواند باشد و تنها دلائل قطعی است که می تواند مورد اعتماد قرار گیرد. اما گروهی دیگر با توجه به اینکه در میان دلائل فقهی، دلائل ظنی فراوان داریم (مانند حجت بودن ظواهر الفاظ و شهادت دو شاهد عادل و یا خبر واحد ثقة و امثال آن) می گویند آیه فوق دلیل بر این است که قاعده اصلی در مساله ظن، عدم حجیت است، مگر اینکه با دلیل قطعی حجت بودن آن ثابت گردد مانند چند مثال بالا. ولی انصاف این است که آیه فوق تنها سخن از پندارهای بی اساس و گمانهای بی پایه و خرافی مانند گمان و پندار بت پرستان می گوید، و کار به ظن و گمان قابل اعتمادی که در میان عقلا موجود است ندارد، بنابراین آیه فوق و آیات مشابه آن در مساله عدم حجیت ظن به هیچوجه قابل استناد نیست (دقت کنید).

آیه (37) تا (40) و ترجمه

(وما كان هذا القرآن اءن يفترى من دون الله و لكن تصديق الذى بين يديه
و تفصيل الكتب لا ريب فيه من رب العلمين) (37) (أم يقولون افترئه قل فاتوا
بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان كنتم صدقين) (38) (بل كذبوا
بما لم يحيطوا بعلمه و لما ياءتهم تاءويله كذلك كذب الذين من قبلهم فانظر كيف
كان عقبة الظلمين) (39) (و منهم من يؤمن به و منهم من لا يؤمن به و ربك
أعلم بالمفسدين) (40)

ترجمه:

37 - شایسته نیست (و امکان نداشت) که این قرآن بدون وحی الهی به خدا
نسبت داده شود ولی تصدیقی است برای آنچه پیش از آن است (از کتب آسمانی
) و تفصیلی است برای آنها، و شکی در آن نیست که از طرف پروردگار جهانیان
است.

38 - آنها می گویند، او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده بگو اگر راست
می گوئید یک سوره همانند آن بیاورید و هر کس را می توانید غیر از خدا (به
یاری) بطلبید.

39 - (آنها از روی علم و دانش قرآن را انکار نمی کنند) بلکه آنها چیزی را
تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند، و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده
است اینچنین پیشینیان آنها نیز تکذیب کردند پس بنگر عاقبت کار ظالمان
چگونه بود؟!

40 - و بعضی از آنها ایمان به آن می آورند و بعضی ایمان نمی آورند، و
پروردگارت به مفسدان آگاهتر است (و آنها را بهتر می شناسد).

تفسیر:

عظمت و حقانیت دعوت قرآن

این آیات به پاسخ قسمت دیگری از سخنان ناروای مشرکان می پردازد، چرا که آنها تنها در شناخت مبدء گرفتار انحراف نبودند، بلکه به پیامبر اسلام (ﷺ) نیز افترا می زدند، که قرآن را با فکر خود ساخته و به خدا نسبت داده است، لذا در آیات گذشته خواندیم که از پیامبر (ﷺ) تقاضا داشتند قرآنی غیر از این قرآن بیاورد و یا لااقل آنرا تغییر دهد، این خود دلیل آن است که قرآن را ساخته فکر او می پنداشتند!

نخستین آیه مورد بحث می گوید: (شایسته نیست که این قرآن بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شده باشد) (و ما کان هذا القرآن ان یفتری من دون الله (

جالب اینکه به جای نفی ساده، نفی شانیت شده است و می دانیم این گونه تعبیر از نفی ساده رساتر است، این درست به آن می ماند که کسی در مقام دفاع از خود بگوید شائن من نیست که دروغ بگویم و البته این تعبیر از اینکه بگوید من دروغ نمی گویم بسیار پرمعنی تر و عمیق تر می باشد.

سپس به ذکر دلیل بر اصالت قرآن و وحی آسمانی بودنش پرداخته می گوید: (ولی این قرآن کتب آسمانی پیش از خود را تصدیق می کند) (ولکن تصدیق الذی بین یدیه).

یعنی تمام بشارات و نشانه های حقانیتی که در کتب آسمانی پیشین آمده بر قرآن و آورنده قرآن کاملاً منطبق است و این خود ثابت می کند که تهمت و افترا بر خدا نیست و واقعیت دارد، اصولاً خود قرآن از باب (آفتاب آمد دلیل آفتاب) شاهد صدق محتوای خویش است.

و از اینجا روشن می شود کسانی که این گونه آیات قرآن را دلیل بر عدم تحریف تورات و انجیل گرفته اند در اشتباهند زیرا قرآن مندرجات این کتب را که در عصر نزول قرآن وجود داشتند، تصدیق نمی کند بلکه نشانه هائی که از پیامبر (ﷺ) و قرآن در این کتب بوده مورد تأیید قرار داده است (دقت کنید) در این زمینه توضیحات بیشتری در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 41 سوره بقره بیان گردید.

سپس دلیل دیگری بر اصالت این وحی آسمانی ذکر کرده می گوید: (در این قرآن شرح کتب اصیل انبیاء پیشین و بیان احکام اساسی و عقائد اصولی آنها است و به همین دلیل شکی در آن نیست که از طرف پروردگار عالمیان است) (و تفصیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین).

و به تعبیر دیگر هیچگونه تضادی با برنامه انبیا گذشته ندارد، بلکه تکامل آن تعلیمات و برنامه ها در آن دیده می شود، و اگر این قرآن مجعول بود حتما مخالف و مباین آنها بود.

و از اینجا می دانیم که در اصول مسائل چه در عقائد دینی و چه در برنامه های اجتماعی، و حفظ حقوق، و مبارزه با جهل، و دعوت به حق و عدالت و همچنین زنده کردن ارزشهای اخلاقی و مانند اینها هیچگونه اختلافی در میان کتب آسمانی نیست جز اینکه هر کتابی که بعدا نازل شده، در سطحی بالاتر و کاملتر بوده، همچون سطوح مختلف تعلیمات در دبستان و دبیرستان و دانشگاه، تا به کتاب نهائی که مخصوص دوران پایان تحصیل دینی امتهاست یعنی قرآن رسیده است. شک نیست که در جزئیات احکام و شاخ و برگها تفاوت در میان ادیان و مذاهب آسمانی وجود دارد ولی سخن از اصول اساسی آنها است که همه جا هماهنگ است.

در آیه بعد دلیل سومی بر اصالت قرآن ذکر کرده می گوید: (آنها می گویند این قرآن را پیامبر (ﷺ) به دروغ به خدا نسبت داده، به آنها بگو اگر راست می گوئید شما هم مثل یک سوره از آنرا بیاورید، و از هر کس می توانید غیر از خدا برای همکاری دعوت کنید) (ولی هرگز توانائی بر این کار را نخواهید داشت، به همین دلیل ثابت می شود که این وحی آسمانی است) (ام یقولون افتراه قل فاتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین) .

این آیه از جمله آیاتی است که با صراحت اعجاز قرآن را بیان می کند نه تنها همه قرآن را بلکه حتی اعجاز یک سوره را، و از همه جهانیان بدون استثناء دعوت می کند که اگر معتقدید این آیات از طرف خدا نیست همانند آن و یا لااقل همانند یک سوره آنرا بیاورید.

و همانگونه که در جلد اول در ذیل آیه 23 سوره بقره بیان کردیم، در آیات قرآن گاهی (تحدی) یعنی دعوت به مبارزه نسبت به مجموع قرآن و گاهی به ده سوره و گاهی به یک سوره شده است و این نشان می دهد که جزء و کل قرآن همه اعجاز است.

و از آنجا که سوره معینی ذکر نشده هر سوره از قرآن را نیز شامل می شود البته شک نیست که اعجاز قرآن منحصر به جنبه فصاحت و بلاغت و شیرینی بیان و رسائی تعبیرات - آنچنان که گروهی از قدمای مفسرین فکر کرده اند - نیست، بلکه علاوه بر اینها از نظر بیان معارف دینی، و علمی که تا آن روز شناخته نشده بود، و بیان احکام و قوانین، و ذکر تواریخ پیشین پیراسته از هر گونه خطا و خرافات، و عدم وجود تضاد و اختلاف در آن، نیز جنبه اعجاز دارد.

جلوه تازه ای از اعجاز قرآن

جالب اینکه با گذشت زمان جلوه های تازه ای از اعجاز قرآن آشکار می شود که در گذشته مورد توجه قرار نمی گرفت، از جمله محاسبات فراوانی است که روی کلمات آیات قرآن با مغزهای الکترونیکی انجام شده ویژگیهای تازه ای برای کلمات و جمله بندیهای قرآن و رابطه آن با زمان نزول هر سوره ثابت کرده است و آنچه ذیلا می خوانید نمونه ای از آن است:

پژوهشهای برخی از دانشمندان محقق امروز، به کشف روابط پیچیده و فورمولهای محاسباتی بسیار دقیق منجر شده است که حیرت انگیز است با یقین به این امر که چنین نظم علمی در ساختمان قرآن است، از طریق بررسیهای آماری و به زبان ریاضی به کشف قواعد دقیق و فورمولهای ریاضی و منحنیهای کامل و سالمی توفیق یافته است که از نظر اهمیت و شناخت، کشف نیوتن را در جاذبه، تداعی می کند.

یک قرآن شناس بزرگ نقطه شروع کارش این مساله ساده است که آیات نازل شده در مکه کوتاه است و آیات نازل شده در مدینه، بلند این یک مساله طبیعی است هر نویسنده یا سخنران ورزیده، طول جملات و آهنگ کلمات سخنش را بر حسب موضوع سخن تغییر می دهد:

مسائل توصیفی، جملات کوتاه و مسائل تحلیلی و استدلالی، بلند، آنجا که سخن، تحریکی و انتقادی و یا بیان اصول کلی اعتقادی است لحن شعاری می شود، و عبارات کوتاه و آنجا که شروع داستان است و بیان کلام در نتیجه گیریهای اخلاقی و... لحن، آرام و عبارات طولانی و آهنگ نرم.

مسائل طرح شده در مکه از نوع اول است و مسائل طرح شده در مدینه، از نوع دوم، چه در مکه آغاز یک نهضت است و بیان اصول کلی اعتقادی و

انتقادی، و در مدینه یک جامعه و مسائل حقوقی و اخلاقی و قصه های تاریخی و نتیجه گیریهای فکری و علمی.

اما قرآن یک سخن گفتن طبیعی است و ناچار تابع سبک زیبا و بلیغ سخن گفتن بشر، و در نتیجه رعایت کوتاهی و بلندی آیات نیز به تناسب مفاهیم، اما اگر قبول کنیم که این کلام در عین حال که یک کتاب است یک طبیعت نیز هست، باید این کوتاهی و بلندی بی حساب نباشد و طبق یک قاعده دقیق علمی از آیات کوتاه آغاز کند و یکنواخت و تصاعدی رو به آیات بلند رود، بر این اساس باید طول هر آیه ای کوتاهتر از آیه نازل شده سال بعد و بلندتر از آیه نازل شده سال پیش باشد، و اندازه این طولانی شدن اندازه های دقیق و حساب شده باشد، بنابراین در طول 23 سال که وحی نازل می شده است، باید 23 طول معدل در آیات داشته باشیم!

بر این قاعده می توانیم 23 ستون داشته باشیم که همه آیات بر حسب طول در این ستونها تقسیم بندی شود، حال از کجا می توانیم بفهمیم که این تقسیم بندیها درست است؟ می دانیم که شان نزول بعضی از آیات قرآن معلوم است برخی را روایات تاریخی معین کرده و صریحا گفته که در چه سال نازل شده است، و برخی را از روی مفاهیم آن می توان تعیین کرد: مثلا آیاتی که احکامی چون تغییر قبله، حرمت شراب، وضع حجاب، زکوة و خمس را بیان می کند و آیاتی که از هجرت سخن می گویند سال تعیین این احکام معلوم است.

با شگفتی فوق العاده می بینیم که این آیات - که سال نزولشان معلوم است - درست در همان ستونهایی قرار می گیرند که در این جدول از نظر معدل طول آیات ویژه هر سال فرض شده اند! (دقت کنید).

آنچه جالب تر است پیدا شدن دو سه مورد استثنائی است. به این معنی که سوره (مائده) آخرین سوره بزرگ نازل شده است، در حالی که چند آیه از آن طبق فرمول، باید در سالهای اولیه نازل شده باشد. پس از تحقیق در متون تفاسیر و روایات اسلامی، اقوال مفسران معتبری را می یابیم که گفته اند این چند آیه در اوایل نازل شده، اما از نظر تدوین به دستور پیامبر در سوره (مائده) جای داده شده است به این طریق می توان سال نزول هر آیه را از روی این ملاک ریاضی تعیین کرد و قرآن را بر حسب سال نزول نیز تدوین نمود!

چه سخنوری است در عالم که بتوان از روی طول عبارت، سال ادای هر جمله اش را معین کرد؟ بخصوص که این متن کتابی نباشد که مثل یک اثر علمی یا ادبی نویسنده اش نشسته باشد و آن را در یک مدت معین، و پیوسته، نوشته، و بر زبانش رفته و بویژه کتابی نباشد که نویسنده اش در یک موضوع - یا حتی زمینه تعیین شدهای - تألیف کرده باشد، بلکه مسائل گوناگونی است که به تدریج بر حسب نیاز جامعه و در پاسخ به سؤالاتی که عنوان می شود، حوادث یا مسائلی که در مسیر مبارزه طولانی مطرح می شود، به وسیله رهبر بیان و سپس جمع آوری و تنظیم شده است.

بلکه به گفته بعضی از مفسران، آهنگ مخصوص لغات و کلمات قرآن نیز در نوع خود معجزآسا است.

شواهد گوناگون جالبی برای این موضوع ذکر کرده اند از جمله جریان زیر است که برای سید قطب مفسر معروف واقع شده:

او در ذیل آیه مورد بحث چنین می گوید:

من از حوادثی که برای دیگران واقع شده سخنی نمی گویم، تنها حادثه ای را بیان می کنم که برای خود من واقع شد و شش نفر ناظر آن بودند (خودم و پنج نفر دیگر).

ما شش نفر از مسلمانان بودیم که با یک کشتی مصری، اقیانوس اطلس را به سوی نیویورک می پیمودیم، مسافران کشتی 120 مرد و زن بود، و کسی در میان مسافران جز ما مسلمان نبود، روز جمعه به این فکر افتادیم که نماز جمعه را در قلب اقیانوس و بر روی کشتی انجام دهیم، و ما علاوه بر اقامه فریضه مذهبی مایل بودیم یک حماسه اسلامی در مقابل یک مبشر مسیحی که در داخل کشتی نیز دست از برنامه تبلیغاتی خود بر نمی داشت، بیافرینیم، بخصوص که او حتی مایل بود ما را هم به مسیحیت تبلیغ کند!

ناخدای کشتی که یک نفر انگلیسی بود موافقت کرد که ما نماز جماعت را در صفحه کشتی تشکیل دهیم، و به کارکنان کشتی نیز که همه از مسلمانان آفریقا بودند نیز اجازه داده شد که با ما نماز بخوانند، و آنها از این جریان بسیار خوشحال شدند زیرا این نخستین باری بود که نماز جمعه بر روی کشتی انجام می گرفت!

من (سید قطب) به خواندن خطبه نماز جمعه و امامت پرداختم و جالب اینکه مسافران غیر مسلمان اطراف ما حلقه زده بودند و با دقت مراقب انجام این فریضه اسلامی بودند.

پس از پایان نماز گروه زیادی از آنها نزد ما آمدند و این موفقیت را به ما تبریک گفتند، ولی در میان این گروه خانمی بود که بعدا فهمیدیم یک زن مسیحی یوگسلاوی است که از جهنم تیتو و کمونیسم او، فرار کرده است!.

او فوق العاده تحت تاثیر نماز ما قرار گرفته بود به حدی که اشک از چشمانش سرازیر بود و قادر به کنترل خویشتن نبود.

او به زبان انگلیسی ساده و آمیخته با تاثر شدید و خضوع و خشوع خاصی سخن می گفت، و از جمله سخنانش این بود، بگوئید بینم کشیش شما با چه لغتی سخن می گفت (او فکر میکرد که حتما باید کشیش یا یک مرد روحانی اقامه نماز کند آنچنانکه در نزد مسیحیان است، ولی ما بزودی به او حالی کردیم که این برنامه

اسلامی را هر مسلمان با ایمانی می تواند انجام دهد) و سرانجام به او گفتیم که ما با لغت عربی صحبت می کردیم.

ولی او گفت من هر چند یک کلمه از مطالب شما را نفهمیدم اما بوضوح دیدم که این کلمات آهنگ عجیبی داشت اما از این مهمتر مطلبی که نظر مرا فوق العاده بخود جلب کرد این بود که در لابلای خطبه امام شما جمله هائی وجود داشت که از بقیه ممتاز بود، آنها دارای آهنگ فوق العاده مؤثر و عمیقی بودند آنچنان که لرزه بر اندام من می انداخت یقینا این جمله ها مطالب دیگری بودند، فکر می کنم امام شما به هنگامی که این جمله ها را ادا می کرد مملو از روح القدس شده بود!

ما کمی فکر کردیم و متوجه شدیم این جمله ها همان آیاتی از قرآن بود که من در اثناء خطبه و در نماز آنها را می خواندم، این موضوع ما را تکان داد و متوجه این نکته ساخت که آهنگ مخصوص قرآن آنچنان مؤثر است که حتی بانوئی را که یک کلمه مفهوم آنرا نمی فهمد تحت تاثیر شدید خود قرار می دهد در آیه بعد اشاره به یکی از علل اساسی مخالفت های مشرکان کرده، می گوید: آنها قرآن را به خاطر اشکالات و ایرادهائی انکار نمی کردند (بلکه تکذیب و

انکارشان به خاطر این بود که از محتوای آن آگاهی نداشتند) (بل کذبوا بما لم
يحيطوا بعلمه).

در واقع عامل انکار عدم آگاهی و جهل آنها بود.

اما اینکه منظور از این جمله جهل درباره چه اموری بوده است، مفسران
احتمالات متعددی داده اند که تمام آنها می تواند در آیه منظور بوده باشد از
جمله:

جهل به معارف دینی و مبدء و معاد، همانگونه که قرآن از قول مشرکان در
مورد معبود حقیقی (الله) نقل می کند که می گفتند: (اء جعل الالهة الها واحدا ان
هذا لشيء عجاب): (آیا خدایان ما را تبدیل به یک معبود کرده است این چیز
عجیبی است) (سوره ص آیه 5) و یا در مورد معاد می گفتند: (اذا كنا عظاما
ورفاتا ءانا لفي خلق جديد افتری علی الله کذبا ام به جنة): (آیا هنگامی که ما
تبدیل به استخوان پوسیده شدیم بار دیگر به زندگی باز می گردیم، گوینده این
سخن به خدا تهمت زده، یا مجنون است) (سجده - 10).

در حقیقت آنها هیچگونه دلیلی بر نفی مبدء و معاد نداشتند و تنها جهل و
بیخبری ناشی از خرافات و عادت به مذهب نیاکان سد راهشان بود.

و یا جهل به اسرار احکام.

جهل به مفهوم بعضی از آیات متشابه.

جهل به مفهوم حروف مقطعه.

و جهل به درسهای عبرت انگیزی که هدف نهائی ذکر تاریخ پیشینیان بوده
است.

مجموع این جهالتها و بیخبریهها، آنها را وادار به انکار و تکذیب می کرد.

در حالی که هنوز تاءویل و تفسیر و واقعیت مسائل مجهول برای آنها روشن نشده بود) (ولما یاتهم تاویلہ).

(تاءویل) در اصل لغت به معنی بازگشت دادن چیزی است، و بنابراین هر کار یا سخنی به هدف نهائی برسد، می گوئیم تاءویل آن آمده است، به همین دلیل بیان هدف اصلی یک اقدام، و یا تفسیر واقعی یک سخن، و یا تفسیر و نتیجه و پایان یک خواب، و یا تحقق یافتن واقعیت یک مطلب، همه اینها تاویل نامیده می شود (در این باره در جلد دوم صفحه 324 به طور مشروح سخن گفته ایم).

قرآن سپس اضافه می کند که این روش نادرست، منحصر به مشرکان عصر جاهلیت نیست بلکه اقوام گمراه گذشته نیز به همین گرفتاری مبتلا بودند، آنها نیز بدون اینکه تحقیق در شناخت واقعیتها بکنند و یا انتظار برای تحقق آنها بکشند، حقایق را انکار و تکذیب می کردند) (کذلك کذب الذین من قبلهم). در آیات 113 و 118 سوره بقره نیز اشاره به وضع امتهای گذشته، از این نظر، آمده است.

در واقع همه آنها عذرشان، جهلشان بود و بدبختیشان در عدم تحقیق و عدم جستجو و شناخت واقعیتها بود، در حالی که عقل و منطق حکم می کند که انسان چیزی را که نمی داند هرگز انکار نکند، بلکه به جستجو و تحقیق پردازد. و در پایان آیه روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده می گوید (بنگر عاقبت کار این ستمکاران به کجا کشید) (فانظر کیف کان عاقبة الظالمین)

یعنی اینها نیز به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.

در آخرین آیه مورد بحث اشاره به دو گروه عظیم مشرکان کرده و می گوید: اینها همگی به این حال باقی نمی مانند بلکه (گروهی از آنان که روح حق طلبی

در وجودشان نمرده است سرانجام به این قرآن ایمان می آورند، در حالی که گروهی دیگر همچنان در جهل و لجاجت پافشاری کرده و ایمان نخواهند آورد) (و منهم من يؤمن به و منهم من لا يؤمن به). روشن است که این گروه دوم، افراد فاسد و مفسدی هستند و به همین دلیل در پایان آیه می فرماید: (پروردگار تو مفسدان را بهتر می شناسد) (و ربك اعلم بالمفسدين).

اشاره به اینکه افرادی که زیر بار حق نمی روند، افرادی هستند که شیرازه اجتماع را از هم گسیخته و در فاسد کردن نظام جامعه نقش مؤثری دارند. جهل و انکار

همانگونه که از آیات فوق استفاده می شود، اصولاً قسمت مهمی از مخالفتها و دشمنیها و ستیز با حق، از جهل و نادانی سرچشمه می گیرد، و به همین دلیل گفته اند: سرانجام جهل کفر است! نخستین وظیفه ای که هر انسان حق طلبی دارد این است که در مقابل آنچه نمی داند سکوت و انتظار اختیار کند و به جستجو برخیزد و تمام جوانب مطلبی را که نمی داند بررسی کند و تا دلیل قاطعی بر نفی پیدا نکند به سراغ نفی نرود، همانگونه که بدون دلیل قاطع زیر بار اثبات نباید برود. مرحوم (طبرسی) در (مجمع البیان) حدیث جالبی را از امام صادق (علیه السلام) در این زمینه نقل کرده که فرمود: (خداوند با دو آیه از قرآن، دو درس مهم به این امت داده است، نخست اینکه جز آنچه می دانند نگویند، و دیگر اینکه آنچه را نمی دانند انکار نکنند، سپس دو آیه زیر را تلاوت فرمود (ألم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق) (آیا خداوند پیمان کتاب آسمانی را از آنها نگرفته است که جز حق در مورد خداوند نگویند) (بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه) (مشرکان چیزهائی را انکار کردند که از آن آگاهی نداشتند، در حالی که جهل دلیل بر انکار نیست).

آیه (41) تا (44) و ترجمه

(وان كذبوك فقل لی عملی و لكم عملكم أنتم بريون مما أعمل و أنا بری ء
مما تعملون) (41) (و منهم من یستمعون الیک أفأنت تسمع الصم ولو كانوا لا
یعقلون) (42) (و منهم من ینظر الیک اءفاءنت تهدی العمی ولو كانوا لا
یبصرون) (43) (ان الله لا یظلم الناس شیاً ولكن الناس أنفسهم یظلمون)
(44)

ترجمه:

41 - و اگر تو را تکذیب کردند بگو: عمل من برای من، و عمل شما برای
شما، شما بیزارید از آنچه من می کنم، و من بیزارم از آنچه شما انجام می دهید.
42 - و گروهی از آنان گوش به سوی تو فرا می دهند (اما گوئی هیچ نمی
شنوند و کردند!)

43 - و گروهی از آنان به سوی تو نگاه می کنند (اما گوئی هیچ نمی بینند)
آیا تو می توانی نابینایانرا هدایت کنی هر چند نبینند؟!

44 - خداوند هیچ به مردم ستم نمی کند ولی این مردمنده که به خویشتن
ستم می نمایند.

تفسیر:

کوران و کران

در این آیات بحثی که در آیات گذشته در زمینه انکار و تکذیب لجوجانه
مشرکان گذشت همچنان دنبال می شود:

در نخستین آیه، طریق جدیدی برای مبارزه به پیامبر (ﷺ) تعلیم داده، می گوید: (اگر آنها تو را تکذیب کنند به آنان بگو عمل من برای شما برای خودتان باشد) (وان کذبوک فقل لی عملی و لکم عملکم) (شما از آنچه من انجام می دهم بیزارید، و من هم از اعمال شما بیزارم) (انتم بریئون مما اعمل و انا بریء مما تعملون).

این اعلام بیزاری و بی اعتنائی که تواءم با اعتماد و ایمان قاطع به مکتب خویشتن است، اثر روانی خاصی، مخصوصاً در منکران لجوج، دارد، و به آنها می فهماند که هیچ اصرار و اجباری در مورد قبول و پذیرش آنها نیست، آنها با عدم تسلیم در مقابل حق، خود را به محرومیت می کشانند و تنها به خویشتن ضرر می زنند.

نظیر این تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز آمده است، همانگونه که در (سوره کافرون) می خوانیم (لکم دینکم ولی دین): (آئین شما برای خودتان آئین من هم برای خودم).

و از این بیان روشن می شود که محتوای اینگونه آیات هیچگونه منافاتی با دستور تبلیغ یا جهاد در برابر مشرکان ندارد، تا بخواهیم این آیات را منسوخ بدانیم، بلکه همانگونه که گفته شد این یکنوع مبارزه منطقی از طریق بی اعتنائی در برابر افراد لجوج و کینه توز است.

در دو آیه بعد اشاره به دلیل انحراف و عدم تسلیم آنها در برابر حق می کند و می گوید: (برای هدایت یک انسان تنها تعلیمات صحیح و آیات تکان دهنده و اعجاز آمیز و دلائل روشن کافی نیست، بلکه آمادگی و استعداد پذیرش و شایستگی برای قبول حق نیز لازم است، همانگونه که برای پرورش سبزه و گل تنها بذر آماده کافی نمی باشد، زمین مستعد نیز لازم است).

لذا نخست می گوید: (گروهی از آنها گوش به سوی تو فرا می دهند اما گوئی کردند) (و منهم من يستمعون اليك).

(با این حال که آنها گوش شنوائی ندارند، آیا تو می توانی صدای خود را به گوش کران برسانی هر چند درک نکنند) (أفانت تسمع الصم ولو كانوا لا يعقلون).

(و گروهی دیگر از آنان چشم به تو می دوزند و اعمال ترا می نگرند که هر یک نشانه ای از حقانیت و صدق گفتار تو را در بردارد، اما گوئی کورند و نابینا) (و منهم من ينظر اليك).

(آیا با این حال تو می توانی این نابینیان را هدایت کنی هر چند فاقد بصیرت باشند) (أفانت تهدي العمى ولو كانوا لا يبصرون).

ولی بدان و آنها نیز باید بدانند که این نارسائی فکر و عدم بصیرت و نابینائی از دیدن چهره حق و ناشنوائی در برابر گفتار خدا، چیزی نیست که با خود از مادر به این جهان آورده باشند، و خداوند به آنها ستمی کرده باشد، بلکه این خود آنها بوده اند که با اعمال نادرستشان و دشمنی و عصیان در برابر حق روح خود را تاریک و چشم بصیرت و گوش شنوایشان را از کار انداختند چرا که خداوند به هیچ کس از مردم ستم نمی کند، ولی مردمند که به خویشتن ستم روا می دارند) (ان الله لا يظلم الناس شيئا ولكن الناس انفسهم يظلمون).

نکته ها

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

1 - اینکه در آیه دوم می خوانیم گوش به تو فرا می دهند و در آیه سوم می خوانیم به سوی تو نگاه می کنند اشاره به این است گروه 0ی از آنان سخنان اعجاز آمیز ترا می شنوند و گروه دیگری اعمال معجز نشانت را که همگی دلیل

روشنی بر صدق گفتار و حقانیت دعوت تو است می نگرند ولی هیچکدام از این دو گروه از استماع و نظرشان بهره نمی گیرند، چرا که نظر آنها نظر فهم و درک نیست، بلکه نظر انتقاد و عیبجوئی و مخالفت است.

از استماعشان نیز بهره نمی گیرند چرا که به قصد ادراک محتوای سخن نمی باشد، بلکه می خواهند دستاویزی برای تکذیب و انکار پیدا کنند و می دانیم قصد و نیت انسان به اعمال او شکل می دهد، و اثرات آنرا دگرگون می سازد.

2 - در آخر آیه دوم جمله (ولو كانوا لا يعقلون) و در آخر آیه سوم جمله (ولو كانوا لا يبصرون) آمده است، اشاره به اینکه استماع یعنی پذیرش الفاظ و راه دادن آنها بگوش به تنهایی کافی نیست بلکه تفکر و تدبیر لازم است، تا انسان از محتوای آن بهره گیرد، همچنین نگاه به تنهایی اثری ندارد بلکه بصیرت (درک مفاهیم آنچه را انسان می بیند) لازم است تا به عمق آن برسد و هدایت شود.

آیه (45) تا (47) و ترجمه

(و یوم یحشرهم کأن لم یلبثوا إلا ساعة من النهار یتعارفون بینهم قد خسر-
الذین کذبوا بقاء الله و ما کانوا مهتدین) (45) (و إما نرینک بعض الذی نعدهم
أو نتوفینک فإلینا مرجعهم ثم الله شهید علی ما یفعلون) (46) (و لكل أمة رسول
فإذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون) (47)

ترجمه:

45 - بخاطر بیاور روزی را که آنها را جمع (و محشور) می سازد، و آنچنان
احساس می کنند که گوئی جز ساعتی از روز (در دنیا) توقف نکردند، به آن
مقدار که یکدیگر را (بینند و) بشناسند، آنها که لقای خداوند (و رستاخیز) را
انکار کردند زیان کردند و هدایت نیافتند.

46 - و اگر ما پاره ای از مجازاتهائی را که به آنان وعده داده ایم (در حال
حیات) به تو نشان دهیم و یا (پیش از آنکه آنها گرفتار عذاب شوند) تو را از
دنیا ببریم در هر حال بازگشتشان به سوی ماست سپس خداوند گواه است بر
آنچه آنها انجام می دادند.

47 - و برای هر امتی رسولی است، هنگامی که رسولشان به سوی آنها بیاید
خداوند به عدالت در میان آنها داوری می کند و ستمی به آنها نمی شود.

تفسیر:

به دنبال شرح بعضی از صفات مشرکان در آیات گذشته در اینجا اشاره به
وضع دردناکشان در قیامت کرده می گوید: (به خاطر بیاور آن روز را که خداوند
همه آنها را محشور و جمع می کند در حالی که چنان احساس می کنند که تمام
عمرشان در این دنیا بیش از ساعتی از یک روز نبوده، به همان مقدار که

یکدیگر را ببینند و بشناسند) (و یوم یحشرهم کان لم یلبثوا الا ساعة من النهار یتعارفون بینهم).

این احساس کم بودن مقدار اقامت در دنیا یا به خاطر آن است که اصولاً در برابر زندگی جاویدان قیامت به مقدار ساعتی بیش نیست. و یا به خاطر آن است که این دنیای ناپایدار چنان با سرعت بر آنها گذشته که گوئی یک ساعت بیش نبوده است. و یا اینکه به خاطر عدم استفاده صحیح از عمر خود چنین می پندارند که همه عمرشان بیش از یک ساعت ارزش نداشته است!

بنابر آنچه در تفسیر فوق گفتیم جمله یتعارفون بینهم (یکدیگر را می شناسند) اشاره به مقدار درنگ آنها در دنیا است، یعنی آنچنان عمر را کوتاه احساس می کنند که گویا تنها به مقداری بوده که دو نفر یکدیگر را ببینند و معارفه ای در میان آنها انجام گردد و از همدیگر جدا شوند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که منظور احساس کوتاهی زمان دوران برزخ است، یعنی آنها در دوران برزخ در حالتی شبیه به خواب فرو می روند که گذشت سالها و قرون و اعصار را احساس نمی کنند، بطوری که به هنگام رستاخیز فکر می کنند دوران برزخشان که شاید هزاران و یا ده ها هزار سال بوده بیش از ساعتی نبوده است.

شاهد این تفسیر آیه 55 و 56 سوره روم است که می گوید: (و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة كذلك کانوا یؤفکون و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لا تعلمون).

از این دو آیه استفاده می شود که گروهی از مجرمان به هنگامی که قیامت بر پا می شود سوگند یاد می کنند که دوران برزخشان ساعتی بیش نبوده است ولی

مؤمنان به آنها می گویند دورانی طولانی بوده و هم اکنون قیامت برپا شده است و شما نمی دانید (و می دانیم برزخ برای همه یکسان نیست و شرح آنرا ذیل آیات مناسب خواهیم داد).

مطابق این تفسیر معنی جمله (یتعارفون بینهم) چنین خواهد بود که آنها بقدری زمان برزخ را کوتاه احساس می کنند که هیچ مطلبی از دنیا را فراموش نکرده اند و یک دیگر را به خوبی می شناسند.

و یا اینکه اعمال زشت یکدیگر را در آنجا می بینند و باطن یکدیگر را می شناسند و این خود یک رسوائی بزرگ برای آنها است.

سپس اضافه می کند در آن روز به همه آنها ثابت می شود (افرادی که روز رستاخیز و ملاقات پروردگار را تکذیب کردند، زیان بردند)، و تمام سرمایه های وجود خود را از دست دادند بی آنکه نتیجه ای بگیرند (قد خسر الذین کذبوا ببلقاء الله).

(و اینها به خاطر این تکذیب و انکار و اصرار بر گناه و لجابت، آمادگی هدایت نداشتند) (وما کانوا مهتدین).

چرا که قلبشان تاریک و روحشان ظلمانی بود.

در آیه بعد به عنوان تهدید کفار و تسلی خاطر پیامبر (ﷺ) چنین می گوید: (اگر ما قسمتی از مجازاتهای را که به آنها وعده داده ایم به تو نشان دهیم و در زمان حیات خود عذاب و مجازات آنها را ببینی، و یا اگر پیش از آنکه به چنین سرنوشتی گرفتار شوند تو را از این دنیا ببریم بهر حال بازگشتشان بسوی ما است و خداوند شاهد و گواه اعمالی است که انجام می دادند) (واما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فالینا مرجعهم ثم الله شهید علی ما یفعلون).

در آخرین آیه مورد بحث، یک قانون کلی درباره همه پیامبران و از جمله پیامبر اسلام (ﷺ) و همه امتها از جمله امتی که در عصر پیامبر (ﷺ) می زیسته اند بیان کرده می گوید: (هر امتی رسول و فرستاده ای از طرف خدا دارد) **(و لكل امة رسول)**.

(هنگامی که فرستاده آنها آمد و ابلاغ رسالت کرد و گروهی در برابر حق تسلیم شدند و پذیرفتند و گروهی به مخالفت و تکذیب برخاستند، خداوند با عدالتش در میان آنها داوری می کند و به هیچکس ستمی نمی شود)، مؤ منان و نیکان می مانند و بدان و مخالفان یا نابود می شوند و یا محکوم به شکست **(فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون)**.

همانگونه که درباره پیامبر اسلام (ﷺ) و امت معاصرش چنین شد، مخالفان دعوتش یا در جنگها از میان رفتند و یا سرانجام شکست خورده، از صحنه اجتماع طرد شدند و مؤ منان زمام امور را بدست گرفتند. بنابراین قضاوت و داوری که در این آیه به آن اشاره شده همان قضاوت تکوینی و اجرائی در این دنیا است و اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند اشاره به داوری خدا در قیامت باشد خلاف ظاهر است.

آیه (48) تا (52) و ترجمه

(و يقولون متى هذا الوعد إن كنتم صدقين) (48) (قل لا أملك لنفسي - ضرا ولا نفعا إلا ما شاء الله لكل أمة أجل إذا جاء أجلهم فلا يستخرون ساعة ولا يستقدمون) (49) (قل أرايتم إن أتاكم عذابه بيئا أو نهارا ما ذا يستعجل منه المجرمون) (50) (أثم إذا ما وقع أمنتكم به ألن وقد كنتم به تستعجلون) (51) (ثم قيل للذين ظلموا ذوقوا عذاب الخلد هل تجزون إلا بما كنتم تكسبون) (52)

ترجمه:

48 - می گویند این وعده (مجازات) اگر راست می گوئید کی عملی می شود؟

49 - بگو من برای خودم زیان و سودی را مالک نیستم (تا چه رسد به شما) مگر آنچه خدا بخواهد، برای هر قوم و ملتی پایانی است هنگامی که اجل آنها فرا رسد (و فرمان مجازات یا مرگشان صادر شود) نه ساعتی تاخیر می کنند و نه ساعتی پیشی می گیرند.

50 - بگو اگر مجازات او شبهنگام یا در روز به سراغ شما آید (آیا می توانید آنرا از خود دفع کنید) پس مجرمان برای چه چیز عجله می کنند؟

51 - یا اینکه آنگاه که واقع شد ایمان می آورید (اما بدانید به شما گفته می شود) حالا؟ با اینکه قبلا برای آن عجله می کردید؟ (اکنون چه سود؟)

52 - سپس به آنها که ستم کردند گفته می شود عذاب ابدی را بچشید! آیا جز به آنچه انجام می دادید کیفر داده می شوید؟

تفسیر:

مجازات الهی در دست من نیست

به دنبال تهدیدهایی که در آیات سابق راجع به عذاب و مجازات منکران حق ذکر شد در این آیات نخست از قول آنها چنین نقل می کند که از روی استهزاء و مسخره و انکار (می گویند این وعده ای که در مورد نزول عذاب می دهی اگر راست می گوئی چه موقع است؟! (و یقولون متى هذا الوعد ان کنتم صادقین (

این سخن مسلماً از ناحیه مشرکان عصر پیامبر اسلام (ﷺ) بوده زیرا آیات بعد که متضمن پاسخ پیامبر (ﷺ) است شاهد گویای این مطلب می باشد. به هر حال آنها با این تعبیر می خواستند بی اعتنائی کامل خود را به تهدیدهای پیامبر (ﷺ) نشان دهند و هم برای افرادی که از این تهدیدها متزلزل گشته بودند مایه قوت قلب و آرامش فکر شوند. در برابر این سؤال خداوند به پیامبرش دستور می دهد که از چند راه به آنها پاسخ گوید:

نخست اینکه می فرماید (به آنها بگو وقت و موعد این کار در اختیار من نیست، من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، تا چه رسد برای شما، مگر آنچه خدا بخواهد و اراده کند) (قل لا املك لنفسي ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله (.

من تنها پیامبر و فرستاده اویم، تعیین موعد نزول عذاب، تنها بدست او است، وقتی که من درباره خودم مالک سود و زیان نباشم بطریق اولی در مورد شما نخواهم بود.

این جمله در حقیقت اشاره به توحید افعالی است که در این عالم همه چیز به خدا باز می گردد، و هر کار از ناحیه او است، او است که با حکمتش مؤمنان را پیروزی می دهد و او است که با عدالتش منحرفان را مجازات می کند.

بدیهی است که این منافات با آن ندارد که خداوند به ما نیروها و قدرتهائی داده است که بوسیله آن مالک قسمتی از سود و زیان خویش هستیم و می توانیم درباره سرنوشت خویش تصمیم بگیریم، و به تعبیر دیگر این آیه نفی مالکیت (بالذات) را می کند نه (بالغیر) را و جمله الا ما شاء الله قرینه روشنی بر این موضوع است.

از اینجا معلوم می شود اینکه بعضی از متعصبان همانند نویسنده تفسیر المنار خواسته اند از این آیه نفی جواز توسل به پیامبر (ﷺ) را استفاده کنند، بسیار بی پایه است.

زیرا اگر منظور از توسل این باشد که ما پیامبر (ﷺ) را صاحب قدرت و مالک سود و زیان بالذات بدانیم مسلماً این شرک است، و هیچ مسلمانی نمی تواند به آن عقیده داشته باشد، و اما اگر این مالکیت از ناحیه خدا باشد و تحت عنوان الا ما شاء الله قرار گیرد مانعی دارد؟ و این عین ایمان و توحید است.

اما او به خاطر غفلت از این نکته، وقت خود و خوانندگان تفسیرش را با بحثهای طولانی تلف کرده است و متأسفانه او با تمام امتیازاتی که در تفسیرش موجود است از این اشتباهات فراوان دارد که سرچشمه همه آنها را میتوان تعصب دانست!.

سپس قرآن به پاسخ دیگر پرداخته می گوید: (هر قوم و جمعیتی زمان و اجل معینی دارند، به هنگامی که اجل آنها فرا رسد نه ساعتی از آن تاءخیر خواهند کرد و نه ساعتی پیشی خواهند گرفت) (لکل امة اجل اذا جاء اجلهم فلا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون).

و به تعبیر دیگر هیچ قوم و ملتی به هنگام انحراف از مسیر حق در مقابل مجازاتهای الهی که نتیجه اعمال خودشان است مصونیت ندارند، هنگامی که در

چنین مسیرهایی گام بگذارند و از قوانین قطعی آفرینش منحرف شوند، امکانات خود را از دست داده و سرانجام سقوط می کنند، همانگونه که تاریخ جهان نمونه های فراوانی را از آن به خاطر دارد.

در واقع قرآن به مشرکانی که در مورد آمدن عذاب الهی تعجیل می کردند اخطار می کند که بی جهت عجله نکنند، به هنگامی که زمان آنها فرا برسد، لحظه ای این عذاب تأخیر و تقدیم نخواهد داشت.

ضمناً باید توجه داشت که ساعت گاهی به معنی لحظه و گاهی به معنی مقدار کمی از زمان است هر چند امروز معنی معروفش یک بیست و چهارم شبانه روز می باشد.

در آیه بعد سومین پاسخ را مطرح کرده، می گوید: (به آنها بگو اگر عذاب پروردگار شب هنگام یا در روز به سراغ شما بیاید امر غیر ممکن نیست، و آیا شما می توانید این عذاب ناگهانی را از خود دفع کنید)؟ **(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا).**

(با این حال مجرمان و گنهکاران در برابر چه چیز عجله می کنند) **(مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمَجْرُمُونَ).**

و به تعبیر دیگر: این مجرمان جسور اگر یقین به نزول عذاب ندارند حداقل احتمال این را می دهند که ناگهان به سراغشان بیاید، آنها چه تاءمین و تضمین و دلیلی در این باره دارند که تهدیدهای پیامبر (ﷺ) هرگز به وقوع نخواهد پیوست؟ انسان عاقل در برابر چنین احتمال ضرری باید لا اقل رعایت احتیاط کند و از آن بر حذر باشد.

نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن به تعبیرهای دیگری آمده است مانند **(إِذَا مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ أُمَّةٍ أَغْلَبَهَا وَيَسَفَّيْ لَهُمْ أَعْيُنَهمْ وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ دُونِهَا مَنَازِلَ مُّسْتَقِيمًا) (فَاذْكُرُوا اللَّهَ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُكْمِلُونَ فِي الْأَرْضِ وَاسْتَغْنُوا إِنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ مُّجْتَبِئٌ) (وَكَيْلًا): (آیا شما ایمن هستید از اینکه خداوند در گوشه ای از زمین شما را فرو**

ببرد یا سنگریزه ای از آسمان بر شما ببارد و سپس نگهبانی برای خود نیابید)
(سوره اسراء آیه 68).

و این همان چیزی است که در علم کلام و اصول از آن به عنوان قاعده (لزوم دفع ضرر محتمل) تعبیر می شود.

در آیه بعد چهارمین پاسخ را به آنها می گوید و آن اینکه (اگر شما گمان می کنید که به هنگام نزول عذاب ایمان بیاورید و ایمان شما پذیرفته شود، این خیال باطلی است) (اِثْمُ اِذَا مَا وَقَعَ اَمْنَتُمْ بِهِ).

چرا که پس از نزول عذاب، درهای توبه به روی شما بسته می شود و ایمان کمترین اثری ندارد، بلکه (به شما گفته می شود حالا ایمان می آورید، در حالی که قبلا از روی استهزاء و انکار تعجیل برای عذاب را می خواستید؟) (اَلَا ن و قد کنتم به تستعجلون).

این مجازات دنیای آنها است، سپس در روز رستاخیز به کسانی که ستم کردند، گفته می شود بچشید عذاب ابدی را!) (ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ).

(آیا جز به آنچه انجام دادید کیفر داده می شوید؟) (هَلْ تَجْزُونَ اِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ).

این در واقع اعمال خود شما است که دامانتان را گرفته است، همانهاست که در برابرتان مجسم شده و شما را برای همیشه آزار می دهد.

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - همانگونه که در ذیل آیه 34 سوره اعراف گفتیم بعضی از دین سازان عصر ما به آیاتی مانند لکل امة اجل... که در قرآن دو بار آمده است برای نفی

خاتمیت پیامبر اسلام (ﷺ) استدلال کرده و چنین نتیجه گرفته اند که هر دین و مذهبی سرانجام پایان می گیرد و جای خود را به مذهب دیگری می دهد. در حالی که (امت) به معنی گروه و جماعت است، نه به معنی مذهب و خصوصا پیروان یک مذهب.

هدف این آیات آن است که قانون حیات و مرگ مخصوص افراد نیست بلکه ملتها و گروهها نیز مشمول این قانون هستند، و به هنگامی که در مسیر ظلم و فساد قرار گیرند منقرض خواهند شد.

مخصوصا در مورد بحث با توجه به آیه قبل و بعد از آن بروشنی این حقیقت ثابت می شود که سخن از نسخ مذهب در میان نیست، بلکه از نزول عذاب و نابود شدن یک گروه و ملت است، زیرا هم آیه قبل و همه آیه بعد هر دو از عذاب و مجازات دنیا بحث می کند.

2 - با توجه به آیات فوق این سؤال پیش می آید که آیا جامعه های اسلامی نیز گرفتار مجازات و عذاب در این جهان می شوند؟.

پاسخ این سؤال مثبت است، زیرا هیچ دلیلی نداریم که این امت مستثنی باشند، بلکه این قانون درباره همه امتهای و ملتها است، و اینکه در بعضی از آیات قرآن (انفال - 33) خوانده ایم که خداوند این امت را مجازات نخواهد کرد، مشروط به یکی از دو شرط است: یا بودن پیامبر (ﷺ) در میان آنها و یا استغفار و توبه از گناه، نه بی قید و شرط.

3 - آیات فوق بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که به هنگام نزول عذاب درهای توبه بسته می شود و پشیمانی سودی نخواهد داشت، دلیل آن هم روشن است زیرا توبه در چنین حالی، شبیه توبه اجباری و اضطراری است و چنین توبه ای بی ارزش می باشد.

آیه (53) تا (56) و ترجمه

(و یستنبونک أ حق هو قل ای و ربی إنه لحق و ما أنتم بمعجزین) (53) (ولو أن لكل نفس ظلمت ما فی الا رض لافتدت به و أسروا الندامة لما رأوا العذاب و قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون) (54) (إلا إن لله ما فی السموت و الا رض إلا إن وعد الله حق و لكن أكثرهم لا یعلمون) (55) (هو یحی و یمیت و إلیه ترجعون) (56)

ترجمه:

53 - از تو می پرسند آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است؟ بگو آری بخدا سوگند قطعا حق است و شما نمی توانید از آن جلو گیری کنید!

54 - و هر کس که ستم کرده اگر تمامی آنچه روی زمین است در اختیار داشته باشد (همه را از هول عذاب) برای نجات خویش می دهد، و هنگامی که عذاب را ببینند (پشیمان می شوند اما) پشیمانی خود را کتمان می کنند (مبادا رسواتر شوند) و در میان آنها به عدالت داوری می شود و ستمی بر آنها نخواهد رفت.

55 - آگاه باشید آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است، آگاه باشید وعده خدا حق است ولی اکثر آنها نمی دانند.

56 - او است که زنده می کند و می میراند و به سوی او باز می گردید.

تفسیر:

در مجازات الهی تردید نکنید

در آیات گذشته سخن از کیفر و مجازات و عذاب مجرمان در این جهان و جهان دیگر بود، آیات مورد بحث نیز این موضوع را دنبال می کند.

نخست می گوید: (مجرمان و مشرکان از روی تعجب و استفهام از تو سؤال می کنند که آیا این وعده مجازات الهی در این جهان و جهان دیگر حق است؟) (و یتنبئونك اء حق هو).

البته (حق) در اینجا در مقابل باطل نیست، بلکه منظور این است که آیا این مجازات و کیفر واقعیت دارد و تحقق می یابد؟ زیرا (حق) و (تحقق) هر دو از یک ماده اند البته حق در مقابل باطل اگر به معنی وسیع کلمه تفسیر شود، شامل هر واقعیت موجود می گردد، و نقطه مقابل آن معدوم و باطل است.

خداوند به پیامبرش دستور می دهد که در برابر این سؤال با تأکید هر چه بیشتر (بگو به پروردگارم سوگند این یک واقعیت است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست) (قل ای وربی انه لحق).

و اگر فکر می کنید، می توانید از چنگال مجازات الهی فرار کنید اشتباه بزرگی کرده اید، زیرا (هرگز شما نمی توانید از آن جلو گیری کنید، و او را با قدرت خود ناتوان سازید) (و ما انتم بمعجزین).

در واقع این جمله با جمله فوق از قبیل بیان مقتضی و مانع است، در جمله اول می گوید مجازات مجرمان یک واقعیت است، و در جمله دوم اضافه می کند: هیچ قدرتی نمی تواند جلو آن را بگیرد، درست مانند آیات 8 و 9 سوره طور آن عذاب ربک لواقع ما له من دافع.

تأکیدهایی که در آیه به چشم می خورد قابل توجه است، از یکسو (سوگند)، و از سوی دیگر کلمه (ان) و (لام تأکید) و از سوی سوم جمله (و ما انتم بمعجزین) همه اینها تأکید می کند که به هنگام ارتکاب جرمهای سنگین مجازات الهی حتمی است.

در آیه بعد روی عظمت این مجازات مخصوصا در قیامت تکیه کرده می گوید:

(آنچنان عذاب الهی وحشتناک و هول انگیز است که اگر هر یک از ستمکاران مالک تمام ثروتهای روی زمین باشند، حاضرند همه آن را بدهند تا از این کیفر سخت رهائی یابند) (ولو ان لكل نفس ظلمت ما فی الارض لافتدت به).

در واقع آنها حاضرند بزرگترین رشوه ای را که می توان تصور کرد، برای رهائی از چنگال عذاب الهی بدهند اما کسی از آنها نمی پذیرد و سر سوزنی از مجازاتشان بکاهد.

مخصوصا بعضی از این مجازاتها جنبه معنوی دارد و آن اینکه (آنها با مشاهده عذاب الهی پشیمان می شوند، ولی از اظهار ندامت که مایه رسوائی بیشتر در برابر رقیبان مجرم یا پیروانشان می شود خودداری می کنند) (واسروا الندامة لما راءوا العذاب).

سپس تاکید می کند که (با همه این احوال در میان آنها به عدالت داوری می شود، و ظلم و ستمی درباره آنان نخواهد شد) (وقضى بينهم بالقسط وهم لا يظلمون).

این جمله تأکیدی است بر روش قرآن در همه جا در زمینه مجازات و عدالت، زیرا تأکیده‌های آیه گذشته در زمینه مجازات ممکن است این توهم را برای افراد غافل به وجود آورد که مسأله انتقام جوئی در کار است، لذا قرآن نخست می گوید: داوری میان آنها با عدالت می شود و باز تأکید می کند که ظلم و ستمی بر آنها نخواهد رفت.

سپس برای اینکه مردم این وعده ها و تهدیدهای الهی را به شوخی نگیرند و فکر نکنند خداوند از انجام اینها عاجز است، اضافه می کند (آگاه باشید آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است و مالکیت و حکومت او تمام جهان هستی را فرا گرفته و هیچکس نمی تواند از کشور او بیرون رود) (الا ان الله ما فی السماوات والارض).

و نیز (آگاه باشید وعده خداوند در مورد مجازات مجرمان حق است هر چند بسیاری از مردم که نا آگاهی، سایه شوم بر روانشان افکنده این حقیقت را نمی دانند) (الا ان وعد الله حق ولكن اکثرهم لا يعلمون). آخرین آیه مورد بحث نیز تاءکید مجددی روی همین مسأله حیاتی است که می گوید (خداوند است که زنده می کند، و او است که می میراند) (هو یحیی و یمیت).

بنابراین هم توانائی بر مرگ و میراندن بندگان دارد و هم زنده کردن آنها برای دادگاه رستاخیز.

(و سرانجام همه شما به سوی او باز می گردید) (والیه ترجعون). و پاداش همه اعمال خویش را در آنجا خواهید یافت.

نکته ها

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

1 - از جمله سؤالاتی که در مورد آیات فوق مطرح می شود این است که آیا سؤال مشرکان از واقعیت داشتن کیفر الهی جنبه استهزاء داشته و یا واقعا سؤال حقیقی بوده است؟ بعضی گفته اند سؤال حقیقی نشانه شک است و با وضع مشرکان سازگار نیست.

ولی با توجه به اینکه بسیاری از مشرکان در تردید بودند و گروهی از آنها نیز با علم به حقانیت پیامبر (ﷺ) به خاطر لجابت و تعصب و مانند آن به مخالفت برخاسته بودند، روشن می شود که سؤال حقیقی از آنها هیچ بعید نیست.

2 - حقیقت (ندامت) پشیمانی از انجام کاری است که آثار نامطلوب آن آشکار شده است، خواه انسان بتواند آن را جبران کند و یا نتواند، و پشیمانی مجرمان در قیامت از نوع دوم است، و مکتوم داشتن آن به خاطر آن است که آشکار ساختنش موجب رسوائی بیشتر می شود.

آیه (57) و (58) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَ
رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ) (57) (قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا
يَجْمَعُونَ) (58)

ترجمه:

57 - ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده، و درمان آنچه
در سینه هاست، و هدایت و رحمت برای مؤمنان.

58 - بگو به فضل و رحمت خدا باید خوشحال شوند که از آنچه گردآوری
کرده اند بهتر است.

تفسیر:

قرآن رحمت بزرگ الهی

در قسمتی از آیات گذشته بحثهایی در زمینه قرآن آمده، و گوشه ای از
مخالفتهای مشرکان در آنها منعکس گردیده بود، در این آیات به همین مناسبت
سخن از قرآن به میان آمده نخست به عنوان یک پیام همگانی و جهانی، تمام
انسانها را مخاطب ساخته می گوید:

ای مردم از سوی پروردگارتان، موعظه و اندرزی برای شما آمد (یا ایها
الناس قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ).

(و کلامی که مایه شفاء بیماری دلها است) (و شفاء لما فی الصدور).

(و چیزی که مایه هدایت و راهنمایی است) (و هدی).

(و رحمت برای مؤمنان است) (و رحمة للمؤمنین).

در این آیه چهار صفت برای قرآن بیان شده است، که برای فهم بیشتر باید نخست روی لغات آن تکیه کنیم.

وعظ (و موعظه) آنچنان که در مفردات آمده است، نهی آمیخته به تهدید است، ولی ظاهراً معنی موعظه وسیعتر از این باشد، همانگونه که از (خلیل) دانشمند معروف عرب در همان کتاب مفردات نقل شده: موعظه عبارت از تذکر دادن نیکیها است که تواءم با رقت قلب باشد، در واقع هرگونه اندرزی که در مخاطب تاءثیر بگذارد، او را از بدیها بترساند و یا قلب او را متوجه نیکیها گرداند، وعظ و موعظه نامیده می شود.

البته مفهوم این سخن آن نیست که هر موعظه ای باید تاءثیر داشته باشد، بلکه منظور آن است که در قلبهای آماده بتواند چنین اثری بگذارد.

منظور از شفا دادن بیماری دلها و یا به تعبیر قرآن شفای چیزی که در سینه ها است، همان آلودگیهای معنوی و روحانی است مانند بخل و کینه و حسد و جبن و شرک و نفاق و امثال اینها که همه از بیماریهای روحی و معنوی است. منظور از (هدایت) راهیابی به سوی مقصود، یعنی تکامل و پیشرفت انسان در تمام جنبه های مثبت است.

و منظور از (رحمت) همان نعمتهای مادی و معنوی الهی است که شامل حال انسانهای شایسته می شود همانگونه که در کتاب مفردات می خوانیم (رحمت) هرگاه به خدا نسبت داده شود به معنی نعمت بخشیدن او است و هنگامی که به انسانها نسبت داده شود به معنی رقت قلب و عطوفت است.

در واقع آیه فوق چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل انسان را در سایه قرآن شرح می دهد.

مرحله اول مرحله (موعظه و اندرز) است.

مرحله دوم مرحله پاکسازی روح انسان از انواع رذائل اخلاقی است. مرحله سوم مرحله هدایت است که پس از پاکسازی انجام می گیرد. و مرحله چهارم مرحله ای است که انسان لیاقت آن را پیدا کرده است که مشمول رحمت و نعمت پروردگار شود و هر یک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و جالب اینکه تمام آنها در پرتو قرآن انجام می گیرد. قرآن است که انسانها را اندرز می دهد، و قرآن است که زنگار گناه و صفات زشت را از قلب آنها می شوید، و قرآن است که نور هدایت را به دلها می تاباند، و نیز قرآن است که نعمتهای الهی را بر فرد و جامعه نازل می گرداند. علی (علیه السلام) در گفتار جامع خود در نهج البلاغه با رساترین تعبیری این حقیقت را توضیح داده است آنجا که می فرماید:

... فاستشفوه من ادوائکم و استعینوا به علی لاوائکم فان فيه شفاء من اکبر الداء و هو الکفر و النفاق و الغی و الضلال: (از قرآن برای بیماریهای خود شفا بطلبید، و به آن برای حل مشکلاتتان استعانت بجوئید، چه اینکه در قرآن شفای بزرگترین دردها است که آن درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است).

و این خود می رساند که قرآن نسخه ای است برای بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماریهای اخلاقی و اجتماعی و این همان حقیقتی است که مسلمانان آن را بدست فراموشی سپرده و به جای اینکه از این داروی شفا بخش بهره گیرند درمان خود را در مکتبهای دیگر جستجو می کنند، و این کتاب بزرگ آسمانی را فقط یک کتاب خواندنی قرار داده اند نه اندیشیدنی و عملکردنی.

در آیه بعد برای تکمیل این بحث و تاءکید روی این نعمت بزرگ الهی یعنی قرآن مجید که از هر نعمتی برتر و بالاتر است، می فرماید: (بگو ای پیامبر این مردم به فضل پروردگار و به رحمت بی پایان او و این کتاب بزرگ آسمانی که

جامع همه نعمتها است باید خشنود بشنوند، نه به حجم ثروتها و بزرگی مقامها و فزونی قوم و قبیله هاشان) (**قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا**).

زیرا این سرمایه از تمام آنچه آنها برای خود گردآوری کرده اند بهتر و بالاتر است و هیچیک از آنها قابل مقایسه با این نیست (**هو خیر مما یجمعون**).

نکته ها

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

1 - آیا قلب کانون احساسات است

ظاهر آیه اول مورد بحث مانند بعضی دیگر از آیات قرآن این است که کانون بیماریهای اخلاقی، (قلب) است، این سخن در ابتدا ممکن است تولید این اشکال کند که ما می دانیم تمام اوصاف اخلاقی و مسائل فکری و عاطفی به روح انسان بازگشت، قلب یک تلمبه خود کار برای نقل و انتقال خون و آبیاری و تغذیه سلولهای بدن بیش نیست.

البته حق همین است، که قلب تنها ماءموریت اداره جسم انسان را دارد و مسائل روانی مربوط به روح آدمی است، اما نکته دقیقی در اینجا وجود دارد که با توجه به آن، رمز این تعبیر قرآن روشن می شود و آن اینکه در جسم انسان دو کانون وجود دارد که هر کدام مظهر بخشی از اعمال روانی انسان است، یعنی هر یک از این دو کانون با فعل و انفعالات روانی فوراً عکس العمل نشان می دهد یکی (مغز) است و دیگری (قلب).

هنگامی که در محیط روح مسائل فکری را بررسی می کنیم، عکس العمل آن فوراً در مغز آشکار می شود، و به تعبیر دیگر مغز ابزاری است برای کمک به روح در مسأله تفکر، و لذا به هنگام تفکر خون سریعتر در مغز گردش می کند،

سلولهای مغزی فعل و انفعال بیشتری دارند و غذای بیشتری جذب می کنند و امواج زیادتری می فرستند، ولی به هنگامی که پای مسائل عاطفی مانند عشق و محبت و تصمیم و اراده و خشم و کینه و حسد، عفو و گذشت به میان می آید، فعالیت عجیبی در قلب انسان شروع می شود، گاهی ضربان شدید پیدا می کند، گاهی ضربانش بقدری سست می شود گویا می خواهد از کار بایستد، گاهی احساس می کنیم که قلب ما می خواهد منفجر بشود، اینها همه به خاطر پیوند نزدیکی است که قلب با این سلسله مسائل روانی دارد.

از همین رو قرآن مجید ایمان را به قلب نسبت می دهد (ولما یدخل الایمان فی قلوبکم) - (حجرات - 14) و یا جهل و لجاجت و عدم تسلیم در مقابل حق را به عنوان نابینائی قلب تعبیر می کند (ولکن تعمی القلوب الّتی فی الصدور) - (حج - 46).

ناگفته نماند که این گونه تعبیرات مخصوص قرآن نیست، در ادبیات زبانهای گوناگون در زمانهای گذشته و امروز نیز جلوه های مختلف این مسأله دیده می شود، غالباً به کسی که علاقه داریم می گوئیم در قلب ما جای داری و یا قلب ما متوجه تو است، و یا قلب ما در گرو عشق تو است، و همیشه سمبل عشق را ترسیمی از قلب انسان قرار می دهند.

همه اینها به خاطر آن است که انسان همواره این احساس را داشته است که به هنگام عشق و علاقه و یا کینه و حسد و مانند اینها تاءثیر و تاءثر خاصی در قلب خود احساس می کند، یعنی نخستین جرقه این مسائل روانی به هنگام انتقال به جسم در قلب آشکار می شود.

البته علاوه بر همه اینها، سابقاً اشاره کرده ایم که یکی از معانی قلب در لغت عقل و روح آدمی است و معنی آن منحصر به این عضو مخصوص که در درون

سینه است نمی باشد و این خود تفسیر دیگری برای آیات قلب می تواند باشد اما برای همه آنها زیرا در بعضی تصریح شده قلبه ائی که در سینه ها است (دقت کنید)

2 - در اینکه میان (فضل) و (رحمت) که در آیه دوم به آن اشاره شده است چه تفاوتی است در میان مفسران گفتگو بسیار است:

الف - بعضی فضل الهی را اشاره به نعمتهای ظاهری، و رحمت را اشاره به نعمتهای باطنی دانسته اند، و یا به تعبیر دیگر یکی نعمت مادی و دیگری نعمت معنوی را می گوید (کرارا در آیات قرآن جمله و ابتغوا من فضله یا لتبتغوا من فضله به معنی تحصیل روزی و درآمد مادی آمده است).

ب - بعضی دیگر گفته اند: فضل الهی آغاز نعمت، و رحمت او و دوام نعمت است (البته با توجه به اینکه فضل به معنی بخشیدن نعمت می باشد و با توجه به اینکه ذکر رحمت پس از آن باید چیزی اضافه بر آن بوده باشد، تفسیر فوق قابل درک است) و اینکه در روایت متعددی می خوانیم منظور از فضل الهی وجود پیامبر (ﷺ) و نعمت نبوت، و منظور از رحمت پروردگار وجود علی (علیه السلام) و نعمت ولایت است، نیز شاید اشاره به همین تفسیر باشد، زیرا پیامبر (ﷺ) سر آغاز اسلام بود و علی (علیه السلام) سبب بقا و ادامه حیات آن شد (یکی علت محدثه و ایجاد کننده و دیگری مبقیه و بقا دهنده).

بعضی دیگر احتمال داده اند که فضل اشاره به نعمتهای بهشتی، و رحمت اشاره به آمرزش از گناه است.

ج - این احتمال نیز داده شده که فضل اشاره به نعمت عام پروردگار به دوست و دشمن می باشد و رحمت با توجه به کلمه (للمؤمنین) که در آیه قبل

به صورت قید رحمت ذکر شده اشاره به رحمت ویژه او نسبت به افراد با ایمان است.

تفسیر دیگری که برای این دو ذکر شده این است که فضل پروردگار اشاره به مسأله ایمان، و رحمت اشاره به قرآن مجید است که در آیه قبل از آن سخن گفته شد.

البته غالب این معانی با هم تضادی ندارند و ممکن است همه در مفهوم جامع فضل و رحمت جمع باشد.

آیه (59) تا (61) و ترجمه

(قل اریتم ما انزل الله لکم من رزق فجعلتم منه حرما وحللا قل الله اذن لکم أم علی الله تفترون) (59) (وما ظن الذین یفترون علی الله الکذب یوم القيمة إن الله لذو فضل علی الناس و لکن اء کثرهم لا یشکرون) (60) (وما تكون فی شأن و ما تتلوا منه من قرءان و لا تعملون من عمل إلا کنا علیکم شهودا إذ تفیضون فیه و ما یعزب عن ربک من مثقال ذرة فی الا رض و لا فی السماء و لا أصغر من ذلك و لا أكبر إلا فی کتب مبین) (61)

ترجمه:

59 - بگو آیا روزیهای را که خداوند بر شما نازل کرده مشاهده کردید که بعضی از آنها حلال و بعضی را حرام کرده اید بگو آیا خداوند به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می بندید؟ (و پیش خود تحریم و تحلیل می کنید).

60 - آنها که بر خدا افترا می بندند درباره (مجازات) روز رستاخیز چه می اندیشند؟ خداوند فضل (و بخشش) نسبت به همه مردم دارد، اما اکثر آنها سپاسگزاری نمی کنند

61 - در هیچ حال (و اندیشه ای) نیستی و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی کنی، و هیچ عملی را انجام نمی دهی مگر اینکه ما ناظر بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن می شوید، و هیچ چیز در زمین و آسمان از پروردگار تو مخفی نمی ماند، به اندازه سنگینی ذره ای و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن، مگر اینکه (همه آنها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است.

تفسیر:

همه جا ناظر او است!

در آیات گذشته سخن از قرآن و موعظه الهی و هدایت و رحمتی که در این کتاب آسمانی است در میان بود، و در آیات مورد بحث به همین مناسبت از قوانین ساختگی و خرافی و احکام دروغین مشرکان سخن می گوید زیرا کسی که ایمان به خدا دارد و می داند همه مواهب و ارزاق از ناحیه او است باید این حقیقت را نیز بپذیرد که بیان حکم این مواهب و مجاز و غیر مجاز آنها بدست پروردگار است و بدون اذن و فرمان او دخالت در این کار ناروا است.

در نخستین آیه مورد بحث، روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده، می فرماید: (به آنها بگو: چرا این روزیهای را که خداوند برای شما نازل کرده است بعضی را حرام و بعضی را حلال قرار داده اید؟! (قل أرایتم ما انزل الله لكم من رزق فجعلتم منه حراما و حلالا)).

و بر طبق سنن خرافی خود پاره ای از چهار پایان را تحت عنوان سائبه و بجیره و وصیله و همچنین قسمتی از زراعت و محصول کشاورزی خود را تحریم نموده اید و خود را از این نعمتهای پاک محروم ساخته، به علاوه این مربوط به شما نیست که چه چیز حلال و چه چیز حرام باید باشد، این تنها در اختیار فرمان پروردگار و خالق آنها است.

(بگو آیا خداوند به شما اجازه داده است چنین قوانینی را وضع کنید، یا بر خدا افترا می بندید) (قل الله اذن لكم ام على الله تفترون).

یعنی این کار از دو صورت خارج نیست، و شق سوم ندارد، یا باید با اجازه پروردگار صورت گرفته باشد، و یا تهمت و افترا است، و چون احتمال اول منتفی است بنابراین چیزی جز تهمت و افترا نمی تواند باشد.

اکنون که مسلم شد آنها با این احکام خرافی و ساختگی خود علاوه بر محروم شدن از نعمتهای الهی تهمت و افترا به ساحت مقدس پروردگار بسته اند، اضافه می کند: (آنها که بر خدا دروغ می بندند، درباره مجازات روز قیامت چه می اندیشند؟ آیا تامینی برای رهائی از این کیفر دردناک به دست آورده اند؟) (و ما ظن الذين یفترون علی الله الکذب یوم القیامة).

اما (خداوند فضل و رحمت گسترده ای بر مردم دارد) به همین دلیل آنها را در برابر این گونه اعمال زشتشان فوراً کیفر نمی دهد (ان الله لذو فضل علی الناس).

ولی آنها به جای اینکه از این مهلت الهی استفاده کنند و عبرت گیرند و شکر آن را بجا بیاورند و به سوی خدا بازگردند اکثر آنان غافلند (و سپاس این نعمت بزرگ را بجا نمی آورند) (ولکن اکثرهم لا یشکرون).

این احتمال نیز در تفسیر این آیه وجود دارد که حلال بودن همه این مواهب و روزیها (بجز اشیاء زیانبخش و ناپاک که استثنا شده) خود یک نعمت بزرگ الهی است و بسیاری از مردم بجای سپاسگزاری در برابر این نعمت، ناسپاسی می کنند و با احکام خرافی و ممنوعیتهای بی دلیل خود را از آن محروم می دارند.

و برای اینکه تصور نشود این مهلت الهی دلیل بر عدم احاطه علم پروردگار بر کارهای آنها است، در آخرین آیه مورد بحث این حقیقت را به رساترین عبارت بیان می کند که او از تمام ذرات موجودات در پهنه آسمان و زمین و جزئیات اعمال بندگان آگاه و با خبر است، و می گوید: (در هیچ حالت و کار مهمی نمی باشی، و هیچ آیه ای از قرآن را تلاوت نمی کنی، و هیچ عملی را انجام نمی دهید مگر اینکه ما شاهد و ناظر بر شما هستیم در آن هنگام که وارد

آن عمل می شوید) (و ما تكون في شان و ما تتلوا منه من قرآن و لا تعملون من عمل الا كنا عليكم شهودا اذ تفيضون فيه).

(شهود) جمع (شاهد) در اصل به معنی حضور تواءم با مشاهده با چشم و یا قلب و فکر است، و تعبیر به جمع اشاره به این است که نه تنها خدا بلکه فرشتگانی که فرمانبردار او هستند و مراقب اعمال انسانها می باشند نیز از همه این کارها با خبرند و شاهد و ناظرند.

و همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم تعبیر به صیغه جمع در مورد خداوند با اینکه ذات پاک او از هر جهت یگانه و یکتا است برای اشاره به عظمت مقام او است و اینکه همواره مامورینی سر بر فرمان او دارند، و در اطاعت امرش آماده و حاضرند، و در واقع سخن تنها از او نیست، بلکه از او است و آنهمه ماءموران مطیعش.

سپس با تأکید بیشتر، مسأله آگاهی خدا را از همه چیز تعقیب کرده می گوید: (کوچکترین چیزی در زمین و آسمان حتی به اندازه سنگینی ذره بی مقداری، از دیدگاه علم پروردگار تو مخفی و پنهان نمی ماند، و نه کوچکتر از این و نه بزرگتر از این مگر اینکه همه اینها در لوح محفوظ و کتاب آشکار علم خدا ثبت و ضبط است) (و ما يعزب عن ربك من مثقال ذره في الارض و لا في السماء و لا اصغر من ذلك و لا اكبر الا في كتاب مبين).

(يعزب) از ماده (عزوب) در اصل به معنی دوری و جدائی از خانه و خانواده برای یافتن مرتع از جهت گوسفندان و چهار پایان است و سپس به معنی غیبت و پنهانی بطور مطلق استعمال شده است.

(ذره) به معنی جسم بسیار کوچک است و به همین جهت به مورچه های ریز نیز ذره گفته می شود (برای توضیح بیشتر به جلد سوم صفحه 389 مراجعه فرمائید).

(کتاب مبین) اشاره به علم وسیع پروردگار است که گاهی از آن تعبیر به (لوح محفوظ) می شود (در این باره در جلد پنجم صفحه 271 نیز سخن گفته ایم).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - آیات فوق در ضمن عبارات کوتاهی این حقیقت را ثابت می کند که حق قانونگزاری مخصوص خدا است و هر کس بی اذن و اجازه و فرمان او اقدام به چنین کاری کند مرتکب تهمت و افتراء بر خدا شده است، زیرا همه روزیها و مواهب عالم از ناحیه او نازل گردیده، و در حقیقت مالک اصلی همه آنها خدا است، بنابراین او است که حق دارد بعضی را (مجاز) و بعضی را (غیر مجاز) اعلام کند، هر چند دستورهای او در این زمینه در مسیر منافع و تکامل بندگان است و او کمترین نیازی به این کار ندارد، ولی به هر حال صاحب اختیار و قانونگذار او است.

مگر اینکه اجازه این کار را در حدودی که صلاح می داند به کسی مانند پیامبر (ﷺ) واگذار کند.

چنانکه از روایات متعددی نیز استفاده می شود که پیامبر اسلام (ﷺ) بعضی از امور را واجب یا حرام کرده است که در زبان روایات به عنوان (فرض النبی)

نامیده شده، البته همه اینها طبق فرمان خداوند و اختیاراتی است که به پیامبرش واگذار کرده است.

جمله (الله اذن بکم) نیز دلیل بر این است که ممکن است خداوند چنین اجازه ای را به کسی بدهد.

این بحث مربوط به مسأله (ولایت تشریعی) است که بخواست خدا در محل دیگری به گونه ای مشروحتر بیان خواهیم کرد.

2 - اینکه در آیات فوق در مورد ارزاق تعبیر به نزول شده، با اینکه می دانیم تنها آب باران است که از آسمان فرود می آید، یا به خاطر این است که این قطرات حیاتبخش ریشه اصلی همه روزیها را تشکیل می دهد، و یا به خاطر این است که منظور (نزول مقامی) است که سابقا هم اشاره کرده ایم، این تعبیر در سخنان روزمره نیز دیده می شود که اگر از شخص بزرگی دستوری یا موهبتی به شخص کوچکی بشود، می گویند این برنامه از (بالا) دستور داده شده، یا از بالا به ما رسیده است.

3 - علمای علم اصول از جمله آله اذن لکم ام علی الله تفترون (اصل عدم حجیت ظن) را ثابت کرده اند و گفته اند این تعبیر نشان می دهد که هیچ حکمی از احکام الهی را بدون قطع و یقین نمی توان اثبات کرد وگرنه افترا بر خدا حرام است (البته در این استدلال بحثهایی داریم که در مباحث علم اصول ذکر کرده ایم).

4 - آیات فوق یک درس دیگر نیز به ما می دهد و آن اینکه قانونگزاری در برابر قانون خدا، آئین جاهلیت است، که به خود حق می دادند با افکار نارسایشان احکامی وضع کنند، ولی یک خداپرست واقعی هرگز نمی تواند چنین بوده باشد

و اینکه می بینیم در عصر و زمان ما گروهی هستند که دم از ایمان به خدا و اسلام می زنند و در عین حال دست گدائی به سوی قوانین دیگران که قوانین غیر اسلامی است دراز می کنند، و یا به خود اجازه می دهند که قوانین اسلام را به عنوان اینکه قابل عمل نیست کنار بگذارند و شخصا به جعل قانون پردازند، آنها نیز پیرو سنتهای جاهلی هستند.

اسلام واقعی تجزیه پذیر نیست، هنگامی که گفتیم مسلمانیم باید همه قوانین آنرا برسمیت بشناسیم، و اینکه بعضی می گویند این قوانین همه قابل اجرا نیست پندار بی اساسی است که از یک نوع غریزدگی و خود باختگی ناشی شده است. البته اسلام به خاطر جامعیتی که دارد در یک سلسله از مسائل با ذکر اصول کلی دست ما را باز گزارده است که نیازهای هر عصر و زمان را با شور و مشورت بر طبق آن اصول تنظیم و به اجرا در آوریم.

5 - در آخرین آیه مورد بحث به هنگام اشاره به وسعت علم پروردگار روی سه نکته تکیه کرده و فرموده: در هیچ کار و حالی نیستی، و هیچ آیه ای تلاوت نمی کنی، و هیچ عملی انجام نمی دهی مگر اینکه ما شاهد و ناظر بر شما هستیم.

این تعبیرات سه گانه در واقع اشاره به (افکار) و (گفتار) و (اعمال) انسانها است، یعنی خداوند همانگونه که اعمال ما را می بیند، سخنان ما را می شنود، و از افکار و نیات ما آگاه و با خبر است و چیزی از اینها از محیط علم پروردگار بیرون نیست.

بدون شک نیت و حالات روحی در مرحله نخست قرار دارد و گفتار پشت سر آن است و کردار و عمل به دنبال آن، و لذا در آیه نیز به همین ترتیب ذکر شده است.

ضمناً اینکه می بینیم قسمت اول و دوم به صورت مفرد و خطاب به پیامبر (ﷺ) ذکر شده و قسمت سوم به صورت جمع و خطاب به عموم مسلمانان است ممکن است به این جهت باشد که مرحله تصمیم گیری در برنامه های اسلامی مربوط به رهبر امت و پیامبر (ﷺ) می باشد، همانگونه که گرفتن آیات قرآن از سوی خدا و تلاوت آن بر مردم نیز از ناحیه او است، ولی عمل کردن به این برنامه ها به عموم ملت ارتباط دارد، و هیچکس از آن مستثنی نیست.

6 - در آخرین آیات فوق درس بزرگی برای همه مسلمانان بیان شده است درسی که می تواند آنها را در مسیر حق براه اندازد و از کج رویها و انحرافات باز دارد، درسی است که توجه به آن جامعه ای صالح و پاک می سازد، و آن اینکه: به این حقیقت توجه داشته باشیم که هر گامی بر می داریم و هر سخنی که می گوئیم و هر اندیشه ای که در سر می پرورانیم، و به هر سو نگاه می کنیم، و در هر حالی هستیم، نه تنها ذات پاک خدا بلکه فرشتگان او نیز مراقب ما هستند و با تمام توجه ما را می نگرند.

کوچکترین حرکتی در پهنه آسمان و زمین از دیدگاه علم او مخفی و پنهان نمی ماند، نه تنها مخفی نمی ماند بلکه همه آنها ثبت می شود در آن لوحی که محفوظ است و اشتباه و غلط و دگرگونی در آن راه ندارد، در صفحه علم بی پایان خدا، در اندیشه فرشتگان مقربین و نویسندگان اعمال آدمیان، در پرونده ما و در نامه اعمال همه ما.

بی جهت نیست که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: پیامبر اسلام (ﷺ) هر زمان این آیه را تلاوت می کرد شدیداً گریه می نمود (کان رسول الله اذا قرء هذه الآية بکی بکاء شدیداً).

جائی کہ پیامبر (ﷺ) با آنهمه اخلاص و بندگی و آنهمه خدمت به خلق و عبادت خالق از کار خود در برابر علم خدا ترسان باشد، حال ما و دیگران معلوم است.

آیه (62) تا (65) و ترجمه

(أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) (62) (الذين آمنوا و كانوا يتقون) (63) (لهم البشري في الحياة الدنيا و في الآخرة لا تبديل لكلمة الله ذلك هو الفوز العظيم) (64) (ولا يحزنك قولهم ان العزة لله جميعا هو السميع العليم) (65)

ترجمه:

62 - آگاه باشید اولیا (و دوستان) خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند.

63 - همانها که ایمان آوردند و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می کردند.

64 - در زندگی دنیا و در آخرت شاد (و مسرور)ند، وعده های الهی تخلف ناپذیر است، و این رستگاری بزرگی است.

65 - سخن آنها تو را غمگین نسازد تمام عزت (و قدرت) از آن خدا است و او شنوا و داناست.

تفسیر:

آرامش روح در سایه ایمان

چون در آیات گذشته قسمتهائی از حالات مشرکان و افراد بی ایمان مطرح شده بود در این آیات شرح حال مؤمنان مخلص و مجاهد و پرهیزگار که درست نقطه مقابل آنان هستند بیان گردیده، تا با مقایسه - همانگونه که روش قرآن است - نور از ظلمت و سعادت از بدبختی شناخته شود.

در نخستین آیه می گوید: (آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی بر آنان است و نه غمی دارند) (الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون).

برای فهم دقیق محتوای این سخن باید معنی (اولیاء) بخوبی شناخته شود. (اولیاء) جمع (ولی) در اصل از ماده (ولی یلی) گرفته شده که به معنی نبودن واسطه میان دو چیز و نزدیکی و پی در پی بودن آنها است، به همین دلیل به هر چیزی که نسبت به دیگری قرابت و نزدیکی داشته باشد، خواه از نظر مکان یا زمان یا نسب و یا مقام، (ولی) گفته می شود، استعمال این کلمه به معنی (سرپرست) و (دوست) و مانند اینها نیز از همین جا است.

بنابراین اولیاء خدا کسانی هستند که میان آنان و خدا حائل و فاصله ای نیست، حجابها از قلبشان کنار رفته، و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک، خدا را با چشم دل چنان می بینند که هیچگونه شک و تردیدی به دلهایشان راه نمی یابد، و به خاطر همین آشنائی با خدا که وجود بی انتها و قدرت بی پایان و کمال مطلق است، ماسوای خدا در نظرشان کوچک و کم ارزش و ناپایدار و بی مقدار است.

کسی که با اقیانوس آشنا است، قطره در نظرش ارزشی ندارد و کسی که خورشید را می بیند نسبت به یک شمع بی فروغ بی اعتنا است. و از اینجا روشن می شود که چرا آنها ترس و اندوهی ندارند، زیرا خوف و ترس معمولاً از احتمال فقدان نعمتهائی که انسان در اختیار دارد و یا خطراتی که ممکن است در آینده او را تهدید کند، ناشی می شود، همانگونه که غم و اندوه معمولاً نسبت به گذشته و فقدان امکاناتی است که در اختیار داشته است، اولیاء و دوستان راستین خدا از هرگونه وابستگی و اسارت جهان ماده آزادند، و (زهد) به معنی حقیقش بر وجود آنها حکومت می کند، نه با از دست دادن امکانات

مادی جزع و فزع می کنند و نه ترس از آینده در این گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می دارد.

بنابراین (غمها) و (ترسهای) که دیگران را دائما در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می دارد در وجود آنها راه ندارد.

یک ظرف کوچک آب، از دمیدن یک انسان متلاطم می شود، ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفانها کم اثر است و به همین دلیل اقیانوس آرامش می نامند (لَکِی لَا تَأْسُوا عَلٰی مَا فَاتَکُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ) (حدید - 23).

نه آن روز که داشتند به آن دل بستند و نه امروز که از آن جدا می شوند غمی دارند، روحشان بزرگتر و فکرشان بالاتر از آن است که اینگونه حوادث در گذشته و آینده در آنها اثر بگذارد.

به این ترتیب امنیت و آرامش واقعی بر وجود آنها حکمفرماست و بگفته قرآن (اولئک لهم الامن) (انعام - 82) و یا به تعبیر دیگر (الا بذكر الله تطمئن القلوب): (یاد خدا مایه آرامش دلها است) (رعد - 28).

خلاصه اینکه غم و ترس در انسانها معمولا ناشی از روح دنیاپرستی است، آنها که از این روح تهی هستند، اگر غم و ترسی نداشته باشند بسیار طبیعی است.

این بیان استدلالی مساله بود و گاهی همین موضوع به بیان دیگری که شکل عرفانی دارد به این صورت عرضه می شود.

اولیای خدا آنچنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آنچنان محو مشاهده ذات پاک او می باشند که غیر او را به دست فراموشی می سپردند، روشن است در غم و اندوه و ترس و وحشت حتما نیاز به تصور فقدان و از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی دارد، کسی که غیر

خدا در دل او نمی گنجد و به غیر او نمی اندیشد و جز او را در روح خود پذیرا نمی شود، چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس و وحشتی داشته باشد.

از آنچه گفتیم این حقیقت نیز آشکار شد که منظور غمهای مادی و ترسهای دنیوی است، و گرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالا مال است، ترس از عدم انجام وظائف و مسئولیتها، و اندوه بر آنچه از موفقیتها از آنان فوت شده، که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی او است، به عکس ترس و اندوههای مادی که مایه انحطاط و تنزل است.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه معروف (همام) که حالات اولیای خدا در آن به عالیترین وجهی ترسیم شده می فرماید: قلوبهم محزونة و شرورهم مامونة: (دلهای آنها محزون و مردم از شر آنها در امانند) و نیز می فرماید و لو لا الاجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفة عین شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب: (اگر اجلی که خداوند برای آنها مقرر کرده نبود حتی یک چشم بر هم زدن ارواح آنها در بدنهایشان آرام نمی گرفت، به خاطر عشق به پاداش الهی و ترس و وحشت از مجازات و کیفر او).

قرآن مجید نیز در باره مؤمنان می گوید: (الذین یخشون ربهم بالغیب وهم من الساعه مشفقون): (کسانی که از پروردگارشان با اینکه او را به خشم نمی بینند می ترسند و از رستاخیز بیمناکند) (انبیاء - 49) بنابراین آنها خوف و ترس دیگری دارند.

در اینکه منظور از اولیاء خدا چه کسانی است در میان مفسران گفتگو است ولی آیه دوم مطلب را روشن ساخته و بگفتگوها پایان می دهد و می گوید: (انها کسانی هستند که ایمان آورده اند و به طور مداوم تقوا و پرهیزکاری را پیشه خود ساخته اند) (الذین آمنوا و کانوا یتقون).

جالب اینکه ایمان را به صورت فعل ماضی مطلق آورده و تقوا را به صورت ماضی استمراری اشاره به اینکه ایمان آنها به سر حد کمال رسیده ولی مساله تقوا که در عمل روزمره منعکس می شود و هر روز و هر ساعت کار تازه ای می طلبد و جنبه تدریجی دارد برای آنها به صورت یک برنامه و وظیفه دائمی در آمده است.

آری اینها هستند که با داشتن این دو رکن اساسی دین و شخصیت چنان آرامشی در درون جان خود احساس می کنند که هیچیک از طوفانهای زندگی آنها را تکان نمی دهد بلکه به مضمون (المؤمن كالجبل الراسخ لا تحركه العواصف) همچون کوه در برابر تندباد حوادث استقامت به خرج می دهند. در سومین آیه روی مساله عدم وجود ترس و غم و وحشت در وجود اولیای حق با این عبارت تاکید می کند که (برای آنان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است): (لهم البشرى فى الحياة الدنيا وفى الآخرة).

به این ترتیب نه تنها ترس و غمی ندارند بلکه بشارت و خوشحالی و سرور به خاطر نعمتهای فراوان و مواهب بی پایان الهی هم در این زندگی و هم در آن زندگی نصیب آنان می شود (توجه داشته باشید که (البشرى) با الف و لام جنس و به صورت مطلق ذکر شده و انواع بشارتها را شامل می شود).

باز برای تاکید اضافه می کند سخنان پروردگار و وعده های الهی تغییر و تبدیل ندارد، و خداوند به این وعده خود نسبت به دوستانش وفا (لا تبدیل لكلمات الله).

و این پیروزی و سعادت بزرگی است برای هر کس که نصیبش شود (ذلك هو الفوز العظيم).

و در آخرین آیه روی سخن را به پیامبر (ﷺ) که سر سلسله اولیاء و دوستان خدا است کرده و به صورت دلداری و تسلی خاطر به او میگوید: سخنان ناموزون مخالفان و مشرکان غافل و بی خبر تو را غمگین نکند (ولا یحزنک قولهم).

چرا که تمام عزت و قدرت از آن خدا است و در برابر اراده حق از دشمنان کاری ساخته نیست (ان العزة لله جميعا).

او از تمام نقشه های آنها با خبر است، سخنانشان را می شنود و از اسرار درونشان آگاه است (هو السميع العليم).

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

1 - منظور از بشارت در این آیه چیست؟

در اینکه بشارتی را که خداوند در آیات فوق به دوستانش در دنیا و آخرت ارزانی داشته چیست؟ در میان مفسران گفتگو است

بعضی آن را مخصوص به بشارتی دانسته اند که فرشتگان در آستانه مرگ و انتقال از این جهان به مؤمنان می دهد و می گویند (وابشروا بالجنة التي كنتم تعدون) (سجده - 30).

و بعضی دیگر آنرا اشاره به وعده های پیروزی پروردگار و غلبه بر دشمنان و حکومت در روی زمین مادام که مؤمنند و صالحند می دانند.

در بعضی از روایات این بشارت به خوابهای خوش که مؤمنان می بینند تفسیر شده ولی همانگونه که گفتیم با توجه به مطلق بودن این کلمه و الف و لام جنس در البشری مفهوم وسیعی نهفته شده که هر گونه بشارت و شادی پیروزی و موفقیت را شامل می شود، و همه آنچه در بالا ذکر شد در آن درج است، و در واقع هر کدام اشاره به گوشه ای از این بشارت وسیع الهی میباشد.

و شاید اینکه در بعضی از روایات به خوابهای خوش و رؤیای صالحه تفسیر شده اشاره به این است که هر گونه بشارت حتی بشارتهای کوچک نیز در مفهوم البشری افتاده است، نه اینکه منحصر به آن باشد.

در واقع همانطور که قبلاً هم گفته شد این اثر تکوینی و طبیعی ایمان و تقوا است که انسان را از انواع دلهره ها و وحشتهائی که زائیده شک و تردید و همچنین مولود گناه و انواع آلودگیها است از روح و جسم انسان دور میسازد، چگونه ممکن است کسی ایمان و تکیه گاه معنوی در درون جان خود نداشته باشد باز احساس آرامش کند؟

او به یک کشتی بی لنگر در یک دریای طوفانی می ماند که امواج کوه پیکر هر لحظه او را به سوئی پرتاب می کنند و گردابها برای بلعیدنش دهان باز کرده اند.

چگونه کسی که دست به ظلم و ستم و ریختن خون مردم و غصب اموال و حقوق دیگران آلوده کرده ممکن است آرامش خاطر داشته باشد، او بر خلاف مؤمنان حتی خواب آرام ندارد و غالباً خوابهای وحشتناکی می بیند که در اثناء آن خود را با دشمنان درگیر مشاهده می کند و این خود یک دلیل بر ناآرامی و تلاطم روح آنهاست.

طبیعی است یک شخص جانی بخصوص اینکه تحت تعقیب باشد در عالم خواب خود را در برابر اشباح هولناکی می بیند که برای گرفتن و تعقیب او کمر بسته اند و یا اینکه روح آن مقتول مظلوم از درون ضمیر ناآگاهش فریاد می زند و او را شکنجه می دهد، لذا هنگامی که بیدار می شود همچون یزید مالی و للحسین (مرا با حسین چکار)؟ و یا همچون حجاج مالی و لسعید بن جبیر: (مرا با سعید بن جبیر چه کار)؟! می گوید.

2 - در ذیل آیات فوق روایات جالبی از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آیه الا ان اولیاء الله... را تلاوت فرمود و سپس از یاران خویش سؤال کرد می دانید (اولیاء الله) چه اشخاصی هستند؟ عرض کردند ای امیر مؤمنان شما خودتان بفرمائید که آنان کیانند:

امام فرمود:

هم نحن و اتباعنا فمن تبعنا من بعدنا طوبی لنا، و طوبی لهم افضل من طوبی لنا، قالوا یا امیر المؤمنین ما شاءن طوبی لهم افضل من طوبی لنا؟ السنا نحن و هم علی امر؟ قال لا، انهم حملوا ما لم تحملوا علیه، و اطاقوا ما لم تطيقوا!! (دوستان خدا، ما و پیروان ما که بعد از ما می آیند هستند، خوشا به حال ما، و بیشتر از آن خوشا به حال آنها - بعضی پرسیدند چرا بیشتر از ما؟ مگر ما و آنها هر دو پیرو یک مکتب نیستیم و کارمان یک نواخت نمی باشد؟ فرمود: نه، آنها مسئولیتهائی بر دوش دارند که شما ندارید و تن به مشکلاتی می دهند که شما نمی دهید)

در کتاب (کمال الدین) از ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: طوبی لشیعة قائمنا المنتظرین لظهوره فی غیبه، و المطیعین له فی ظهوره، اولئک اولیاء الله الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون: (خوشا بحال پیروان امام قائم که در غیبتش (با خودسازی) انتظار ظهورش را می کشند، و به هنگام ظهورش مطیع فرمان اویند، آنها اولیای خدا هستند همانها که نه ترسی دارند و نه غمی). یکی از دوستان امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که امام (علیه السلام) فرمود: پیروان این مکتب در لحظات آخر عمر چیزهائی می بینند که چشمشان با آن روشن می شود.

راوی می گوید من اصرار کردم چه چیز می بینند؟ و این سخن را بیش از ده بار تکرار کردم ولی در هر بار امام تنها به این جمله قناعت می کرد که (می بینند)!!!.

در آخر مجلس رو به سوی من کرد و مرا صدا زد فرمود: مثل اینکه اصرار داری بدانی چه چیز را می بینند؟ گفتم آری قطعاً!... سپس گریستم. امام به حال من رقت کرد و گفت آن دو را می بینند، اصرار کردم کدام دو نفر؟ فرمود: پیامبر (ﷺ) و علی (علیه السلام) را، هیچ انسان با ایمانی چشم از جهان نمی پوشد مگر اینکه این دو بزرگوار را خواهد دید که به او بشارت می دهند، سپس فرمود این را خداوند در قرآن بیان کرده، سؤال کردند در کجا و کدام سوره؟ فرمود در سوره یونس آنجا که می گوید (الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ).

به مضمون همین روایت، روایات دیگری نیز داریم.

روشن است که این روایات اشاره به قسمتی از بشارت‌های افراد باایمان و تقوا است نه همه آن بشارت‌ها، و نیز روشن است که این مشاهده، مشاهده جسم مادی نیست، بلکه مشاهده جسم برزخی با دید برزخی است، زیرا می دانیم در جهان برزخ که فاصله ای است میان این جهان و سرای آخرت، روح انسان بر جسم برزخیش باقی می ماند.

آیه (66) و (67) و ترجمه

(أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمِنْ فِي الْأَرْضِ مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ) (66) (هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُسْمَعُونَ) (67)

ترجمه:

66 - آگاه باشید تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن خدا می باشند، و آنها که غیر خدا را شریک او می خوانند از منطق و دلیلی پیروی نمی کنند، آنها فقط از پندار بی اساس پیروی می کنند و آنها فقط دروغ می گویند!

67 - او کسی است که شب را برای شما آفرید که در آن آرامش بیابید و روز را روشنی بخش قرار داد، در این نشانه هائی است برای کسانی که گوش شنوا دارند.

تفسیر:

قسمتی از آیات عظمت او

آیات فوق بار دیگر به مساله توحید و شرک که یکی از مهمترین مباحث اسلام و مباحث این سوره است باز می گردد، مشرکان را به محاکمه می کشد و ناتوانی آنها را به ثبوت می رساند.

نخست می گوید: (آگاه باشید تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن خدا می باشند) (أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمِنْ فِي الْأَرْضِ).

جائی که اشخاص ملک او باشند و از آن او، اشیائی که در این جهان می باشند به طریق اولی از آن او هستند، بنابراین او مالک تمام عالم هستی است و با این حال چگونه ممکن است مملوکهای او شریک او بوده باشند؟!

سپس اضافه می کند: (کسانی که غیر خدا را شریک او قرار می دهند از دلیل و منطقی پیروی نمی کنند و هیچ سند و شاهی بر گفتار خود ندارند) (وما يتبع الذين يدعون من دون الله شركاء).

(آنها تنها از پندارها و گمانهای بی اساس و بی پایه پیروی می کنند) (ان يتبعون الا الظن)

(بلکه آنها فقط با مقیاس حدس و تخمین سخن می گویند، و دروغ می گویند!) (وان هم الا يخرون).

(خرص) در لغت هم به معنی (دروغ) آمده است، و هم به معنی (حدس و تخمین)، و در اصل - همانگونه که (راغب) در (مفردات) گفته - به معنی جمع آوری کردن میوه است، و پس از به جمع زدن و گردآوری در حساب، و تخمین زدن میوه بر درختان گفته شده، و از آنجا که حدس و تخمین گاهی نادرست از آب در می آید این ماده به معنی (دروغ) نیز آمده است.

اصولا این خاصیت پیروی از پندار و گمان بی اساس است که سرانجام انسان را به وادی دروغ می کشاند.

آنها که بتها را شریک خدا ساخته بودند تکیه گاهشان اوهامی بیش نبود، اوهامی که حتی تصور آن امروز برای ما مشکل است که چگونه ممکن است انسان اشکال و مجسمه های بیرونی بسازد و بعد مخلوق خود را ارباب و صاحب اختیار خویش بداند؟ مقدراتش را به دست آن بسپارد، و حل مشکلاتش را از او بخواهد؟! آیا این چیزی جز دروغ و دروغپردازی می تواند باشد؟

حتی می توان این را به عنوان یک قانون کلی - با کمی دقت - از آیه استفاده کرد که هر کس از ظن و گمانهای بی اساس پیروی کند سرانجام به

دروغگوئی کشانده می شود، راستی و صدق براساس قطع و یقین استوار است و دروغ بر اساس تخمین ها و پندارها و شایعه ها!.

سپس برای تکمیل این بحث و نشان دادن راه خدانشناسی، و دوری از شرک و بت پرستی، به گوشه ای از مواهب الهی که در نظام آفرینش قرار گرفته و نشانه عظمت و قدرت و حکمت (الله) است اشاره کرده، می گوید:

(او کسی است که شب را برای شما مایه آرامش قرار داد) (هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه):

(و روز را روشنی بخش) (والنهار مبصر).

این نظام نور و ظلمت که بارها در آیات قرآن روی آن تکیه شده، نظامی شگفت انگیز و پر بار است، که از یک سو با تابش نور در مدت معین، صحنه زندگی انسانها را روشن ساخته، و حرکت آفرین است و تلاش انگیز، و از سوی دیگر با پرده های ظلمانی و آرامبخش شب روح و جسم خسته را برای کار و حرکت مجدد آماده می سازد.

آری در این نظام حساب شده آیات و نشانه هائی از توانائی آفریدگار است، اما برای آنها که گوش شنوا دارند و حقایق را می شنوند) (ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون).

آنها که می شنوند و درک می کنند، و آنها که پس از درک حقیقت، آنرا به کار می بندند.

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - آرامش و سکون که هدف از آفرینش شب قرار داده شده یک واقعیت مسلم علمی است که دانش امروز آنرا به ثبوت رسانده، پرده های تاریکی نه

تنها یک وسیله اجباری برای تعطیل فعالیتهای روزانه است، بلکه اثر مستقیمی روی سلسله اعصاب و عضلات آدمی و سایر جانداران دارد و آنها را در حالت استراحت و خواب و سکون فرو می برد، و چه نادانند مردمی که شب را به هوسرانی زنده می دارند و روز را - مخصوصا صبحگاهان نشاطانگیز را - در خواب فرو می روند و به همین دلیل همواره اعصابی نامتعادل و ناراحت دارند.

2 - با توجه به اینکه ماده (ابصار) به معنی (بینائی) است، مفهوم جمله (والنهار مبصر) این می شود که خدا روز را بینا قرار داد در حالی که روز بینا کننده است نه بینا، این یک تشبیه و مجاز زیبا از قبیل توصیف سبب به اوصاف مسبب است همانگونه که در مورد شب نیز می گویند (لیل نائم) یعنی (شبى که به خواب رفته) در حالی که شب به خواب نمی رود بلکه شب سبب می شود که مردمان به خواب روند.

3 - آیات فوق یکبار دیگر ظن و گمان را محکوم کرده و مردود شناخته، ولی با توجه به اینکه سخن از پندارهای خرافی و بی پایه بت پرستان است، (ظن) در اینجا به معنی گمانهای حساب شده عقلانی نیست که در بعضی از موارد - مانند شهادت شهود و ظاهر الفاظ و اقرارها و مکاتبه ها - حجت است، بنابراین آیات فوق دلیلی بر عدم حجیت ظن نمی تواند باشد.

آیه (68) تا (70) و ترجمه

(قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنى له ما في السماوات وما في الارض ان عندكم من سلطان بهذا أتقولون على الله ما لا تعلمون) (68) (قل ان الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون) (69) (متع في الدنيا ثم الينا مرجعهم ثم نذيقهم العذاب الشديد بما كانوا يكفرون) (70)

ترجمه:

68 - گفتند خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده، منزله است (از هر عیب و نقص و احتیاجی) او بی نیاز است، از آن او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، شما هیچگونه دلیلی بر این ادعا ندارید، آیا بخدا نسبتی می دهید که نمی دانید؟!

69 - بگو آنها که به خدا دروغ می بندند (هرگز) رستگار نمی شوند.

70 - (حداکثر) بهره ای از دنیا دارند سپس بازگشتشان به سوی ماست و بعد، مجازات شدید در برابر کفرشان به آنها می چشانیم!.

تفسیر:

این آیات نیز همچنان بحث با مشرکان را ادامه داده یکی از دروغها و تهمت‌های آنها را نسبت به ساحت مقدس خداوند بازگو، نخست می گوید:
(آنها گفتند خداوند برای خود فرزندی اختیار کرده است!) (قالوا اتخذ الله ولدا).

این سخن را در درجه اول مسیحیان در مورد حضرت مسیح، سپس بت پرستان عصر جاهلی در مورد فرشتگان که آنها را دختران خدا می پنداشتند، و یهود در مورد (عزیر) گفتند.

قرآن از دو راه به آنها پاسخ می گوید:

نخست اینکه (خداوند از هر عیب و نقص منزّه است، و از همه چیز بی نیاز است) (سبحانه هو الغنی).

اشاره به اینکه نیاز به فرزند یا به خاطر احتیاج جسمانی به نیرو، و کمک او است، و یا به خاطر نیاز روحی و عاطفی، و از آنجا که خداوند از هر عیب و نقصی و از هر کمبود وضعی منزّه است و ذات پاکش یک پارچه غنا و بی نیازی است ممکن نیست برای خود فرزندی انتخاب کند.

(او مالک همه موجوداتی است که در آسمانها و زمین است) (له ما فی السموات و ما فی الارض).

و با اینحال چه معنی دارد که او فرزندی برای خود انتخاب کند تا او را آرامش ببخشد و یا به او کمک کند؟!

جالب اینکه در اینجا تعبیر به (اتخذ) (انتخاب و اختیار کرد) شده است و این نشان می دهد که آنها معتقد بودند فرزندی از خداوند متولد نشده بلکه می گفتند خدا موجوداتی را به فرزندی خود برگزیده است، درست همانند کسانی که از آنها فرزند نمی شود و کودکی را از پرورشگاه و مانند آن برای خود انتخاب می کنند، به هر حال این جاهلان کوتاه بین گرفتار اشتباه مقایسه خالق و مخلوق بودند، و ذات بی نیاز خدا را به وجود محدود و نیازمند خویش مقایسه می کردند.

دومین پاسخی را که قرآن به آنها می گوید این است که: هر کس ادعائی دارد باید دلیلی بر مدعای خود اقامه کند (آیا شما بر این سخن دلیلی دارید؟ نه، هیچ دلیلی نزد شما برای این ادعا وجود ندارد) (ان عندکم من سلطان بهذا).

با اینحال (آیا به خدا نسبتی می دهید که حداقل از آن آگاهی ندارید)
(**اتقولون علی الله ما لا تعلمون**).

یعنی به فرض که دلیل روشن نخست را نپذیرید، بالاخره این حقیقت را نمی
توانید انکار کنید که گفتار شما یک تهمت و قول به غیر علم است.
در آیه بعد سرانجام شوم افترا و تهمت بر خدا را بازگو می کند:
روی سخن را متوجه پیامبرش کرده می گوید: (به آنها بگو: کسانی که بر خدا
افترا می بندند و دروغ می گویند هرگز روی رستگاری را نخواهند دید) (**قل ان
الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون**).

فرضا که آنها بتوانند با دروغها و افتراهای خود چند صباحی به مال و منال
دنیا برسند (این تنها یک متاع زودگذر این جهان است، سپس به سوی ما باز -
می گردند و ما عذاب شدید را در مقابل کفرشان به آنها می چشانیم) (**متاع في
الدنيا ثم اليها مرجعهم ثم نذيقهم العذاب الشديد بما كانوا يكفرون**).

در واقع این آیه و آیه قبل دو نوع مجازات برای این دروغگویان که به خدا
نسبت ناروای اختیار فرزند می دهند بیان می کند یکی اینکه هیچگاه این دروغ
و تهمت مایه فلاح و رستگاری آنها نیست، و هرگز آنان را به هدفشان نمی
رساند، بلکه در بیراهه ها سرگردان می شوند و بدبختی و شکست دامنه شان را
می گیرد.

دیگر اینکه فرضا که با این حرفها چند روزی مردم را اغفال کنند و از آئین
بت پرستی به نوائی برسند، ولی این تمتع و بهره گیری دوام و بقائی ندارد و
عذاب جاودان الهی در انتظار آنها است.

نکته ها

در آیات فوق به مفهوم چند کلمه باید درست توجه کرد:

1 - کلمه (سلطان) در اینجا به معنی دلیل است، این کلمه از کلمه دلیل هم پرمعنی تر و هم رساتر است، زیرا دلیل به معنی راهنما است اما سلطان به معنی چیزی است که انسان را برطرف مقابل مسلط می سازد و متناسب موارد بحث و مجادله و گفتگو است، و اشاره به دلیل کوبنده است.

2 - (متاع) به معنی چیزی است که انسان از آن بهره می گیرد، و مفهوم آن بسیار وسیع است و تمام وسائل زندگی و مواهب مادی را شامل می شود، راغب در کتاب (مفردات) می گوید: (کلما ینتفع به علی وجه ما، فهو متاع و متعة): هر چیزی که به نحوی انسان از آن بهره می گیرد به آن متاع یا متعه گفته می شود.

3 - تعبیر به (نذیقهم) (به آنها می چشانیم) که در مورد عذاب الهی به کار رفته اشاره به این است که این مجازات چنان به آنها می رسد که گوئی با زبان و دهان خویش آن را می چشند، این تعبیر بسیار رساتر از مشاهده و حتی لمس کردن عذاب است.

آیه (71) تا (73) و ترجمه

(واتل علیهم نبا نوح اذ قال لقومه یقوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری
بایت الله فعلى الله توکلت فأجمعوا أمرکم و شرکاءکم ثم لا یکن أمرکم علیکم
غمة ثم اقصوا الی و لا تنظرون) (71) (فان تولیتکم فما سألتکم من أجر ان
أجرى الا على الله و أمرت أن أکون من المسلمین) (72) (فکذبوه فنجینه و من
معه فی الفلک و جعلنهم خلائف و اءغرقنا الذین کذبوا بایتنا فانظر کیف کان
عقبة المنذرین) (73)

ترجمه:

71 - بخوان بر آنها سرگذشت نوح را، آن هنگام که به قوم خود گفت ای
قوم من اگر موقعیت و یادآوری من نسبت به آیات الهی بر شما سنگین (و غیر
قابل تحمل) است (هر کار از دستتان ساخته است بکنید) من بر خدا توکل کرده
ام فکر خود و قدرت معبودهایتان را جمع کنید و هیچ چیز بر شما مستور نماند
سپس به حیات من پایان دهید (و لحظه ای) مهلتم ندهید! (اما توانائی ندارید).
72 - و اگر از قبول دعوت من روی بگردانید (کار نادرستی کرده اید چه اینکه)
من از شما مزدی نمی خواهم مزد من تنها بر خدا است و من مأمورم که از
مسلمین (تسلیم شدگان در برابر فرمان خدا) باشم.

73 - اما آنها او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند
نجات دادیم، آنها را جانشین (و وارث کافران) قرار دادیم و کسانی را که آیات
ما را تکذیب کردند غرق نمودیم پس بین عاقبت کار آنها که انذار شدند (و به
انذار الهی اهمیت ندادند) چگونه بود؟!

تفسیر:

گوشه ای از مبارزات نوح

آیات فوق آغازی است برای شرح قسمتی از تاریخ انبیاء و سرگذشت اقوام پیشین برای بیداری مشرکان و گروههای مخالف، خداوند به پیامبرش دستور می دهد گفتاری را که با مشرکان داشت با شرح تاریخ عبرت انگیز پیشینیان تکمیل کند.

نخست سرگذشت (نوح) را عنوان کرده می گوید:

(سرگذشت نوح را بر آنها تلاوت کن، هنگامی که به قومش گفت: ای قوم من اگر توقفم در میان شما و یادآوری کردن آیات الهی برایتان سخت و غیر قابل تحمل است، هر کار از دستتان ساخته است انجام دهید و کوتاهی نکنید) (واتل علیهم نبا نوح اذ قال لقومه یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بایات الله (چرا که من بر خدا تکیه کرده ام) و به همین دلیل از غیر او نمی ترسم و نمی هراسم! (فعلى الله توکلت) .

سپس تاکید می کند (اکنون که چنین است فکر خود را جمع کنید و از بتهای خود نیز دعوت به عمل آورید تا در تصمیم گیری به شما کمک کنند) (فاجمعوا امرکم و شرکائکم) .

(آنچنان که هیچ چیز بر شما مکتوم نماند و غم و اندوهی از این نظر بر خاطر شما نباشد، بلکه با نهایت روشنی تصمیم خود را درباره من بگیرید (ثم لا یکن امرکم علیکم غمة) .

(غمة) از ماده غم به معنی پوشاندن چیزی است و اینکه به اندوه نیز غم گفته می شود، به خاطر آنست که قلب انسان را می پوشاند.

سپس می گوید: اگر می توانید (برخیزید، و به زندگی من پایان دهید، و لحظه ای مرا مهلت ندهید) (ثم اقضوا الی ولا تنظرون).

نوح فرستاده بزرگ پروردگار با قاطعیتی که ویژه پیامبران اولوالعزم است، در نهایت شجاعت و شهامت با نفرات کم و محدودی که داشت در مقابل دشمنان نیرومند و سرسخت ایستادگی می کند و قدرت آنها را به باد مسخره می گیرد، و بی اعتنائی خویش را به نقشه ها و افکار و بتهای آنها نشان می دهد و به این وسیله یک ضربه محکم روانی بر افکارشان وارد می سازد.

با توجه به اینکه این آیات در مکه نازل شده در آن زمانی که پیامبر (ﷺ) نیز در شرائطی مشابه نوح زندگی می کرد و مؤمنان در اقلیت بودند، قرآن می خواهد به پیامبر نیز همین دستور را بدهد که باید به قدرت دشمن اهمیت ندهد، بلکه با قاطعیت و شهامت پیش برود، چرا که تکیه گاهش خدا است و هیچ نیروئی تاب مقاومت در برابر قدرت او ندارد.

گر چه بعضی از مفسران این تعبیر نوح و یا شبیه آن را در تاریخ سایر انبیاء یک نوع اعجاز گرفته اند چرا که آنها با نبودن امکانات ظاهری دشمن را تهدید به شکست کرده و از پیروزی نهائی خود خبر داده اند، و این جز از طریق اعجاز امکانپذیر نیست، ولی به هر حال این یک درس است برای همه رهبران اسلامی که در برابر انبوه دشمنان هرگز نهراسند، بلکه با اتکاء و توکل بر پروردگار و با قاطعیت هر چه بیشتر آنها را به میدان فراخوانند، و قدرتش را تحقیر کنند که این عامل مهمی برای تقویت روحی پیروان و شکست روحیه دشمنان خواهد بود.

در آیه بعد بیان دیگری از نوح برای اثبات حقانیت خویش نقل شده، آنجا که می گوید (اگر شما از دعوت من سرپیچی کنید، من زیانی نمی برم چرا که من از شما اجر و پاداشی نخواستم) (فان تولیتکم فما سئلتکم من اجر).
(چرا که اجر و پاداش من تنها بر خدا است) (ان اجری الا علی الله).

برای او کار می کنم و تنها از او پاداش می خواهم.

(و من مأمورم که فقط تسلیم فرمان خدا باشم) (وامرت ان اکون من المسلمین). اینکه نوح می گوید: من هیچ پاداشی از شما نمی خواهم درس دیگری است برای رهبران الهی که در دعوت و تبلیغ خود، هیچگونه انتظار پاداش مادی و معنوی از مردم نداشته باشند، زیرا اینگونه انتظارها یکنوع وابستگی ایجاد می کند که جلو تبلیغات صریح و فعالیت های آزادانه آنها را سد خواهد کرد، و طبعا تبلیغات و دعوتشان کم اثر خواهد شد، به همین دلیل راه صحیح دعوت به سوی اسلام و تبلیغ آن نیز این است که مبلغان اسلامی تنها برای امرار معاش خود متکی به بیت المال باشند، نه نیازمند به مردم!.

در آخرین آیه مورد بحث سرانجام کار دشمنان نوح و صدق پیشگوئیش را به این صورت بیان می کند:

(آنها نوح را تکذیب کردند ولی ما، او و تمام کسانی را که با او در کشتی بودند نجات دادیم) (فکذبوه فنجیناه و من معه فی الفلک).

نه فقط آنها را نجات دادیم بلکه، آنها را جانشین قوم ستمگر ساختیم (و جعلناهم خلائف). (و کسانی را که آیات ما را انکار کرده بودند غرق نمودیم) (واغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا). و در پایان روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده می گوید (اکنون بنگر عاقبت آن گروهی که انذار شدند ولی تهدیدهای الهی را به چیزی نگرفتند به کجا کشید) (فانظر کیف کان عاقبة المنذرین).

آیه (74) و ترجمه

(ثم بعثنا من بعده رسلا الى قومهم فجاءوهم بالبينات فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل كذلك نطبع على قلوب المعتدين) (74)

ترجمه:

74 - سپس بعد از نوح رسولانی به سوی قومشان فرستادیم آنها با دلایل روشن به سراغ آنها رفتند، اما آنان به چیزی که پیش از آن تکذیب کرده بودند ایمان نیاوردند اینچنین بر دلهای تجاوزکاران مهر می نهیم (تا چیزی را درک نکنند!)

تفسیر:

رسولان بعد از نوح

پس از پایان بحث اجمالی پیرامون سرگذشت نوح، اشاره به پیامبران دیگری که بعد از نوح و قبل از موسی (مانند ابراهیم و هود و صالح و لوط و یوسف) برای هدایت مردم آمدند کرده می گوید:

(سپس بعد از نوح رسولانی به سوی قوم و جمعیتشان فرستادیم) (ثم بعثنا من بعده رسلا الى قومهم).

(آنها با دلائل روشن و آشکار به سوی قومشان آمدند) و مانند نوح با سلاح منطق و اعجاز و برنامه های سازنده مجهز بودند (فجاءوهم بالبينات). (ولی آنها که راه عناد و لجاج را می پوئیدند و در گذشته به تکذیب پیامبران پیشین برخاسته بودند، این پیامبران را نیز تکذیب کردند و به آنها ایمان نیاوردند) (وفما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل).

این به خاطر آن بود که بر اثر عصیان و گناه و دشمنی با حق پرده بر دلهای آنها افتاده بود آری این چنین بر دلهای متجاوزان مهر می زنیم (كذلك نطبع علی قلوب المعتدین).

نکته ها

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

1 - جمله (فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل) اشاره به این می کند که گروهی در میان امتهای بوده اند که در برابر دعوت هیچ پیامبر و مصلحی سر تسلیم فرود نمی آوردند، و همچنان بر سر حرف خود ایستاده بودند، و تکرار دعوت انبیاء در آنها کمترین اثری نمی گذاشت، بنابراین جمله مزبور اشاره به گروهی می کند که در دو زمان در برابر دعوت پیامبران مختلف قرار گرفتند، (زیرا ظاهر جمله این است که مرجع همه ضمائری یکی است).

این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که اشاره به دو گروه مختلف می کند گروهی در زمان نوح بودند و دعوت او را تکذیب کردند و گروهی که بعد از آنها به وجود آمدند با انکار و تکذیب پیامبران راه آنان را پیمودند،

بنابراین معنی جمله چنین می شود: (تجاوز کاران اقوام دیگر، از ایمان آوردن به چیزی که اقوام پیشین، خود داری کرده بودند سرباز زدند) البته با توجه به اینکه مخالفان دعوت نوح در طی طوفان از میان رفتند، این احتمال در تفسیر آیه قوت پیدا می کند، ولی به هر حال لازمه آن این است که در میان مرجع ضمیرهای جمله (واو جمع در كانوا، و ليؤمنوا، و كذبوا) تفکیک قائل شویم.

2 - روشن است که جمله (كذلك نطبع علی قلوب المعتدین) دلیل بر جبر نیست و تفسیر آن در خودش نهفته است زیرا می گوید ما بر دلهای (تجاوزکاران) مهر می نهیم تا چیزی را درک نکنند، بنابراین قبلاً تجاوزهای پی

در پی به حریم احکام الهی و حق و حقیقت از آنها صادر می شود، و تدریجا بر دل‌های آنها اثر می گذارد و قدرت تشخیص حق را از آنان می گیرد و کارشان به جائی می رسد که سرکشی و عصیان و گناه برای آنها خوی و طبیعت ثانوی می شود، چنانکه در مقابل هیچ حقیقتی تسلیم نمی شوند.

آیه (75) تا (78) و ترجمه

(ثم بعثنا من بعدهم موسى وهارون الى فرعون وملايه بايتنا فاستكبروا و كانوا قوما مجرمين) (75) (فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا ان هذا لسحر مبين) (76) (قال موسى اتقولون للحق لما جاءكم أسحر هذا ولا يفلح السحرون) (77) (قالوا أجبثنا لتلفتنا عما وجدنا عليه أبأنا وتكون لكما الكبرياء في الا رض و ما نحن لكما بمؤمنين) (78)

ترجمه:

75 - بعد از آنها موسی و هارون را با آیات خود به سوی فرعون و اطرافیان‌ش فرستادیم، اما آنها تکبر کردند (و زیر بار حق نرفتند چرا که) آنها گروهی مجرم بودند.

76 - و هنگامی که حق از نزد ما به سراغ آنها آمد گفتند این سحر آشکاری است!

77 - (اما) موسی گفت آیا حق را که به سوی شما آمده سحر می شمیرید؟ این سحر است؟ در حالی که ساحران رستگار (و پیروز) نمی شوند؟.

78 - گفتند آیا آمده ای که ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم منصرف سازی، و بزرگی (و ریاست) در روی زمین از آن شما باشد؟ ما به شما ایمان نمی آوریم!.

تفسیر:

بخشی از مبارزات موسی و هارون

در ذکر داستانهای انبیاء و امتهای پیشین به عنوان الگوها و نمونه های زنده نخست سخن از نوح، و سپس پیامبران بعد از نوح، به میان آمد، اکنون در این آیات نوبت موسی و هارون و مبارزات پیگیرشان با فرعون و فرعونیان است. در نخستین آیه می گوید: (سپس بعد از رسولان پیشین، موسی و هارون را به سوی فرعون و ملا او همراه با آیات و معجزات فرستادیم) (ثم بعثنا من بعدهم موسی و هارون الی فرعون و ملائئه بایاتنا).

(ملا) همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم به اشراف پر زرق و برق گفته می شود که ظاهرشان چشم پر کن و حضورشان در اجتماع در همه جا دیده می شود، و معمولا در آیاتی از قبیل آیات مورد بحث به معنی دار و دسته و اطرافیان و مشاوران می آید.

و اگر می بینیم تنها سخن از بعثت موسی به سوی فرعون و ملا به میان آمده در حالی که موسی مبعوث به همه فرعونیان و بنی اسرائیل بود، به خاطر آن است که نبض جامعه ها در دست هیئتهای حاکمه و دارو دسته آنها است، بنابراین هر برنامه اصلاحی و انقلابی اول باید آنها را هدف گیری کند، چنانکه آیه 12 سوره توبه نیز می گوید (فقاتلوا ائمة الکفر): (با سردمداران کفر پیکار کنید).

اما فرعون و فرعونیان از پذیرش دعوت موسی و هارون سرباز زدند، و از اینکه در برابر حق سر تسلیم فرود آورند، تکبر ورزیدند (فاستکبروا). آنها به خاطر کبر و خود برترینی و نداشتن روح تواضع، واقعیتهای روشن را در دعوت موسی نادیده گرفتند و به همین دلیل این قوم مجرم و گنهگار همچنان به جرم و گناهشان ادامه دادند (و کانوا قوما مجرمین).

آیات بعد، از مبارزات چند مرحله ای فرعونیان با موسی و برادرش هارون سخن می گوید که مرحله نخستین آن انکار و تکذیب و افترا و متهم ساختن آنان به سوء نیت و به هم ریختن سنت نیاکان و اخلال در نظام اجتماعی بوده است، چنانکه

قرآن می گوید:

(هنگامی که حق از نزد ما به سوی آنها آمد (با اینکه آنرا از چهره اش شناختند) گفتند این سحر آشکاری است!) (فلما جائهم الحق من عندنا قالوا ان هذا لسحر مبين).

جاذبه و کشش فوق العاده دعوت موسی از یک طرف و معجزات چشمگیرش از طرف دیگر، و نفوذ روز افزون و خیره کننده اش از طرف سوم، سبب شد که فرعونیان به فکر چاره بیفتند و وصله ای بهتر از این پیدا نکردند که او را ساحر و عملش را سحر بخوانند، و این تهمت چیزی است که در سرتاسر تاریخ انبیاء مخصوصا پیامبر اسلام (ﷺ) دیده می شود.

اما (موسی) (عَلَيْهِ السَّلَام) در مقام دفاع از خویش برآمد، با بیان دو دلیل پرده ها را کنار زده و دروغ و تهمت آنها را آشکار ساخت.

نخست (به آنها گفت آیا شما نسبت سحر به حق می دهید؟ آیا این سحر است و هیچ شباهتی با سحر دارد) (قال موسی اتقولون للحق لما جائكم اسحر هذا).

یعنی درست است که (سحر) و (معجزه) هر دو نفوذ دارند این (حق) و (باطل) هر دو ممکن است مردم را تحت تاءثیر قرار دهند ولی چهره سحر که امر باطلی است با چهره معجزه که حق است کاملا از هم متمایز می باشد، نفوذ پیامبران با نفوذ ساحران قابل مقایسه نیست، اعمال ساحران کارهائی بی هدف،

محدود و کم ارزش است، ولی معجزات پیامبران هدفهای روشن اصلاحی و انقلابی و تربیتی دارد و در شکلی گسترده و نامحدود، عرضه می شود.

به علاوه (ساحران هرگز رستگار نمی شوند) (ولا یفلح الساحرون).

این تعبیر در واقع دلیل دیگری بر تمایز کار انبیاء از سحر است، در دلیل سابق از تفاوت سحر و معجزه و چهره و هدف این دو، جدائیشان از یکدیگر اثبات شده، اما در اینجا از تفاوت حالات و صفات آورندگان سحر و آورندگان معجزه برای اثبات مطلب استمداد می شود.

ساحران به حکم کار و فنشان که جنبه انحرافی و اغفالگرانه دارد، افرادی سود جو، منحرف، اغفالگر و متقلبند که آنها را از خلال اعمالشان می توان شناخت اما پیامبران مردانی حق طلب، دلسوز، پاکدل، باهدف و پارسا و بی اعتنا به امور مادی هستند.

ساحران هرگز روی رستگاری را نمی بینند و جز برای پول و ثروت و مقام و منافع شخصی کار نمی کنند، در حالی که هدف انبیاء هدایت و منافع خلق خدا و اصلاح جامعه انسانی در تمام جنبه های معنوی و مادی است.

سپس سیل تهمت خود را به سوی موسی ادامه دادند، و صریحا به او گفتند: (آیا تو می خواهی ما را از راه و رسم پدران و نیاکانمان منصرف سازی؟) (قالوا اجئتنا لتلفتنا عما وجدنا علیه آباءنا).

در واقع بت (سنتهای نیاکان و عظمت خیالی و افسانه ای آنها را پیش کشیدند تا افکار عامه را نسبت به موسی و هارون بدبین کنند که آنها می خواهند با مقدسات جامعه و کشور شما بازی کنند.

سپس ادامه دادند دعوت شما به دین و آئین خدا دروغی بیش نیست، اینها همه دام است، و نقشه های خائنه (برای اینکه در این سرزمین حکومت کنید) (و تكون لکما الکبرياء فی الارض).

در حقیقت آنها چون خودشان هر تلاش و کوششی داشتند برای حکومت ظالمانه بر مردم بود، دیگران را نیز چنین می پنداشتند و تلاشهای مصلحان و پیامبران را همینگونه تفسیر می کردند.

اما بدانید (ما به شما دو نفر هرگز ایمان نمی آوریم) زیرا دست شما را خوانده ایم و از نقشه های تخریبیتان آگاهیم (وما نحن لکما بمؤمنین). و این نخستین مرحله مبارزه آنها با موسی بود.

آیه (79) تا (82) و ترجمه

(و قال فرعون ائتونی بكل سحر علیم) (79) (فلما جاء السحرة قال لهم موسى ألقوا ما أنتم ملقون) (80) (فلما ألقوا قال موسى ما جئتم به السحران الله سیبطله ان الله لا یصلح عمل المفسدین) (81) (و یحق الله الحق بكلمته و لو کره المجرمون) (82)

ترجمه:

79 - فرعون گفت هر جادوگر (و ساحر) آگاهی را نزد من آورید.

80 - هنگامی که ساحران آمدند موسی به آنها گفت آنچه (از وسایل سحر) می توانید بیفکنید، بیفکنید!

81 - هنگامی که افکندند موسی گفت آنچه شما آوردید سحر است، که خداوند به زودی آنرا ابطال می کند، چرا که خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمی کند.

82 - و حق را به وعده خویش تحقق می بخشد هر چند مجرمان اکراه داشته باشند.

تفسیر:

مرحله دوم مبارزه با موسی

این آیات مرحله دیگر مبارزه را تشریح می کند و سخن از اقدامات عملی فرعون بر ضد موسی و برادرش هارون می گوید.

هنگامی که فرعون قسمتی از معجزات موسی مانند ید بیضاء و حمله مار عظیم را ملاحظه کرد و دید ادعای موسی بدون دلیل هم نیست و این دلیل کم و بیش در جمع اطرافیان او و یا دیگران اثر خواهد گذاشت، به فکر پاسخگوئی

عملی افتاد، چنانکه قرآن می گوید: فرعون صدا زد، تمام ساحران آگاه و دانشمند را نزد من آورید، تا بوسیله آنها زحمت موسی را از خود دفع کنم (و قال فرعون ائتونی بکل ساحر علیم).

او می دانست هر کاری را باید از طریقهش وارد شد و از کارشناسان آن فن باید کمک گرفت.

آیا برآستی فرعون در حقانیت دعوت موسی شک داشت و می خواست از این طریق او را بیازماید؟ و یا می دانست او از سوی خدا است ولی فکر می کرد، بوسیله غوغای ساحران می تواند مردم را آرام سازد، و موقتاً از خطر نفوذ موسی در افکار عمومی جلوگیری کند، به مردم بگوید اگر او کار خارق عادتاً انجام می دهد، ما نیز از انجام مثل آن نا توان نیستیم! و اگر اراده ملوکانه ما تعلق گیرد، چنین چیزی برای ما سهل و آسان است.

احتمال دوم به نظر نزدیکتر می رسد و سایر آیات مربوط به داستان موسی که در سوره طه و امثال آن است این نظر را تأیید می کند، که او آگاهانه به مبارزه با موسی برخاست.

به هر حال (هنگامی که ساحران در روزی که برای این مبارزه تاریخی تعیین شده بود و دعوت عمومی نیز از مردم به عمل آمده بود، گرد آمدند، موسی رو به آنها کرد و گفت: نخست شما آنچه می توانید به میدان آورید) (فلما جاء السحرة قال لهم موسی القوا ما انتم ملقون).

جمله (القوا ما انتم ملقون) معنی اصلیش این است که آنچه شما می توانید بیفکنید، بیفکنید، و این اشاره به طنابها و عصاه ای مخصوصی است که درون آنها خالی بود، و مواد شیمیائی مخصوصی در آن ریخته بودند که در مقابل تابش آفتاب موجب حرکت و جنب و جوش آنها می شد.

شاهد این گفتار آیاتی است که در سوره اعراف و شعراء آمده است، در آیه 43 و 44 سوره شعراء می خوانیم (قال لهم موسى القوا ما انتم ملقون فالقوا حبا لهم و عصيهم و قالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون): (موسی به آنها گفت آنچه می توانید بیفکنید بیفکنید و سپس آنها طنابها و عصاه ای خود را افکندند و گفتند به عزت فرعون ما پیروزیم).

ولی البته این معنی را نیز در درون دارد که هر چه در قدرت دارید به میدان بیاورید.

به هر حال آنها آنچه را در توان داشتند بسیج کردند و همه وسائلی را که با خود آورده بود به وسط میدان افکندند، (در این هنگام موسی به آنها گفت: آنچه را شما در این میان آورده اید سحر است و خداوند بزودی آنرا ابطال می کند) (فلما القوا قال موسى ما جئتم به السحر ان الله سيبيطله).

شما افرادی فاسد و مفسدید چرا که در خدمت یک دستگاه جبار و ظالم و طاغی هستید و علم و دانش خود را برای تقویت پایه های این حکومت خودکامه، فروخته اید، و این خود بهترین دلیل بر مفسد بودن شما است، (و خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمی کند) (ان الله لا يصلح عمل المفسدين).

در واقع هر کس در آنجا عقل و هوش و دانشی داشت، حتی پیش از غلبه موسی بر ساحران می توانست این حقیقت را دریابد که عمل ساحران عمل بی اساسی است، به دلیل اینکه در راه تقویت پایه های ظلم و ستم قرار گرفته بود، چه کسی نمی دانست که فرعون غاصب و غارتگر و ظالم و مفسد است، آیا خدمتگزاران چنین دستگاهی شریک در ظلم و فساد او نبودند؟ و آیا ممکن بود عمل آنها یک عمل صحیح و الهی باشد؟ هرگز نه، بنابراین پیدا بود که خداوند این تلاش مفسدانه را باطل خواهد کرد.

آیا تعبیر به (سیبطله) (خداوند بزودی آنرا باطل می کند) دلیل بر این است که سحر واقعیت دارد اما خدا می تواند آنرا ابطال کند؟ و یا اینکه منظور از این جمله آن است که خداوند باطل بودن آن را آشکار می سازد؟

آیه 116 سوره اعراف می گوید سحر ساحران در چشمهای مردم اثر گذاشت و آنها را به وحشت افکند (فلما القوا سحروا اعین الناس و استرهبوهم) ولی این تعبیر منافات با آن ندارد که آنها با یک سلسله وسائل مرموز آنچنان که در مفهوم و معنی لغوی (سحر) افتاده است، مخصوصا با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیائی اجسام مختلف، یک رشته حرکات واقعی در آن طنابها و عصاها ایجاد کرده باشند، ولی مطمئنا این طنابها و عصاها موجودات زنده ای آنچنان که در چشم ظاهر بینان جلوه می کرد نبودند، چنانکه قرآن در سوره طه آیه 66 می گوید: (فاذا حبالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی): (در آن هنگام طنابها و عصاهای جادوگران بر اثر سحر خیال می شد که موجودات زنده ای است و می دود)!

بنابراین بخشی از تاءثیر سحر واقعیت دارد و بخشی وهم و خیال است. و در آخرین آیه می فرماید: موسی به آنها گفت در این درگیری و مبارزه مطمئنا پیروزی با ما است، چرا که (خداوند وعده داده است که حق را آشکار سازد و بوسیله منطق کوبنده و معجزات قاهره پیامبرانش، مفسدان و باطلگرایان را رسوا کند، هر چند مجرمانی همچون فرعون و ملاش اکراه داشته باشند) (و یحق الله الحق بکلماته و لو کره المجرمون).

منظور از بکلماته یا وعده خدا در زمینه پیروزی رسولان بر حق است و یا معجزات قاهره و نیرومند او است.

آیه (83) تا (86) و ترجمه

(فما آمن لموسى إلا ذرية من قومه على خوف من فرعون و ملايهم أن يفتنهم و
إن فرعون لعال فى الا رض و إنه لمن المسرفين) (83) (وقال موسى يقوم إن كنتم
أمنتم بالله فعليه توكلوا إن كنتم مسلمين) (84) (فقالوا على الله توكلنا ربنا لا
تجعلنا فتنة للقوم الظالمين) (85) (و نجنا برحمتك من القوم الكافرين) (86)

ترجمه:

83 - (در آغاز) هیچکس به موسى ایمان نیاورد مگر گروهی از فرزندان قوم او، (آن هم) با ترس از فرعون و اطرافیانش مبدا آنها را (با فشار و یا تبلیغات گمراه کننده) از آئینشان منحرف سازند، فرعون برتری جوئی (و طغیان) در زمین داشت، و او از اسرافکاران بود.

84 - موسى گفت: ای قوم من! اگر شما ایمان به خدا آورده اید بر او توکل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید.

85 - گفتند تنها بر خدا توکل داریم پروردگارا ما را تحت تاءثیر گروه ستمگر قرار مده.

86 - و ما را به رحمتت از (دست) گروه کافران رهائی بخش.

تفسیر:

سومین مرحله مبارزه موسى با طاغوت مصر

در این آیات مرحله دیگری از داستان مبارزات انقلابی موسى و فرعون منعکس شده است.

در آغاز وضع نخستین گروه ایمان آورندگان به موسی را بیان می کند و می گوید (بعد از این ماجرا تنها گروهی که به موسی ایمان آوردند، فرزندان از قوم او بودند) (فما آمن لموسی الا ذریة من قومه).

این گروه کوچک و اندک که به مقتضای ظاهر کلمه ذریه، بیشتر از جوانان و نوجوانان تشکیل می شدند، تحت فشار شدیدی از ناحیه فرعون و اطرافیانش قرار داشتند، و هر زمان (از این بیم داشتند که دستگاه فرعونی با فشارهای شدیدی که روی مؤمنان وارد می کرد، آنان را وادار به ترک آئین و مذهب موسی کند) (علی خوف من فرعون و ملائهم ان یفتنهم).

چرا که (فرعون مردی بود که در آن سرزمین برتری جوئی داشت) (وان فرعون لعال فی الارض).

(و اسرافکار و تجاوزکار بود و هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناخت) (وانه لمن المرفین).

در اینکه این ذریه که به موسی ایمان آوردند چه گروهی بودند و ضمیر من قومه به چه کسی (به موسی یا به فرعون) بازگشت می کند، در میان مفسران گفتگو است.

بعضی خواسته اند بگویند این گروه نفرات اندکی از قوم فرعون و قبطیان بودند، مانند مؤمن آل فرعون، و همسر فرعون و مشاطه او و کنیزش، و ظاهراً دلیل انتخاب این نظر آن است که بنی اسرائیل، بیشتر نفراتشان ایمان آوردند، و این متناسب با تعبیر (ذریه من قومه) نیست، زیرا این گروه کوچکی را می رساند.

ولی بعضی دیگر معتقدند که این گروه از بنی اسرائیل بودند، و ضمیر به موسی بر می گردد، چرا که قبل از آن نام موسی ذکر شده، و طبق قواعد ادبی ضمیر باید به او باز گردد.

شک نیست که معنی دوم با ظاهر آیه موافقتر است، شاهد دیگری که آن را تأیید می کند آیه بعد است که می گوید: و قال موسی یا قوم... (موسی به گروه مؤ منان گفت ای قوم من...) یعنی مؤ منان را به عنوان قوم من خطاب می کند. تنها ایرادی که ممکن است بر این تفسیر بماند، این است که تمام بنی اسرائیل به موسی ایمان آوردند نه گروه کوچکی.

ولی با توجه به یک نکته این ایراد قابل دفع است، چرا که می دانیم در هر انقلابی نخستین گروهی که به آن جذب می شوند، جوانان هستند، گذشته از اینکه قلبهائی پاکتر و افکاری دست نخورده دارند، شور و جوشش انقلابی در آنها بیشتر است، به علاوه وابستگیهای مادی که بزرگسالان را به محافظه کاری و ملاحظات مختلف دعوت می کند در آنها نیست، نه مال و ثروتی دارند که از ضایع شدن آن بترسند، و نه پست و مقامی، که از به خطر افتادنش وحشت کنند! بنابراین طبیعی است که این گروه بسیار زود جلب و جذب به موسی بشوند، و تعبیر (ذریه) بسیار با این معنی متناسب است.

به علاوه بزرگسالانی هم بعداً به این گروه ملحق شدند به خاطر اینکه نقشی در جامعه آن روز نداشتند و ضعیف و نا توان بودند، این تعبیر - چنانکه از ابن عباس نقل شده - در مورد آنان چندان بعید نیست، درست مثل این است که وقتی افراد عادی و معمولی از دوستان خود را دعوت می کنیم، می گوئیم برو بچه ها دعوت داشتند، هر چند بزرگسال بوده باشند! و اگر این تعبیر را بعید بدانیم احتمال اول به قوت خود باقی است.

علاوه بر این ذریه گر چه معمولاً به فرزندان اطلاق می شود ولی از نظر ریشه لغوی - چنانکه (راغب) در کتاب مفردات گفته: صغیر و کبیر هر دو را شامل می گردد.

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه کرد این است که منظور از (فتنه) که از جمله ان یفتنهم استفاده می شود، منحرف ساختن از دین و آئین موسی بر اثر تهدید و ارباب و شکنجه بوده است و یا به معنی هر گونه تولید ناراحتی و درد سر اعم از دینی و غیر دینی.

به هر حال موسی برای آرامش فکر و روح آنها با لحنی محبت آمیز به آنان گفت: (ای قوم من اگر شما به خدا ایمان آورده اید، و در گفتار خود و ایمان و اسلام خود صادقید، باید بر او توکل و تکیه کنید) از امواج و طوفان بلا نهراسید، چرا که ایمان از توکل جدا نیست (و قال موسی یا قوم ان کنتم آمنتم بالله فعليه توکلوا ان کنتم مسلمین).

حقیقت (توکل) واگذاری کار به دیگری و انتخاب او به وکالت است. مفهوم توکل این نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد، و به گوشه انزوا بخزد و بگوید تکیه گاه من خدا است، بلکه مفهوم آن این است که هرگاه نهایت تلاش و کوشش خود را به کار زد و نتوانست مشکل را حل کند و موانع را از سر راه خود کنار زند، وحشتی به خود راه ندهد، و با اتکاء به لطف پروردگار و استمداد از ذات پاک و قدرت بی پایان او، ایستادگی به خرج دهد، و به جهاد پیگیر خود همچنان ادامه دهد، حتی در جائی که توانائی دارد نیز خود را بی نیاز از لطف خدا نداند، چرا که هر قدرتی هست بالاخره از ناحیه او است.

این است مفهوم توکل که از ایمان و اسلام نمی تواند جدا باشد، چرا که یک فرد مؤمن و تسلیم در برابر فرمان پروردگار، او را بر هر چیز قادر و توانا، و هر مشکلی را در برابر اراده او سهل و آسان می داند، و به وعده های پیروزی او اعتقاد دارد.

این مؤمنان راستین دعوت موسی را به توکل اجابت کردند، (و گفتند ما تنها بر خدا توکل داریم) (فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا).

سپس از ساحت مقدس خدا تقاضا کردند که از شر دشمنان و وسوسه ها و فشارهای آنان در امان باشند، و عرضه داشتند (پروردگارا ما را وسیله فتنه و تحت تاءثیر و نفوذ ظالمان و ستمگران قرار مده) (رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

(پروردگارا ما را به رحمت خود از قوم بی ایمان رهائی بخش) (وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ).

جالب اینکه فرعون در آیه نخست از (مصرفین) و در سومین آیه او و اطرافیانش به عنوان (ظالمین) و در آخرین آیه به عنوان (کافرین) توصیف شده اند.

این تفاوت تعبیرها شاید به خاطر این باشد که انسان در مسیر گناه و خطا نخست از (اسراف) یعنی تجاوز از حدود و مرزها شروع می کند، بعد بنای ستمکاری می گذارد و سرانجام کارش به کفر و انکار منتهی می گردد!

آیه (87) تا (89) و ترجمه

(و أوحينا إلى موسى وأخيه أن تبوأ لقومكما بمصر- بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة وأقيموا الصلوة وبشر المؤمنين) (87) (وقال موسى ربنا إنك أتيت فرعون وملأه زينة وأموالا في الحياة الدنيا ربنا ليضلوا عن سبيلك ربنا اطمس على أموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الاليم) (88) (قال قد أجيبت دعوتكما فاستقيما ولا تتبعان سبيل الذين لا يعلمون) (89)

ترجمه:

87 - و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود خانه هائی در سرزمین مصر انتخاب کنید، و خانه هایتان را مقابل یکدیگر (و متمرکز) قرار دهید، و نماز را بر پا دارید، و به مؤمنان بشارت ده (که سرانجام پیروز می شوند).

88 - موسی گفت پروردگارا تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده ای و نتیجه اش این شده که (بندگان را) از راه تو گمراه می سازند، پروردگارا! اموالشان را نابود کن و دلهایشان را سخت (و سنگین) ساز، تا عذاب دردناک را نبینند ایمان نیاورند.

89 - فرمود: دعای شما پذیرفته شد، استقامت بخرج دهید و از راه (و رسم) کسانی که نمی دانند تبعیت نکنید

تفسیر:

مرحله چهارم دوران سازندگی برای انقلاب
در این آیات مرحله دیگری از قیام و انقلاب بنی اسرائیل بر ضد فراعنه تشریح شد نخست اینکه خداوند می فرماید: (ما به موسی و برادرش وحی

فرستادیم که برای قوم خود خانه هائی در سرزمین مصر انتخاب کنید) (و
اوحینا الی موسی و اخیه ان تبوا لقومكما بمصر بیوتا).

و مخصوصا (این خانه ها را نزدیک به یکدیگر و مقابل هم بسازید) (و
اجعلوا بیوتکم قبله).

سپس به خود سازی معنوی و روحانی پردازید (و نماز را بر پا دارید) و از
این طریق روان خود را پاک و قوی نمائید (واقیموا الصلوة).

و برای اینکه آثار ترس و وحشت از دل آنها بیرون رود، و قدرت روحی و
انقلابی را باز یابند (به مؤ منان بشارت ده بشارت به پیروزی و لطف و رحمت
خدا) (وبشر المؤمنین).

از مجموع این آیه استفاده می شود که بنی اسرائیل در آن زمان به صورت
گروهی پراکنده، شکست خورده، وابسته و طفیلی، و آلوده و ترسان بودند، نه
خانه ای از خود داشتند و نه اجتماع و تمرکزی، نه برنامه سازنده معنوی داشتند
و نه شهامت و شجاعت لازم برای یک انقلاب کوینده!

لذا موسی و برادرش هارون ماموریت یافتند که برای بازسازی اجتماع بنی
اسرائیل مخصوصا از نظر روحی برنامه ای را در چند ماده پیاده کنند:

1 - نخست به امر خانه سازی و جدا کردن مسکن خویش از فرعونیان
همت بگمارند، این کار چند فایده داشت:

یکی اینکه آنها با مالک شدن مسکن در سرزمین مصر علاقه بیشتری به دفاع
از خود و از آن آب و خاک پیدا می کردند.

دیگر اینکه از زندگی طفیلی گرا در خانه های قبطیان به یک زندگی مستقل،
منتقل می شدند.

و دیگر اینکه اسرار کارها و نقشه های آنها به دست دشمنانشان نمی افتاد.

2 - خانه هایشان را مقابل یکدیگر و نزدیک به هم بسازند، زیرا قبله در اصل به معنی حالت تقابل می باشد، و اطلاق کلمه قبله بر آنچه امروز معروف است در حقیقت معنی ثانوی برای این کلمه است.

این کار کمک مؤثری به تمرکز و اجتماع بنی اسرائیل می کرد، و می توانستند مسائل اجتماعی را بطور عمومی مورد بررسی قرار دهند، و به عنوان انجام مراسم مذهبی دور هم جمع شوند و برای آزادی خویش نقشه های لازم را طرح نمایند.

3 - توجه به عبادت و مخصوصا نماز که انسان را از بندگی بندگان جدا، و به خالق همه قدرتها پیوند می دهد، قلب و روح او را از آلودگی گناه می شوید و حس اتکای به نفس را در آنان زنده می کند و با تکیه بر قدرت پروردگار، روح تازه ای به کالبد انسان می دمد.

4 - به موسی به عنوان یک رهبر دستور می دهد که دست در درون زوایای روح بنی اسرائیل بیفکند و زباله های ترس و وحشت را که یادگار سالیان دراز بردگی و ذلت بوده است بیرون بکشد، و از طریق (بشارت دادن به مؤمنان) به فتح و پیروزی نهائی و لطف و رحمت پروردگار اراده آنها را قوی و شهامت و شجاعت را در آنها پرورش دهد.

جالب اینکه بنی اسرائیل از فرزندان یعقوبند و گروهی از آنها طبعا از فرزندان یوسفند که او و برادرانش سالیان دراز بر مصر حکومت داشتند و در آبادی و عمران این سرزمین کوشیدند، اما بر اثر نافرمانی خدا و بی خبری و اختلافات داخلی روزگارشان به چنین وضع رقت باری رسیده بود، این جامعه فرسوده مصیبت زده باید نوسازی شود، و نقاط منفی خود را پاک کند، و به جای آن خصائل روحی سازنده بنشانند تا عظمت گذشته را باز یابد.

سپس به یکی از علل طغیان فرعون و فرعونیان اشاره کرده و از زبان موسی چنین می گوید: (پروردگارا تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموال در زندگی دنیا بخشیده ای) (**وقال موسى ربنا انك آتيت فرعون وملاه زينة واموالا في الحياة الدنيا**).

(اما سرانجام این ثروت و تجملات و عاقبت کارش این شده که آنها بندگان را از راه تو منحرف و گمراه می سازند) (**ربنا ليضلوا عن سبيلك**).

(لام) در (ليضلوا) به اصطلاح (لام عاقبت) است، یعنی یک جمعیت ثروتمند اشرافی تجمل پرست، برای گمراه ساختن مردم از راه خدا خواه ناخواه کوشش خواهند کرد و پایان کارشان چیزی جز این نخواهد بود، چرا که دعوت پیامبران و برنامه های الهی مردم را بیدار و هشیار و متحد و متشکل می سازد، و با این حال مجال بر غارتگران و چپاولگران تنگ خواهد شد و روزگار بر آنها سیاه، آنها نیز از خود واکنش نشان می دهند و به مخالفت با پیامبران بر می خیزند.

سپس موسی (**عليه السلام**) از پیشگاه خدا تقاضا می کند و می گوید: (پروردگارا! اموال آنها را محو و بی اثر ساز) تا نتوانند از آن بهره گیرند (**ربنا اطمس على اموالهم**).

(طمس) در لغت به معنی محو کردن و بی خاصیت نمودن چیزی است، و جالب اینکه در بعضی از روایات وارد شده که پس از این نفرین، اموال فرعونیان به صورت سفال و سنگ در آمد، شاید کنایه از این باشد که آنچنان بحران اقتصادی دامانشان را گرفت که ارزش ثروتهایشان به کلی سقوط کرد، و همچون سفال بی قیمت شد!

بعد اضافه کرد:

(پروردگارا علاوه بر این، قدرت تفکر و اندیشه را نیز از آنان بگیر) (واشدد علی قلوبهم).

چه اینکه با از دست دادن این دو سرمایه، آماده زوال و نیستی خواهند شد و راه ما به سوی انقلاب و وارد کردن ضربه نهائی بر آنان باز می گردد.

خداوند! اگر من از تو درباره فرعونیان چنین می خواهم نه به خاطر روح انتقام جوئی و کینه توزی است، بلکه به خاطر این است که آنها دیگر هیچگونه آمادگی برای ایمان ندارند (و تا عذاب الیم تو فرا نرسد ایمان نیاورند) (فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب الیم).

البته پیداست که ایمان بعد از مشاهده عذاب - چنانکه بزودی خواهد آمد - نیز برای آنها سودی نخواهد داشت.

خداوند به موسی و برادرش خطاب کرد که اکنون که شما آماده تربیت و سازندگی جمعیت بنی اسرائیل شده اید، (دعایتان نسبت به دشمنانتان اجابت شد) (قال قد اجیبت دعوتكما).

(پس محکم در راه خود بایستید و استقامت به خرج دهید) و از انبوه مشکلات نهراسید و در کار خود قاطع باشید (فاستقیما).

و هرگز در برابر پیشنهادهای افراد نادان و بی خبر تسلیم نشوید (و از راه جاهلان نروید) بلکه کاملاً آگاهانه برنامه های انقلابی خود را ادامه دهید (ولا تتبعان سبیل الذین لا یعلمون).

آیه (90) تا (93) و ترجمه

(و جوزنا بنی اسرائیل البحر فأتبعهم فرعون و جنوده بغيا و عدوا حتی إذا أدركه الغرق قال أمنت أنه لا إله إلا الذي أمنت به بنوا إسرائيل و أنا من المسلمين) (90) (ألن وقد عصيت قبل و كنت من المفسدين) (91) (فاليوم ننجيک ببدنک لتكون لمن خلفک أیه و إن كثيرا من الناس عن أیتنا لغفلون) (92) (و لقد بوأنا بنی اسرائیل مبعوا صدق و رزقنهم من الطیبت فما اختلفوا حتی جاءهم العلم إن ربک یقضی بینهم یوم القيمة فیما كانوا فیہ یختلفون) (93)

ترجمه:

90 - بنی اسرائیل را از دریا (رود عظیم نیل) عبور دادیم، و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز بدنبال آنها رفتند، تا هنگامی که غرقاب دامن او را گرفت گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند وجود ندارد، و من از مسلمین هستم!

91 - (اما به او خطاب شد) الان؟! در حالی که قبلا عصیان کردی و از مفسدان بودی؟!

92 - ولی امروز بدنت را (از آب نجات می دهیم تا عبرتی برای آیندگان باشی، و بسیاری از مردم از آیات ما غافلند.

93 - ما بنی اسرائیل را در جایگاه صدق (و راستی منزل دادیم و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم، (اما آنها به نزاع و اختلاف برخاستند) و اختلاف نکردند مگر بعد از آن که علم و آگاهی یافتند، پروردگار تو در روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف کردند داوری خواهد کرد.

تفسیر:

آخرین فصل مبارزه با ستمگران

در این آیات آخرین مرحله مبارزه بنی اسرائیل با فرعونیان و سرنوشت آنها، در عباراتی کوتاه اما دقیق و روشن، ترسیم شده است، و آنچنانکه روش قرآن است، مطالب اضافی را که از جمله های قبل و بعد فهمیده می شود، ترک نموده. نخست می گوید: (ما بنی اسرائیل را به هنگام مقابله با فرعونیان در حالی که تحت فشار و تعقیب آنها قرار گرفته بودند از دریا (شط عظیم نیل که به خاطر عظمتش کلمه (بحر) بر آن اطلاق شده) عبور دادیم) (و جاوزنا ببنی اسرائیل البحر).

(فرعون و لشکرش برای کوبیدن بنی اسرائیل و ظلم و ستم و تجاوز بر آنان به تعقیب آنها پرداختند، اما بزودی همگی در میان امواج نیل غرق شدند) (فاتبعهم فرعون و جنوده بغیا و عدوا).

(بغی) به معنی ستم و (عدو) به معنی تجاوز است، یعنی آنها به خاطر ستم و تجاوز به بنی اسرائیل به تعقیبشان پرداختند.

جمله فاتبعهم نشان می دهد که فرعون و لشکرش به اختیار خود به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند، بعضی از روایات نیز این معنی را تاءید می کند و پاره ای دیگر چندان با آن سازگار نیست، ولی به هر حال آنچه از ظاهر آیه استفاده می شود برای ما مدرک است.

اما اینکه چگونه بنی اسرائیل از دریا گذشتند و چه اعجازی در این موقع به وقوع پیوست شرح آن بخواست خدا در ذیل آیه 63 سوره شعراء خواهد آمد. به هر حال این جریان ادامه یافت (تا اینکه غرقاب دامن فرعون را فرو گرفت، و او همچون پر کاهی بر روی امواج عظیم نیل می غلطید، در این هنگام

پرده های غرور و بی خبری از مقابل چشمان او کنار رفت، و نور توحید فطری درخشیدن گرفت، فریاد زد: من ایمان آوردم که معبودی جز آنکس که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد) (حقى اذا ادركه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الذى آمنت به بنو اسرائيل).

نه تنها با قلب خود ایمان آوردم بلکه عملا هم (در برابر چنین پروردگار توانائی تسلیم) (وانا من المسلمين).

در واقع هنگامی که پیشگوئیهای موسی یکی پس از دیگری بوقوع پیوست و فرعون بیش از پیش از صدق گفتار این پیامبر بزرگ آگاه شد، و قدرتمائی او را مشاهده کرد، ناچار اظهار ایمان نمود، به امید اینکه همانگونه که (خدای بنی اسرائیل) آنها را از این امواج کوه پیکر رهائی بخشید، او را نیز رهائی بخشد، لذا می گوید: به همان خدای بنی اسرائیل ایمان آوردم!.

ولی بدیهی است چنین ایمانی که به هنگام نزول بلا و گرفتار شدن در چنگال مرگ اظهار می شود، در واقع یکنوع ایمان اضطراری است، که هر جانی و مجرم و گنهکاری دم از آن می زند، بی آنکه ارزشی داشته باشد و یا دلیل بر تکامل و حسن نیت و صدق گفتار او گردد.

به همین جهت خداوند او را مخاطب ساخت و فرمود: (اکنون ایمان می آوری در حالی که قبل از این طغیان و گردنکشی و عصیان نمودی، و در صف مفسدان فی الارض و تبهکاران قرار داشتی) (آلان وقد عصيت قبل و كنت من المفسدين).

سابقا نیز در آیه 18 سوره نساء خواندیم: (وليس التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال اني تبت الان): (برای کسانی که

کارهای سوء انجام دهند، و به هنگام فرا رسیدن مرگ توبه کنند، توبه ای نیست
(.

به همین دلیل بسیار دیده شده که اگر امواج بلا فرو نشیند و از چنگال مرگ
رهائی یابند باز به برنامه های سابق بر می گردند.

نظیر این تعبیر که در فوق خواندیم در اشعار و سخنان ادبای عرب و عجم
نیز آمده است، مانند.

اتت و حياض الموت بينى و بينها و جادت بوصل حين لا ينفع الوصل (به
سراغ من آمد در حالی که امواج مرگ میان من و او قرار گرفته بود - او آماده
وصال گشت در آن هنگام که وصال سودی نداشت)!

ولی، (امروز بدن تو را از امواج رهائی می بخشیم تا درس عبرتی برای
آیندگان باشی) برای زمامداران مستکبر و برای همه ظالمان و مفسدان، و نیز
برای گروههای مستضعف (فاليوم ننجيك ببدنك لتكون لمن خلفك آية)

در اینکه منظور از بدن در اینجا چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، اکثر
آنها معتقدند منظور همان جسم بی جان فرعون است، چرا که عظمت فرعون در
افکار مردم آن محیط چنان بود که اگر بدنش از آب بیرون نمی افتاد بسیاری
باور نمی کردند که فرعون هم ممکن است غرق شده باشد، و ممکن بود به دنبال
این ماجرا افسانه های دروغین درباره نجات و حیات فرعون بسازند، لذا
خداوند بدن بی جان او را از آب بیرون افکند.

جالب اینکه بدن در لغت - آنچنانکه راغب در مفردات گفته - به معنی جسد
عظیم است و این می رساند که فرعون همانند بسیاری از مرفهین که دارای
زندگانی پر زرق و برق افسانهای هستند، اندامی درشت و چاق و چله داشت!

ولی بعضی دیگر گفته اند که یکی از معانی (بدن) (زره) است و این اشاره به آن است که خداوند فرعون را با همان زره زرینی که بر تن داشت از آب بیرون فرستاد تا بوسیله آن شناخته شود و هیچگونه تردیدی برای کسی باقی نماند.

این نکته نیز شایان توجه است که بعضی از جمله (ننجیک) چنین استفاده نموده اند که خداوند دستور داد امواج، بدن او را بر نقطه مرتفعی از ساحل بیفکند، زیرا ماده (نجوة) به معنی مکان مرتفع و زمین بلند است.

نکته دیگری که در آیه به چشم می خورد این است که جمله فالیوم ننجیک با فاء تفریع، آغاز شده و این ممکن است اشاره به آن باشد که آن ایمان بی روح فرعون در این لحظه ناامیدی و گرفتاری در چنگال مرگ، این ایمانی که همانند جسم بی جانی بود این مقدار تاءثیر کرد که خداوند جسم بی جان فرعون را از آب نجات داد تا طعمه ماهیان دریا نشود و هم عبرتی باشد برای آیندگان!

هم اکنون در موزه های (مصر) و (بریتانیا) یکی دو بدن از فراعنه به حال مومیائی باقی مانده است، آیا بدن فرعون معاصر موسی در میان آنها است که بعداً آنها را به صورت مومیائی حفظ کرده اند یا نه؟ دلیلی در دست نداریم، ولی تعبیر (لمن خلفک) ممکن است این احتمال را تقویت کند که بدن آن فرعون در میان اینها است، تا عبرتی برای همه آیندگان باشد، زیرا تعبیر آیه مطلق است و همه آیندگان را شامل می شود (دقت کنید).

و در پایان آیه می فرماید: اما با اینهمه آیات و نشانه های قدرت خدا و با اینهمه درسهای عبرت که تاریخ بشر را پر کرده است، (بسیاری از مردم از آیات و نشانه های ما غافلند) (وان کثیرا من الناس عن آیاتنا لغافلون).

و در آخرین آیه مورد بحث، پیروزی نهائی بنی اسرائیل و بازگشت به سرزمینهای مقدسه را پس از رهائی از چنگال فرعونیان چنین بیان می کند:

(ما بنی اسرائیل را در مکان صدق و راستی منزل دادیم) (ولقد بواءنا بنی اسرائیل مبعوء صدق).

تعبیر به (مبعوء صدق) (منزلگاه راستین) ممکن است اشاره به این باشد که خداوند به وعده خود نسبت به بنی اسرائیل وفا کرد، و آنها را به سرزمین موعود بازگرداند، و یا اینکه سرزمین صدق اشاره به پاکی و نیکی این سرزمین است و به همین جهت تناسب با سرزمین شام و فلسطین دارد که منزلگاه انبیاء و پیامبران الهی بود.

گروهی نیز احتمال داده اند که منظور سرزمین مصر باشد، زیرا همانگونه که قرآن در سوره دخان می گوید: (پس از نابودی فرعونیان باغها و چشمه ها و سرزمینها و قصرها و نعمتهائی از آنها بجای ماند و آنها را به گروه دیگری یعنی بنی اسرائیل دادیم) (کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین كذلك و اورثناها قوما آخرین) (سوره دخان آیه 25 تا 28)

همین مضمون در سوره شعراء آیه 57 تا 59 آمده و در آخر آن می خوانیم (و وارثانها بنی اسرائیل) (ما این باغها و چشمه ها و گنجها و قصرها را به بنی - اسرائیل دادیم).

از این آیات بر می آید که بنی اسرائیل قبل از هجرت به سرزمین شام، مدتی در مصر ماندند، و از برکات آن سرزمین پر بار، بهره گرفتند:

سپس قرآن اضافه می کند: (ما آنها را از روزیهای پاکیزه، بهره مند ساختیم) (ورزقناهم من الطیبات).

البته مانعی هم ندارد که هم سرزمین مصر منظور باشد و هم اراضی شام و فلسطین.

اما آنها قدر این نعمت را ندانستند، (و به اختلاف و نزاع با یکدیگر برخاستند آنهم نه از روی نا آگاهی، بلکه از روی علم و دانش و پس از مشاهده آنهمه معجزات موسی و دلائل صدق دعوت او) **(فلما اختلفوا حتی جائهم العلم)**.

ولی (پروردگار تو سرانجام در روز قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند) و اگر امروز مجازات اختلاف را نچشند، فردا خواهند چشید! **(ان ربك يقضى بينهم يوم القیامه فیما كانوا فیہ یختلفون)**.

این احتمال نیز در تفسیر آیه فوق داده شده است که منظور از اختلاف اختلاف بنی اسرائیل و یهود معاصر پیامبر **(ﷺ)** در قبول دعوت آن حضرت است یعنی آنها با اینکه طبق نشانه های کتب آسمانی خود، صدق دعوت او را دانسته بودند اختلاف کردند، گروهی ایمان آوردند و گروه بیشتری از پذیرش دعوتش سرباز زدند، و خداوند در قیامت در میان آنها داوری خواهد کرد. ولی احتمال اول با ظاهر آیه سازگارتر است.

این بود قسمتی از سرگذشت عبرت انگیز بنی اسرائیل که در طی آیاتی در این سوره بیان شد، و چقدر حال آنان با مسلمانان امروز شبیه است: خداوند در پرتو فضلش پیروزیها به مسلمانان می دهد، و دشمنان نیرومندشان را به طرز اعجاز آمیزی در هم می کوبد، و این جمعیت مستضعف را بر آن زورمندان به فضل و رحمتش پیروز می کند، ولی متأسفانه بجای اینکه این پیروزی را وسیله ای برای جهانی شدن آئین اسلام قرار دهند، بهانه ای برای تفرقه و ایجاد نفاق و اختلاف می سازند، آنچنان که تمام پیروزیهایشان به خطر می افتد! خدا ما را از این کفران نعمت نجات بخشد.

آیه (94) تا (97) و ترجمه

(فإن كنت في شك مما أنزلنا إليك فسل الذين يقرؤون الكتب من قبلك لقد جأك الحق من ربك فلا تكونن من الممترين) (94) (ولا تكونن من الذين كذبوا بايت الله فتكون من الخسرين) (95) (إن الذين حققت عليهم كلمت ربك لا يؤمنون) (96) (ولو جأتهم كل آية حتى يروا العذاب الا ليم) (97)

ترجمه:

94 - اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم تردید داری از آنها که پیش از تو کتب آسمانی را می خوانند سوال کن، (بدان) به طور قطع، (حق) از طرف پروردگارت به تو رسیده، بنابراین هرگز از تردید کنندگان مباش (البته او در چیزی که با شهود در یافته بود هرگز تردید نداشت، این درسی بود برای مردم).
95 - و از آنها مباش که آیات خدا را تکذیب کردند که از زیانکاران خواهی بود.

96 - (و بدان) آنها که فرمان خدا بر آنان تحقق یافته ایمان نمی آورند.
97 - هر چند تمام آیات (الهی و نشانه های او) به آنان برسد، تا زمانی که عذاب الیم را ببینند (چرا که قلوبشان را تاریکی گناه فرا گرفته و راهی به روشنائی بر آنها نیست!).

تفسیر:

تردید به خود راه مده!

چون در آیات گذشته قسمتهائی از سرگذشتهای انبیاء و اقوام پیشین ذکر شده بود، و ممکن بود بعضی از مشرکان و منکران دعوت پیامبر (ﷺ) در

صحت آنها تردید کنند، قرآن از آنها می خواهد که برای فهم صدق این گفته ها به اهل کتاب مراجعه کنند، و چگونگی را از آنها بخواهند، چرا که در کتب آنها بسیاری از این مسائل آمده است.

ولی به جای اینکه روی سخن را به مخالفان کند، پیامبر را مخاطب ساخته چنین می گوید:

(اگر از آنچه بر تو نازل کردیم در شک و تردید هستی از آنها که کتب آسمانی را قبل از تو می خوانند بپرس) (**فان كنت في شك مما انزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤون الكتاب من قبلك**).

تا از این طریق ثابت شود که آنچه بر تو نازل شده حق است و از طرف پروردگار (**لقد جاءك الحق من ربك**).

بنابراین هیچگونه شک و تردید هرگز به خود راه مده (**فلا تكونن من الممترين**).

این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق بحث تازه و مستقلى را درباره صدق دعوت پیامبر (**ﷺ**) عنوان می کند و به مخالفان می گوید که اگر در حقانیت او تردید دارند، نشانه های او را که در کتب پیشین مانند تورات و انجیل نازل شده از اهل کتاب بپرسند.

شان نزولی که در بعضی از تفاسیر نقل شده نیز این معنی را تایید می کند و آن اینکه: جمعی از کفار قریش می گفتند: این قرآن از طرف خدا نازل نشده بلکه شیطان به محمد (**ﷺ**) القا می کند!، این سخن سبب شد که عده ای در شک و تردید فرو روند، خداوند با آیه فوق به آنها پاسخ گفت.

آیا پیامبر تردید داشت؟

ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که آیه حکایت از این دارد که پیامبر (ﷺ) در حقانیت آیاتی که بر او نازل می شد تردید داشت، و خداوند از طریق فوق تردید او را زایل کرد.

ولی با توجه به اینکه پیامبر (ﷺ) مساله وحی را با شهود و مشاهده دریافته بود، چنانکه آیات قرآن حاکی از همین معنی است، شک و تردید در این مورد معنی نداشت، به علاوه این تعبیر رائج است، که برای تنبیه دور دستان افراد نزدیک را مخاطب می کنند و سخنی را القا می نمایند، این همان است که عرب با ضرب المثل معروف (ایاک اعنی و اسمعی یا جاره) (تو می گویم ولی همسایه تو بشنو) از آن یاد می کند که نظیر آنرا نیز در فارسی داریم، و این گونه سخن در بسیاری از موارد تاثیرش از خطاب صریح بیشتر است.

به علاوه ذکر جمله شرطیه، همیشه دلیل بر احتمال وجود شرط نیست، بلکه گاهی برای تاکید روی یک مطلب و یا برای بیان یک قانون کلی است، مثلا در آیه 23 سوره اسراء می خوانیم (و قضي ربك ان لا تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا و اما يبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف): (پروردگار تو فرمان داده که جز او را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید، هر گاه یکی از این دو نزد تو (توجه داشته باشید در این جمله مخاطب ظاهرا فقط پیامبر است) به پیری برسند هیچگاه کمترین سخن ناراحت کنندهای به آنها مگو).

با اینکه می دانیم پیامبر (ﷺ) پدرش را قبل از تولد و مادرش را در دوران طفولیتش از دست داد، با این حال حکم احترام به پدر و مادر به عنوان یک قانون کلی بیان شده است هر چند مخاطب ظاهرا پیامبر است.

و نیز در سوره طلاق می خوانیم یا ایها النبی اذا طلقتم النساء: ای پیامبر هنگامی که زنان را طلاق گفتید...

این تعبیر دلیل بر این نیست که پیامبر زنی را در عمرش طلاق گفته بلکه بیان یک قانون کلی است و جالب اینکه مخاطب در آغاز این جمله پیامبر است و در آخر جمله همه مردم.

و از جمله قرائنی که تایید می کند منظور اصلی در آیه مشرکان و کافران است، آیات پشت سر این آیه است که از کفر و بی ایمانی آنها سخن می گوید. نظیر همین موضوع در آیات مربوط به مسیح دیده می شود که وقتی خداوند در روز رستاخیز از او می پرسد آیا تو مردم را به عبادت خویش و مادرت دعوت کردی؟! او صریحا این مساله را انکار می کند و اضافه می کند (ان كنت **قلته فقد علمته**): (اگر من چنین سخنی را گفته بودم تو می دانستی) (سوره مائده آیه 116).

در آیه بعد اضافه می کند اکنون که آیات پروردگار و حقانیت این دعوت بر تو آشکار شده است در صف کسانی که آیات الهی را تکذیب کرده اند مباش که از زیانکاران خواهی شد (ولا تكونن من الذين كذبوا بآيات الله فتكونن من **الخاسرين**).

در واقع در آیه قبل می گوید اگر تردید داری، از آنها که آگاهی دارند بپرس، و در این آیه می گوید: اکنون که عوامل تردید بر طرف شد باید در برابر این آیات تسلیم باشی، وگرنه مخالفت با حق، نتیجه ای جز خسران و زیان در بر نخواهد داشت.

این آیه قرینه روشنی است بر اینکه منظور اصلی در آیه گذشته، توده مردم می باشد، هر چند روی سخن به شخص پیامبر است، زیرا بدیهی است که پیامبر

(ﷺ) هرگز تکذیب آیات الهی را نمی کرد بلکه او مدافع سر سخت آئین خود بود

سپس به پیامبر (ﷺ) اعلام می کند که در میان مخالفان تو گروهی متعصب و لجوج هستند که انتظار ایمان آنها بیهوده است، آنها از نظر فکری چنان مسخ شده اند، و آنقدر در راه باطل گام برداشته اند که وجدان بیدار انسانی را به کلی از دست داده و به موجودی نفوذ ناپذیر تبدیل شده اند، منتها قرآن این موضوع را به این تعبیر بیان می کند: کسانی که فرمان پروردگارت بر آنها ثابت و مسجل شده، ایمان نخواهند آورد (ان الذين حققت عليهم كلمة ربك لا يؤمنون)

(حتی اگر تمام آیات و نشانه های پروردگار به سراغ آنها بیاید، ایمان نخواهند آورد، تا زمانی که عذاب الیم الهی را با چشم خود ببینند) که آن زمان ایمان بر ایشان اثری ندارد (ولو جائتهم كل آية حتى يروا العذاب الالیم): در حقیقت نخستین آیات مورد بحث، از عموم مردم دعوت به مطالعه و تحقیق و سؤال از اهل اطلاع کرد، و به دنبال آن از آنها خواست که با روشن شدن حق به حمایت و دفاع از آن بیاخیزند.

ولی در آیات اخیر می گوید نباید انتظار ایمان آوردن همه آنها را داشته باشی، زیرا گروهی آنقدر فاسد شده اند که دیگر قابل اصلاح نیستند، بنابراین نه از عدم ایمان آنها دلسرد باش و نه نیروی خود را روی هدایت آنان هدر ده، بلکه به گروهی بپرداز که اکثریت را تشکیل می دهند، و قابل هدایتند.

همانگونه که بارها تکرار کرده ایم تعبیراتی مانند آیات فوق به هیچگونه دلیل بر (جبر) نیست بلکه اینها از قبیل ذکر آثار عمل انسان است، منتها چون اثر هر چیز به فرمان خدا است گاهی این امور به خدا نسبت داده می شود.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که در چند آیه قبل درباره فرعون خواندیم که او بعد از نزول عذاب و گرفتار شدن در چنگال طوفان اظهار ایمان کرد، ولی این گونه ایمان چون جنبه اضطراری داشت، برای او سودی نداشت، اما در آیات مورد بحث می گوید: این تنها راه و روش فرعون نبود بلکه همه افراد لجوج و خود خواه و مستکبر و سیاه دل که به اوج طغیان رسیده اند نیز همین حالت را دارند، آنها نیز ایمان نمی آورند مگر اینکه عذاب الیم را ببینند، همان ایمانی که برای آنها بی اثر است.

آیه (98) و ترجمه

(فلولا كانت قرية ءامنت فنفعها إيمانها إلا قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في الحياة الدنيا ومتعهم إلى حين) (98)

ترجمه:

98 - چرا هیچیک از شهرها و آبادیها ایمان نیاوردند که (ایمانشان به موقع باشد و) مفید به حالشان افتد، مگر قوم یونس، به هنگامی که ایمان آوردند عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا از آنان بر طرف ساختیم و تا مدت معینی (پایان زندگی و اجلشان) آنها را بهره مند ساختیم.

تفسیر:

تنها یک گروه به موقع ایمان آوردند!

در آیات گذشته درباره فرعون و فرعونیان خصوصا، دیگر اقوام پیشین عموما این نکته ذکر شده بود که آنها از ایمان به خدا در حال اختیار و سلامت سر باز زدند، ولی به هنگام قرار گرفتن در آستانه مرگ و کیفر الهی، اظهار ایمان کردند، که برای آنها سودمند نیفتاد.

در آیه مورد بحث این مسأله را به عنوان یک قانون کلی بیان می دارد و می گوید: (چرا اقوام گذشته به موقع ایمان نیاوردند تا ایمانشان سودمند باشد) (فلولا كانت قرية ءامنت فنفعها إيمانها).

سپس قوم یونس (علیه السلام) را استثنا کرده می گوید: (مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، مجازات رسوا کننده را در زندگی این دنیا از آنها بر طرف ساختیم) (الا قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في الحياة الدنيا).

(و آنها را تا وقت معلومی (تا پایان عمرشان) بهره مند کردیم) (و متعنا هم الی حین).

کلمه (لو لا) به عقیده بعضی از مفسران در اینجا به معنی نفی است، و لذا به وسیله (الا) از آن استثنا شده است.

بنابراین معنی جمله چنین می شود: هیچ قوم و ملتی که در شهرها و آبادیها در گذشته زندگی داشتند، به طور دسته جمعی، در برابر پیامبران الهی ایمان نیاوردند، مگر قوم یونس.

اما بعضی دیگر معتقدند که لو لا به معنی نفی نیامده، بلکه همواره به معنی (تحضیض) است، (تحضیض سؤ ال تواءم با توییح و تحریک را می گویند) ولی لازمه مفهوم آن در چنین مواردی نفی می باشد. و به همین دلیل می توان چیزی را بوسیله (الا) از آن استثنا کرد.

به هر حال جای شک نیست که در اقوام دیگر نیز گروههای زیادی ایمان آوردند، آنچه قوم یونس را از دیگر اقوام ممتاز می کند این است که آنها همه به صورت دسته جمعی ایمان آوردند، آن هم پیش از فرا رسیدن مجازات قطعی پروردگار، در حالی که در میان اقوام دیگر گروه زیادی سرسختانه بر مخالفت خود باقی ماندند، تا هنگامی که فرمان مجازات قطعی پروردگار صادر شد، آنها پس از مشاهده این عذاب الهی غالباً اظهار ایمان کردند ولی ایمانشان به دلیلی که سابقاً گفتیم فایده ای نداشت.

ماجرای ایمان آوردن قوم یونس

ماجرای آنها به این قرار بود که در تواریخ آمده است: هنگامی که یونس از ایمان آوردن قوم خود که در سرزمین (نینوا) (در عراق) زندگی می کردند مایوس شد، به پیشنهاد عابدی که در میان آنها می زیست نفرین کرد در حالی

که عالم و دانشمندی نیز در میان آن گروه بود که به یونس پیشنهاد می کرد باز هم درباره آنان دعا کند و باز هم به ارشاد بیشتر پردازد و مأیوس نگردد.

ولی یونس پس از این ماجرا از میان قوم خود بیرون رفت، قوم او که صدق گفتارش را بارها آزموده بودند، گرد مرد دانشمند اجتماع کردند، هنوز فرمان قطعی عذاب فرا نرسیده بود، ولی نشانه های آن کم و بیش به چشم می خورد، آنها موقع را غنیمت شمرده و به رهبری عالم از شهر بیرون ریختند، در حالی که دست به دعا و تضرع برداشته و اظهار ایمان و توبه کردند و برای اینکه انقلاب و توجه بیشتری در روح و جان آنها پیدا شود، مادران را از فرزندان جدا ساختند و لباسهای درشت و خشن و کم اهمیت در تن کردند، و به جستجوی پیامبر خویش برخاستند اما اثری از او ندیدند.

ولی این توبه و ایمان و بازگشت به سوی پروردگار که به موقع انجام یافته بود، و با آگاهی و اخلاص تواءم بود کار خود را کرد، نشانه های عذاب بر طرف شد و آرامش به سوی آنها بازگشت، و هنگامی که یونس پس از ماجرای طولانی به میان قوم خود بازگشت، او را از جان و دل پذیرا گشتند.

شرح ماجرای زندگی خود یونس را به خواست خدا ذیل آیات 134 تا 148 سوره صافات بیان خواهیم کرد.

یادآوری این نکته نیز لازم است که قوم یونس هرگز در برابر مجازات قطعی قرار نگرفته بودند و گر نه توبه آنان نیز پذیرفته نمی شد، بلکه اخطارها و هشدارهایی که معمولاً قبل از مجازات نهائی می آید برای آنها به قدر کافی بیدار کننده بود، در حالی که مثلاً فرعونیان بارها این اخطارها را دیده بودند، (همانند ماجرای طوفان و ملخ خوراکی و دگرگونی شدید آب نیل و امثال آن) ولی هیچگاه این اخطارها را جدی نگرفتند، و تنها از موسی (علیه السلام) خواستند که

ناراحتی را خداوند از آنان بر طرف سازند تا ایمان بیاورند، اما هرگز ایمان نیاوردند.

ضمناً داستان فوق نشان می‌دهد که نقش یک رهبر آگاه و دلسوز در میان یک قوم و ملت، تا چه اندازه مؤثر و حیاتبخش است، در صورتی که عابدی که آگاهی کافی ندارد بیشتر روی خشونت تکیه می‌کند، و منطق اسلام در مقایسه میان عبادت نا آگاهانه، و علم توأم با احساس مسئولیت نیز از این روایت مفهوم می‌شود.

آیه (99) و (100) و ترجمه

(ولو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جميعا أفأنت تكبره الناس حتى يكونوا مؤمنين) (99) (وما كان لنفس أن تؤمن إلا بإذن الله ويجعل الرجس على الذين لا يعقلون) (100)

ترجمه:

99 - و اگر پروردگار می خواست تمام آنها که در روی زمین هستند همگی (از روی اجبار) ایمان می آوردند، آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (ایمان اجباری چه سودی دارد؟!)

100 - (اما) هیچکس نمی تواند ایمان بیاورد جز به فرمان خدا (و توفیق و یاری و هدایت او) و پلیدی (و نا پاکی کفر و گناه را بر آنها قرار می دهد که تعقل نمی کنند).

تفسیر:

ایمان اجباری بیهوده است

در آیات گذشته خواندیم که ایمان اضطراری به هیچ دردی نمی خورد، به همین جهت در نخستین آیه مورد بحث می گوید: (اگر ایمان اضطراری و اجباری به درد می خورد، و پروردگار تو اراده می کرد همه مردم روی زمین ایمان می آوردند) (ولو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جميعا).

بنابراین از عدم ایمان گروهی از آنان دلگیر و ناراحت مباش، این لازمه اصل آزادی اراده و اختیار است که گروهی مؤمن و گروهی بی ایمان خواهند بود، (با این حال آیا تو می خواهی مردم را اکراه کنی که ایمان بیاورند) (افانت تكبره الناس حتى يكونوا مؤمنين).

این آیه بار دیگر تهمت ناروایی را که دشمنان اسلام کرارا گفته و می گویند با صراحت نفی می کند، آنجا که می گویند: اسلام آئین شمشیر است و از طریق زور و اجبار بر مردم جهان تحمیل شده است، آیه مورد بحث مانند بسیاری از آیات دیگر قرآن می گوید ایمان اجباری بی ارزش است و اصولاً دین و ایمان چیزی است که از درون جان برخیزد، نه از برون و بوسیله شمشیر و مخصوصاً پیامبر (ﷺ) را از اکراه و اجبار کردن مردم برای ایمان و اسلام بر حذر می دارد.

در عین حال در آیه بعد این حقیقت را یادآور می شود: درست است که انسانها مختار و آزادند، ولی باز اگر لطف الهی و فرمان پروردگار شامل حال آنها نشود هیچکس ایمان نمی آورد (وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ). و لذا آنها که در مسیر جهل و عدم تعقل گام بگذارند و حاضر به استفاده از سرمایه فکر و خرد خویش نباشند خداوند رجس و پلیدی را بر آنها می نهد آنچنان که موفق به ایمان نخواهند شد (وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ).

نکته ها

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

ممکن است در بدو نظر چنین تصور شود که آیه اول و دوم با هم منافاتی دارند، زیرا آیه نخست می گوید خداوند کسی را اجبار به ایمان نمی کند، در حالی که آیه دوم می گوید تا فرمان و اراده پروردگار نباشد کسی ایمان نمی آورد.

ولی با توجه به یک نکته این منافات ظاهری و ابتدائی بر طرف می شود و آن اینکه ما عقیده داریم که نه (جبر) صحیح است و نه (تفویض) و واگذاری مطلق، یعنی نه چنان است که مردم در اعمال خود مجبور و بی اختیار باشند، و

نه چنان است که به تمام معنی به حال خود واگذار شده باشند، بلکه در عین آزادی اراده باز نیاز به امداد الهی دارند، زیرا این آزادی اراده را خدا به آنها می دهد، عقل و خرد و وجدان پاک از مواهب او است، ارشاد پیامبران و هدایت کتب آسمانی نیز از ناحیه او می باشد، بنابراین در عین آزادی اراده باز هم سرچشمه این موهبت و آنچه محصول آن است از ناحیه خدا است (دقت کنید).

2 - آخرین جمله آیه اخیر یعنی (و يجعل الرجس على الذين لا يعقلون)

هرگز نباید به معنی جبر تفسیر شود، چرا که جمله (لا يعقلون) دلیل بر اختیار آنها است، یعنی نخست افرادی از تعقل و تفکر و اندیشه سرباز می زنند، سرانجام به این مجازات گرفتار می شوند که (رجس) و پلیدی شک و تردید، و تاریک دلی، و بینش نادرست، بر آنها چیره می شود، تا آنجا که توانائی ایمان از آنها سلب می گردد، ولی باید توجه داشت که مقدمات آنرا خودشان فراهم کرده اند، در واقع در چنین مواردی اذن و فرمان الهی برای ایمان وجود ندارد.

به تعبیر دیگر این جمله اشاره به آن است که اذن و فرمان خدا بی حساب نیست، آنها که لایق و شایسته اند مشمول آن می شوند، و آنها که نالایقند محروم خواهند شد.

آیه (101) تا (103) و ترجمه

(قل انظروا ما ذا فى السماوات و الارض و ما تغى الايت و النذر عن قوم لا يؤمنون) (101) (فهل ينتظرون الا مثل أيام الذين خلوا من قبلهم قل فانظروا الى معكم من المنتظرين) (102) (ثم ننجى رسلنا و الذين امنوا كذلك حقاً علينا ننجى المؤمنین) (103)

ترجمه:

101 - بگو نگاه کنید آنچه را (از آیات خدا و نشانه های توحیدش) در آسمانها و زمین است، اما این آیات و اندازها به حال کسانی که ایمان نمی آورند (و لجو جند) مفید نخواهد بود.

102 - آیا آنها همانند روزهای پیشینیان را انتظار می کشند (و همانند بلاها و مجازاتهایشان را) بگو شما انتظار بکشید من نیز با شما انتظار می کشم!

103 - سپس (به هنگام نزول بلا و مجازات) فرستادگان خود و کسانی را که به آنان ایمان می آوردند نجات می دادیم، و همین گونه بر ما حق است که مؤمنان (به تو) را رهائی بخشیم.

تفسیر:

تربیت و اندرز

در آیات گذشته سخن از این بود که ایمان باید جنبه اختیاری داشته باشد نه اضطراری و اجبار، به همین مناسبت در نخستین آیه مورد بحث راه تحصیل ایمان اختیاری را نشان می دهد و به پیامبر (ﷺ) می فرماید: (به آنها بگو درست بنگرید و ببینید در آسمان و زمین چه نظام حیرت انگیز و شگرفی است

که هر گوشه ای از آن دلیلی بر عظمت و قدرت و علم و حکمت آفریدگار است
(قل انظروا ما ذا فی السماوات و الارض).

این همه ستارگان درخشان و کرات مختلف آسمانی که هر کدام در مدار خود در گردشند این منظومه های بزرگ و این کهکشانهای غول پیکر و این نظام دقیقی که بر سراسر آنها حکم فرما است، همچنین این کره زمین با تمام عجائب و اسرارش، و اینهمه موجودات زنده متنوع و گوناگونش، درست در ساختمان همه اینها بنگرید و با مطالعه آنها به مبدء جهان هستی آشناتر و نزدیکتر شوید. این جمله به روشنی مساله جبر و سلب آزادی اراده را نفی می کند و می گوید: ایمان نتیجه مطالعه جهان آفرینش است یعنی این کار بدست خود شما است.

سپس اضافه می کند ولی با اینهمه آیات و نشانه های حق باز جای تعجب نیست که گروهی ایمان نیاورند، چرا که آیات و نشانه ها و اخطارها و اندازها تنها به درد کسانی می خورد که آمادگی برای پذیرش حق دارند، اما (آنها که تصمیم گرفته اند هرگز ایمان نیاورند این امور هیچگونه اثری برایشان ندارد) (و ما تغنی الایات و النذر عن قوم لا یؤمنون).

این جمله اشاره به حقیقتی است که بارها در قرآن خوانده ایم که دلائل و سخنان حق و نشانه ها و اندرزها به تنهایی کافی نیست، بلکه زمینه های مستعد و آماده نیز شرط گرفتن نتیجه است.

سپس با لحنی تهدید آمیز اما در لباس سؤال و استفهام می گوید: (آیا این گروه لجوج و بی ایمان جز این انتظار دارند که سرنوشتی همانند اقوام طغیانگر و گردنکش پیشین که گرفتار مجازات دردناک الهی شدند پیدا کنند) سرنوشتی

همچون فراعنه و نمرودها و شدادها و اعوان و انصارشان! (فهل ينتظرون الا مثل ايام الذين خلوا من قبلهم).

و در پایان آیه به آنها اخطار می کند و می گوید: (ای پیامبر به آنها بگو اکنون که شما در چنین مسیری هستید و حاضر به تجدیدنظر نیستید شما در انتظار بمانید و ما هم با شما در انتظار خواهیم بود). شما در انتظار در هم شکستن دعوت حق، و ما در انتظار سرنوشت شوم و دردناکی برای شما، همچون سرنوشت اقوام مستکبر پیشین (قل فانتظروا انی معکم من المنتظرین).

باید توجه داشت که (استفهام) در جمله (فهل ينتظرون) استفهام انکاری است، یعنی آنها با این شیوه رفتارشان انتظاری جز فرارسیدن یک سرنوشت شوم نمی توانند داشته باشند.

(ایام) گر چه در لغت جمع (یوم) به معنی روز است، ولی در اینجا به معنی حوادث دردناکی است که در دوران عمر اقوام گذشته واقع شده است. سپس برای اینکه چنین توهمی پیش نیاید که خدا به هنگام مجازات تر و خشک را با هم می سوزاند، و حتی یک مؤمن را در میان یک گروه عظیم سرکش و یاغی نادیده می گیرد اضافه می کند: ما پس از آماده شدن مقدمات مجازات اقوام گذشته (فرستادگان خود و کسانی را که به آنها ایمان آوردند نجات و رهائی می بخشیدیم) (ثم ننجی رسلنا و الذین آمنوا).

و در پایان می گوید: این اختصاص به اقوام گذشته و رسولان و مؤمنان پیشین نداشته است بلکه (همینگونه تو و ایمان آورندگان به ترا نجات خواهیم بخشید و این حق است بر ما حق مسلم و تخلف ناپذیر) (کذلك حقا علينا ننج المؤمنین).

آیه (104) تا (107) و ترجمه

(قل يا أيها الناس ان كنتم في شك من ديني فلا أعبد الذين تعبدون من دون الله و لكن أعبد الله الذي يتوفئكم و أمرت أن أكون من المؤمنين) (104) (و أن أقم وجهك للدين حنيفا و لا تكونن من المشركين) (105) (و لا تدع من دون الله ما لا ينفعك و لا يضرك فان فعلت فانك اذا من الظالمين) (106) (و ان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو و ان يردك بخير فلا راد لفضله يصيب به من يشاء من عباده و هو الغفور الرحيم) (107)

ترجمه:

104 - بگو ای مردم! اگر در عقیده من شک دارید، من کسانی را که جز خدا می پرستید نمی پرستم، تنها خداوندی را پرستش می کنم که شما را می میراند و من مأمورم که از مؤمنان باشم.

105 - (به من دستور داده شده که) روی خود را به آئینی متوجه ساز که خالی از هر گونه شرک است و از مشرکان مباش.

106 - و جز خدا چیزی را که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی، مخوان، که اگر چنین کنی از ستمکاران خواهی بود.

107 - و اگر خداوند (برای امتحان یا کیفر گناه) زیانی به تو رساند، هیچکس جز او آنرا بر طرف نمی سازد، و اگر اراده خیری برای تو کند هیچکس مانع فضل او نخواهد شد، آنرا به هر کس از بندگان بخواند می رساند و او غفور و رحیم است.

تفسیر:

قاطعیت در برابر مشرکان

این آیات و چند آیه بعد که همگی در رابطه با مسأله توحید و مبارزه با شرک و دعوت به سوی حق سخن می گوید، آخرین آیات این سوره است، و در واقع فهرست یا خلاصه ای است از بحثهای توحیدی این سوره، و تأکیدی است بر مبارزه با بت پرستی که در این سوره کرارا بیان شده است.

لحن آیات نشان می دهد که مشرکان گاهی گرفتار این توهم بودند، که ممکن است پیامبر در اعتقاد خود پیرامون بتها نرمش و انعطافی به خرج دهد، و نوعی پذیرش برای آنها قائل گردد، و آنان را در کنار عقیده به خدا به گونه ای قبول کند.

قرآن با قاطعیت هر چه تمامتر به این توهم بی اساس پایان می دهد، و فکر آنها را برای همیشه راحت می کند که هیچگونه سازش و نرمشی در برابر بت معنی ندارد، و جز (الله) معبودی نیست، تنها (الله) (نه یک کلمه بیشتر، نه یک کلمه کمتر).

نخست به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد که تمام مردم را مخاطب ساخته (بگو ای مردم اگر شما در اعتقاد من شک و تردیدی دارید آگاه باشید که من کسانی را که - غیر از خدا - پرستش می کنید، هرگز نمی پرستم) (قل یا ایها الناس ان کنتم فی شک من دینی فلا اعبد الذین تعبدون من دون الله).

تنها به نفی معبودهای آنان قناعت نمی کند بلکه برای تأکید بیشتر، تمام پرستش را برای خدا اثبات کرده و می گوید: (ولی خدائی را می پرستم که شما را می میراند) (ولکن اعبد الله الذی یتوفیکم).

و باز برای تأکید افزونتر می گوید: این تنها خواسته من نیست بلکه (این فرمانی است که به من داده شده است که از ایمان آورندگان به (الله) بوده باشم) (وامرت ان اکون من المؤمنین).

اینکه در میان صفات خدا تنها در اینجا روی مسأله قبض روح و میراندن تکیه شده، یا به خاطر آن است که انسان در هر چه شک کند در مرگ نمی تواند تردید داشته باشد، و یا به خاطر اینکه آنها را به مسأله مجازات و عذابهای هلاک کننده ای که در آیات قبل به آن اشاره شده بود متوجه سازد، و تلویحا به خشم و غضب خداوندی تهدید نماید.

پس از آنکه اعتقاد خود را درباره نفی شرک و بت پرستی با قاطعیت بیان کرد به بیان دلیل آن می پردازد، دلیلی از فطرت، و دلیلی از عقل و خرد. (بگو به من دستور داده شده که روی خود را به آئین مستقیمی بدار که از هر نظر خالص و پاک است) (وان اقم وجهك للدين حنيفا).

در اینجا نیز تنها به جنبه اثبات قناعت نکرده بلکه برای تاکید، طرف مقابل آن را نفی کرده می گوید: (و هرگز و بطور قطع از مشرکان نباش!) (ولا تکون من المشرکین).

(حنیف) چنانکه در سابق نیز گفته ایم به معنی کسی است که از (انحراف) به راستی و استقامت می گراید، و یا به تعبیر دیگر از آئینها و روشهای منحرف چشم می پوشد و متوجه آئین مستقیم خداوند می شود، همان آئینی که موافق فطرت است، و به خاطر همین موافقتش با فطرت صاف و مستقیم است.

بنابراین یکنوع اشاره به فطری بودن توحید در درون آن نهفته است، چرا که انحراف چیزی است که بر خلاف فطرت باشد (دقت کنید).

پس از اشاره به بطلان شرک از طریق فطرت، اشاره به یک دلیل روشن عقلی می کند و می گوید دستور داده شده است که (غیر از خدا اشیائی را که نه سودی به تو می رساند، نه زیانی، پرستش مکن، چرا که اگر چنین کاری کردی، از ستمگران خواهی بود) هم به خویشتن ستم کرده ای و هم به جامعه ای که به

آن تعلق داری (ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك فان فعلت فانك اذا من الظالمين).

کدام عقل و خرد اجازه می دهد که انسان به پرستش اشیاء و موجوداتی بپردازد که هیچگونه سود و زیانی ندارند، و در سرنوشت انسان کمترین تاءثیری نمی توانند داشته باشند.

در اینجا نیز تنها به جنبه نفی قناعت نمی کند، و علاوه بر جنبه نفی روی جنبه اثبات نیز تکیه کرده، می گوید: (اگر ناراحتی و زیانی از طرف خدا به تو برسد (خواه برای مجازات باشد و یا به خاطر آزمایش) هیچکس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد) (وان یمسك الله بضر فلا کاشف له الا هو).

همچنین (اگر خداوند اراده کند خیر و نیکی به تو برساند، هیچکس توانائی ندارد که جلو فضل و رحمت او را بگیرد) (وان یردك بخیر فلا راد لفضله).
(او هر کس از بندگان را اراده کند (و شایسته بداند) به نیکی می رساند)
(یصیب به من یشاء من عباده).

چرا که آمرزش و رحمتش همگانرا در بر می گیرد (و او است غفور رحیم)
(وهو الغفور الرحیم).

آیه (108) و (109) و ترجمه

(قل ياء ايها الناس قد جأكم الحق من ربكم فمن اهتدى فانما يهتدى لنفسه
و من ضل فانما يضل عليها و ما أنا عليكم بوكيل) (108) (واتبع ما يوحى
اليك و اصبر حتى يحكم الله و هو خير الحكمين) (109)

ترجمه:

108 - بگو ای مردم حق از طرف پروردگارتان به سراغ شما آمده، هر کس
(در پرتو آن) هدایت یابد برای خود هدایت شده، و هر کس گمراه گردد به
زیان خود گمراه شده، و من ماء مور (به اجبار) شما نیستم.
109 - و از آنچه بر تو وحی می شود پیروی کن و شکیا باش (و استقامت
نما) تا خداوند فرمان (پیروزی را) صادر کند و او بهترین حاکمان است.

تفسیر:

آخرین سخن

این دو آیه که یکی اندرزی است به عموم مردم، و دیگری به خصوص پیامبر
(ﷺ)، دستورهای را که خداوند در این دو زمینه در سراسر این سوره بیان
داشته است، تکمیل می کند، و با آن سوره یونس پایان می یابد.

نخست به عنوان یک دستور عمومی می فرماید: (به همه مردم بگو از طرف
پروردگارتان حق به سوی شما آمده است) این تعلیمات، این کتاب آسمانی،
این برنامه و این پیامبر همه حق است و نشانه های حق بودنش آشکار (قل یا
ایها الناس قد جأكم الحق من ربكم).

و با توجه به این واقعیت (هر کس در پرتو این حق هدایت شود، به سود
خود هدایت یافته، و هر کس با عدم تسلیم در برابر آن راه گمراهی را برگزیند

به زیان خود گام برداشته) (**فمن اهتدى فانما يهتدى لنفسه و من ضل فانما يضل عليها**).

(و من مامور و وکیل و نگاهبان شما نیستم) (**و ما انا علیکم بوکیل**).
یعنی نه وظیفه دارم که شما را به پذیرش حق مجبور کنم، چرا که اجبار در پذیرش ایمان معنی ندارد، و نه اگر نپذیرفتید می توانم شما را از مجازات الهی حفظ کنم، بلکه وظیفه من دعوت است و تبلیغ، و ارشاد و راهنمایی و رهبری، و اما بقیه بر عهده خود شما است، که به اختیار خود راهتان را برگزینید.

این آیه علاوه بر اینکه بار دیگر مسأله اختیار و آزادی اراده را تاءکید می کند دلیل بر این است که پذیرش حق در درجه اول به سود خود انسان است همانگونه که مخالفت با آن به زیان خود او است، در واقع تعلیمات رهبران الهی و کتب آسمانی کلاسهائی است برای تربیت و تکامل انسانها، نه موافقت با آن چیزی بر عظمت خدا می افزاید، و نه مخالفت با آن چیزی از جلال او می کاهد! سپس وظیفه پیامبر را در دو جمله تعیین می کند نخست اینکه (باید تنها از آنچه به تو وحی می شود پیروی کنی) (**واتبع ما یوحی الیک**).

مسیر راهت را خدا از طریق وحی تعیین کرده است و کمترین انحراف از آن برای تو مجاز نیست.

دیگر اینکه در این راه مشکلات طاقت فرسا و ناراحتیهای فراوان در برابر تو است، باید از انبوه مشکلات ترس و هراسی به خود راه ندهی، (باید صبر و استقامت و پایداری پیشه کنی، تا خداوند حکم و فرمان خود را برای پیروزی تو بر دشمنان صادر کند) (**واصبر حتی یحکم الله**)

(چرا که او بهترین حاکمان است، فرمانش حق و حکمش عدالت، و وعده اش تخلف ناپذیر) (**وهو خیر الحاکمین**).

پروردگارا! تو به بندگان خویش به آنها که در راه تو جهاد می کنند، جهادی
توأم با اخلاص و ایمان، به آنها که در راه تو صبر و استقامت و پایداری به
خرج می دهند، وعده پیروزی داده ای.

خداوندا! در این لحظات و در آستانه تشکیل حکومت اسلامی، انبوهی از
مشکلات ما را احاطه کرده است، و ما به توفیق و عنایت تو از مجاهده و
استقامت باز نمی ایستیم.

بارالها! تو هم به لطف ابرهای تیره و تار مشکلات را برطرف ساز، و ما را به
اشعه حیاتبخش حق و عدالت بنواز آمین یا رب العالمین.

18 رجب 1399 - 23 خرداد ماه 1358.

1- برای اطلاع از این روایات به تفسیر نورالثقلین جلد 2 صفحه 265 و
تفسیر برهان جلد 2 صفحه 106 مراجعه شود.

2- مجمع البیان، و تفسیر ابوالفتح رازی، و تفسیر المنار، و تفسیر المیزان، و
تفسیر نورالثقلین و کتب دیگر.

3- کامل ابن اثیر جلد دوم صفحه 107.